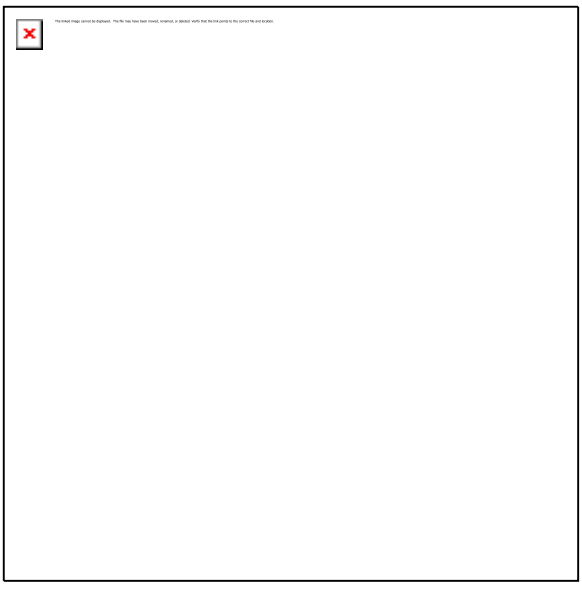
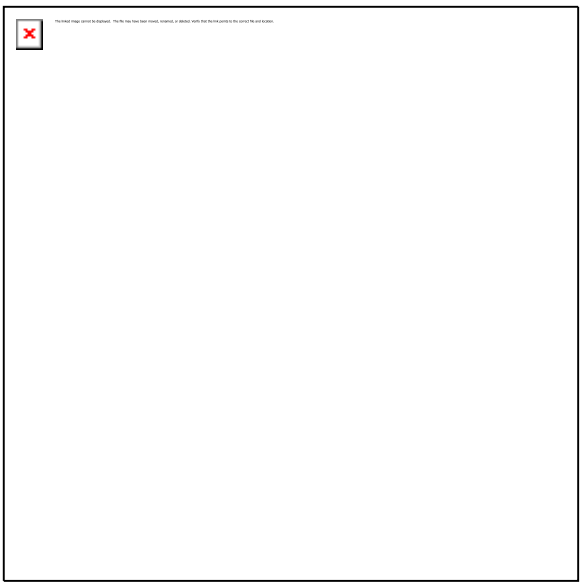

The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.


The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

سلسله مباحث انوار الملکوت: نور ملکوت قرآن

مجلس اول: تفسیر آیۀ ﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلقُرءَانَ يَهدِي لِلَّتِي هِيَ أَقوَمُ وَيُبَشِّرُ ٱلمُؤمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُم أَجرٗا كَبِيرٗا﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و الصّلاة على محمّد و آله الطّاهرين

و لعنة اللَه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدّين

﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾.[1]

استعمال «إنزال» برای نزول دفعی و «تنزیل» برای نزول تدریجی قرآن

قرآن کتابی است سماوی که جبرائیل أمین از طرف حضرت ربّ العزّة بر حضرت محمّد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم نازل نموده است؛

یکبار تمامی قرآن را دفعةً واحده نازل نموده است: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيَ أُنزِلَ فِيهِ ٱلْقُرْءَانُ﴾،[2] و در سورهٔ دخان فرماید: ﴿إِنَّآ أَنزَلْنَٰهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَٰرَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ﴾،[3] و

---

[1] سوره الإسرآء (۱۷) آیه ۹: [تحقیقاً این قرآن هدایت می‌کند آن ملّت و طائفه و امّتی را که از همه استوارتر و با ریشه‌دارتر هستند؛ و بشارت می‌دهد به مؤمنینی که اعمال صالحه انجام می‌دهند که از برای آنان اجر بزرگی است.]

[2] سوره البقرة (۲) آیه ۱۸۵: [ماه رمضان، آن ماهی است که در آن قرآن فرود آمده است.]

[3] سورهٔ دخان (٤٤) آیه ۳: [(حم، سوگند به این کتاب آشکارا)که ما آنرا در

در سورهٔ قدر فرماید: ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ﴾؛[1] و معلوم است که لیلهٔ مبارکه همان لیلة القدر [می‌باشد]، و چون در ماه رمضان است لذا قرآن را در ماه رمضان نازل فرموده. البتّه این نزول دفعی بوده است که در آنِ واحد بر سماء دنیا یا بر قلب مبارک پیغمبر نازل شده است؛ و شاهد آنکه: در تمام آیات قرآن که کلام در نزول دفعی است با کلمه إنزال آورده شده است، که این کلمه در لغت عرب استعمال در موارد نزول دفعی می‌شود؛

و یکبار تدریجاً و نجوماً در مدّت بیست و سه سال از بعثت تا زمان رحلت به حسب مقتضیات و امکانات بر پیغمبر نازل شده است: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ تَنزِيلٗا﴾،[2] و مانند (سورهٔ ۱۷ إسراء آیهٔ ۸۲): ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٞ وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ﴾،[3] و از اینها

شب مبارکی نازل نمودیم. و دأب و عادت ما این است که از بیم دهندگان باشیم!]

[1] سورهٔ قدر (۹۷) آیه ۱: [ما تحقیقاً قرآن را در شب قدر نازل کردیم.]

[2] سوره الإنسان (۷٦) آیه ۲۳: [ما تحقیقاً و محقّقاً قرآن را به تدریج تدریجی واضح و آشکار بر تو فرود آوردیم.]

[3] [و ما به تدریج، از قرآن فرود می‌آوریم آنچه را که برای مؤمنین شفا و رحمت است.]

روشنتر آیهٔ مبارکهٔ: ﴿وَقُرْءَانًا فَرَقْنَٰهُ لِتَقْرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَٰهُ تَنزِيلًا﴾؛[1] که در این آیات با لفظ تنزیل استعمال شده است، که این کلمه در لغت عرب در موارد نزول تدریجی استعمال می‌شود؛ و البتّه فرق این دو قرآن فرق إجمال و تفصیل است: ﴿كِتَٰبٌ أُحْكِمَتْ ءَايَٰتُهُۥ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾،[2] و مانند: ﴿إِنَّا جَعَلْنَٰهُ قُرْءَٰنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُۥ فِيٓ أُمِّ ٱلْكِتَٰبِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ﴾.[3]

قرآنی که دفعتاً نازل شده قرآن محکم یعنی بلا تفصیل من جمیع الجهات و بلا حدّ و بلا سورة و بلا آیة، و قرآن تدریجی قرآن مفصّل یعنی قابل قرائت و دارای سوره‌های متمایز و آیات جدا از هم [می‌باشد]. تمام این قرآن

---

[1] سوره الإسرآء (۱۷) آیه ۱۰٦: [و این قرآن را ما جزء جزء، و تکّه تکّه جدا از هم نموده، و به سوی تو فرستادیم، تا آن را برای مردم به تدریج بخوانی (و با صبر و حوصله و درنگ آن را تعلیمشان بنمائی) و ما به تدریج از مقام عالی و شامخی آن را نزول دادیم.]

[2] سوره هود (۱۱) آیه ۱: [کتابی است که آیات آن در أوّل أمر، محکم و غیر قابل انفصال بوده؛ و سپس مشروح و مفصّل و جدا جدا شده از ناحیهٔ خداوند حکیم و خبیر، بدین صورت درآمده است.]

[3] سوره الزّخرف (٤۳) آیه ۳ و ٤: [ما آن حقیقت کتاب را قرآن عربی (قابل قرائت با عربی واضح) قرار دادیم، به امید آنکه شما مردم آنرا ادراک و تعقّل کنید. و آن حقیقت در امّ الکتاب (عالم لوح محفوظ) در نزد ما مکانی عالی و محکم و رفیع دارد.]

مفصّل و مبیّن بنحو أعلی و أتمّ در آن قرآن محکم موجود است؛ کأنّه آن قرآن محکم یک چشمهٔ آبی بوده که منبع آن را دفعتاً به پیغمبر داده‌اند، و جوشیدن تدریجی آنرا تدریجاً داده‌اند. یا مانند ملکهٔ نقّاشی یا ملکهٔ خط نویسی یا سایر حرف و صنایع، که اصل آن ملکه بدون حدّ و شکل و اندازه در انسانِ صاحبِ ملکه موجود است، و بواسطهٔ آن تدریجاً نقّاش تابلوهای نقّاشی مختلف الهَیْئَة و الکیفیّة، و خطّاط خطوط مختلفه، و سایر ارباب حرف و صنایع ملکات خود را بصورت محدود و معیّن در عالم فعل و خارج نازل می‌کنند. آن قرآن محکم که دفعتاً نازل شده است یک حقیقتی عالی است، و این قرآن سی جزو که دارای یکصد و چهارده سوره است نزول همان قرآن عالی است بصورتهای سوره و آیه، جدا جدا که به حسب مصالح و مقتضیاتْ محدود و مشخّص گردیده است.

باری همان طور که بعثتِ خود حضرت ختمی مرتبت اختصاص به زمان معیّن یا مکان معیّن ندارد، ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ﴾،[1] و در ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ

---

[1] سوره الأنبیآء (۲۱) آیه ۱۰۷: [و ای پیغمبر ما نفرستادیم تو را مگر رحمت برای تمام عالمیان.]

﴿إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ﴾؛[1] همچنین قرآن مجید که وحی خدا به اوست برای تمام جهانیان تا روز قیامت است و اختصاص به زمان معیّن یا مکان خاصّی ندارد: ﴿فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَٱتَّبَعُواْ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾.[2]

بر جمیع افراد بشر لازم است که از قرآن تبعیت کنند

پس بر جمیع افراد بشر لازمست که از این قرآن کریم تبعیّت کنند، و عقاید و آراء و اخلاقیّات و ملکات و خاطرات و افکار و اعمال خود را بر طبق میزان قرآن مجید تصحیح و تعدیل کنند؛ در این صورت فلاح و رستگاری شامل حال آنان خواهد شد.

مرحوم کلینی در کافی و همچنین محمّد بن مسعود عیّاشی در تفسیر خود هر کدام با إسناد خود از حضرت صادق علیه السّلام از پدرش از پدرانشان علیهم السّلام روایت کرده‌اند که قال:

---

[1] سوره سبأ (٣٤) آیه ٢٨: [و ما نفرستادیم تو را مگر برای کافّه و عموم مردمان.]

[2] سوره الأعراف (٧) آیه ١٥٧: [بنابراین کسانی که به او ایمان آورده‌اند، و او را موقّر و مکرّم و معزّز داشته‌اند، و یاری و اعانت نموده‌اند، و از نوری که ما با او فرو فرستاده‌ایم متابعت کرده‌اند؛ حقّاً و تحقیقاً ایشانند که به فلاح و رستگاری می‌رسند.]

حدیث شریف: هنگام هجوم فتنه‌ها بر شما باد که به قرآن پناه ببرید!

قالَ رَسُولُ اللهِ صَلّی اللهُ عَلَیه و آلِه: أیُّها النّاسُ! إنَّکُم فی دارِ هُدنَةٍ، و أنتُم عَلَی ظَهرِ سَفَرٍ، و السَّیرُ بِکُم سَرِیعٌ؛ و قَد رَأیتُمُ اللَّیلَ و النَّهارَ و الشَّمسَ و القَمَرَ یُبلِیانِ کُلَّ جَدِیدٍ و یُقَرِّبانِ کُلَّ بَعِیدٍ و یَأتِیانِ بِکُلِّ مَوعُودٍ، فَأعِدُّوا الجَهازَ لِبُعدِ المَجازِ!

قالَ: فَقامَ المِقدادُ بنُ الأسوَدِ، فَقالَ: یا رَسُولَ اللهِ! و ما دارُ الهُدنَةِ؟ فَقالَ: دارُ بَلاغٍ و انْقِطاعٍ؛ فَإذا التَبَسَتْ عَلَیکُمُ الفِتَنُ کَقِطَعِ اللَّیلِ المُظلِمِ فَعَلَیکُم بِالقُرآنِ، فَإنَّهُ شافِعٌ مُشَفَّعٌ و ماحِلٌ مُصَدَّقٌ! و مَن جَعَلَهُ أمامَهُ قادَهُ إلَی الجَنَّةِ، و مَن جَعَلَهُ خَلفَهُ ساقَهُ إلَی النّارِ؛ و هُوَ الدَّلِیلُ یَدُلُّ عَلَی خَیرِ سَبِیلٍ، و هُوَ کِتابٌ فِیهِ تَفصِیلٌ و بَیانٌ و تَحصِیلٌ، و هُوَ الفَصلُ [و] لَیسَ بِالهَزلِ، و لَهُ ظَهرٌ و بَطنٌ، فَظاهِرُهُ حُکمٌ و باطِنُهُ

عِلمٌ، ظاهِرُهُ أنِيقٌ[1] و باطِنُهُ عَمِيقٌ، له تخومٌ[2] و على تُخُومِه تخومٌ [لَهُ نُجُومٌ و عَلَى نُجُومِهِ نُجُومٌ] لا تُحصَى عَجائِبُهُ و لا تُبلَى غَرائِبُهُ، فِيهِ مَصابِيحُ الهُدَى و مَنارُ الحِكمَةِ و دَلِيلٌ عَلَى المَعرِفَةِ، لِمَن عَرَفَ الصِّفَةَ[3] فَليَجلُ جالٍ بَصَرَهُ و لِيُبلِغِ الصِّفَةَ نَظَرَهُ، يَنجُ مِن عَطَبٍ و يَتَخَلَّص مِن نَشَبٍ، فَإنّ التَّفَكُّرَ حَياةُ قَلبِ البَصِيرِ كَما يَمشِي المُستَنِيرُ فى الظُّلُماتِ بِالنُّورِ، فَعَلَيكُم بِحُسنِ التَّخَلُّصِ و قِلَّةِ التَّرَبُّصِ![4]

[5]...

---

[1] الأنق: الفَرَحُ و السُّرورُ؛ قَد أنِقَ بِالكسرِ يَأنِقُ الشىءَ: أحَبَّهُ. و أنيق: أى حَسَنٌ مُعجِب. و قولُه: لَه نُجومٌ و عَلَى نُجومِهِ نُجومٌ، أى آياتٌ تَدُلُّ عَلَى أحكامِ اللهِ تَهتَدى بِها، و فِيهِ آياتٌ تَدُلُّ عَلَى هَذِه الآيات و تَوضِيحُها أنّ المُرادَ بِالنُّجومِ الثالِثُ السَّنَةُ فَإنّ السَّنَةَ تَوضِيحُ القرآنِ أوِ الأئمّة (عليهم السّلام) العالِمونَ بِالقرآنِ و فى بَعضِ نُسَخِ الحَديثِ و بَعضِ نُسخِ الكِتابِ [لَه تُخومٌ و عَلَى تُخومِهِ تُخومٌ] و التُّخومُ ـ عَلَى ما قيل ـ: جَمعُ تُخم بِمَعنى مُنتَهَى الشّىءِ.

[2] تخم و تخوم كفتح و فتوح: به معنى حدّ و نهايت است.

[3] اين تتمّه را در كافى آورده و در تفسير عيّاشى نياورده است.

[4] در مقدّمه تفسير صافى، ج ۱، ص ۱۵، آورده است؛ و در الكافى، ج ۲، ص ۵۹۸؛ و نيز در بحار الأنوار، كتاب روضه، (ج ۱۷)، ص ٤٠، طبع كمپانى از نوادر راوندى روايت كرده است؛ و در طبع آخوندى، روضه، ج ۷۷، ص ۱۳٤، و ص ۱۳۵، مى‌باشد: [رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود: اى مردم! شما در خانهٔ هدنه* هستيد؛ و شما بر پشت مركب سفر سوار مى‌باشيد! و سير و حركت شما در اين سفر سريع است؛ و شما حقّاً ديديد كه شب و روز؛ و خورشيد و ماه، هر چيز نو و تازه‌اى را كهنه و فرسوده مى‌سازند! و هر چيز دور و دور دستى را نزديک مى‌نمايند؛ و هر چيزى را كه به آن وعده داده شده است، در خارج مى‌آورند و تحقّق مى‌بخشند. پس بنابراين شما تجهيزات، و ساز و برگ خود را براى اين مسافرت به جهت دورى مقصد، و عبور و گذشتن از فاصله و محلّ تجاوزى كه بايد طىّ شود؛ آماده و مهيّا نمائيد!

راوى از رسول الله در اين حال گفت: مقداد بن أسود برخاست، و گفت: اى رسول خدا! مراد شما از خانه هدنه چيست؟!

رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم گفت: خانه‌اى كه فقطّ در آن به انسان إبلاغ مى‌شود، [ادامه در صفحه بعد]

[5] [ادامه تعليقه صفحه قبل] و تذكّر داده مى‌شود؛ و به زودى ترک مى‌شود؛

که باید از آن کوچ کرد؛ و منزل را بریده، پشت سرگذاشت. بنابراین هرگاه فتنه‌های گوناگون، همچون قطعه‌ها و پاره‌های شب تاریک، بر شما مشتبه شد، و شما را دچار خلط و اشتباه و تحیّر نمود؛ بر شماست که به قرآن روی آرید؛ و بدان تمسّک جوئید! و آن را راهنما و دلیل خود قرار دهید! زیرا که قرآن شفیعی است که شفاعتش مورد قبول است؛ و نیرو دهنده و تقویت کننده‌ای است که از عهده بیرون می‌آید؛ و در عین حال سعایت کننده، و خرده گیرنده، و عیب جوینده‌ای است که کلامش مورد تصدیق و قبول واقع می‌گردد. و کسی که قرآن را جلو و پیشاپیش خود بنهد، و از او پیروی کند؛ قرآن جلودار او شده؛ و وی را به بهشت می‌کشاند؛ و کسی که قرآن را در پشت خود قرار دهد؛ و از او اعراض کند؛ قرآن از عقب بر او می‌زند؛ و او را می‌راند تا به سوی آتش برساند.

قرآن یگانه دلیل و راهنماست که به بهترین راه، و نیکوترین طریق دلالت می‌نماید. و آن کتابی است که در آن مطالب به طور مشروح و مبیّن آمده است: و به طور وضوح و ظهور، آشکارا بیان شده است؛ و دسترسی به مفاد و محصول و مراد از آن، واقع و محقّق است. و آن کتاب جدا کننده بین حقّ و باطل، و تمیز دهنده بین سعادت و شقاوت است. و آن کتاب فکاهی و تفنّن و شوخی نیست.

و قرآن معنای ظاهر و در دسترسی دارد؛ و معنای باطن و عمیقی دارد. ظاهر آن محکم و مستحکم و حکمی است که بدان عمل می‌کنند؛ و باطن آن علم است. ظاهر آن زیبا و شگفت‌انگیز و دل‌انگیز و دلپسند است؛ و باطن آن عمیق و احتیاج به تأمّل و تفکّر و نور بصیرت دارد.

قرآن دارای حدود و اندازه‌هائی است، که آن حدود و اندازه‌ها نیز محدود به حدودی هستند. اگر کسی بخواهد عجآئب قرآن را به شمارش درآورد؛ به نهایت نمی‌رسد؛ و إحصای آن متعذّر است. و غرآئب و بدایع أحکام و معارف و قصص و أمثال آن کهنه نمی‌شود.

در قرآن چراغ‌های درخشان هدایت است؛ و محلّ و موضع أنوار حکمت، و دانش و علم به حقایق و اشیاء است. و راهنما و دلیل معرفت است برای کسی که کیفیّت تعرّف و آشنائی با قرآن را بداند؛ و إشارات آن را بشناسد؛ و نکات بیان و مفاهیم آن را دریابد؛ و از معاریض آن مطّلع باشد. در اینجا بر عهدهٔ شخص تیزبین و خوش فهم است که: دقّت نظر خود را به کار گیرد؛ و بدین صفات تعرّف و کیفیّت آشنائی با قرآن نظر خود را برساند؛ تا آنکه از هلاکت نجات یابد؛ و از دردهای بی‌درمان، و وقوع در پرتگاه‌های غیر قابل تدارک، و مهلکه‌های غیر قابل برگشت، خلاص شود! زیرا که تفکّر حیات دل شخص بیناست؛ همان‌طور که شخصی که چراغ در دست دارد در ظلمات و تاریکی‌ها با هدایت نور راه را طیّ می‌کند پس بر شما باد که به طریق نیکو و پسندیده‌ای راه نجات و تجرّد را دریافته و از هواجس نفسانی

شافع به معنی کمک کننده و نیرو دهنده؛ و شفیع را به زوج می‌گویند چون زوج برای انجام مقصود معیّن است. یعنی قرآن نیرو دهنده است؛ و مردم به تنهائی با افکار و استعداد خویش نمی‌توانند به مقصد برسند جز آنکه قرآن شفیع آنان شده، و در تمام شؤون زندگی دنیوی و اخروی، تمام مراتب هستی خود را با قرآن بسنجند و با او تصحیح کنند و با آن چراغ روشن نیرو گیرند. و این شفاعت قرآن مبدأ و منشأ همان شفاعت اُخروی و ملازم آنست. قرآن از کسانی شفاعت می‌نماید که رابطهٔ معنوی خود را با قرآن محفوظ داشته، و قرآن را جلوی خود قرار داده و آن را قائد دانسته‌اند؛ نه آن کسانی که قرآن را به پشت سر انداخته و از آراء و افکار خود پیروی می‌کنند، نه از تعالیم قرآن. در اینصورت که در اینجا رابطه‌ای با قرآن ندارد، نه تنها قرآن شفیع او نبوده بلکه ماحلِ او خواهد بود، و در امور او سعایت خواهد کرد، و زندگی

و آمال شیطانی و تعلّق به زخارف دنیویّه خود را رها کنید و تخلّص یابید. و نیز بر شما باد که تربّص و انتظار را کم کنید! و زود با سرعت بر وعده‌های قرآنی به مقاصد عالیه دست یافته، و به اوج کمال برسید!

*ـ هدنه به معنای سکون و صلح و قرارداد بین مسلمین و کفّار و همچنین قرارداد و عهدنامه در میان دو لشگر متخاصم است.]

مادّی و معنوی او به مشکلات مواجه خواهد شد؛ گرفتاریها و نکبات و اضطرابات به او روی خواهد آورد گرچه اموال بسیار گرد آورد و از حطام دنیا کاملاً کامیاب شود، ولی دل سوزان و خاطر مشوّش و ترس ابدی و

نگرانی دائمی او را تهدید، و گوئی در یک جهنّم عاجل می‌سوزد. این سعایت قرآن است که دور افتادگان از خود را مبتلا می‌کند؛ و این سعایت مورد تصدیق و امضای حضرت جلّ و علا واقع شده است: ﴿وَمَنۡ أَعۡرَضَ عَن ذِكۡرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةٗ ضَنكٗا وَنَحۡشُرُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَعۡمَىٰ * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرۡتَنِيٓ أَعۡمَىٰ وَقَدۡ كُنتُ بَصِيرٗا * قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتۡكَ ءَايَٰتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَٰلِكَ ٱلۡيَوۡمَ تُنسَىٰ﴾.[1]

آری چون قرآن متکفّل تمام امور انسان است (ظاهری و باطنی، جسمی و روحی، معاش و معاد) لذا در اثر إعراض از ذکر خدا، هم امور ظاهری مختلّ می‌گردد و هم بصیرت باطنی روشن نشده، شخصْ کور باطن محشور خواهد شد.

قرآن یگانه راهنمائیست که به بهترین راه دعوت می‌کند، و بیانیست که دست انسان را پر می‌نماید و جان او را سیر و سیراب می‌کند. قرآن دارای نهایتی است ولی همین که به آن نهایت

---

[1] سوره طه (۲۰) آیات ۱۲٤ الی ۱۲٦: [و کسی که از یاد خدا إعراض کند، پس بدرستی که زندگی او توأم با سختی و مشکلات خواهد بود، و ما او را در روز قیامت کور محشور خواهیم کرد. می‌گوید: ای پروردگار من! من که در دنیا بینا بودم، چرا مرا در اینجا کور حشر نمودی؟ خداوند می‌فرماید: اینچنین است که در دنیا آیات ما بسوی تو آمد و آنها را فراموش کردی! و بدین جهت امروز نیز فراموش کرده شدی!]

می‌رسیم می‌بینیم که از آنجا نیز نهایت‌هائی دارد و هر قدر برویم به آنها نمی‌رسیم.

شرکت مرحوم نائینی در تفسیر قرآن مولی فتحعلی سلطان آبادی

در حقائق الاصول مرحوم آیة الله سیّد محسن حکیم طباطبائی آورده است که: استاد ما مرحوم میرزا محمّد حسین نائینی (ره) نقل کرد که: ما به درس مرحوم آیة الحق آخوند مولی فتحعلی سلطان آبادی می‌رفتیم؛ یک روز آیه‌ای را برای ما تفسیر کرد، آنقدر تفسیرش برای ما بدیع و جالب بود که ما با خود گفتیم که تا بحال کسی اینگونه این آیه را تفسیر ننموده، و آنچه حقیقت و بطن این آیه

بود امروز استاد بیان کرد! فردا که به درس او رفتیم همان آیه را به سبک دیگر تفسیر نمود که ابداً با تفسیر دیروز ربطی نداشت؛ و این برای ما بسیار موجب شگفت شد، که ما دیروز خیال کردیم آنچه حقّ تفسیر این آیه بود استاد گفت و ابداً چیزی باقی نگذاشت، امروز معلوم شد که مطالبی در نهان این آیه بود که ابداً ما پی نبرده بودیم، و اگر استاد نمی‌گفت پی نمی‌توانستیم ببریم. باز روز بعد که به درس رفتیم همان آیه را به سبک دیگری تفسیر کرد و یکی از معانی باطنی او را بیان نمود؛ خلاصهٔ مطلب تا سی روز هر روز همان آیه را هر روز از جهتی خاصّ تفسیر می‌نمود که حقّاً جای تعجّب بود.[1]

باری باطن قرآن عمیق است، و شخص مستعدّ می‌خواهد که بتواند به قعرش برسد. در این قرآن چراغهائی پر نور و درخشان برای هدایت گمشدگان است، و محلّ نور و حکمت است، و راهنمای وصول به مقام معرفت برای کسی که راه و صفت تعرّف را به دست آورده باشد و دل خود را به قرآن داده و از راه قرآن

---

[1] حقائق الاصول و هی تعلیقة علی کفایة الاصول، ج ۲، ص ۹۵.

جویای معرفت شده باشد. پس باید کسانی که می‌خواهند دیدگانشان جَلا داشته باشد دیدهٔ خود را به قرآن جَلا دهند و نظر خود را به صفت تعرّف و راه معرفت برسانند تا از هر سختی نجات یابند و از هر گیر و گره و بن بست رهائی یابند.

تفکّر در قرآن موجب زیادتی بصیرت و نور چشم معنی خواهد شد، همچنان که در ظلمات بوسیلهٔ نور می‌توان راه پیمود؛ پس ای مردم بر شما باد به آنکه خوب خود را از چنگال هوی خلاص نموده، و چنگ به دامان قرآن بزنید و از انتظار و تردید ناگهان خود را خارج کنید!

طهارت قرآن شراشر وجود امام حسن مجتبی علیه السّلام را گرفته بود

حضرت امام حسن مجتبی بر اساس قرآن بود؛ روح و جسم او حقیقت قرآن بود. طهارت قرآن شراشر وجود او را گرفته، ظلماتْ مکانِ خود را به نور داده، در

یک دنیای عظمت و علم و اراده به عظمت و علم و ارادهٔ خدا زندگی می‌نمود.

کناسی از حضرت صادق علیه السّلام آورده است که قال:

خَرَجَ الحَسَنُ بنُ عَلِیٍّ عَلَیهِما السّلامُ فی بَعضِ عُمَرِهِ و مَعَهُ رَجُلٌ مِن وُلدِ الزُّبَیرِ، کانَ یَقُولُ بِإمامَتِهِ. فَنَزَلُوا فی مَنهَلٍ[1] مِن تِلکَ المَناهِلِ تَحتَ نَخلٍ یابِسٍ قَد یَبِسَ مِنَ العَطَشِ؛ فَفُرِشَ لِلحَسَنِ عَلَیهِ السّلامُ تَحتَ نَخلَةٍ و فُرِشَ لِلزُّبَیرِیِّ بِحِذاهُ تَحتَ نَخلَةٍ اُخرَی. فَقالَ الزُّبَیرِیُّ ـ و رَفَعَ رَأسَهُ ـ : لَو کانَ فی هَذا النَّخلِ رُطَبٌ لَأکَلنا مِنهُ! فَقالَ لَهُ الحَسَنُ علیه السّلام: و إنَّکَ لَتَشتَهِی الرُّطَبَ؟ فَقالَ الزُّبَیرِیُّ: نَعَم! فَرَفَعَ [یَدَهُ] رَأسَهُ إلَی السَّماءِ فَدَعا بِکَلامٍ لَم أفهَمهُ؛ فَاخضَرَّتِ النَّخلَةُ ثُمَّ صارَت إلَی حالِها فَأورَقَت و حَمَلَت رُطَبًا. فَقالَ الجَمّالُ الَّذِی اکتَرَوا مِنهُ: سِحرٌ و اللهِ! فَقالَ الحَسَنُ عَلَیه السّلامُ: وَیلَکَ لَیسَ بِسِحرٍ! ولَکِن دَعوَةُ ابنِ نَبِیٍّ مُستَجابَةٌ. قالَ: فَصَعِدُوا إلَی النَّخلَةِ فَصَرَمُوا ما [کانَ فِیهِ] فیها فَکَفاهُم.[2]

سفر امام حسن مجتبی علیه السّلام با پای پیاده

---

[1] منهل: جائی که آب می‌خورند.

[2] اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱٤٤؛ الکافی، ج ۱، ص ٤٦۲؛ و در بحار الأنوار، ج ٤۳، ص ۳۲۳، از بصائر الدرجات ص ۲۷٦ با اندکی اختلاف: [در یکی از سفرهای عمره امام حسن مجتبی علیه السّلام با یکی از اولاد زبیر که قائل به امامت او بود همراه شدند. برای استراحت در منزلی از منازل بین راه فرود آمدند و در زیر درخت خشک خرمائی نشستند. برای حضرت زیر درخت خرمائی و برای زبیری زیر درخت دیگری فراش گستردند. در این وقت آن مرد سرش را بالا آورد و نگاهی به شاخه‌های خشک درخت خرما انداخت و گفت: ای کاش این درخت خرما می‌داشت و ما از آن تناول می‌کردیم. امام مجتبی علیه السّلام رو به آن مرد نموده و فرمودند: خرما میل داری؟ عرض کرد: بلی. حضرت سر را به آسمان برداشتند و به کلامی تکلّم کردند که من متوجّه معنای آن نشدم در این هنگام درخت سبز شد و خوشه‌های خرما از آن آویزان گشت. در این وقت ساربان رو کرد به آنها و گفت: قسم به خدا این مرد سحر کرده است. امام مجتبی علیه السّلام فرمود: وای بر تو، این سحر نیست ولی درخواست فرزند پیامبر است که خداوند آنرا ردّ نمی‌کند. سپس افراد به بالای درخت رفتند و آنقدر خرما چیدند که همگی را کفایت نمود. مترجم]

به حج

و از أبی اسامه[1] عن أبی‌عبدالله علیه السّلام روایتست که: حضرت امام حسن در سالی پیاده به مکّه حرکت کردند؛ پاهای آن حضرت ورم کرد. بعضی از بندگان آن حضرت گفتند: اگر سوار شوی این ورم ساکن می‌گردد. حضرت فرمود: أبَداً! ولیکن در این منزل که می‌رسیم مرد سیاهی به تو رو می‌آورد و با او روغنی است؛ آن روغن را بخر و هر چه خواهد بده، و در معامله مماکسه منما. بندهٔ آن حضرت عرض کرد: مادر و پدرم فدای تو! ما تا بحال در این راه به منزلی وارد نشده‌ایم که کسی دوا داشته باشد. حضرت فرمود: بلی الآن در جلوی تو از یك منزل هم کمتر آن سیاه را ملاقات خواهی نمود. پس یك میل دیگر حرکت کردند، ناگهان مرد سیاه پدیدار شد. حضرت به غلام فرمود: نزد این مرد برو، روغن بگیر و پولش را بده. مرد سیاه گفت: ای غلام! این روغن را برای که می‌خواهی؟ گفت: برای حسن بن علی! گفت: مرا با

---

[1] اثبات الهداة، ج ٥، ص ١٤٦؛ و بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٣٢٤، عن الخرائج.

خود بسوی او ببر. (إلی أن قال:) مرد سیاه به حضرت عرض کرد: من غلام شما هستم، پول نمی‌خواهم، ولکن دعا کن در حق من که خدا فرزند پسری سالم به من عنایت کند که دوستدار شما اهل بیت باشد؛ من الآن که آمدم عیالم درد زائیدنش گرفته بود. حضرت فرمود: الآن برو بسوی منزلت، خداوند به تو یك پسر عنایت کرده است صحیح و سالم، و او از شیعیان ما خواهد بود.[1]

وصیّت امام حسن مجتبی علیه السّلام به برادرش امام حسین علیه السّلام

حضرت امام طبق روایت وارده در کتاب کافی از واقعهٔ بعد از فوت و

---

[1] ذکر فی سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۳۶، فی ضِمنِ تَرجُمَةِ السّیدِ إسماعیلَ الحِمیَری (ره) ما هذا لَفظُه: أقولُ: و فی إثبات الوصیّة إنّ والِدَ السیّدِ الحِمیَری کانَ هو الأسوَدُ الَّذی أعطَی الدُّهنَ لِوَرَمِ قَدَمَی الحَسَن بنِ علیٍّ بنِ أبی‌طالب؛ و خَبرُ الأسوَد فی ی یة ۹۰، لکِنّ فی بَعضِ التَعالیقِ من دیوان الحِمیَری ذَکَرَ: أنّ أبَوَی السیّدِ أباضِیّانِ و الأباضِیّةَ من فِرَقِ الخَوارج. راجع دیوان الحمیری، ص ۱۴۹.

برخورد با عائشه و مزاحمت او خبر دادند.

محمّد بن یعقوب کلینی گوید بإسناد خود نقلاً از محمّد بن مسلم:

قالَ: سَمِعتُ أباجَعفَرٍ عَلَیه السّلامُ یَقُولُ: لَما حَضَرَ الحَسَنَ بنَ عَلِیٍّ عَلَیهما السّلامُ الوَفاةُ قالَ لِلحُسَینِ عَلَیه السّلامُ: یا أخِی! إنِّی اُوصِیكَ بِوَصِیَّةٍ فاحفَظها. إذا أنا مِتُّ فَهَیِّئنِی ثُمَّ وَجِّهنِی إلَی رَسُولِ اللهِ صَلّی اللهُ عَلَیه و آلِه و سَلّم لأُحدِثَ بِهِ عَهدًا، ثُمَّ اصْرِفنِی إلَی اُمِّی ثُمَّ رُدَّنِی فادفِنِّی بِالبَقِیعِ. و اعْلَمْ أنَّهُ سَیُصِیبُنِی مِن عائِشَةَ ما یَعلَمُ اللهُ و النّاسُ [صَنِیعُها] من بُغضِها و عَداوَتِها لِلَّهِ و لِرَسُولِهِ و عَداوَتُها لَنا أهلَ البَیتِ[1]؛ الحدیث.

و روایت کرده صدوق در کتاب امالی بإسناده عن علی بن الحسین علیه السّلام:

أنَّ الحُسَینَ بنَ عَلِیّ بن أبی‌طالب دَخَلَ علی الحَسَنِ؛ فَلَمّا نَظَرَ إلَیهِ بَکَی. فَقالَ: ما یُبکیكَ یا أباعَبدِاللهِ؟ فقالَ: أبکِی لِما صُنِعَ بِكَ. فَقالَ لَهُ الحَسَنُ: إنَّ الَّذِی یُؤتَی لی فسَمٌّ یُدَسُّ لی فَأُقْتَلُ به، ولَکِنْ لا یَومَ کَیَومِكَ یا أباعَبدِاللهِ! یَزدَلِفُ إلَیكَ ثَلاثُونَ ألفَ رَجُلٍ یَدَّعُونَ أنَّهُمْ مِن اُمَّةِ جَدِّنا مُحَمَّدٍ [صلّی اللهُ علیه و آله و سلّم] و یَنتَحِلُونَ دِینَ الإسلامِ فَیَجتَمِعونَ عَلَی قَتلِكَ وَ سَفكِ دَمِكَ و انتِهاكِ حُرمَتِكَ و

---

[1] علی ما فی اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۴۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۰۰: [شنیدم از امام باقر علیه السّلام که می‌فرمود: هنگام رحلت امام حسن علیه السّلام حضرت به برادرش امام حسین علیه السّلام فرمود: ای برادر! من تو را وصیّت می‌کنم به امری که باید در حفظ و رعایت آن اهتمام ورزی. وقتی که من از دنیا رفتم مرا تجهیز کن سپس بسوی قبر رسول خدا حرکت بده تا اینکه دیدارم را با او تازه کنم سپس مرا بسوی قبر مادرم برگردان آنگاه بسوی بقیع حرکت ده و در آنجا دفن کن، و بدان عنقریب از عایشه بواسطه بغض و کینه‌ای که در دل نسبت به خدا و رسولش و دشمنی که با ما اهل بیت دارد حادثه‌ای برای من پیش خواهد آمد که خدا می‌داند و مردم. مترجم]

سَبيِ ذَرارِيكَ و نِسائِكَ و انْتِهابِ ثِقلِكَ؛[1] الحديث.

اشعار أباعبدالله هنگام دفن امام حسن مجتبى عليهما السّلام

و قال فى مناقب ابن شهر آشوب: و قال الحسين لمّا وضع الحسن فى لحده:

و أنتَ سَلِيبٌ

٤) فَلَيسَ حَرِيبًا

[1] على ما فى اثبات الهداة، ج ٥، ص ١٤٧؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٢٣٨: [سيّد الشّهداء عليه السّلام بر امام حسن عليه السّلام وارد شد و تا چشمش به برادر افتاد گريست، امام مجتبى فرمود از چه گريه مى‌كنى؟ عرض كرد: به جهت اين حادثه‌اى كه براى شما پيش آورده‌اند. امام مجتبى فرمود: اين حادثه‌اى كه پيش آمده است بواسطه سمّى است كه با حيله به من خورانيدند. و من با آن سمّ از دنيا مى‌روم، امّا هيچ روزى مانند روز تو نخواهد بود، روزى كه سى هزار سوار شمشير زن براى نابودى تو گرد آيند و همه ادعا مى‌كنند كه از امّت جَد ما رسول خدا هستند و به دين اسلام مسلمان مى‌باشند، اينان بر كشتن و ريختن خون تو بر زمين اجتماع مى‌كنند و براى شكستن حرمت و اسارت ذرّيه و زنان تو و تاراج نمودن اموال تو به حركت در مى‌آيند. مترجم]

مجلس دوّم: تفسیر آیه ﴿قُل أَيُّ شَيءٍ أَكبَرُ شَهَٰدَةً قُلِ ٱللَّهُ شَهِيدُۢ بَينِي وَبَينَكُم وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا ٱلقُرءَانُ لِأُنذِرَكُم بِهِۦ﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و الصّلاة على محمّد و آله الطّاهرين

و لعنة اللَه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدّين

﴿قُلۡ أَيُّ شَيۡءٍ أَكۡبَرُ شَهَٰدَةٗ قُلِ ٱللَّهُ شَهِيدُۢ بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ لِأُنذِرَكُم بِهِۦ وَمَنۢ بَلَغَۚ أَئِنَّكُمۡ لَتَشۡهَدُونَ أَنَّ مَعَ ٱللَّهِ ءَالِهَةً أُخۡرَىٰۚ قُل لَّآ أَشۡهَدُۚ قُلۡ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ وَإِنَّنِي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تُشۡرِكُونَ﴾.[1]

قرآن وحی خداست به رسول أكرم صلّى الله عليه و آله و سلّم برای جميع افراد بشر، چه آنها كه در آن زمان بوده‌اند و چه آنها كه بعداً آمده‌اند و قرآن به آنها ابلاغ شده است. بگو ای پيغمبر! خدا بهترين گواه است بين من و مردم، و اين قرآن به من

---

[1] سوره الأنعام (٦) آيه ١٩: [بگو (ای پيغمبر): كدام چيز حضور و گواهيش بزرگتر است؟! بگو: خدا حاضر و گواه است در ميان من و شما. و اين قرآن به من وحی شده است تا بدان بترسانم شما را و هر كس را كه اين قرآن به او برسد! آيا شما گواهی می‌دهيد كه با الله خدايان ديگری هستند؟! بگو: من گواهی نمی‌دهم! بگو: اين است و جز اين نيست كه الله خدای واحد است و من از آنچه را كه شما شريک برای او قرار می‌دهيد بيزارم!]

وحی شده تا آنکه شما و هر کس که این قرآن به او برسد را از عذاب خدا بترسانم.

کما آنکه خود حضرت خاتم النبیّین برای تمام افراد مبعوث شده‌اند؛ چه کسانی که در آن زمان بوده و چه افرادی که بعداً آمده‌اند: ﴿هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ * وَءَاخَرِينَ مِنۡهُمۡ لَمَّا يَلۡحَقُواْ بِهِمۡ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ﴾.[1]

«اوست آن خدائی که در میان مردمان درس نخوانده برانگیخته است پیامبری را از خود آنها تا آیات خدا را بر آنها تلاوت کند و آنها را نموّ و رشد بدهد و تعلیم کتاب و حکمت کند؛ و به تحقیق که قبل از آمدن این پیغمبر، آنها در گمراهی آشکاری فرو رفته بودند. و همچنین جماعتی از آنها که هنوز نیامده و ملحق نشده‌اند این پیغمبر برای آنها هم معلّم کتاب و حکمت و رشد دهنده و تلاوت کنندهٔ آیات است.»

آیات قرآن تماماً برای دعوت به توحید و کشاندن مردم به وحدت و تجرّد است

چون قرآن بر اساس توحید است لذا آیات قرآن تماماً برای دعوت به توحید و کشاندن مردم

---

[1] سوره الجمعة (٦٢) آیه ٢ و ٣.

از عالم تشتّت و تفرّق به وحدت و تجرّد است. بدیهی است که در این صورت افق فکر و اندیشهٔ مردم از سطح کوتاه مادّه‌پرستی و شهوت‌رانی حرکت نموده، و دائماً رو به افق واسع ایثار و تقوی و طهارت حرکت خواهد نمود؛ و این همان معنی تزکیه است که به معنی رشد و نموّ است. یعنی این پیغمبر ما بوسیلهٔ تلاوت آیات دائماً خدا را نشان می‌دهد و از بیان نشانها و علامتهای خدا، خدا را منظور دارد و با این آیات دست مردم را گرفته و روح و جان آنها را دائماً بالا می‌برد، و قوای روحی که در اثر إنغمار مادیّت ضعیف مانده رشد می‌دهد، و علفهای هرزهٔ غفلت و شهوت را که موجب کمبود موادّ غذائی به شجرهٔ طیّبهٔ روح می‌شود می‌کَند و با دست ترحّم پیوند می‌زند و آب می‌دهد، و با إشراق شمس

توحید این شجره دائماً بارآور شده از خمود و کسالت و ضعف بیرون می‌آید و بارهای مفید و فراوان می‌دهد، و جان و دل آنها را به علم و حکمت منوّر می‌کند؛ آن علم و حکمتی را که پایان ندارد و فیوضاتش ابدی است و میوه‌اش سرمدی است. خلاصه آنکه از ضلالت و گمراهی و نیستی و خباثت و کجروی آنها را بیرون می‌کشد، و با تعلیم آیات و حکمتْ وجود آنها را مفید و بهرهٔ آنان را سرشار و جان آنها را زنده و چراغ سوخته و خاموش شدهٔ آنها را روشن و تابناک می‌کند؛ حقّاً از زندان نفس و زندان هوی و جهنم اعتبارات و خیالات بیرون می‌آورد و در آسمان فضیلت و حقیقت می‌برد، خباثت او را تبدیل به طهارت می‌کند.

تمثیل شیرین و لطیف خداوند حال گروندگان به حقیقت قرآن را

چقدر لطیف و شیرین خداوند در قرآن مجید حال این دو دسته و کیفیّت زندگی آنها را از نقطه نظر کوتاهی فکر و سعهٔ اندیشه و مقام ممثّل نموده!

﴿وَأُدۡخِلَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا بِإِذۡنِ رَبِّهِمۡ تَحِيَّتُهُمۡ فِيهَا سَلَٰمٌ * أَلَمۡ تَرَ كَيۡفَ ضَرَبَ ٱللَّهُ

مَثَلًا كَلِمَةٗ طَيِّبَةٗ كَشَجَرَةٖ طَيِّبَةٍ أَصۡلُهَا ثَابِتٞ وَفَرۡعُهَا فِي ٱلسَّمَآءِ * تُؤۡتِيٓ أُكُلَهَا كُلَّ حِينِۭ بِإِذۡنِ رَبِّهَا وَيَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡأَمۡثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ * وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٖ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ ٱجۡتُثَّتۡ مِن فَوۡقِ ٱلۡأَرۡضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٖ * يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡقَوۡلِ ٱلثَّابِتِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ وَيُضِلُّ ٱللَّهُ ٱلظَّٰلِمِينَ وَيَفۡعَلُ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ * أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ كُفۡرٗا وَأَحَلُّواْ قَوۡمَهُمۡ دَارَ ٱلۡبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصۡلَوۡنَهَا وَبِئۡسَ ٱلۡقَرَارُ﴾.[1]

در آن بهشتْ تحیّت جز سلام چیزی نیست؛ آنجا صفا و مودّت و رأفت و حمیّت و ایثار و تقوی و طهارت و توحید است. امّا آن کسی که

---

[1] سوره إبراهیم (١٤) آیات ٢٣ إلی ٢٩: [کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، به بهشتهایی که نهرها در آن جاری است درآورند به فرمان پروردگارشان در آنجا جاودانه بمانند و به سلام، یکدیگر را تحیّت گویند. (ای پیغمبر!) آیا ندیدی چگونه خداوند مثلی را زده است؟! قرار داده است کلمهٔ طیّبه را مانند درخت طیّب که تنه‌اش ثابت، و شاخه‌اش در آسمان می‌باشد. آن درخت طیّب در تمام ایّام، میوه و ثمره‌اش را با اجازهٔ پروردگارش می‌دهد. و خداوند این مثالها را برای مردم می‌زند به امید آنکه آنان متذکّر گردند. امّا مثل انسان کافر منکر معاند، انسان ظالم و متعدّی و متجاوز که نه تنها خود از وجود خود بهرمند نمی‌شود بلکه موجب محرومیّت ابناء نوع، از ماء معین چشمهٔ زلال حقیقت می‌گردد مانند درخت خبیث و منکری است که از زمین یکباره کنده شده و ریشه‌هایش بدون ربط با مبدأ خود، بدون هیچ اعتماد و اتّکالی به روی زمین افتاده است و قرار و ثباتی ندارد. خداوند استوار می‌دارد کسانی را که ایمان آورده‌اند، به قول ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت، و گمراه می‌کند خداوند ستمکاران را و خداوند هر کاری را که بخواهد انجام دهد انجام می‌دهد. آیا نگاهت را نینداختی به سوی کسانی که نعمت خداوند را تبدیل به کفر کردند، و قومشان را در خانهٔ هلاکت و نابودی داخل نمودند؟ جهنّم است که در آن افکنده می‌شوند، و در آتش آن می‌گدازند.]

تبعیّت ننموده و این قوای روحی را فاسد کرده و نعمتهای الهیّه را ضایع نموده و پوششی از غفلت و شهوت و مجاز بر دیدهٔ حق بین کشیده، و خود و قوم خود را در مهلکه و ضلالت فرو برده است، حکم آن درخت خبیثی را دارد که از ابدیّت بیرون آمده و در روی زمین بدون اتّصال به مبدأ و بدون قرار و ثباتی خشک و برای جهنّم و سوختن آماده شده است؛ معلوم است که آتش نتیجهٔ آن خواهد بود و در آن مقام مقرّ خواهد داشت.

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَتۡكُم مَّوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَشِفَآءٞ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ * قُلۡ بِفَضۡلِ ٱللَّهِ وَبِرَحۡمَتِهِۦ فَبِذَٰلِكَ فَلۡيَفۡرَحُواْ هُوَ خَيۡرٞ مِّمَّا يَجۡمَعُونَ﴾.[1]

قرآن موعظهٔ الهی و شفای دردهای کامنه و متراکمه در سینه‌هاست

واقعاً قرآن موعظهٔ الهی و شفای دردهای کامنه و متراکمهٔ در سینه‌هاست؛ و کتاب هدایت و موجب نزول رحمت است. مؤمن باید به چنین کتابی دست زند و به فضل و رحمت خدا

---

[1] سوره یونس (۱۰) آیه ۵۷ و ۵۸: [ای مردم! حقّاً از جانب پروردگارتان، قرآن مجید که موعظه و شفای دردهای سینه، و هدایت و رحمت برای مؤمنان است آمده است. بگو ای پیامبر! شما مردم باید فقط به فضل خدا و رحمتش شاد گردید؛ او از آنچه را که مردم گرد می‌آورند بهتر است.]

به آموزش قرآن شاد و مسرور باشد، نه به حطام دنیا که بهرهٔ بهائم و بی‌خردان است. مسلمین در اثر تعلیم قرآن بجائی رسیدند که واقعاً عقل از وصفش عاجز است. آن مردم مادّه‌پرست بی‌حمیّت خونخوار بی‌عاطفه و انصاف که دختران خود را زنده بگور می‌نمودند، به پیروی از قرآن مجید بین دلهای آنها مودّت و اُلفت چنان برقرار شد که تصوّرش مشکل است.

از حذیفه روایت است از هشام که: در جنگ بدر ظرفی از آب برداشتم که به یکی از برادران دینی که در گوشهٔ میدان خون از بدنش ریخته و در آستانهٔ رحلت بود برسانم. چون به او نزدیک شدم گفت: این آب را به آن مردی که در فلان محلّ است و مجروح بروی زمین افتاده برسان! چون به او رسانیدم او گفت: برادر دینی من فلان در آن طرف میدان بدنش آغشته به خون است، آب را به او برسان او از من تشنه‌تر است! چون آب را برای او بردم دیدم جان داده است، چون به بالین دوّمی آمدم که به او آب بدهم دیدم او هم جان سپرده است؛ چون به سَر اوّلی رسیدم او نیز جان داده بود. کاسهٔ آب بر دستش بود و سه شهید راه حقّ در عین تشنگی و جراحت جان سپردند و ایثار کردند. اینها همه دست در آستانهٔ توحید زده بودند، ﴿فَبِذَٰلِكَ فَلۡيَفۡرَحُواْ هُوَ خَيۡرٞ مِّمَّا

﴿يَجۡمَعُونَ﴾ خمیر با دل و جان آنها شده بود.[1]

کیفیت توبه فضیل بن عیاض

در کتاب سفینة البحار قضیّهٔ فضیل بن عِیاض[2] را نقل می‌کند که یک آیهٔ قرآن چنان در وجود او نشست و در جان او جای گرفت که برنامهٔ سالیان دراز دزدی و قتل و غارت او را بر باد داد، توبه نموده از اولیای خدا و مقرّبان درگاه او شد، دارای کرامات و حالات که موجب عبرت اهل زمان باشد. می‌گوید:

فضیل بن عِیاض دزد و قاطع طریق بین ابیورد و سرخس بود. قوافل از جنایت او آسوده نبودند؛ بیم و وحشتی هر چه بیشتر از او داشتند، و او در غارت قافله از هیچ چیز خودداری نمی‌کرد. اتفاقاً عاشق دختری شد؛ نیمه شب از دیوار منزل دختر بالا می‌رفت که آن دختر را برگیرد، در بام منزل شنید این آیه را که کسی تلاوت می‌کرد: ﴿أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخۡشَعَ قُلُوبُهُمۡ لِذِكۡرِ ٱللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ ٱلۡحَقِّ﴾؟[3] اشک از دیدگانش جاری شد و گفت: آنَ آنَ، و الله آنَ! نزدیک شده، قسم به خدا نزدیک شده موقعی که دلهای مؤمنین از

---

[1] نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۷۶.

[2] عیاض بکسر العین.

[3] سوره الحدید (۵۷) آیه ۱۶: [آیا هنوز وقت آن نرسیده است که دلهای آنان که ایمان آورده‌اند، به ذکر خدا خاشع شود؛ و در برابر آنچه به حقّ نازل شده است فروتن و تسلیم باشند؟]

ذکر خدا خاشع گردد! پس از همانجا برگشت و در خرابه‌ای منزل کرد. در آن خرابه مسافرینی بودند که بعضی به بعضی می‌گفتند: امشب برویم؛ و بعضی می‌گفتند: صبر کنیم تا صبح شود، چون فضیل در راه است و ما را غارت خواهد کرد. فضیل که سخنان آنها می‌شنید، توبهٔ خود را به آنها گفت و آنها را مأمون نمود. و از آنجا خدمت حضرت صادق رسید و از اصحاب خاصّ و اصحاب سرّ حضرت شد؛ بطوری که از آن حضرت حدیث می‌کند و تمام بزرگان او را به وثاقت نام می‌برند.[1]

توثیق نمودن صاحب مستدرک فضیل بن عیاض را

و مرحوم شیخ نوری (ره) در مستدرک فی شرح حال کتاب مصباح الشریعة می‌گوید:

و بِالجُملَةِ: فَلا استَبعِدُ أن یَکونَ المِصبَاحُ هُو النُّسخَةُ الَّتی رَواها الفُضَیلُ، و هُو عَلَی مَذاقِهِ و مَسْلَکِهِ. وَ الَّذِی اعتَقِدُهُ أنّه جَمَعَهُ مِن مُلتَقَطاتِ کَلامِهِ [کَلِماتِهِ] أی الصَّادقَ عَلَیه السّلامُ فی مَجالِسِ وَعْظِهِ و نَصِیحَتِهِ، و لو فُرِضَ فیه شَیءٌ یُخالِفُ مَضمُونُهُ بَعضَ ما فی غَیرِهِ و تَعَذَّرَ تَأوِیلُهُ فَهو مِنهُ عَلَی حَسَبِ مَذهَبِهِ لا مِن

[1] سفینة البحار، ج ۲، ص ۳٦۹؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۲۵؛ الاختصاص، ص ٤۱.

فِرِيَتِهِ و كِذبِهِ فَإِنَّهُ يُنافِي وِثاقَتَهُ؛ انتهى.[1]

باری از خدمت حضرت صادق علیه السّلام به مکّه رفت و در سنهٔ ۱۸۷ هجری در روز عاشورا در آنجا وفات کرد.

گویند که فضیل فرزندی داشته که اسم او علی بوده، و او از پدرش در زهد و عبادت أفضل بوده است؛ مگر آنکه زیاد عمر نکرد و رحلت نمود. و در سبب موت او گفته‌اند که روزی در مسجد الحرام نزدیک ماء زمزم ایستاده بود و شنید که شخصی قرائت می‌کرد: ﴿وَتَرَى ٱلْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي ٱلْأَصْفَادِ * سَرَابِيلُهُم مِّن قَطِرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ ٱلنَّارُ﴾،[2] ناگهان صیحه‌ای زد و بر زمین بیفتاد و جان

---

[1] مرحوم نوری در خاتمه مستدرک، ج ۳، در ص ۳۲۸، در اطراف مصباح الشریعة بحث می‌کند و می‌گوید که: سیّد بن طاووس و کفعمی و شهید ثانی بطور قطع آن را از حضرت صادق می‌دانند، گرچه بعضی از علماء در سندش تشکیک کرده‌اند؛ و بالأخره در ص ۳۳۳ نظریّهٔ خود را به جملات فوق بیان می‌کنند: [بهرحال بعید نمی‌دانم که کتاب مصباح الشریعة همان نسخه‌ای باشد که فضیل بن عیاض آن را روایت نموده باشد و این کتاب بر مذاق و مسلک فضیل است. و آنچه به اعتقاد من راجح است آنکه فضیل مقداری از کلمات امام صادق علیه السّلام را در مسائل مختلفه جمع آوری نموده است که حضرت آنها را در مجالس وعظ و نصیحت بیان می‌فرمودند. پس اگر مطلبی در این کتاب مشاهده شد که با بعضی از روایات و احادیث در جای دیگر منافات دارد از کلمات و گفتار خود فضیل است که نه به صورت کذب و افتراء به امام علیه السّلام بلکه بر اساس مذاق خود و برداشت خود از مطالب بیان کرده است، زیرا وثاقت و جلالت فضیل اجازهٔ چنین احتمالی را نمی‌دهد. مترجم]

[2] سوره إبراهیم (۱٤) آیه ٤۹ و ۵۰: [و در روز قیامت، ای پیامبر! مجرمان را می‌نگری که در غلّها و زنجیرها بسته شده‌اند، لباسهایشان از قطران است، و آتش جهنّم چهره‌هایشان را پوشیده است.]

تسلیم نمود.

اگر قیام امام حسین علیه السّلام نبود در روی زمین اسمی از قرآن نمی‌ماند

باری قرآن اینطور در دلها اثر می‌کند. هدف پیغمبر این بود که تمام افراد را

بدین سرمنزل سعادت رهبری کند؛ ولی حکومت بنی‌اُمیّه که علناً با قرآن مخالفت می‌کرد و از تفسیر و تأویل مردم را نهی می‌کرد، و به خواندن فقط اکتفا می‌شد مسیر پیشرفت مؤمنین را عوض نمود، و اگر قیام حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام نبود اصلاً در روی زمین اسمی از قرآن نمی‌ماند و حجّتی برای مردم نبود. مردم یکباره در ظلمات محض فرو رفته، بارقه‌های امید ایشان همگی خاموش و کسی جرأت بیان حقّ و فضایل اهل بیت را نداشت.

عجب است که از حضرت امام حسن مجتبی و حضرت سیّد الشهداء در فقه روایتی نقل نشده، و در سایر امور بسیار اندک است؛ و این بواسطهٔ تقیّهٔ شدید بوده که مردم جرأت سؤال و یا کتابت را نداشتند، و روایات آنها با موت روات همگی از بین رفته است. و امّا از عائشه و أبوهریره و انس بن مالک و کعب الأحبار احادیث فراوان نقل کرده‌اند. آیا آنها به پیغمبر از حسنین علیهما السّلام نزدیک‌تر بودند؟ کلاّ و حاشا! بلکه وضع حکومت ظلم چنان سخت شد که بیگانگان خود را منتحل به اسلام دانسته، و جگر گوشه‌های حضرت رسول که قرآن در بیت آنها

فرود آمده است مورد تعدّی حکومتها زیست کردند و با غصب حقوق از دنیا رفتند. حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام که قیام فرمود فقط به علّت آن بود که حجاب جهل را از دلهای مردم بردارد و تا روز قیامت آنها را روشن کند؛ و لذا بعد از آنکه طایفهٔ ملائکه برای نصرت آمدند و حضرت جواب گفت، طائفهٔ مسلمانان از جنّ آمدند فَقالُوا: یا سَیِّدَنا نَحنُ شِیعَتُکَ و أنصارُکَ فَمُرنا بِأمرِکَ![1] تا آنکه می‌فرماید: و إذا أقَمتُ بِمَکانِی فَبِماذا یُبتَلَی هَذا الخَلقُ المَتعُوسُ[2] و

بِماذا یُختَبَرُونَ؟![3]

و حضرت پاسخ هر یک از دوستان و ارحام که او را از حرکت منع می‌کردند بطریق خاصّی بگفت؛ امّ سلمه بسیار دلش بسوخت و بگریست، چون پیغمبر کراراً او را از قضیّهٔ طفّ آگاه کرده بودند.

---

[1] [گفتند: ای آقای ما و مولای ما، ما جمعی از شیعیان و یاران تو هستیم به هر امری که می‌خواهی به ما امر کن!]

[2] [مجمع البحرین: المتعوس من تعس یتعس تعسًا: من باب نفع و من باب تعب لغة: إذا عثر و انکب علی وجهه و هو دعاء.]

[3] بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٣٣٠: [و اگر من در جای خود بنشینم این مردم زبون و واژگون شده به چه چیز امتحان گردند و (به چه چیزی) آزمایش شوند؟ مترجم]

روایت اُم سلمه از رفتن رسول خدا به کربلا

رُوِیَ عَن اُمِّ سَلَمَةَ [رَضِیَ اللهُ عَنها] أنَّها قالَت: خَرَجَ رَسُولُ اللهِ مِن عِندِنا ذاتَ لَیلَةٍ فَغابَ عَنّا طَوِیلاً ثُمَّ جاءَنا و هُوَ أشعَثُ أغبَرُ و یَدُهُ مَضمُومَةٌ. فَقُلتُ لَهُ: یا رَسُولَ اللهِ! ما لِی أراكَ أشعَثًا مُغبَرًّا؟ فَقالَ: اُسرِیَ بِی فی هَذا الوَقتِ إلَی مَوضِعٍ مِنَ العِراقِ یُقالُ لَهُ کَربَلاءُ، فَاُرِیتُ فِیهِ مَصرَعَ الحُسَینِ ابنِی و جَماعَةٍ مِن وُلدِی و أهلِ بَیتِی، فَلَم أزَل القُطُ دِماءَهُم فَها هُوَ فی یَدِی، و بَسَطَها إلَیَّ و قالَ: خُذِیه فَاحفَظِی بِه! فَأخَذتُه فَإذا هو شِبهُ تُرابٍ أحمَرَ فَوَضَعتُهُ فی قارُورَةٍ و شَدَدتُ رَأسَها و احتَفَظتُ بِها، فَلَمّا خَرَجَ الحُسَینُ [عَلَیه السّلامُ] مِن مَکَّةَ مُتَوَجِّهًا نَحوَ العِراقِ کُنتُ اُخرِجُ تِلكَ القارُورَةَ فی کُلِّ یَومٍ و لَیلَةٍ فأشُمُّها و أنظُرُ إلَیها ثُمَّ أبکِی لِمُصابِهِ، فَلَما کانَ فی الیَومِ العاشِرِ مِنَ المُحَرَّمِ و هُوَ الیَومُ الَّذِی قُتِلَ فِیهِ [عَلَیه السّلامُ] أخرَجتُها [فی] أوَّلِ النَّهارِ و هِیَ بِحالِها ثُمَّ عُدتُ إلَیها آخِرَ النَّهارِ فَإذا هِیَ دَمٌ عَبِیطٌ فَصِحتُ فی بَیتِی و بَکَیتُ؛ إلی أن قالت: حَتَّی جاءَ النّاعِی یَنعاهُ [فَحُقِّقَ ما رَأیت].[1]

---

[1] بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٢٣٩، عن إرشاد المفید و فی نفس الارشاد، ج ٢، ص ١٣٠، نقله فی باب ذکر طرف من فضایل الحسین و فضل زیارته و ذکر مصیبته: [از امّ سلمه روایت است که گفت: شبی رسول خدا از خانه خارج شد و مدّت زمانی غیبت او به طول انجامید پس از اینکه بازگشت دیدیم با سر و روئی آشفته و غبار آلود با دستانی مشت کرده. عرض کردم: ای رسول خدا چه شده است که شما را اینگونه ژولیده و غبارآلود می‌نگرم؟ فرمود: در این وقت مرا به سوی سرزمینی در عراق موسوم به کربلا سیر دادند پس در آنجا فرزندم حسین و جمعی از اهل بیت و فرزندانم را دیدم که در خاک و خون افتاده‌اند، پس من همینطور خونهای آنها را برمی‌داشتم که اکنون در دست من می‌بینی. حضرت دستانشان را باز کردند و فرمودند: بگیر اینها را و با خود نگه دار. آن را گرفتم مانند خاک سرخ بود و در شیشه‌ای قرار دادم و سرش را محکم نمودم و در جائی مطمئن محافظت نمودم. پس زمانی که حسین علیه السّلام قصد خروج از مکّه را به سمت عراق داشت، من این شیشه را هر روز و شب باز می‌کردم و آن را می‌بوئیدم و بر مصائبی که در انتظار او بود اشک می‌ریختم تا اینکه روز دهم عاشورا شد، روزی که حسین در آن روز به قتل رسید. صبح آن را باز کردم دیدم به حال خود است امّا هنگام عصر دوباره آمدم و در شیشه را باز کردم دیدم آن خاک تبدیل به خون تازه شده است. پس صیحه‌ای زدم و شروع به گریه و فغان نمودم، ... تا اینکه پیکی آمد و خبر از شهادت آن حضرت داد و دیدم آنچه را که مشاهده کرده بودم راست بوده است. مترجم]

مجلس سوّم: تفسیر آیه ﴿قَد جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٞ وَكِتَٰبٞ مُّبِينٞ﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و الصّلاة على محمّد و آله الطّاهرين

و لعنة اللَه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدّين

﴿قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَهِ نُورٞ وَكِتَٰبٞ مُّبِينٞ * يَهۡدِي بِهِ ٱللَهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَهُۥ سُبُلَ ٱلسَّلَٰمِ وَيُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِهِۦ وَيَهۡدِيهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ﴾.[1]

در این کریمهٔ شریفه خداوند متعال قرآن را به دو صفت تعریف کرده است: یکی نور، و دیگری کتاب مبین؛ و سه صفت برای او ذکر کرده است: اوّل هدایت بسوی راههای سلامت، دوّم خروج از ظلمت و ورود در عالم نور، سوّم رهبری بسوی راه مستقیم و سلوک در جادّهٔ اعتدال.

---

[1] سوره المائدة (۵) ذیل آیه ۱۵ و ۱۶: [تحقیقاً آمد بسوی شما از جانب خداوند، نور و کتاب آشکاری که خداوند بدان نور و کتاب هدایت می‌کند به سوی راههای سلامت. و از ظلمت‌ها به سوی عالم نور بیرون می‌کشاند با اذن و ارادهٔ خود کسی را که دنبال رضا و خشنودی خدا برود؛ و ایشان را به سوی صراط مستقیم رهبری می‌نماید.]

امّا قرآن نور است، به جهت آنکه تمام آیات او از عالم نور آمده و در تشخیص مرضهای بشر و کیفیّت علاج آن ابداً در نمانده، و در تکامل افراد بشر آنچه را که معیّن می‌کند همه علم و بصیرت و وصول به نتیجه است، نه جهل و درماندگی و وصول احتمالی؛ بلکه صد در صد ایصال حتمی و یقینی است. انسان در پرتو نور همه چیز را می‌بیند و چیزی برای او مخفی نیست. و علاوه خودِ نور دیگر احتیاج به نشان دهنده ندارد بلکه خود او معرِّف خود است؛ بخلاف ظلمت که اوّلاً ذات او ابهام و جهل است، و علاوه موجودی در تحت افق تاریکی دیده نمی‌شود. قرآن نور است به معنی آنکه اوّلاً خود او معرِّف خود است؛ هیچ کتابی و هیچ گوینده‌ای غیر از ذات قرآن نمی‌تواند او را آنطور که شاید و واقعیّت دارد معرّفی کند. چون تمام کتب و تمام گویندگان از افق فکر و ادراک خود می‌خواهند قرآن را معرّفی کنند، و فکر و ادراک آنها نسبت به علم قرآن کوتاه است، مگر آنکه به مقام طهارت مطلق برسند و از دریچهٔ نزول قرآن از نقطهٔ نزول به قرآن بنگرند، و آن اختصاص به اولیاء و مقرّبین درگاه خدا دارد و بس! و بنابراین هر چه ابهام و اشکالی باشد

در پرتو این نور روشن می‌شود و مشکل حلّ می‌گردد.

قرآن کتاب حقیقت و معالجهٔ افراد است

قرآن کتاب حقیقت و معالجهٔ افراد است برای وصول به مقام کمال و خروج از بهیمیّت بسوی ذروهٔ انسانیّت. و در این امر عجیب است؛ مرض را خوب تشخیص می‌دهد و خوب و آسان و سریع علاج می‌کند، و در تشخیص و علاج راه خود را اشتباه نمی‌کند و دوا عوضی نمی‌دهد، و دوا و پرهیز بقدر لازم، نه زیاده و نه کم می‌دهد، و تا بشر را از امراض مخفیّه و متراکمه خارج نکند از معالجه دست بردار نیست. درست مانند طبیبی می‌ماند که در عمل جرّاحی استاد یگانه بوده، فوراً نقطهٔ سیاه را می‌بیند و با جرّاحی در همان نقطه به أسرع وقت مریض را خلاص می‌کند، و به افرادی که احتیاج به جرّاحی ندارند به حسب استعداد مزاج دوا می‌دهد و مداوا می‌کند.

أمیرالمؤمنین علیه الصّلوة و السّلام در نهج البلاغة راجع به حضرت رسول الله می‌فرماید: طَبیبٌ دَوّارٌ بِطِبِّه ؛[1] و معلوم است که روح مقدّس آن حضرت همان حقیقت قرآن است و بس! روی این معنی قرآن را فرقان گویند: ﴿شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ هُدٗى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَٰتٖ مِّنَ ٱلۡهُدَىٰ وَٱلۡفُرۡقَانِ﴾.[2] یعنی آن نور مشخِّص حقّ و باطل و جدا کنندهٔ صحّت و مرض، دوست و دشمن، نفحات رحمانیّه و خاطرات شیطانیّه و نشان دهندهٔ راه راست از جادّهٔ ضلالت است.

بنابراین، این قرآن کتاب مبین است. مبین از مادّهٔ اَبان یُبین ابانة، هم به معنی لازم و هم به معنی متعدّی استعمال شده اَبانَ الشیء: اتّضح، و اَبانَه: جعله بیّناً و واضحاً قرآن هم واضح و هم واضح کننده و هم آشکار و هم آشکار کننده است. این از نقطهٔ نظر دو

---

[1] نهج البلاغة، ج ۱، ص ۲۳۷: [رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم طبیبی بود که در طبّ خودش دوّار بود. (یعنی زیاد دور می‌زد بر روی مرض، و اقسام آن، و ارتباط امراض با هم؛ و زیاد دور می‌زد بر روی دارو و درمان. و حکیم حاذق و مطّلع به همهٔ جوانب مرض و تمام طرق درمان آن بود.)]

[2] سوره البقرة (۲) آیه ۱۸۵: [ماه روزه، ماه رمضان است. و در آن، قرآن نازل شده است که هدایت است برای مردم؛ و ادلّه و حجّت‌هائی است از راهنمائی، و بیّنات و روشنگریهائی است برای جدائی حقّ از باطل.]

معرّفی که خدا برای قرآن کرده است.

اثر قرآن هدایت بسوی سبل سلام و خروج از ظلمات به نور است

و امّا آثار او: اوّل هدایت بسوی سبل سلام [است]. راه سلام راهی است که در آنجا ایمنی است در مقابل نگرانی؛ ایمنی از هر چیز، از آفات دنیوی و از آفات نفسی و اُخروی. این قرآن آن راه سلامت مطلق را که در آنجا هیچ مشکل و هیچ رنج و تعب و هیچ نگرانی فکری و خاطره‌ای نیاید معرّفی می‌کند؛ آنجا که بهشت حقیقی است. البتّه این برای افرادیست که دل به قرآن بدهند و در راه

وصول به رضوان خدا به دنبال قرآن حرکت کنند.

و به دنبال این معنی معلوم است که اثر دوّم مشهود است؛ و آن خروج از ظلمات نفس امّاره به عالم نور [است]. حقّاً در اینجا انسان می‌یابد که ظلمات نفس چقدر قبیح و زشت است، و خروج از آن به نور چقدر لطیف و نیکو! در ظلمات نفس انسان با هزار درد و رنج و عقده و هزار خصلت زشت و هزار خاطرهٔ پریشان مواجه است، و چون در تاریکی است نمی‌تواند بفهمد که عیب چیست و راه علاجش کدام است، و واقعاً آنچه او را در این معرض هلاکت آورده است کدام صفت زشت و خوی ناپسند است؟ ولی همین که آفتاب قرآن تابید و صحنهٔ نفس را روشن کرد، انسان عیوب خود را می‌فهمد و دیگر نمی‌تواند آرام بگیرد؛ انگیزه‌ای بسیار قوی او را از باطن تحریک می‌کند تا بر اثر تعالیم قرآن عمل کند، و خواستهٔ باطنی او که همان وصول به مقام انسانیّت مطلق و طهارت محض است حاصل شود.

و معلوم است که این [اثر سوّم] صراط مستقیم است. یعنی قرآن با أقصر فاصله و در أقصر

زمان و أقصر معالجه، انسان را بدين هدف عالى مى‌رساند. نه آنكه در معالجه بطىء [باشد] و سستى كند و دوران نقاهت به درازا كشد و قواى انسان ضعيف و شخص در آستانهٔ مرگ قرار گيرد؛ بلكه فوراً و عاجلاً او را معالجه مى‌كند، و اين نزديكترين راه به مقصد و وصول به مقام توحيد است؛ رزقنا الله بمحمّد و آله الطّاهرين.

كلام أميرالمؤمنين عليه السّلام دربارهٔ قرآن

أميرالمؤمنين عليه السّلام در نهج البلاغة مى‌فرمايد:

ثُمَّ أنزَلَ الكِتابَ نُورًا لا تُطفَأُ مَصابِيحُهُ و سِراجًا لا يَخبُو تَوَقُّدُهُ و بَحرًا لا يُدرَكُ قَعرُهُ و مِنهاجًا لا يُضَلُّ نَهجُهُ و شُعاعًا لا يُظلَمُ[1] ضَوءُهُ و فُرقانًا لا يُخمَدُ بُرهانُهُ و تِبيانًا لا تُهدَمُ أركانُهُ و شِفاءً لا تُخشَى أسقامُهُ و عِزًّا لا تُهزَمُ أنصارُهُ و حَقًّا لا تُخذَلُ أعوانُهُ. فَهُوَ مَعدِنُ الإيمانِ و بُحبُوحَتُهُ و يَنابِيعُ العِلمِ و بُحُورُهُ و رِياضُ العَدلِ و غُدرانُهُ و أثافِيُّ الإسلامِ و بُنيانُهُ و أودِيَةُ الحَقِّ و غِيطانُهُ. و بَحرٌ لا يَنزِفُهُ المُستَنزِفُونَ و عُيُونٌ لا يُنضِبُها الماتِحُونَ و مَناهِلُ لا يَغِيضُها الوارِدُونَ و مَنازِلُ لا يَضِلُّ نَهجَها المُسافِرُونَ و أعلامٌ لا يَعمَى عَنها السّائِرُونَ و آكامٌ لا يَجُوزُ عَنها القاصِدُونَ. جَعَلَهُ اللهُ رِيًّا لِعَطَشِ العُلَماءِ و رَبِيعًا لِقُلُوبِ الفُقَهاءِ و مَحاجَّ لِطُرُقِ الصُّلَحاءِ و دَواءً لَيسَ بَعدَهُ داءٌ و نُورًا لَيسَ مَعَهُ ظُلمَةٌ. و حَبلاً وَثِيقًا عُروَتُهُ و مَعقِلاً مَنِيعًا ذِروَتُهُ و عِزًّا لِمَن تَوَلاّهُ و سِلمًا لِمَن دَخَلَهُ و هُدًى لِمَنِ ائتَمَّ بِهِ و عُذرًا لِمَنِ انتَحَلَهُ و بُرهانًا لِمَن تَكَلَّمَ بِهِ و شاهِدًا لِمَن خاصَمَ بِهِ و فَلجًا لِمَن حاجَّ بِهِ و حامِلاً لِمَن حَمَلَهُ و مَطِيَّةً لِمَن أعمَلَهُ و آيَةً لِمَن تَوَسَّمَ و جُنَّةً لِمَنِ استَلأَمَ و عِلمًا لِمَن وَعَى و حَدِيثًا لِمَن رَوَى و حُكمًا لِمَن قَضَى.[2]

---

[1] [در نسخهٔ محمّد عبده يضلّ و يظلم با صيغهٔ معلوم از باب افعال ضبط شده بود؛ ولى چون در نسخه و ضبط ملاّ فتح الله كاشى ص ٣٣٦ با صيغهٔ مجهول ثبت بود؛ و آن از جهت معنى أنسب بود، لهذا در كتاب و در ترجمهٔ آن، بر آن اساس قرار گرفت.]

[2] اوّل اين خطبه با يعلم عجيج الوحوش بالفلوات شروع مى‌شود، و اين فقره از كلام او عليه السّلام در ج ٢، ص ١٧٧، خطبه ١٩٨، از نهج البلاغه با حاشيه محمّد عبده است: [و سپس خداوند كتاب را بر پيغمبر نازل كرد، در حالى كه قرآن نورى است كه چراغ‌هاى فروزان آن خاموش نمى‌شود؛ و

[1]...

چراغی است که شعلهٔ ملتهب آن فرو نمی‌نشیند؛ و دریائی است که قعر آن یافته نمی‌شود؛ و راه راستی است که در پیمودن آن گمراهی پیدا نمی‌گردد؛ و شعاعی است که پرتو رخشان آن به تاریک نمی‌گراید؛ و جدا کننده‌ای است میان حقّ و باطل، که برهان ساطع و حجّت استوار آن فروکش نمی‌نماید؛ و بنا و اساسی است که ارکان آن ویران نمی‌گردد؛ و شفائی است که از بیماری‌های پی درآمد آن، بیم و هراس به دل نمی‌رسد؛ و عزیزی است که یاران و یاوران آن شکست نمی‌پذیرند؛ و حقّی است که یاری کنندگان و انصار آن به هزیمت و فرار نمی‌روند؛ و بنابراین قرآن معدن ایمان است؛ و میانه و درون حقیقی آن؛ و چشمه‌های جوشان علم و عرفان است، و دریاهای خروشان [ادامه در صفحه بعد]

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] معارف آن؛ و باغ‌ها و بستآنهای عدل و داد است؛ و آبهای زلال مجتمع و سرشار در آن؛ و دیگ پایه‌های أطعمهٔ اسلام است، و اصل و اساس آن؛ و وادی‌های گسترده و پهناور صدق و حقّ است؛ و زمین‌های وسیع و فراخ آن؛ و دریائی است که آنچه آب کشندگان و آب برداران، از آن مصرف کنند، آن را تهی نمی‌کنند؛ و چشمه‌هائی است که آنچه آب‌گیران و آب برندگان از آن بردارند، آن را کم نمی‌گردانند؛ و آبشخوارهائی است که آنچه فروروندگان در آن از آن آب برگیرند، آن را فرو نمی‌نشانند؛ و منزلگاه‌هائیست که آنچه مسافران در راه روشن و طریق هویدای آن سیر کنند، گم نمی‌شوند؛ و نشانه‌هائی است که روندگان و سیرکنندگان در راه خود از آن پوشیده و نادیده نمی‌گردند؛ و تپّه‌ها و مواضع مرتفعی است از جوانب خود، که راه‌پیمایان و قصدکنندگان نمی‌توانند از آن عبور و تجاوز نمایند.

خداوند قرآن را سیرابی برای تشنگی و عطش علمآء قرار داد؛ و بهار پر گیاه برای دل‌های فقهآء؛ و راه‌ها و طریق‌های هویدا برای پیمودن راه صلحآء. قرآن داروئی است که پس از آن دردی نیست؛ و نوری است که با آن ظلمتی نیست؛ و ریسمانی است که محکم است گره آن؛ و پناهگاهی است که از دسترس دور است بلندی آن؛ و عزّت است برای آن که در تحت ولایت آن درآید؛ و آن را ولیّ و مولا و صاحب اختیار و سرپرست و پاسدار خود بداند؛ و سلام و سلامت است برای آن که در آن داخل شود؛ و هدایت است برای آن که بدان اقتدا نماید؛ و مایه عذر است، برای آن که خود را بدان انتساب دهد؛ و برهان وحجّت است برای آن که بدان سخن گوید؛ و شاهد و گواه است برای آن که در مقام منازعه و مخاصمه بدان تمسّک جوید؛ و ظفر و

قرآن شفای هر مرض است

قرآن شفای هر مرض است، و کتابی است که در احکام و مطالب آن ابداً بطلانی راه پیدا نخواهد نمود: ﴿وَإِنَّهُۥ لَكِتَٰبٌ عَزِيزٌ * لَّا يَأْتِيهِ ٱلْبَٰطِلُ مِنۢ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِۦ تَنزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ * مَّا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ * وَلَوْ جَعَلْنَٰهُ قُرْءَانًا أَعْجَمِيًّا لَّقَالُوا۟ لَوْلَا فُصِّلَتْ ءَايَٰتُهُۥٓ ءَا۬عْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ هُدًى وَشِفَآءٌ وَٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِىٓ ءَاذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُو۟لَٰٓئِكَ يُنَادَوْنَ مِن مَّكَانٍۭ بَعِيدٍ﴾.[1]

گواه است برای آن که در مقام منازعه و مخاصمه بدان تمسّک جوید؛ و ظفر و فیروزی است برای آن که بدان احتجاج کند، و استدلال نماید؛ و متعهّد به صلاح و اصلاح آن است که أحکام آن را بکار بندد، و مضمونش را بر عهده گیرد؛ و همچون شتر راهوار و بارکشی است، برای آن که با سواری خود و حمل أثقال و اسباب خود بر آن بخواهد به سر منزل مقصود واصل گردد؛ و آیه و نشانه و علامت است برای آن که خود را بدان نشانه زند؛ و سپر است برای آن که با پوشیدن آن، لباس جنگ و زره در تن نماید؛ و دانش و درایت است برای آن که آن را حفظ کند، و در گوش جان خود بگیرد؛ و حدیث و گفتار است برای آن که آن را نقل نماید و روایت کند؛ و حکم است برای آن که با آن قضاوت نماید.]

[1] سوره فصّلت (٤١) آیه ٤١ إلی ٤٤: [و حقّاً قرآن کتاب عزیزی است که باطل بدو راه ندارد؛ نه از مقابل و برابر او، و نه از پشت سر او. از ناحیهٔ خداوند حکیم و حمید، به تدریج نازل آمده است. ای پیامبر! به تو گفته نشده است مگر همان چیزی که به پیامبران مرسل الهی پیش از تو گفته شده بود. و آن این است که: پروردگار تو دارای صفت مغفرت است برای مردم؛ و دارای عذابی دردناک می‌باشد! و اگر ما قرآن را غیر واضح، و با ابهام و اجمال، و عجمی قرار می‌دادیم هر آینه می گفتند: چرا آیاتش روشن و جدای از هم و مشروح و با تفصیل نبود؟! ای عجب! چگونه می‌شود قرآن مبهم و عجمی باشد در حالی که رسول ما فصیح و گویا و عربی است؟ بگو ای

عزیز در مقابل ذلیل است، یعنی قابل تأثّر؛ و ذلّت حال تأثّر و شکستگی را گویند. قرآن مجید عزیز است، یعنی ابداً در أحکام و آیات آن شکستگی و بطلان و نسخ راه پیدا نخواهد کرد؛ علوم بشری نمی‌تواند از آن خرده گیرد و در موضوعات و احکام آن فتوری حاصل کند، و مانند کتابهای دیگر فرضیّه‌هایش دچار اشکال و بطلان گردد. باطل و خرابی به او راه ندارد، نه میان دو دستش، تا روز قیامت هر بشری با هر علمی و با هر تجربه‌ای قدم به میدان گذارد باید به

پیامبر! آن قرآن برای کسانی که ایمان آورده‌اند، کتاب هدایت و شفای از امراض است. و امّا کسانی که ایمان نیاورده‌اند، در گوشهایشان سنگینی است. و این قرآن برای آنها کوری و نابینائی است. آنان کسانی هستند که از راه دور، مورد خطاب و ندا واقع می‌شوند؛ و از دور چیزی را می‌شنوند.]

مقام عزّ قرآن تسلیم شود، چون دلائلش محکم و متقن و قابل تغییر و تبدیل نیست؛ بر اساس ثبات و استقرار بیان شده و علومش مبتنی بر حسّ و خیال نیست تا با از بین رفتن حسّ و خیال او هم از بین برود. بنابراین تا به حال با ترقّیات علوم مادّی و تجربی، از هیئت و نجوم و طبیعیات و تسخیر نور و امواج و کهربا و شکافتن اتم و حرکت به کرهٔ ماه و پیشرفت صنعت و طبّ و سایر علوم از مطالعات روانی و حقوقی و علوم خارج از طبیعت و اتّصال به عالم نفس کسی نتوانسته است موضوعی عالی‌تر از قرآن و مطلبی ارزنده‌تر بیاورد.

همه معترفند که نیاز به قرآن دارند

همه تسلیم‌اند و خاضع، و همه معترفند که نیاز به این قرآن دارند؛ و برای خلاصی بشریّت از زندان جهل، پیشرفت در این علوم مادّی و طبیعی بدون پیروی از تعالیم عالیهٔ قرآن فائده‌ای ندارد، بلکه درِ مشکل به روی مشکل باز می‌کند. این عزّت قرآن است که کلام خداست و در مقابل منطق و فرضیّه‌ای خود را نمی‌بازد و عقب نشینی نمی‌کند، و چون چراغ فروزان و شمس جهان‌تاب در جهان درخشندگی دارد.

و لا من خلفه؛ همچنین آنچه از سابقین از انبیاء و مرسلین و اولیاء و اُمم و طوائف و حالات آنها و اقوام مؤمن و کافر تا زمان آدم بیان کرده است آن نیز صحیح و غیر قابل ایراد و اشکال است. بر تورات فعلی و انجیل فعلی صدها اشکال عقلی وارد است که پاسبانان آن از عهدهٔ پاسخ برنمی‌آیند، و در مقابل سؤالات بجای سؤال کنندگان عقب نشینی می‌کنند و ذلیل می‌شوند. دین مسیحیّت گرفتار تثلیت است، و تورات از معاد نامی نبرده و فجایعی به أنبیاء نسبت می‌دهد؛ ولی قرآن مجید با عزّت و سیادت مواجه است و کسی نتوانسته در مضامین و آیات و قصص آن خرده‌ای بگیرد تا مطلبی را خلاف تاریخ و یا خلاف عقل در قرآن بجوید. قرآن کتابی نیست که یکسره مردم را بیم دهد تا سر حدّ یأس، و یا آنها را امیدوار کند تا سر حدّ طغیان.

خدا می‌فرماید: ﴿مَّا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ﴾.[1] ای پیغمبر! آنچه از طرف خدا به تو وحی شده همان حقیقت و واقعیتی است که به پیمبران قبل از تو وحی شده بود که: خدای تو رحیم و آمرزندهٔ مردم است نسبت به مطیعان، و دارای عذابی دردناک است نسبت به طاغیان.

اگر ما این قرآن را درهم و برهم و غیر مفهوم و غیر مبیّن آورده بودیم مغرضین می‌گفتند که: چرا آیاتش روشن نیست و مبیّن و فصیح بیان نشده است؟ می‌گفتند: کتاب غیر روشن و غیر فصیح برای مردم فصیح اللسان چه فایده دارد؟ بگو ای پیغمبر! دست از این مطالب بردارید، این مطالب به درد شما نمی‌خورد! این کتابی است که برای مؤمنین که چشم دل خود را باز کرده‌اند کتاب هدایت و رهبری به آخرین منزل مقصود، و وصول به أعلی درجه و ذِروهٔ انسانیّت و مقام توحید است، و شفای دردهای متراکمه و صعب العلاج؛ ولیکن آن کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوشهای آنان پارگی رخ داده و کوری چشم آنها را بسته، نه می‌توانند آیات خدا را بشنوند و نه

---

[1] سوره فصّلت (٤١) آیه ٤٣: [ای پیغمبر! به تو گفته نشده است مگر همان چیزی که به انبیاء و مرسلین پیش از تو گفته شده است؛ که تحقیقاً پروردگار تو صاحب غفران و گذشت، و صاحب پاداش و عقوبت سخت است!]

می‌توانند ببینند. کافری که از قرآن إعراض کرد جز پارگی گوش دل و کوری چشم دل که ابداً قابل إصغاء و رؤیت نیست چه بهره‌ای دارد! آنان از مکان دوری آواز به گوششان می‌رسد غیر مفهوم، به خلاف مؤمنینی که بواسطهٔ پیروی از قرآن در آستان قرآن قرار گرفته و تمام قرآن را با حسّ و عقل خود ادراک می‌کنند و خوب می‌فهمند، جان آنها روشن شده و عقل آنها کامل گشته است. در کافی مرحوم کلینی با إسناد خود نقل می‌کند در ضمن حدیثی که:

قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم:

القرآن هدىً من الضَّلالة ...

قالَ رَسُولُ اللهِ صَلّى اللهُ عَلَيه و آلِه و سَلّم: القُرآنُ هُدًى مِنَ الضَّلالِ و تِبيانٌ مِنَ العَمَى و استِقالَةٌ مِنَ العَثرَةِ و نُورٌ مِنَ الظُّلمَةِ و ضِياءٌ مِنَ الأحداثِ[1] و عِصمَةٌ مِنَ الهَلَكَةِ و رُشدٌ مِنَ الغَوايَةِ و بَيانٌ مِنَ الفِتَنِ و بَلاغٌ مِنَ الدُّنيا إلَى الآخِرَةِ، و فِيهِ كَمالُ دِينِكُم، و ما عَدَلَ أحَدٌ عَن القُرآنِ إلاّ إلَى النّارِ.[2]

و مرحوم کلینی ایضاً نقل می‌کند از سَماعَة بن مهران، قال:

قالَ أبُوعَبدِاللهِ عَلَيه السّلامُ: إنَّ العَزِيزَ الجَبّارَ أنزَلَ عَلَيكُم كِتابَهُ و هُوَ الصّادِقُ البارُّ، فِيهِ خَبَرُكُم و خَبَرُ مَن قَبلَكُم و خَبَرُ مَن بَعدَكُم و خَبَرُ السَّماءِ و الأرضِ و لَو أتاكُم مَن يُخبِرُكُم عَن ذَلِكَ لَتَعَجَّبتُم.[3]

و لذا کسی که به قرآن متّکی باشد عزیز است

---

[1] هکذا فی نسخة الکافی ولکنّ فی المحجة رواه الاجداث نقلاً عن الکافی.

[2] الکافی، ج ۲ ص ۶۰۰: [حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم گفته‌اند که: قرآن هدایت است از گمراهی و ضلالت، و مبیّن و روشنگر است از کوری و جهالت، و حافظ و نگه دار است از لغزش و عثرت، و نور است از تاریکی و ظلمت، و نوربخش است از وقایع حادثه و آفات و فتن مضلّه و بدعت‌های بی‌سابقه، و مانع است از نابودی و هلاکت، و رشد است از تباهی و فساد و غوایت، و واضح کننده و آشکارا سازنده است از فتنه‌ها و آزمایش‌های مبهم و گنگ که بر بشر روی می‌آورد، و بلاغ و کفایت است برای طیّ عالم دنیا تا آخرت. و در قرآن است کمال دین شما! و از قرآن به هیچ چیز عدول نمی‌شود مگر به سوی آتش!]

[3] همان مصدر، ص ۵۹۹: [حضرت صادق علیه السّلام گفتند: حقّاً که خداوند عزیز و جبّار که دارای صفت استقلال و عزّت و اتّکاء به خویشتن است، درحالیکه نیز دارای صفت صدق و فیضان رحمت و ریزش خیرات و برکات است؛ بر شما کتاب خود را فرود آورده است؛ جریانات و وقایع و أخبار شما، و خبرهای کسانی که قبل از شما بوده‌اند، و خبرهای کسانی که بعد از شما خواهند بود، و خبرهای آسمان و زمین در آن موجود است. به طوری که اگر کسی از آن جاها نزد شما بیاید و برای شما از آنها خبر بیاورد، در تعجّب می‌افتید که چطور این خبرهای قرآن با آن گفته‌های مخبر تطبیق نموده و هیچ کم و کاستی و هیچ تغییر و تحریفی در آن نیست؟]

و غیر او ذلیل. کسی که به قرآن دل بسته باشد در ایمنی است و غیر او در خوف.

از کلینی است با إسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام:

كانَ فی وَصِيَّةِ أمِيرِالمُؤمِنِينَ [عَلَيه السّلامُ] لأصحابِهِ: اعلَمُوا أنَّ القُرآنَ هُدَى النَّهارِ و نُورُ اللَّيلِ المُظلِمِ عَلَى ما كانَ مِن جَهدٍ و فاقَةٍ.[1]

و ایضاً کلینی با إسناد خود حدیث می‌کند از زُهْری:

قالَ سَمِعتُ عَلِيَّ بنَ الحُسَينِ عَلَيهِما السّلامُ يَقُولُ: آياتُ القُرآنِ خَزائِنُ العِلمِ، فَكُلَّما فَتَحتَ خِزانَةً يَنبَغِی لَكَ أن تَنظُرَ ما فِيها.[2]

و ایضاً مرحوم کلینی روایت می‌کند از سفیان بن عیینه از زُهْری قال:

قالَ عَلِيُّ بنُ الحُسَينِ عَلَيهِما السّلامُ: لَو ماتَ مَن بَينَ المَشرِقِ و المَغرِبِ لَما

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ۶۰۰: [از جمله وصیّت‌های أمیرالمؤمنین علیه السّلام به اصحاب خود این بود که می‌گفت: بدانید قرآن چراغ هدایت است در روز، که هر عملی را که انجام می‌دهید، آن برنامهٔ کار و راهگشا و اسوه برای کار شماست! و نور شب تاریک و پر ظلمت است که همین که همه در خواب رفتند، شما با تلاوت آن گاه و بیگاه، در نمازهای شب با خواندن سوره‌های بزرگ و آیات عجیب؛ در عالمی از نور و صفا و سرور و تجرّد و بساطت وارد می‌شوید. و با خواندن هر آیه‌ای به باغی جداگانه ورود می‌نمائید، و عقبهٔ تاریک و کریوهٔ ظلمانی را با نورافکن و پروژکتور آنچنان ضیاء و قدرتی نورانی می‌بخشید که چشم‌ها را خیره کند و این شب تاریک سپری شود. و تا طلوع صبح و سپیدهٔ فجر صادق که شعاع نور خورشید از پشت افق، طلیعهٔ ورود شمس را نوید دهد، شما ابداً در تاریکی نبوده‌اید، و اصلاً احساس ظلمت را نکرده‌اید؛ گرچه در نهایت فقر و مشکلات مادّی و زندگانی طبیعی بوده باشید! ولی معذلک درون شما روشن است، و باطن شما و ذهن شما به انوار آیات قرآن منوّر است!]

[2] الکافی، ج ۲، ص ۶۰۹: [شنیدم از حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام که می‌گفت: آیات قرآن، خزینه‌ها و گنجینه‌های دانش‌اند؛ بنابراین هر گاه خزینه‌ای را بگشائی، سزاوار است که به آن چه در درون آن است نظر کنی!]

استَوحَشتُ بَعدَ أن يَكُونَ القُرآنُ مَعِي؛ و كانَ عَلَيه السّلامُ إذا قَرَأ ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ﴾ يُكَرِّرُها حَتَّى كادَ أن يَمُوتَ.[1]

انسان با قرآن غنی و بدون آن فقیر است

انسان با قرآن غنی است چون علوم واقعیّه را به انسان می‌آموزد، و بدون قرآن فقیر است گرچه تمام کتابخانه‌های دنیا را دیده و کتابها را مطالعه نموده باشد؛ در عین حال فقیر است چون از علوم تخیلیّه تجاوز نکرده و به علم حقیقی دست نزده است.

مرحوم کلینی با إسناد خود نقل می‌کند از معاویة بن عمّار، قال:

قالَ لِی أَبُوعَبدِاللهِ عَلَيه السّلامُ: مَن قَرَأ القُرآنَ فَهُوَ غَنِیٌّ و لا فَقرَ بَعدَهُ و إلاّ ما بِهِ غِنًی.[2]

قرآن کتابی است عمیق که هر چه انسان بیشتر مطالعه کند و دقّت نماید بیشتر می‌فهمد. و علاوه فهم باطن و حقیقت قرآن احتیاج به تزکیه و طهارت دارد؛ آنطور نیست که فقط به مطالعه بتوان به حقیقت و عمق قرآن رسید: ﴿فَلَآ أُقۡسِمُ

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ۶۰۲: [حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام گفتند: اگر آنچه از مردمانی که در میان مشرق تا مغرب جهان هستند بمیرند (و من تک و تنها، و بدون یک انیس و مونس زنده بمانم) ابداً برای من وحشت و هراسی رخ نمی‌دهد، بعد از آنکه قرآن با من است و عادت او اینطور بود که چون ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ﴾ را می‌خواند، آنرا تکرار می‌نمود تا به حدّی که نزدیک بود بمیرد و جانش از قالب برون رود.]

[2] همان مصدر، ص ۶۰۵: [حضرت صادق علیه السّلام به من گفتند: کسی که قرآن را قرائت کند، او سرمایه‌دار و غنی و بی‌نیاز است، بطوری که دیگر فقری را به دنبال ندارد. وگرنه غنا و بی‌نیازی برای وی نیست.]

بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ * وَإِنَّهُۥ لَقَسَمٌ لَّوۡ تَعۡلَمُونَ عَظِيمٌ * إِنَّهُۥ لَقُرۡءَانٞ كَرِيمٞ * فِي كِتَٰبٖ مَّكۡنُونٖ * لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُطَهَّرُونَ﴾.[1]

برای رسیدن به حقیقت قرآن باید به حقیقت طهارت رسید

بنابراین کسی که می‌خواهد به حقیقت قرآن پی ببرد باید به حقیقت طهارت مطلق رسیده باشد، به تبعیّت قرآن از عالم نفس امّاره عبور کرده و چشمش به جمال أزلی افتاده و به مقام توحید رسیده باشد؛ و الاّ سایر مردم هر کس به اندازهٔ فهم و قدرت عقل و همچنین به اندازهٔ تقوی و طهارتی که حاصل کرده، به همان اندازه از علوم قرآن بارگیری می‌کند. هر کس کسب تقوی و طهارت کند عقلش قویتر و به درجهٔ بهتری از قرآن رهنمائی می‌شود، آن درجه بصیرت

---

[1] سوره الواقعة (٥٦) آیه ٧٥ الی ٧٩: [پس سوگند اکید یاد می‌کنم به محلّ‌ها و مکانهای نزول و سقوط ستارگان (یا آیات قرآن، و یا حرکت و مواجههٔ اولیای مقرّب خداوند در برابر حضرت حقّ) و این قسمی است که اگر بدانید، بسیار عظیم است؛ که حقّاً و حتماً این کتابی است خواندنی و گرامی و رفیع المنزله و بلند پایه، که در کتاب پنهان و لوح محفوظ سرّ حقّ می‌باشد. و کسی نمی‌تواند به آن برسد و آنرا مسّ کند مگر پاکیزه شدگان و طهارت یافتگان.]

بیشتری به او داده موجب کسب تقوی و عقل بیشتری می‌گردد، آن تقوی و عقل قویتر او را به فهم مرتبهٔ عالیتری از قرآن دعوت می‌کند؛ و همین طور درجات و مراتب فهم قرآن مانند درجات نردبانی است که رسیدن به هر یك از آنها مستلزم عبور از پلّهٔ قبلی است و پلّهٔ قبلی معدّ و ممدّ وصول به پلّهٔ بالاتر، و هَکذا إلی أن نَصِل إلی السَّطحِ، فَهو نُورٌ عَلَی نورٍ.[1]

شفاعت قرآن در روز قیامت با نیکوترین وجه

مرحوم کلینی با إسناد خود از جابر از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می‌کند:

قالَ: یَجِیءُ القُرآنُ یومَ القِیامَةِ فی أحسَنِ مَنظُورٍ إلَیهِ صُورَةً فَیَمُرُّ بِالمُسلِمِینَ فَیَقُولُونَ: هَذا الرَّجُلُ مِنّا! فَیُجاوِزُهُم إلَی النَّبِیِّینَ، فَیَقُولُونَ: هُوَ مِنّا! فَیُجاوِزُهُم إلَی المَلائِکَةِ المُقَرَّبِینَ، فَیَقُولُونَ: هُوَ مِنّا! حَتّی یَنتَهِیَ إلَی رَبِّ العِزَّةِ عَزَّوجَلَّ، فَیَقُولُ: یا رَبِّ! فُلانُ بنُ فُلانٍ أظمَأتُ هَواجِرَهُ و أسهَرتُ لَیلَهُ فی دارِ الدُّنیا، و فُلانُ بنُ

[1] [همینطور تا اینکه به پشت بام برسیم پس قرآن نور است بالای نور دیگر (و دارای درجات مختلف نور است). مترجم]

فُلانٍ لَمَ أظمَأ هَواجِرَهُ و لَمَ أسهَر لَيلَهُ! فَيَقُولُ تَبارَكَ و تَعالَى: أدخِلهُمُ الجَنَّةَ عَلَى مَنازِلِهِم؛ فَيَقُومُ فَيَتَّبِعُونَهُ؛ فَيَقُولُ لِلمُؤمِنِ: اقرَأ و ارقَه قالَ: فَيَقرَأُ و يَرقَى حَتَّى يَبلُغَ كُلُّ رَجُلٍ مِنهُم مَنزِلَتَهُ الَّتِى هِىَ لَهُ فَيَنزِلُها.[1]

لذا سزاوار است که مؤمن تا هنگامی که به حقیقت قرآن نرسیده و از معانی باطنیّهٔ قرآن اطلاع پیدا نکرده، دست از خواندن و دقّت کردن و تأمّل و تفکّر در آیات آن، و از تزکیه و تطهیر نفس و عبادات موصله برندارد تا آنکه به مراد خود برسد.

مرحوم کلینی نقل می‌کند با إسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السّلام قال:

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ۶۰۱: [آن حضرت گفتند: قرآن در روز قیامت می‌آید در حالی که از جهت شمائل و حسن صورت، دارای بهترین و زیباترین منظر است. آنگاه از جلوی مسلمانان عبور می‌کند، و آنها می‌گویند: این مرد از ماست! پس از نزد آنها می‌گذرد تا به نزد پیامبران می‌رسد، و آنها می‌گویند: این مرد از ماست! و سپس از نزد آنها نیز می‌گذرد تا به نزد فرشتگان مقرّب می‌رسد، و آنها می‌گویند: این مرد از ماست! و پس از آن نیز از نزد آنها می‌گذرد تا می‌رسد به پروردگار عزّت عزّوجلّ. در این حال می‌گوید: ای پروردگار من! فلان پسر فلان؛ من روزهای گرم تابستان او را به خواندن قرآن مشغول کردم، و شبهای او را به خواندن قرآن به بیداری پایان دادم! (در زمانی که در دار دنیا زندگی داشت.) و امّا فلان پسر فلان؛ من هیچیک از روزهای گرم او را به خواندن قرآن سپری ننمودم، و شب‌های او را به خواندن قرآن نگذراندم! خداوند تبارک و تعالی خطاب می‌کند به قرآن که: اینک تو آنها را بر حسب درجات و مراتبشان، در بهشت در منازل خاصّ خودشان داخل کن! در این حال قرآن بپا می‌خیزد، و مردم مؤمن قاری قرآن به دنبال او راه می‌افتند؛ و به مؤمن می‌گوید: بخوان و بالا برو! حضرت فرمودند: پس مؤمن می‌خواند و بالا می‌رود؛ تا هر کس از مؤمنینی که قرآن خوانده بود، به منزل خودش که طبق آیات قرآن برای او معیّن شده است می‌رسد. در این صورت آن مؤمن قاری قرآن، در آن منزل فرود می‌آید.]

يَنبَغِى لِلمُؤمِنِ أن لا يَمُوتَ حَتَّى يَتَعَلَّمَ القُرآنَ أو يَكُونَ فى تَعلِيمِهِ[1].[2]

كلام امام حسين عليه السّلام در روز عاشورا

صبح عاشورا[3] حضرت سيّد الشّهداء عليه السّلام بر شترى بلند بر نشست و قرآنى را باز نموده برفراز سر گذاشت و به ميان دو صف آمد و با صداى بلند ندا در داد كه: ميان من و شما كتاب خدا شاهد و حاضر است و جدّ من رسول خدا ناظر است؛ و نادَى[4] بِأعلَى صَوتِهِ:

يا أهلَ العِراقِ! و كُلُّهُم يَسمَعُونَ؛ فَقالَ: أيُّها النّاسُ اسمَعُوا قَولِى و لا تَعجَلُوا حَتَّى أعِظَكُم بِما يَحِقُّ[5] لَكُم عَلَىَّ و حَتَّى أعذِرَ إلَيكُم، فَإن أعطَيتُمُونِى النَّصَفَ كُنتُم بِذَلِكَ أسعَدَ و إن لَم تُعطُونِى النَّصَفَ مِن أنفُسِكُم فَأجمِعُوا رَأيَكُم ﴿ثُمَّ لَا يَكُنۡ أَمۡرُكُمۡ عَلَيۡكُمۡ غُمَّةٗ ثُمَّ ٱقۡضُوٓاْ إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ﴾،[6] ﴿إِنَّ وَلِيِّۦَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡكِتَٰبَ وَهُوَ يَتَوَلَّى ٱلصَّٰلِحِينَ﴾![7] ثُمَّ قالَ: أما بَعدُ فَانسُبُونِى فَانظُرُوا مَن أنا؟ ثُمَّ ارجِعُو الى أنفُسَكُم و عاتِبُوهُم، فَانظُرُوا هَل يَصلُحُ لَكُم قَتلِى و انتِهاكُ حُرمَتِى؟ أَلَستُ ابنَ بِنتِ نَبِيِّكُم و ابنَ وَصِيِّهِ و ابنَ عَمِّهِ و أوَّلِ المُؤمِنِينَ لِرَسُولِ اللهِ صَلّى اللهُ عَلَيه و آلِه و سَلّم بِما جاءَ بِهِ مِن عِندِ رَبِّهِ؟! أوَ لَيسَ حَمزَةُ سَيِّدُ الشُّهَداءِ عَمِّى؟! أوَ لَيسَ جَعفَرٌ الطَّيّارُ فى الجَنَّةِ بِجَناحَينِ عَمِّى؟! أوَ لَم يَبلُغكُم ما قالَ رَسُولُ اللهِ صَلّى اللهُ

عَلَيه و آلِه و سَلّم لِى و لأخِى: هَذانِ سَيِّدا شَبابِ أهلِ الجَنَّةِ؟! فَإن صَدَّقتُمُونِى بِما أقُولُ و هُوَ الحَقُّ و اللهِ ما تَعَمَّدتُ كَذِبًا مُذ عَلِمتُ أنَّ اللهَ يَمقُتُ عَلَيهِ أهلَهُ، و إن كَذَّبتُمُونِى فَإنَّ فِيكُم مَن إن سَألتُمُوهُ عَن ذَلِكَ أخبَرَكُم، اسألُوا جابِرَ بنَ عَبدِاللهِ الأنصارِىَّ و أبا سَعِيدٍ الخُدرِىَّ و سَهلَ بنَ سَعدٍ السّاعِدِىَّ و زَيدَ بنَ أرقَمَ و أنَسَ بنَ مالِكٍ يُخبِرُوكُم أنَّهُم سَمِعُوا هَذِهِ المَقالَةَ مِن رَسُولِ اللهِ صَلّى اللهُ عَلَيه و آلِه و سَلّم لِى و لأخِى؛ أ ما فى هَذا حاجِزٌ لَكُم عَن سَفكِ دَمِى؟! ثم قال لهم [الحسين عَلَيه السّلامُ]: فَإن كُنتُم فى شَكٍّ مِن هَذا أ فَتَشُكُّونَ أنِّ ابنُ بِنتِ نَبِيِّكُم؟!

---

[1] هكذا فى نسخة الكافى، ولكن فى المحجّة نقلاً عن الكافى: فى تعلّمه.

[2] الكافى ج ٢، ص ٦٠٧: [براى مؤمن سزاوار است كه از دنيا نرود مگر آنكه قرآن را ياد گرفته باشد، و يا در حال ياد گرفتن (و يا ياد دادن) آن بوده باشد.]

[3] ناسخ التواريخ، ج ٢ (حضرت سيّد الشهداء) ص ٢٢٩.

[4] إرشاد مفيد، ج ٢، ص ٩٧.

[5] (خ ل) يلحق.

[6] سوره يونس (١٠) ذيل آيه ٧١.

[7] سوره الأعراف (٧) آيه ١٩٦: [بدرستى كه ولىّ من خداست، آن كسى كه كتاب را فرو فرستاده است؛ و او ولايت صالحان را دارد.]

فَوَاللهِ ما بَينَ المَشرِقِ و المَغرِبِ ابنُ بِنتِ نَبِيٍّ غَيرِی فِيكُم و لا فی غَيرِكُم! وَيحَكُم أَتطلُبُونِی بِقَتِيلٍ مِنكُم قَتَلتُهُ؟ أو مالٍ لَكُمُ استَهلَكتُهُ أو بِقِصاصٍ مِن جِراحَةٍ فَأَخَذُوا!
لا يَتكَلَّمُونَهُ. فَنادَی: يا شَبَثَ بنَ رِبعِیٍّ يا حَجّارَ بنَ أبجَرَ يا قَيسَ بنَ الأشعَثِ يا يَزِيدَ بنَ الحارِثِ! أ لَم تَكتُبُوا إلَیَّ أن قَد أينَعَتِ الثِّمارُ و اخضَرَّ الجَناتُ[1] و إنَّما تَقدَمُ عَلَی جُندٍ لَكَ مُجَنَّدٍ؟ فَقالَ لَهُ قَيسُ بنُ الأشعَثِ: ما نَدرِی ما تَقُولُ؟ ولَكِنِ انزِل عَلَی حُكمِ بَنِی عَمِّكَ فَإنَّهُم لَن يَرَوكَ إلاّ ما تُحِبُّ. فَقالَ لَهُمُ الحُسَينُ عَلَيه السّلامُ: لا واللهِ! لا اُعطِيكُم بِيَدِی إعطاءَ الذَّلِيلِ و لا اُقِرُّ لَكُم إقرارَ العَبِيدِ![2] ثُمَّ نادَی: يا عِبادَ اللهِ! ﴿وَإِنِّي عُذۡتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمۡ أَن تَرۡجُمُونِ﴾،[3] و أعُوذُ بِرَبِّی و رَبِّكُم مِن كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لا يُؤمِنُ بِيَومِ الحِسابِ.

در اينحال حضرت از آن شتر بلند بالا پياده شد

و امر كرد كه عقبة بن سمعان او را عقال و دست بند زند؛ إلى أن قال:

و نادَی عُمَرُ بنُ سَعدٍ: يا دُرَيدُ اُدنِ رَآيَتَكَ! فَأدناها ثُمَّ وَضَعَ سَهمَهُ فی كَبِدِ قَوسِهِ

---

[1] الجنان (خ ل).

[2] خ ل: لا اُفِرُّ فرارَ العَبِيدِ.

[3] سوره الدّخان (٤٤) آيه ٢٠.

ثُمَّ رَمَى فَقالَ: اشهَدوا إنّ أوَّلُ مَن رَمَى! ثُمَّ ارْتَمَى النَّاسُ وَ تَبَارَزوا.[1]

[2]...

---

[1] ناسخ التواریخ (حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام) ج ۲، ص ۲۵۷: [و به بانگی بلند به طوری که همگی از لشگریان بشنوند. ندا در داد: ای مردم! گفتار مرا بشنوید! و در کشتن من شتاب مورزید، تا اینکه من شما را موعظه‌ای کنم و پندی دهم به آنچه گفتن آن و تذکّر آن حقّی است ثابت برای شما بر عهدهٔ من و بر ذمّهٔ من! و تا اینکه راه عذر خود را از آمدنم به سوی شما برایتان شرح دهم!

اگر شما عذر مرا پذیرفتید و گفتار مرا تصدیق نمودید و خودتان به من انصاف دادید! (یعنی از در عدالت و انصاف و راه آن وارد شدید!) این برای سعادت شما بهتر است؛ و دیگر از برای شما حجّتی برای کشتن من، و راهی برای أخذ و دستگیری من نخواهد ماند! و اگر شما عذر مرا نپذیرفتید؛ و با انصاف با من عمل ننمودید؛ و حجّت مرا کافی ندانستید؛ پس در آن هنگام، رأی خود و همراهان و شریکان خود را روی هم انباشته و گرد آورید؛ تا آن که کار شما، و نظر و تدبیر شما، و عاقبت امر شما، بر شما پوشیده نماند؛ سپس بدون، هیچ مهلتی به من بپردازید؛ و کار خودتان را دربارهٔ من یکسره نمائید!

بدانید که حقّاً صاحب اختیار و ولیّ من خداست که: قرآن کریم را بفرستاد؛ و او صاحب اختیاری مردمان صالح را می‌نماید.

امّا بعد، نسب مرا بیاد آرید! و ببینید: من که می‌باشم؟! و سپس به خود و به نفوستان بازگشت کنید؛ و آن را سرزنش کنید، نظر کنید که: آیا مصلحت شما هست که مرا بکشید؟! و حرمت مرا پاره کنید؟! آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟! و پسر وصیّ او، و پسر عموی او، و اولین از مؤمنین که رسول خدا را به تمام آن چه را که از جانب خدا آورده بود، تصدیق نمود؛ نیستم؟! آیا حمزه سیّدالشّهداء عموی من نیست؟! عموی پدرم نیست؟! آیا جعفر که در بهشت، با دو بال خود در پرواز است، عموی من نیست؟!

آیا به شما نرسیده است که: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود، دربارهٔ من و برادرم که: این دو، دو سیّد و سرور و سالار جوانان اهل بهشتند؟!

پس اگر گفتارم را تصدیق کردید و این گفتار حقّ است، سوگند به خدا از وقتی که دانستم که خداوند گویندهٔ دروغ را مبغوض دارد؛ سخن از روی تعمّد به دروغ نگفته‌ام و اگر گفتارم را تکذیب کردید، اینک در میان شما از اصحاب رسول خدا هستند کسانی که اگر [ادامه در صفحه بعد]

[2] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] از آنها بپرسید، به شما بگویند.

مجلس چهارم: تفسیر آیه ﴿وَنَزَّلنَا عَلَيكَ ٱلكِتَٰبَ تِبيَٰنًا لِّكُلِّ شَيءٍ وَهُدًى وَرَحمَةً وَبُشرَىٰ

بپرسید از: جابر بن عبدالله انصاریّ، و أبوسعید خدریّ، و سهل بن سعد ساعدیّ، و زید بن أرقم، و أنس بن مالک، آنها به شما خبر می‌دهند که: این کلام را از رسول الله شنیده‌اند، دربارهٔ من و برادرم!

آیا در این مطالب، حاجز و رادعی برای شما از ریختن خون من پیدا نمی‌شود؟!

حسین علیه السّلام گفت: اگر در این شکّ دارید؛ آیا در این هم شکّ دارید که: من پسر دختر پیغمبر شما هستم؟! سوگند به خدا: در میان مشرق و مغرب عالم پسر دختر پیغمبری در میان شما و در میان غیر شما، جز من کسی نیست!

ای وای بر شما! آیا شما به خونخواهی کشته‌ای را که از شما کشته‌ام، از من مطالبهٔ خون او را می‌کنید؟! و یا مالی را که از شما برده‌ام؟! و یا به تلافی و قصاص جراحتی را که وارد کرده‌ام؟!

همهٔ لشگر، سکوت کردند؛ و هیچ پاسخی ندادند.

حسین علیه السّلام ندا کرد: ای شبث بن ربعیّ! و ای حجّار بن أبجر! و ای قیس بن اشعث! و ای یزید بن حارث! آیا شما به من نامه ننوشتید که: اینک میوه‌ها رسیده است؛ و بستآنها سرسبز شده است؛ اگر بیائی، به سوی لشگری آماده برای نصرتت می‌آیی؛ که از هر جهت تجهیزاتش تمام و کامل است! پس بیا به سوی ما!

قیس بن أشعث گفت: ما نمی‌دانیم: چه می‌گوئی؟! ولیکن تو بر حکم پسران عمویت (بنی‌امیّه) تنازل کن! و ایشان برای تو غیر از آنچه را که دوست داشته باشی؛ انجام نمی‌دهند!

در این حال حسین علیه السّلام گفت: نه! سوگند به خدا که: همچون مردمان ذلیل، دست ذلّت به شما نمی‌دهم؛ و مانند بردگان بار ظلم و ستم شما را به دوش نمی‌کشم!

و پس از این ندا کرد: ای بندگان خدا! من پناه می‌برم به پروردگارم و پروردگار شما از اینکه مرا سنگباران کنید! من پناه می‌برم به پروردگارم و پروردگار شما از هر متکبّری که به روز پاداش و حساب ایمان ندارد!

تا اینکه گفت: در این وقت عمر بن سعد فریاد زد: ای دُرید، آن پرچم را نزدیک کن سپس تیرش را در چله کمان گذارد و به سمت خیام سیّد الشّهداء پرتاب کرد و گفت: ای مردم شاهد باشید که من اوّلین نفری بودم از این لشکر که به سمت خیمه‌های حسین تیر پرتاب نمودم، پس از او سایرین شروع به تیر باران خیمه‌ها نمودند. مترجم]

لِلمُسلِمِينَ

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و الصّلاة على محمّد و آله الطّاهرين

و لعنة اللَه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدّين

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ تِبْيَٰنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾.[1]

«ما كتاب را بر تو ای پیغمبر فرستادیم درحالیکه واضح کننده و روشن کنندهٔ هر چیزی است، و هدایت و رحمت و بشارت است برای مسلمانان.»

در این که قرآن کاشف هر رمز و واضح کننده و حلّ کنندهٔ هر مشکل است روایاتی از ائمّهٔ اهل بیت علیهم السّلام وارد است.

در کتاب کافی با إسناد خود از مرازم از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند که قال:

إنَّ اللَهَ [تَبارَكَ و] تَعالَى أنزَلَ فى القُرآنِ تِبيانَ كُلِّ شَىءٍ، حَتَّى و اللَهِ ما تَرَكَ اللَهُ شَيئًا يَحتاجُ إلَيهِ العِبادُ، حَتَّى لا يَستَطِيعَ عَبدٌ يَقُولُ: لَو كانَ هَذا أُنزِلَ فى القُرآنِ إلاّ و قَد أنزَلَهُ اللَهُ فِيهِ.[2]

---

[1] سوره النّحل (١٦) قسمتی از آیه ٨٩.

[2] فی المقدّمة السابعة من تفسير الصافی، ج ١، ص ٥٦ نقلاً عن الكافی، ج ١، ص ٥٩: [آن حضرت گفتند: خداوند تعالی در قرآن، واضح کنندهٔ هر چیزی را نازل نموده است، تا به جائی که قسم به خداوند، خداوند هیچ چیزی را که بندگانش بدان نیاز دارند فروگذار ننموده است، مگر آن که آن را در قرآن فرو فرستاده است. به طوری که بنده‌ای نتواند بگوید: ای کاش این مطلب در قرآن نازل شده بود.]

و در همین کتاب شریف با إسناد خود روایت می‌کند از عمرو بن قیس از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام قال:

سَمِعتُهُ یَقُولُ: إنَّ اللهَ [تَبارَكَ و] تَعالَى لَم یَدَع شَیئًا یَحتاجُ إلَیهِ الأُمَّةُ إلاّ أنزَلَهُ فی كِتابِهِ و بَیَّنَهُ لِرَسُولِهِ [صَلّی اللهُ عَلَیه و آلِه و سَلّم]، و جَعَلَ لِكُلِّ شَیءٍ حَدًّا و جَعَلَ عَلَیهِ دَلِیلاً یَدُلُّ عَلَیهِ، و جَعَلَ عَلَی مَن تَعَدَّی ذَلِكَ الحَدَّ حَدًّا.[1]

و همچنین در همین کتاب با إسناد خود نقل می‌کند از معلّی بن خنیس قال:

قالَ أبُوعَبدِاللهِ عَلَیه السّلامُ: ما مِن أمرٍ یَختَلِفُ فِیهِ اثنانِ إلاّ و لَهُ أصلٌ فی كِتابِ اللهِ [عَزَّوجَلَّ] ولَكِن لا تَبلُغُهُ عُقُولُ الرِّجالِ.[2]

چگونگی تبیان کل شیء بودن قرآن به نقل بعض اهل معرفت

مرحوم فیض کاشانی رضوان الله علیه[3] در مقدّمهٔ سابعه در تفسیر صافی

---

[1] همان مصدر نقلاً عن الکافی: [عمرو بن قیس گوید: از آن حضرت شنیدم که می‌گفت: خداوند هیچ چیزی را که امّت بدان نیازمند باشند فروگذار نکرده است، مگر آن که آن را در کتابش نازل نموده، و برای پیغمبرش علیه السّلام بیان کرده است. و برای هر چیزی، حدّ و اندازه‌ای مقدّر فرموده است؛ و برای آن اندازه و حدّ، دلیلی قرار داده است که بدان حدّ رهنمائی کند؛ و برای هر کسی که از آن حدّ و اندازه تجاوز کند نیز قانون و حدّی مقرّر فرموده است.]

[2] همان مصدر نقلاً عن الکافی: [حضرت صادق علیه السّلام گفتند: هیچ امری نیست که مورد گفتگو و اختلاف دو تن باشد، مگر این که اصل آن در کتاب خدا موجود است؛ ولیکن عقل‌های مردمان بدان پایه نمی‌رسد.]

[3] فی المقدّمة السابعة من تفسیر الصافی ص ۵۷.

مطلبی را راجع به معنی تبیان کل شیء از بعضی از اهل معرفت نقل می‌کند که بسیار لطیف و با واقعیت است، و ما خلاصهٔ آنرا ذکر می‌کنیم:

علم به اشیاء یا از مدارک حسیّه پیدا می‌شود، بواسطهٔ دیدن و شنیدن خبری و شهادت دادن و از اجتهاد و از تجربه و امثال اینها، و این علم البتّه جزئی و محدود بوده بواسطهٔ محدودیّت معلومش، و چون معلومش جزئی است و محدود و متغیّر البتّه این علم نیز دارای ثبات نبوده و متغیّر و در دستخوش فنا و فساد خواهد بود؛ چون این علم تعلّق دارد به موجودی در زمان وجود آن موجود، و معلوم است که قبل از وجود آن موجود علم دیگری بوده و بعد از فنا و زوال آن موجود علم ثالثی پیدا خواهد شد. بنابراین این علم که غالب علوم بشری را تشکیل می‌دهد متغیّر و فاسد و محصور خواهد بود.

و یا اینکه علم به اشیاء از مدارک حسیّه نیست، بلکه از علم به اسباب و علل و غایات اشیاء حاصل می‌شود؛ و البتّه این علمْ کلّی و بسیط و عقلی است. چون اسباب کلیّه و غایات کلیّهٔ اشیاءْ غیر محصور و غیر محدود است؛ چون هر سبب سببی دیگر دارد و آن سبب سبب ثالثی تا آنکه به مبدأ المبادی و مسبّب الأسباب رسد. و کسی که علم به اصول تسبیبات و مبدأ

اسباب داشته باشد البتّه این علمْ کلّی و غیر قابل تغییر و زوال است؛ و این اختصاص به افرادی دارد که علم به ذات مقدّس واجب الوجود و صفات جمالیّه و حجب جلالیّه و کیفیّت عمل و مأموریّت ملائکهٔ مقرّبین (که مدبّرین عالم و مسخّرین به تسخیر ارادهٔ الهیّه برای اغراض کلیّهٔ عالم [هستند]) پیدا نموده باشند، و کیفیّت تقدیر و نزول صور را از عالم معنی و قضای الهی دریافته باشند. و بنابراین سلسلهٔ علل و معلولات و اسباب و مسبّبات و کیفیت نزول امر خدا در حجب و شبکه‌های عالم تقدیر برای آنها روشن، و روابط موجودات این عالم با یکدیگر برای آنها معلوم است.

بنابراین علم آنها احاطه به امور جزئیّه دارد، و به احوال امور جزئیّه و آثار و لواحق مترتّبهٔ بر آنها علم ثابت و دائمی و خالی از تغییر و تبدیل دارا می‌باشند. در این صورت از کلیّات به جزئیّات و از علل به معلولات و از ملکوت اشیاء به جنبه‌های مُلکی راه پیدا می‌کنند و از بسائط به مرکّبات پی می‌برند. و در این صورت از انسان و حالات او و نفس و روح او، و همچنین از آنچه موجب رشد و رقاء اوست به عالم قدس و حرم الهی و مقام طهارت مطلق خبر دارند؛ کما آنکه از آنچه موجب کثافت و تیرگی نفس و رذالت و دنائت نفس و شقاوت و موجب پائین آوردن اوست به أظلم العوالم که همان سطح بهیمیّت است اطّلاع و علم کلّی ثابت دارند. و بنابراین تمام امور جزئیّه را از آینهٔ آن نفس کلّی می‌بینند، و به تمام موجودات محدوده و متغیّره از جنبهٔ کلیّت و ثبات می‌نگرند.

و این علم مانند علم خدا و انبیاء و اوصیاء و اولیاء و ملائکهٔ مقرّبین است که به تمام موجودات ماضیه و مستقبله و کائنه علم ضروری حتمی دارند؛ که آن به تجدّد حوادث و تکثّر

موجودات متكثّر نبوده، بلكه بسيط و مجرّد و كلّى و محيط است. و كسى كه كيفيّت اين علم را درک كند معنى قول خدا را كه در قرآن مجيد مى‌فرمايد: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ تِبْيَٰنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ خوب درک مى‌كند، و مى‌فهمد كه قرآن كتابى است كه علومش كلّى است و با تغيير زمان و مكان و تجدّد حوادث متغيّر نمى‌گردد و زائل نمى‌شود، و با پيدايش مرامها و مسلكها و بوجود آمدن تمدّنهاى متنوّع ابداً تغييرى ندارد؛ آنوقت تصديق حقيقى مى‌كند كه هيچ امرى نيست إلاّ آنكه در قرآن از همان جنبهٔ كليّت و ثبات به او نظر شده، و در تحت حكم و قانون عامّى بيان گرديده است. و بنابراين اگر شخص آن امر بنفسه در قرآن مجيد مذكور نباشد به مقدّمات و اسباب و مبادى و غايات او مسلّماً ذكر شده؛ و البتّه به اين درجه از فهم قرآن افراد خاصّى پى مى‌برند و عجائب و اسرار و دقائق و احكام مترتّبه بر حوادث را درمى‌يابند كه علم آنها

از محسوسات گذشته و به علوم کلیّهٔ حتمیّهٔ ابدیّه رسیده باشند.

و در روایت معلّی بن خنیس که ذکر شد: ما مِن أمرٍ یَختَلِفُ فِیهِ اثنانِ إلاّ و لَهُ أصلٌ فی کِتابِ اللَهِ [عَزَّوجَلَّ] ولَکِن لا تَبلُغُهُ عُقُولُ الرِّجالِ، این معنی خوب منظور است که: اوّلاً اصل و کلیّت هر امر در قرآن مجید هست. دوّم آنکه علّت عدم بلوغ عقول رجال بواسطهٔ نرسیدن به آن علم کلّی است، و امّا اولیای خاصّ و مقرّبان درگاه او از این حقیقت آگاهی دارند؛ (انتهی محصّله مع توضیح منّا).

بنابراین اگر تمام افراد بشر از جنّ و انس، بلکه تمام ممکنات که علومشان حسّی است بخواهند مانند قرآن کتابی بیاورند نمی‌توانند؛ ﴿قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ وَلَوۡ كَانَ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٖ ظَهِيرٗا﴾.[1]

و از بیانی که سابقاً نمودیم سرّ این معنی خوب واضح می‌گردد که چرا جنّ و انس، گرچه پشت به پشت یکدیگر دهند و برای آوردن مثل

---

[1] سوره الإسرآء (۱۷) آیه ۸۸: [بگو: اگر هر آینه انس و جنّ با هم گرد آیند برای این که مثل این قرآن را بیاورند، نمی‌توانند مثل آن را بیاورند گرچه بعضی پشت و کمک کار یکدگر گردند.]

قرآن تشریک مساعی کنند باز هم عاجز و ناتوان خواهند بود. قرآن می‌فرماید نه آنکه مثل قرآن نمی‌توانند بیاورند، بلکه ده سوره مانند قرآن نیز نمی‌توانند بیاورند: ﴿أَمۡ يَقُولُونَ ٱفۡتَرَىٰهُۖ قُلۡ فَأۡتُواْ بِعَشۡرِ سُوَرٖ مِّثۡلِهِۦ مُفۡتَرَيَٰتٖ وَٱدۡعُواْ مَنِ ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ * فَإِلَّمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَآ أُنزِلَ بِعِلۡمِ ٱللَّهِ وَأَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَهَلۡ أَنتُم مُّسۡلِمُونَ﴾؛[1] بلکه از آوردن مثل یک سوره نیز عاجزند: ﴿وَإِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّمَّا نَزَّلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّن مِّثۡلِهِۦ وَٱدۡعُواْ شُهَدَآءَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ * فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ وَلَن تَفۡعَلُواْ فَٱتَّقُواْ ٱلنَّارَ ٱلَّتِي وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ أُعِدَّتۡ لِلۡكَٰفِرِينَ﴾.[2]

---

[1] سوره هود (۱۱) آیه ۱۳ و ١٤: [بلکه این مشرکان و منکران قرآن می‌گویند: محمّد این قرآن را از نزد خود ساخته و پرداخته، و به خدا نسبت داده است. بگو ای پیغمبر! شما هم ده سوره مانند این سوره‌های ساختگی و پرداختگی او بیاورید! و از خدا گذشته، هر کس را که در عالم وجود سراغ دارید و در قدرت و استطاعت شما هست، در آوردن این ده سوره به کمک طلبید و از نیروی او بهره‌گیری کنید؛ اگر در این گفتارتان راست می‌گوئید! پس اگر پاسخ شما را ندادند، و از آوردن ده سوره فرو ماندند (با وجود اعانت ما سوای خدا در این کار) بدانید که: این قرآن به علم خدا فرو آمده است؛ و این که هیچ معبودی جز ذات اقدس او نیست! بنابراین، با وجود این پیشنهاد و عجز شما از انجام آن، باز هم شما در راه انکار گام می‌نهید یا سر تسلیم و اطاعت فرود می‌آورید؟ (و به دین مقدّس اسلام و کتاب آسمانی آن قرآن، اقرار و اعتراف می‌نمائید؟!)]

[2] سوره البقرة (۲) آیه ۲۳ و ٢٤: [و اگر شما در آن چه ما بر بندهٔ خودمان محمّد به تدریج نازل نموده‌ایم در شکّ و تردید هستید، یک سوره به مثل آن بیاورید! و غیر از خدا آن چه گواه و شاهد در این امر می‌یابید آنها را

دعوت قرآن افراد بشر را به آوردن مثل قرآن و همچنین پس از آنکه در مقام تعجیز، تمام افراد بشر را به آوردن مثل سوره دعوت می‌کند و صریحاً می‌فرماید: «جز خدا از هر کسی می‌خواهید یاری بجوئید و در این امر استنصار نمائید؛ نخواهید توانست!» علّت تکذیب کفّار و متمرّدین را بیان می‌کند، که آن عدم اطّلاع آنان بر حقائق قرآن است و نفهمیدن سرّ مطلب؛ و او آنکه کلام خدا را جز خدا نمی‌تواند بفهمد. و اولیای مقرّبین که در ذات او فانی شده‌اند، چون هستی آنها رفته و به هستی حق متحقّق شده‌اند از

بخوانید و دعوت کنید؛ اگر شما مردمانی هستید که راست می‌گوئید؟! پس اگر این کار را نکردید؛ و هیچگاه هم نمی‌توانید بکنید! بنابراین از آتشی که آتشگیرانهٔ آن مردم منکر و معاند می‌باشند، و دیگر سنگ خارا، که خداوند برای کافران تهیّه و آماده نموده است؛ بپرهیزید!]

تأویل قرآن خبر دارند؛ آنها راسخین در علم‌اند، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانُ أَن يُفْتَرَىٰ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ ٱلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ ٱلْكِتَٰبِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ * أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَىٰهُ قُلْ فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّثْلِهِۦ وَٱدْعُواْ مَنِ ٱسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ * بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِۦ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُۥ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾.[1]

بنابراین هنگامی این متمرّدین می‌فهمند که این قرآن کلام خداست که تأویلش به آنها برسد، و آن وقتی است که از علوم حسّی عبور کنند و کلیّات را درک نمایند. و چون در این دنیا خود را حاضر برای تلقّی این معنی ننمودند، لذا با ارتحال از دنیا و نسیان علوم مادّی و کشف

---

[1] سوره یونس (۱۰) آیات ۳۷ إلی ۳۹: [موجودیّت این قرآن، این طور نیست که ساختگی باشد و به طور افتراء به خدا نسبت داده شده باشد؛ ولیکن گفتار خداوند است که مصدّق تمام علومی است که در نزد اوست، از کتب پیامبران پیشین؛ و تفصیل و شرح کتاب کلّی الهی است که شکّی در آن نیست که از ناحیهٔ پروردگار جهانیان است. بلکه می‌گویند: محمّد این قرآن را پرداخته و به خدا منتسب داشته است. بگو ای پیغمبر! شما هم یک سوره همانند آن بیاورید، و هر کس را هم که در توان خود دارید، برای این امر غیر از خدا دعوت کنید و بخوانید؛ اگر شما راست می‌گوئید! ولی حقیقت مطلب آن است که این منکران و جاحدان و معاندان قرآن، چیزی را که پایهٔ دانش آنها بدان نرسیده و احاطه بر فهم و معنای آن نکرده‌اند و حقیقت این ظاهر برای آنان مکشوف نیفتاده است را تکذیب می‌نمایند. و بر همین منوال و طریقه بوده است تکذیب کسانی که پیش از اینها آمده‌اند و پیامبرانشان را تکذیب کرده‌اند. پس ای پیامبر ببین و بنگر که پایان کار ستمگران به کجا خواهد انجامید!]

حقیقت و کلیّات این معنی برای آنها معلوم خواهد شد که ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ * إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُۥ شَدِيدُ ٱلۡقُوَىٰ﴾.[1]

سبب منع نمودن معاندین مردم را از تعمّق در قرآن

با توجّه به این اصل کلّی که ذکر شد، خوب معلوم می‌شود که معاندین قرآن چرا مردم را از دقّت و بررسی به حقائق و تفسیر و تأویل قرآن منع می‌کنند؛ چون وارد شدن در این وادی آنها را از علوم جزئیّه به علوم حقیقیّه و کلیّه می‌رساند، و در آنجا دیگر دستگاه مجاز اعتباری ندارد. و کسانی که بر اساس مجاز و اعتبارات بر مردم حکومت می‌کنند، برای برقراری پایه‌های حکومت اعتباری خود مردم را در عالم حسّ و خیال زندانی نموده، و نمی‌گذارند به افق انسانیّت و فهم مطالب عالیه و حقائق قرآنیه دست یابند. مردم اگر به قرآن و تأویل آن راه یابند ولیّ و صاحب نعمت خود را می‌شناسند، و به امام که حقیقت زندهٔ قرآن است عارف

---

[1] سوره النّجم (۵۳) آیات ۳ إلی ۵: [او از روی دل بخواه و هوای نفس خود سخن‌نمی‌گوید، نیست قرآن مگر وحیی که به او نازل شده است، و آن وحی را خداوند باتمکین و پرقدرت و قوّت به او تعلیم نموده است.]

می‌شوند؛ لذا برای آنکه امام معروف و زمامدار آنها نشود حتماً سعی می‌کنند که علوم کلیّه را از دست مردم بگیرند.

کلام تند قیس بن سعد بن عبادۀ انصاری با معاویه

معاویه[1] پس از آنکه حضرت مجتبی علیه السّلام را به زهر مسموم نمود و در مقام أخذ بیعت برای فرزندش یزید برآمد، با فرزندش یزید برای سفر حجّ از شام بسوی مدینه آمد. مردم انصار بسیار کم به استقبال او رفتند. پرسید: چرا کم آمدند؟! گفتند: چون مردم فقیری هستند، مرکوب نداشتند. معاویه گفت: نواضح آنها چه شد؟ چون نواضح شتران آبکش را گویند، و با این کلام خواست انصار را تعییب کند که آنها در زمرۀ مزدورانند، نه أکابر و أعیان.

این سخن بر مجاهد فی سبیل الله، صحابی پر ارزش و عالیقدر حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام، قیس بن سعد بن عباده که از انصار بود گران آمد و در پاسخ معاویه گفت که: انصار شتران خود را در غزوۀ بدر و اُحُد و سایر غزوات رسول خدا هنگامی که شمشیر بر تو و پدرت

---

[1] الغدیر، ج ۱، ص ۲۰۷؛ سلیم بن قیس، ص ۳۱۱، بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۱۷۳.

أبوسفیان می‌زدند تا اسلام از

شمشیر آنها غالب گشت و شما نمی‌خواستید و مکروه داشتید، از دست دادند. ای معاویه تو ما را به شتران آبکش سرزنش می‌کنی! بخدا سوگند دیدم که در روز بدر شما بر شتران آبکش سوار بودید و با پیغمبر اکرم جنگ می‌نمودید و می‌خواستید نور خدا را خاموش نمائید؛ و تو و پدرت أبوسفیان از بیم شمشیر ما با اکراه تمام اسلام را قبول کردید.

آنگاه قیس زبان به فضائل أمیرالمؤمنین گشود و بسیار ذکر کرد و گفت که: بجان خودم قسم که نه از انصار و نه از قریش و نه از عرب و نه از عجم جز علیّ مرتضی هیچ کس را در خلافت حقّی نیست! معاویه در غضب شد و گفت: ای پسر سعد! این مطالب را از که آموختی، پدرت به تو تعلیم کرد؟ گفت: کسی تعلیم کرد که بهتر از من و بهتر از پدر من است. گفت: آن کیست؟ گفت: آن علی بن أبی‌طالب، صدّیق این امّت و فاروق این امّت و عالم این امّت است، و آن کسیست که دربارهٔ او این آیه فرستاده شد: ﴿قُلۡ كَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدَۢا بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡ وَمَنۡ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلۡكِتَٰبِ﴾؛[1] و بسیاری از آیات قرآن که دربارهٔ

[1] سوره الرّعد (۱۳) ذیل آیه ۴۳: [بگو: کافی است که گواه بین من و شما خدا باشد و کسی که در نزد او علم به کتاب است.]

أمیرالمؤمنین علیه السّلام نازل شده است بیان نمود. معاویه گفت: صدّیق این امّت أبوبکر، و فاروق این امّت عمر، و عالم این امّت عبدالله بن سلام است. قیس گفت: این دروغ است! بلکه أولی و أحقّ به این اسماء کسیست که خدا دربارهٔ او این آیه را فرستاد: ﴿أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِۦ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ﴾،[1] و آن کسی که رسول خدا به امر خدا او را در غدیر

خمّ نصب به خلافت فرمود و دربارهٔ او گفت: مَن کُنتُ مَولاهُ و أولَی بِهِ مِن نَفسِهِ فَعَلِیٌّ أولَی بِهِ مِن نَفسِهِ![2] و در غزوهٔ تبوک فرمود: أنتَ مِنِّی بِمَنزِلَةِ هارُونَ مِن مُوسَی إلاّ أنَّهُ لا نَبِیَّ بَعدِی![3] چون مطلب

---

[1] سوره هود (۱۱) آیه ۱۷ و بقیة الآیة: ﴿وَمِن قَبْلِهِۦ كِتَٰبُ مُوسَىٰٓ إِمَامًا وَرَحْمَةً ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِۦ﴾. البینة بمعنی القرآن، و شاهد هو علی بن أبی‌طالب علی ما رواه فی المجمع؛ فمعنی الآیة: الذین کانوا علی بیّنة و هو القرآن و یتبعه شاهد و هو علی علیه السّلام ﴿أُو۟لَٰٓئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِۦ﴾. [آیا کسی که دارای بصیرت باطنی الهی است و پهلوی او شاهدی از او گواهی بر صدق دعوای او می‌دهد و قبل از او تورات که کتاب رحمت و هدایت است آمده (و هم تصدیق دعوای او را نموده و هم از نقطه نظر بیان و دعوت مشابه اوست؛ مثل کسی است که چنین نیست؟) این افراد صاحب بصیرت به کتاب خدا ایمان می‌آورند...]

[2] [هر کسی که من مولای او هستم و هر کسی که من به نفس او ولایتم از خودش قوی‌تر است پس ولایت علیّ به او قوی‌تر است از ولایت او به خود او.]

[3] [نسبت و منزلهٔ تو با من مانند نسبت و منزلهٔ هارون است به حضرت موسی با این تفاوت که بعد از من پیغمبری نخواهد آمد.]

بدینجا رسید، معاویه امر کرد تا منادی در مدینه ندا کند که: هر کس در فضایل علی سخن گوید و زبان به مدح او بگشاید و از آن حضرت برائت نجوید خونش هدر و مالش مباح است!

جوابهای زیبای ابن عبّاس به معاویه که وی را از تفسیر قرآن نهی کرد

معاویه به جماعتی از قریش در مدینه عبور کرد که از آن جمله عبدالله بن عبّاس بود؛ همه برای او برخاستند جز ابن عبّاس. این معنی بر معاویه گران آمد، تا آنکه گفت: من به تمام شهرها نوشته‌ام که زبان از فضایل علی ببندند، تو نیز زبان خود را نگه دار!

گفت: ای معاویه ما را از قرآن نهی می‌کنی؟ گفت: نهی نمی‌کنم. ابن عبّاس گفت: از معنی و تأویل قرآن منع می‌کنی؟ گفت: بلی قرآن را قرائت کن لکن برای مردم آنرا معنی مکن! ابن عبّاس گفت: آیا خواندن قرآن واجبتر است یا عمل کردن به آن؟ معاویه گفت: عمل کردن. ابن عبّاس گفت: اگر کسی معنی قرآن را نداند چگونه عمل کند؟! معاویه گفت: سؤال کن معنی آنرا از کسی که معنی می‌کند به غیر از آنچه تو و اهل بیت تو آنرا معنی می‌کنید. ابن عبّاس گفت: ای معاویه قرآن

بر اهل بیت ما نازل شده، تو می‌گوئی من سؤال کنم تأویل آنرا از آل أبی سفیان و آل أبی معیط و از یهود و نصاری و مجوس؟! معاویه گفت: مرا با این طوائف قرین می‌کنی؟! گفت: بلی! به جهت آنکه ما را نهی می‌کنی از عمل به قرآن؛ و اگر مردم معنی قرآن را آنطور که باید ندانند هلاک خواهند شد. معاویه گفت: قرآن را بخوانید و معنی هم بکنید، لکن آنچه خدا دربارهٔ شما نازل نموده به مردم مگوئید!

ابن عبّاس گفت: خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِؤاْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ وَيَأْبَى ٱللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَٰفِرُونَ﴾![1] معاویه گفت: زبان از اینگونه کلمات کوتاه کن و اگر ناچار می‌خواهی قرآن را معنی کنی طوری معنی کن که آشکارا نباشد و مردم اطّلاع حاصل نکنند! و این بگفت و به سرای خود رفت و گفت که منادی در کوچه‌های مدینه اعلان کند که: از عهد و أمان معاویه بیرون است کسی که از فضایل علی و اهل بیت او سخنی بگوید! و منشور کرد به تمام شهرها که هر خطیبی بر منبر

---

[1] سوره التّوبة (۹) آیه ۳۲: [می‌خواهند نور خدا را با دهانهایشان خاموش نمایند، و خداوند جدّاً نگه دارنده و تمام کنندهٔ نور خود است؛ و اگر چه بر کافرین‌خوشایند نباشد.]

رود علی علیه السّلام را لعن کند و از او برائت جوید و اهل بیت آن حضرت را نیز لعن کند.[1]

فجایع بنی امیّه صفحهٔ تاریخ را سیاه کرده است

پنجاه سال در بالای منابر أمیرالمؤمنین علیه الصّلوة و السّلام را لعن می‌کردند تا در سنهٔ ۹۹ هجری که خلافت به عمر بن عبدالعزیز رسید فرمان داد که دیگر لعن نکنند. فجایع بنی امیّه صفحهٔ تاریخ را سیاه کرده است. درست شیاطینی بوده‌اند که در مقابل نور حقیقت ائمّه علیهم السّلام قیام کردند: ﴿وَكَذَٰلِكَ

[1] این روایت در کتاب سُلیم بن قیس هلالی است، و از ص ۳۱۱ تا ص ۳۱٤ ذکر شده است؛ و بسیاری از علماء آنرا نقل کرده‌اند، مانند شیخ سلیمان قندوزی حنفی در ینابیع المودّة، باب ۳۰، ص ۱۰٤؛ و محدّث قمّی در منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۷۲.

جَعَلۡنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّٗا مِّنَ ٱلۡمُجۡرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيٗا وَنَصِيرٗا﴾.[1] آنها می‌خواستند اصل اسلام و ایمان و شجرهٔ تقوی و طهارت و حقیقت قرآن و عدالت را از روی زمین بردارند، و از هر کار که دستشان رسید کوتاهی نکردند؛ غافل از آنکه ﴿وَيَأۡبَى ٱللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾.

آخر اگر آنها با خصوص حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام خصومت داشتند، ذراری رسول خدا را تشنه گذاردن و طفل شیرخوار را هدف تیر نمودن چه معنی دارد؟! زنان و ذراری رسول خدا را در شهرها و کوچه‌ها بدون خِمار و مقنعه در حال ذلّ و استخفاف مورد تماشا و هجوم جمعیّتها و اصناف در آوردن چه معنی دارد؟! به گردن شخص بیمار غلّ و زنجیر انداختن و آنها را گرسنه و تشنه در خرابه جای دادن چه معنی دارد؟! در دل آنها کینه‌هائی بود از پیشرفت‌های اسلام و قرآن در غزوه بدر و اُحد، و می‌خواستند انتقام رسول الله را از فرزندش بگیرند. هنگامی که اُسرا را وارد شام کردند یزید در قصر جیرون بود؛ همین که از دور

---

[1] سوره فرقان (۲۵) آیه ۳۱: [و اینطور ما برای هر پیامبری، از افراد مجرم یک نفر دشمن قرار داده‌ایم؛ و پروردگار تو در هدایت و نصرت تو برای تو کافی است.]

نگاهش به سرهای مبارک بر سر نیزه‌ها افتاد شاد شد و از روی طرب این دو بیت بگفت:

لَمّا بَدَتْ تِلکَ الحُمولُ

نَعَبَ دُیُونِی

ورود اُسراء کربلا به مجلس یزید ملعون

اُسرا را که وارد مجلس یزید کردند حضرت سجّاد به غلّ جامعه بسته بود، و دوازده تن از اُسرا را به یک ریسمان بسته بودند. آنها را با حالتی فجیع و فظیع داخل مجلس نمودند. یزید رو کرد به حضرت سجّاد و گفت: حمد خدائی را که کشت پدر تو را! حضرت فرمود: لعنت بر کسی باد که پدر مرا کشت! یزید این آیه خواند: ﴿وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٖ فَبِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖ﴾.[1] حضرت فرمود: این آیه دربارهٔ ما وارد نشده است؛ آن آیه‌ای که دربارهٔ ما وارد شده است این آیه است: ﴿مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ أَن نَّبۡرَأَهَآ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ﴾.[2] یزید فرمان داد

---

[1] سوره الشّوری (٤٢) آیه ٣٠: [آنچه از مصائب به شما رسیده از ناحیهٔ خود شما بوده و خداوند از بسیاری از آنها چشم‌پوشی کرده است.]

[2] سوره الحدید (٥٧) آیه ٢٢: [هر رنج و مصیبتی که در زمین (از قحطی و آفت و فقر و ستم) یا در نفس خویش (چون ترس و غم و درد و الم) به شما رسد همه در کتاب (لوح محفوظ ما) پیش از آنکه همه را (در دنیا) ایجاد کنیم ثبت است و البته این کار بر خدا آسان است.]

در این حال سر مبارک سیّد الشهداء را در جلوی او در طشتی گذاردند. در روایت است که چون نظر حضرت سجّاد به آن سر افتاد دیگر تا آخر عمر از سر گوسفند غذا نخورد. و چون نظر حضرت زینب بر آن سر افتاد بی‌طاقت شد و گریبان پاره کرد و با نالهٔ محزونی که دلها را مجروح می‌نمود صدا می‌زد:

وا حُسَینا! یا حَبِیبَ رَسُولِ اللهِ! یا بنَ مَکَّةَ و مِنَی! یا بنَ زَمزَمَ و صَفا! یا بنَ فاطِمَةَ الزَّهراءِ! یا بن سَیِّدَةَ النِّساءِ! [یا بنَ بِنتِ المُصطَفَی]![1]

یزید در نهایت مستی و غرور و خوشی، باده می‌خورد و ابداً به نالهٔ جگر گوشهٔ زهرا، زینب کبری توجّهی نکرد و مشغول خواندن این اشعار شد:

اشعار کفر آمیز یزید در مجلس اُسرا

۵) و قَتَلنا القَرنَ

---

[1] بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ١٣٢؛ لواعج الاشجان، ص ٢٢٢: [ای حسین، ای حبیب رسول خدا، ای فرزند مکّه و مِنی، ای فرزند زمزم و صفا، ای فرزند فاطمه زهراء، ای فرزند سرور زنان عالمیان. مترجم]

این اشعار را می‌گفت و با خیزران خود بر لب و دندان حضرت می‌زد و می‌گفت: ای حسین چه خوش لب و دندانی داری!

أبو بُرزِه سلمی که حاضر مجلس بود و از صحابهٔ حضرت رسول الله است گفت: وای بر تو یزید چوبت را از این لب و دندان بردار! شهادت می‌دهم که رسول الله این لب و دندان می‌بوسید! و می‌مکید لب و دندان او و برادرش حسن را و می‌فرمود: شما دو نفر سیّد جوانان اهل بهشتید، خدا بکشد کشندهٔ شما را و مهیّا نماید برای آنها دوزخ را!

مجلس پنجم: تفسیر آیه ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلْقُرْءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و الصّلاة على محمّد و آله الطّاهرين

و لعنة اللَه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدّين

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلْقُرْءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ ٱلظَّـٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾.[1]

آياتی در قرآن مجيد وارد است كه دلالت دارد بر آنكه قرآن برای خصوص مؤمنين موجب نور و رحمت و بركت و شفای دلهای آنانست، ولی برای مردم منحرف و متعدّی نه تنها رحمت و نور نيست بلكه موجب مزيد وَبال و خسران آنها خواهد بود.

در اوّل سورهٔ بقره (۲) آيه ۲ می‌خوانيم: ﴿الٓمٓ * ذَٰلِكَ ٱلْكِتَـٰبُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾.[2]

قرآن صريحاً راه انسانيّت و سلوک را بيان می‌كند

البتّه بايد اين موضوع را بررسی نموده و

---

[1] سوره الإسرآء (۱۷) آيه ۸۲: [و ما به تدريج، از قرآن فرود می‌آوريم آنچه را كه برای مؤمنين شفا و رحمت است؛ و زياد نمی‌كند برای ظالمين مگر خسارت را.]

[2] [الم ای پيامبر! آن است كتاب منزل آسمانی كه در آن شكّی و ريبی نيست؛ و كتاب هدايت است برای پرهيزكاران.]

دانست که: کتابی که برای جمیع افراد بشر تا روز قیامت فرستاده شده است چگونه نسبت به بعضی موجب رحمت و به بعضی موجب نقمت است. با مطالعهٔ خودِ آیات قرآن و معرّفی که خود قرآن از خود می‌کند این معنی روشن می‌شود، و او آنکه: قرآن کتاب تشریفاتی و مجازی نیست که تمام صنوف و طبقات را به هر شکل و به هر عنوان بپذیرد و بر عمل آنان صحّه بگذارد، بلکه فرقان است و جدا کنندهٔ بین حقّ و باطل: ﴿هُدٗى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَٰتٖ مِّنَ ٱلۡهُدَىٰ وَٱلۡفُرۡقَانِ﴾.[1] و چون جدا کنندهٔ بین حقّ و باطل است و بُرَندهٔ بین حقیقت و مجاز و بین واقع و اعتبار ﴿إِنَّهُۥ لَقَوۡلٞ فَصۡلٞ * وَمَا هُوَ بِٱلۡهَزۡلِ﴾،[2]

بنابراین صراط مستقیم و راه انسانیّت و سلوک، راه توحید و خروج از هوای نفس را صریحاً بیان می‌کند؛ افرادی که مطالب آنرا بپذیرند و با آغوش باز تلقّی کنند و به دنبال تعلیمات آن بروند قرآن غذای روح آنان شده، دائماً آنها را

---

[1] سوره البقرة (۲) آیه ۱۸۵: [درحالیکه این قرآن برای مردم هدایت است، و در این هدایت دارای دلائل و براهین ساطعه و شواهد روشن و واضح است؛ و آن کتابی است که فارق بین حقّ و باطل است.]

[2] سوره الطّارق (۸٦) آیه ۱۳ و ۱٤: [حقّاً و تحقیقاً آیات این قرآن کریم، گفتار برنده و قاطعی است، که بین حقّ و باطل را جدا می‌کند، و گفتار ناشی از مطالب فکاهی و سست که در مواقع غیر قاطع به کار می‌برند؛ و حقّ و باطل در آن آمیخته است؛ نمی‌باشد.]

نیرو می‌دهد تا بسر منزل سعادت برساند، و آنان که از پذیرش احکام و تعلیمات و معارف او إبا دارند و راضی نیستند از هواهای شخصی عبور کرده و در تحت پرتو آن قرار گیرند شقاوت آنها را ظاهرتر و بارزتر و مخفیّات دلهای آنها را روشن خواهد ساخت، و در ظلم و تجرّی و استنکار و استکبار بیشتر پافشاری خواهند نمود، و در این صورت بر خسران آنها خواهد افزود.

آنها ابداً نمی‌خواهند دنبال پیغمبر حرکت کنند و از نفس خود هجرت

کرده به دار الاسلام توحید و فضای واسع معرفت وارد شوند ﴿وَإِذَا قَرَأْتَ ٱلْقُرْءَانَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْأَخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا * وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِيٓ ءَاذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي ٱلْقُرْءَانِ وَحْدَهُ وَلَّوْا۟ عَلَىٰٓ أَدْبَٰرِهِمْ نُفُورًا﴾.[1]

چون پیغمبر اکرم قرآن می‌خوانَد و یک فضای لطیف و واسع را از مرز انسانیّت و ارتباط با حق تعالی و فنای در ذات او را نشان می‌دهد و خود در آن عالم غرق می‌شود، البتّه آن کسانی که از امور جزئیّه تجاوز ننموده و از مال و مَآل و هوس و شهوت و غرور دست برنمی‌دارند کجا می‌توانند به دنبال پیغمبر حرکت کنند! لذا در همان مکان تنگ و تاریک مادّه و مادّه پرستی می‌مانند. پیغمبر در فضای قدس پرواز کرده است و آیات قرآن او را به عالم لایتناهی اسماء و صفات الهی عروج داده، و عنقای بلند پرواز همّت او بر فراز آسمان معرفت و صفا به طیران آمده، آن مسکین زندانی در چاه هوی و هوس و

---

[1] سوره الإسرآء (۱۷) آیه ٤٥ و ٤٦: [و چون تو قرآن بخوانی، ما در میان تو و میان کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، حجابی سخت می‌گذاریم و ما از پذیرش و فهم آیات قرآن، بر روی دلهای آنها سرپوش‌هائی قرار می‌دهیم، تا نتوانند بفهمند! و در گوش‌های آنها سنگینی قرار می‌دهیم. و چون تو پروردگارت را در قرآن به وحدانیّت یاد کنی، همگی پشت کنند؛ و با نفرت و انزجار، دوری گزینند!]

گرفتار دام اباطیل و شیطنت، و آن مگس کوتاه‌بین رنجور کجا می‌تواند بدان مکان وسیع به پرواز درآید! و این همان حجاب محکم و پردۀ آهنینی است که بین عامل به قرآن و تارک به قرآن خواهی نخواهی بوجود می‌آید.

مؤمنین دائماً در عروج و صعود، و آن کسانی که ایمان به آخرت ندارند، یعنی از ظاهر تجاوز نمی‌کنند﴿يَعْلَمُونَ ظَٰهِرٗا مِّنَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ ٱلْأٓخِرَةِ هُمْ

﴿غَٰفِلُونَ﴾[1] و عیش و لذّت را در چهار دیوار تنگ و دخمهٔ تاریک هوی و مادّه محصور نموده‌اند، دائماً صفات مثبتهٔ خود را از دست داده و سرمایه‌های خدادادی عمر و حیات و عقل را با لذّات متغیّر تعویض می‌نمایند، و پیوسته از درکات نفس و جهنّم نزول می‌کنند. چه حجابی از این بالاتر و چه سدّی از این محکم‌تر! آنها نمی‌خواهند که پیغمبر، خدا را واحد معرّفی کند! چون در قرآن مجید خدا را واحد معرّفی می‌کند و در ذات و در صفت و فعل یگانه می‌داند، آنها پشت نموده فرار می‌کنند و از این کلمهٔ حقّ نفرت می‌ورزند. چون که برای خود خدایانی ترتیب داده، پدر و مادر و شریک و رفیق و زن و فرزند و حاکم و محکوم، سرمایه و تجارت و زراعت و ... همه خدایان و ارباب آنها هستند؛ آنها چگونه می‌توانند دست از این خدایان شسته و آنها را در خاک نسیان سپرده و دل به خدای واحد قهّار دهند؟!

تعلیمات قرآن بر اساس وحدت است

---

[1] سوره الرّوم (۳۰) آیه ۷: [این مردم فقط ظاهر حیات دنیا را می‌دانند و البتّه از آخرت غافلند.]

لذا ابداً تعلیمات قرآن را که بر اساس وحدت است نمی‌پذیرند، چون با زندگی شیطانی و کاخ استوار بر عالم خیال و با عشق ورزی با مجاز سازگار نیست. این کتاب حقّ آنها را دعوت به حقّ می‌کند و آنها بر باطل ایستادگی دارند و علناً می‌گویند: ای پیغمبر! این قرآنت را عوض کن یا قرآنی دیگر برای ما آور تا با هوای ما سازگار باشد و تعدّیات و تجاوزات ما را امضا کند و در خودکامگی ما را مطلق العنان و آزاد بگذارد! قرآنی بیاور که برای ارباب شخصیّت و اعتبار مزایائی قائل شود و غنی و فقیر را در یک صف واحد نیاورد! قرآنی بیاور که کاخ سجدهٔ مردم بر ما باز باشد و فرمانروائی ما بر آنها ثابت و مستقرّ! قرآنی بیاور که ما را دعوت به نیاز و نماز نکند، ما را به روزه و جهاد امر نکند، ما را به انفاق و ایثار دعوت نکند، بلکه ما را به شهوت‌رانی و دست تعدّی به ناموس مردم دراز

کردن و به حقوق ذوی‌الحقوق تجاسر و تجاوز نمودن و دسترنج ضعفا و بیچارگان را ربودن و به میگساری و دروغ و قمار دعوت کند! خلاصه قرآنی بیاور که امضای مشتهیات نفسانی ما را بنماید، نه آنکه ما را در انجام خواهشهای نفسانی محدود نموده و حریمی را برای دلبخواه ما در هر امری قرار دهد!

﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَٰتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا ٱئْتِ بِقُرْءَانٍ غَيْرِ هَٰذَآ أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنْ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلْقَآيِ نَفْسِيٓ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قُل لَّوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَا تَلَوْتُهُۥ عَلَيْكُمْ وَلَآ أَدْرَىٰكُم بِهِۦ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِۦٓ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾.[1]

ای پیغمبر گرامی! در پاسخ این مردم غافل و محجوب بگو: این کتاب، کتاب توحید است و برای حرکت و عبور شما به افق انسانیّت آورده

---

[1] سوره یونس (۱۰) آیه ۱۵ و ۱۶: [و زمانی که آیات واضح و روشن ما بر آنها تلاوت گردد، آنان که امید دیدار و لقآء ما را ندارند، می‌گویند: برای ما قرآنی غیر از این قرآن بیاور! و یا این قرآن را به قرآن دیگری تبدیل کن! بگو: من از نزد خودم چنین قدرتی و اختیاری را ندارم؛ تا بتوانم آن را تبدیل نمایم. من پیروی نمی‌کنم. مگر آنچه به من وحی شده است. من حقّاً در صورت عصیان و مخالفت از امر پروردگارم، از عذاب روزی بزرگ دهشت دارم.
ای پیغمبر بگو: اگر خداوند می‌خواست، من این قرآن را برای شما تلاوت ننموده؛ و شما را به محتوای آن مطّلع نساخته بودم. من در میان شما مدّت مدیدی در عمر دراز خود بودم (و از این قرآن، و این‌گونه بیانات خبری نبود) آخر چرا شما تعقّل نمی‌کنید؟!]

شده؛ نه آنکه کتاب شرک و تعلیمات بهیمیّت باشد! این کتاب از جانب خدا آمده و من از نزد خود نیاورده‌ام و او را انشاء نکرده‌ام تا بتوانم به رأی و سلیقهٔ خود در آن تصرّفاتی کنم یا او را عوض نمایم! قلب من چو آئینه‌ای در مقابل انوار حق تعالی است، و او بر قلب من وحی می‌کند، و اگر مخالفتی کنم به دست عذاب دردناک او گرفتارم! بگو ارادهٔ خداست و امر او که مرا به دعوت بدین قرآن خوانده است! و إلاّ قبل از

این مدّت چهل سال در بین شما بودم و با شما صحبت و تکلّم داشتم، آیا از من چنین مطالبی شنیدید؟ بلکه نشنیدید! پس بدانید که قرآن کلام من نیست، بلکه وحی خداست که آمده و فعلاً مرا امر به تلاوت و تفهیم آن به شما نموده است.

معنی شفا و رحمت برای خصوص گروندگان به قرآن

﴿فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَا تُبۡصِرُونَ * وَمَا لَا تُبۡصِرُونَ * إِنَّهُۥ لَقَوۡلُ رَسُولٖ كَرِيمٖ * وَمَا هُوَ بِقَوۡلِ شَاعِرٖ قَلِيلٗا مَّا تُؤۡمِنُونَ * وَلَا بِقَوۡلِ كَاهِنٖ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ * تَنزِيلٞ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ * وَلَوۡ تَقَوَّلَ عَلَيۡنَا بَعۡضَ ٱلۡأَقَاوِيلِ * لَأَخَذۡنَا مِنۡهُ بِٱلۡيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعۡنَا مِنۡهُ ٱلۡوَتِينَ * فَمَا مِنكُم مِّنۡ أَحَدٍ عَنۡهُ حَٰجِزِينَ * وَإِنَّهُۥ لَتَذۡكِرَةٞ لِّلۡمُتَّقِينَ﴾.[1]

اهل دنیا قرآنی می‌خواهند سازگار با هوای

---

[1] سوره الحاقّه (٦٩) آیه ٣٨ الی ٤٨: [سوگند می‌خورم به هر چیزی که شما می‌بینید، و به هر چیزی که شما نمی‌بینید که: این قرآن گفتار فرستاده‌ای است بزرگوار و عالی رتبه؛ و آن گفتار شاعری نیست؛ چه بسیار اندکند کسانی که از شما ایمان آورده و بدین حقیقت معترفند! و گفتار کاهن و متّصل به اجانین و نفوس عالم سفل نیست؛ چه بسیار اندکند کسانی که از شما این معنی را به یاد آورند! فرستاده شده‌ای است از جانب پروردگار عالمیان؛ و اگر این پیغمبر بعضی از گفتارها را از نزد خود بگوید، و به ما نسبت دهد و به ما ببندد؛ حتماً ما با دست قدرت خود او را می‌گیریم؛ و سپس رگ قلب و حیاتی وی را قطع می‌نمائیم؛ و هیچ کس از شما نمی‌تواند حاجز شود؛ و او را از دست ما بگیرد؛ و مانع این عمل گردد، و حقّاً این قرآن، کتاب یادآوری است برای پرهیزکاران.]

ابداً پیغمبر از پیش خود نیاورده است تا به دلخواه پیروان در او تصرّف کند و تغییر و تبدیل دهد! بنابراین یک عدّه دست از هوی برنمی‌دارند و طبق غرائز شیطانی و ملکات موروثی و تربیتی، حاضرِ برای تسلیم و اطاعت قرآن نمی‌شوند، و در این صورت بواسطهٔ عرضه داشتن قرآن بر آنها بر انکارشان افزوده می‌شود، و حجّت بر آنها تمام می‌گردد و روی إعراض و انکار شقاوت آنها ظاهر می‌شود و همین معنی زیادی خسران است؛ و یک عدّه طبق روح پاک و غرائز رحمانی و ملکات موروثی و تربیتی صالح از تمام شخصیّات خود دست بر می‌دارند و همه

را به راه حق فدا می‌کنند و تسلیم و منقاد اوامر خدا در قرآن مجید می‌شوند، و دائماً آیات خدا در نفس و جان آنها اثر مثبت گذارده، ایمان آنها قویتر و روحشان شادتر خواهد بود. و این است معنی شفا و رحمت برای خصوص گروندگان به قرآن: ﴿إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتْهُمْ إِيمَٰنًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾.[1]

در روایتست که در صدر اسلام هر آیه که نازل می‌شد مؤمنین به یکدیگر می‌گفتند که: این آیه چقدر ایمان شما را زیاد نمود و چقدر در روح شما اثر جانفزا گذارد؟ ﴿وَإِذَا مَآ أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَٰذِهِۦٓ إِيمَٰنًا فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ فَزَادَتْهُمْ إِيمَٰنًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا۟ وَهُمْ كَٰفِرُونَ﴾.[2]

---

[1] سوره الأنفال (۸) آیه ۲: [این است و غیر از این نیست که: مؤمنین کسانی می‌باشند که: چون یاد خدا شود، و ذکری از او به میان آید، دلهایشان در خوف و عشق دیدار او می‌طپد؛ و چون آیات خداوندی بر آنها خوانده شود، ایمانشان زیاد می‌شود؛ و بر پروردگارشان توکّل می‌نمایند، و امور خود را بدو می‌سپرند.]

[2] سوره التّوبه (۹) آیه ۱۲٤ و ۱۲۵: [و چون سوره‌ای فرود آید؛ بعضی از منافقین می‌گویند: نزول این سوره موجب زیادی ایمان کدامیک از شما شد؟ آری آن کسانی که ایمان آورده‌اند؛ نزول این سوره موجب زیادی ایمان آنها می‌شود؛ و موجب سرور و بشارت آنها می‌گردد و امّا برای آن کسانی که دلهایشان به مرض نفاق و کفر و شرک، علیل و دردناک است؛ نزول این سوره، موجب زیادی پلیدی و خبث و زشتی بر روی پلیدی و خبث و زشتی

قرآن چون خورشید درخشنده است

قرآن چون خورشید تابان و درخشنده‌ایست که چون طالع شود و نور و حرارت آن در فضا منتشر گردد و به زمین برسد هر موجودی از نور و حرارت او بارگیری کرده و ذات و طینت خود را تقویت می‌نماید؛ و در شب تار نه گل بوی

دیرین آنها می‌شود و با حال کفر می‌میرند.]

خود را درست می‌دهد و نه نجاسات و قاذورات متعفّن بوی خبیث خود را اظهار می‌کنند، ولی وقتی خورشید طالع شد و نور و حرارت به گلها رسید، غنچه‌ها در گلستان باز می‌شود و رائحهٔ عطرآگین آنها فضا را معطّر می‌کند، از طرف دیگر در مزبله نجاسات نیز بوی خود را ظاهر می‌کنند و فضای لجن آلود باتلاقها و مزابل نیز مملوّ از بوی تند و عفن آنها می‌شود. گناه بر خورشید نیست، چون لازمهٔ او درخشندگی و تابناکی است، گناه از نفس خبیث این موجودات است که موادّ متعفّنه را در خود ذخیره نموده‌اند؛ اگر خورشید نتابیده بود و حرارت نرسیده بود هیچ موجودی اثر نداشت و همه در رتبهٔ واحده بودند، گُل امتیازی بر قاذورات نداشت و گلشن از گلخن شناخته نمی‌شد.

قرآن که آمد بشر را به دو صف تقسیم کرد: اصحاب الیمین و اصحاب الشمال، اهل سعادت و اهل شقاوت، مؤمن و کافر، بهشتی و جهنّمی، موحّد و مشرک، عادل و فاسق، متّقی و منحرف. این فصل و فرقان قرآن است که با آن هر کسی نمی‌تواند ادّعای بیجا کند و منحرفین و متجاسرین خود را در ردیف اولیای خدا نامبرده

و خود را گل سر سبد عالم معرّفی نمایند. کفّار قریش خوب این معنی را درک کرده بودند، و لذا برای خاموش نمودن نور اسلام و قرآن شمشیرهای خود را به دست گرفته، برای کشتن مسلمین و برانداختن ریشهٔ قرآن جنگ بدر و حنین و احزاب و اُحد برپا کردند، ولیکن نتوانستند و پیش نبردند، خدا نور خود را خاموش ننمود: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفُِٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾.[1]

تا اسلام نیز فتح مکّه کرد و عظمت اسلام آنطور شد که دیگر کسی

[1] سوره الصّفّ (٦١) آیه ٨: [آن کافران می‌خواهند نور خدا را با دهانهایشان خاموش کنند، و خداوند تمام کنندهٔ نور خود است و اگر چه کافران ناپسند دارند.]

نتوانست مخالفت کند و از این دین مبین إعراض کند، در اینصورت موقعیّت او در خطر بود و حیثیّت او دچار تزلزل؛ مشرکین قریش (أبوسفیان و اعوان او) ایمان آوردند نه از طیب خاطر، بلکه در غیر اینصورت محکوم به فنا و اضمحلال بودند. پس از حضرت رسول الله دیگر نتوانستند با ظاهر اسلام مخالفت کنند، چون آنقدر اسلام قوی بود که مخالفت آنان مساوق با طرد و لعن آنها می‌شد، و موقعیّت بطوری بود که چنین ادّعا و سخنی از آنها معادل با هلاکت و نابودی بتّی آنها بود؛ لذا آنها در لباس اسلام متظاهر شدند، ولی باطن همان کفر و نفاق، ظاهر نماز و روزه و حجّ، ولی باطن همان شرک و هوی پرستی و انکار خدا و معاد بود.

در زمان رسول خدا با ظاهر قرآن جنگ می‌کردند و بعد با باطن آن

در زمان حضرت رسول الله با ظاهر قرآن جنگ کردند، و بعد از رحلت آن حضرت با باطن قرآن و معنی قرآن به ستیز در آمدند. آن قرآنی که پیغمبر به آنها عرضه داشت ظاهر قرآن تنها نبود بلکه معانی قرآن و واقعیّت قرآن بود، چون

فهمیدند مخالفت کردند. بعد از رحلت آن حضرت که ظاهر اسلام آنها را گرفته بود با معنی قرآن نبرد کردند و گفتند: قرآن بخوانید ولی معنی نکنید، شأن نزول آیات را نگوئید، خصوصیات را مگوئید، معانی را مبهم بگذارید!

هیچگونه تحریفی در قرآن راه ندارد

أمیرالمؤمنین علیه السّلام به دستور و وصیّت قرآن را جمع آوری کرد و معانی و تأویلات آن را مشخّص و مبیّن ساخت و آن قرآن را بر آنها عرضه کرد، گفتند: یا علی ما خود قرآن داریم نیازی به قرآن تو نداریم!

آیا قرآن أمیرالمؤمنین علیه السّلام از نقطه نظر ظاهر با قرآن آنها تفاوت داشت؟ آیا آنها کم و کاستی و یا زیادتی در قرآن نموده و تحریف نموده بودند که با قرآن أمیرالمؤمنین اختلاف داشت؟ نه، چنین نبود؛ چون اوّلاً طبق کریمهٔ شریفهٔ: ﴿وَإِنَّهُۥ لَكِتَٰبٌ عَزِيزٌ * لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦۖ تَنزِيلٌ مِّنۡ

حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾،[1] و ثانیاً طبق آیهٔ مبارکهٔ: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا ٱلذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ﴾[2] در قرآن مجید تحریفی از نقطه نظر کمی یا زیادی به عمل نیامده است.

و ثانیاً ائمّهٔ طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین این قرآن را امضاء کرده‌اند، و در موارد روایات متشابهه امر به عرض آنها به کتاب الله نموده‌اند. اگر در آیات قرآن تحریفی بود از حجیّت ساقط بود و دیگر ابداً عرض روایت متشابه به قرآن مجید معنی نداشت؛ چون قرآن هنگامی سند است و روایات با او مقیاس می‌شود که همان طور که نازل شده بیان شده باشد.

بلکه اختلاف در تأویل و معانی آیات بود که أمیرالمؤمنین علیه السّلام در این قرآن خود مشخّص نموده بود. شأن نزول آیات را معیّن فرموده بود که: مراد از آیات کریمه در سورهٔ هل أتی از قوله تعالی: ﴿إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾،[3] تا آیه: ﴿إِنَّ هَٰذَا كَانَ

---

[1] سوره فصّلت (٤١) ذیل آیه ٤١ و آیه ٤٢: [و بدرستی که این قرآن هر آینه کتاب عزیزی است که باطل به آن راه پیدا نمی‌کند نه از مقابلش و نه از قفایش؛ فرستاده شده از جانب خداوند حکیم و حمید است.]

[2] سوره الحجر (١٥) آیه ٩: [ما حقّاً و تحقیقاً قرآن را که ذکر است فرو فرستادیم؛ و ما حقّاً و تحقیقاً حافظ و نگهبان آن می‌باشیم.]

[3] سوره الإنسان (٧٦) آیه ٥: [بدرستی که ابرار از کاسه‌هائی می‌آشامند که در آن کافور ریخته و ممزوج شده است.]

لَكُمۡ جَزَآءٗ وَكَانَ سَعۡيُكُم مَّشۡكُورٗا﴾[1] در شأن علی و فاطمه و حسنین و فضّه نازل شده، مبیّن کرده بود که آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ﴾[2]

معنیش چیست، و مراد از کسی که در حال نماز و در خصوص رکوع زکات می‌دهد و انفاق می‌کند کیست، معیّن فرموده بود که مراد از إکمال دین و اتمام نعمت در کریمهٔ شریفهٔ: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي﴾[3] کدام است، مشخّص نموده بود که مراد از اُولی الأمر در آیهٔ شریفهٔ: ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾[4] ائمّهٔ اهل بیت هستند، و هکذا در جمیع آیات معانی و تأویل آنها را معیّن و ذکر کرده بود.

آنها که غصب خلافت کردند البتّه

---

[1] سوره الإنسان (٧٦) آیه ٢٢: [این بهشت به حقیقت پاداش (اعمال) شماست و سعی و اشتیاقتان (در راه طاعت حقّ) مشکور و مقبول است.]

[2] سوره المآئدة (٥) آیه ٥٥: [این است و غیر از این نیست که: صاحب ولایت شما خداست؛ و رسول خدا، و کسانی که ایمان آورده‌اند، و اقامهٔ نماز می‌کنند؛ و در حال رکوع زکات می‌پردازند.]

[3] سوره المآئدة (٥) قسمتی از آیه ٣: [امروز من دین شما را برای شما کامل کردم؛ و نعمت خودم را بر شما تمام نمودم.]

[4] سوره النّسآء (٤) قسمتی از آیه ٥٩: [از خدا اطاعت کنید، و از رسول خدا و صاحبان امری که از شما هستند اطاعت کنید.]

نمی‌خواستند این معنی را بپذیرند، چون تضادّ و تنافی تامّ با روش و سلوک آنها داشت؛ و لذا صریحاً گفتند: قرآن را برای مردم نباید تأویل کرد و حقائق آنرا نباید گفت، تا مردم در کوری و جهالت خود باقی باشند و آنها بتوانند به مقصد و مرام خود رسیده، بر آنها حکومت کنند. لذا جدّاً مردم را از معنی قرآن و بیان سبب نزول و مصادیق آیات منع کردند. اخباری که از اهل بیت علیهم السّلام راجع به تغییر قرآن رسیده است همین جهت است که ذکر شد؛ و در نامه‌ای که حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام به سَعد الخیر نوشتند که در روضه کافی مذکور است دو جمله می‌نویسند:

وَ کانَ مِن نَبذِهِمُ الکِتابَ أن أقامُوا حُرُوفَهُ و حَرَّفُوا حُدُودَهُ، فَهُم یَروُونَهُ و لا یَرعَونَهُ، و الجُهّالُ یُعجِبُهُم حِفظُهُم لِلرِّوایَةِ و العُلَماءُ یَحزُنُهُم تَرکُهُم لِلرِّعایَةِ؛[1] الخ.

مراد از تحریف در لسان اهل بیت تحریف به

---

[1] الکافی، ج ۸، ص ۵۳: [و از دور افکندن و رد کردنشان کتاب الله را این بود که: حروف و کلمات و عبارات و آیات و سور و آنچه را که راجع به قرائت بود اقامه کردند و آنرا محکم داشته، بر پا نمودند؛ امّا حدود و معانی و مرادها و مقصودها و مفاهیم کتاب را تحریف و تضییع کردند. بنابراین، آنان کتاب الله را روایت نمودند امّا رعایت نکردند. و برای مردم جاهل و ظاهراندیش و کوتاه نظر این شگفت‌آور بود که قرآن را برای بیان کردن و روایت نمودن حفظ و نگهداری نموده، پاسداری کنند؛ امّا علماء و صاحب خردان در حزن و اندوه بسر می‌بردند که مراعات حقّ قرآن نشده است، و گروه مخالف معنی و مراد از آنرا نادیده گرفته‌اند.]

حدود است نه به حروف

خوب معلوم می‌شود که مقصود از تحریف، تحریف به حدود است نه به حروف، و تحریف به رعایت است نه به روایت. بنابراین همان کفّاری که در جاهلیّت با پیغمبر اسلام روی دعوت توحید و قرآن جنگ داشتند، همانها به لباس اسلام متظاهر شده و با انکار تأویل و معانی قرآن با أمیرالمؤمنین علیه السّلام جنگ کردند.

چهرهٔ باطنی حکومت شیخین و بنی امیّه و بنی العبّاس

دوران تاریك حکومت شیخین و بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس خوب نشان می‌دهد که همان جاهلیّت قبل از اسلام در این زمانها بود؛ و فقط و فقط حکومت و دولت اسلام در زمان حیات پیغمبر اکرم بود و پنج سال خلافت ظاهریّهٔ أمیرالمؤمنین علیه السّلام! چون نوبت خلافت به عثمان رسید و در شورا روی نقشه و سیاست ماهرانهٔ عمر، أمیرالمؤمنین علیه السّلام به خلافت نرسیدند، أبوسفیان که از این قضیّه مطّلع شد و در آن وقت نابینا بود در مجلس خود پرسید که: آیا بعد از عثمان عمر نیز خلیفه و وصیّ برای او معیّن کرده

است یا نه؟ گفتند: نه! اشاره کرد که غیر از بنی‌اُمیّه در این مجلس نیست؟ گفتند: نه! گفت: ای بنی‌امیّه! نه خدائیست نه پیغمبری نه معادی! محمّد با سلطنت و حکومت بازی کرد، فعلاً ریاست در دست شما افتاده، تَلَقَّفُوهَا تَلَقُّفَ الکُرَة؛[1] مانند توپِ بازی این ریاست را بربائید!

لذا بنی‌اُمیّه که روی کار آمدند همان مشرکین بودند. معاویه همان کس بود که علیه رسول الله در جنگ بدر و اُحد حاضر بود؛ حال به لباس اسلام در آمده و در باطن مخالفت با اسلام و قرآن می‌کند، و با ولایت می‌ستیزد و می‌گوید قرآن را معنی نکنند. اگر قرآن را معنی نکنند مردم چه می‌فهمند؟ امام حقیقت قرآن است و معلّم قرآن. قرآن بدون امام که معلّم است و محیط چه فائده‌ای دارد؟ قرآن بدون امام و معلّم صفر است؛ چون دین بر پایهٔ بصیرت و عمل است، و بدون امام انسان چگونه به قرآن عمل کند؟ درست مانند نسخه‌ای است که از طبیب بگیریم و هر کس مطابق سلیقهٔ خود نسخه را به دوائی خاصّ تفسیر کند؛ این عین هلاکت است.

---

[1] بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۱۹۷.

پیغمبر فرمود:

إنِّی تارکٌ فیکُمُ الثَّقَلَینِ: کِتابَ اللهِ و عِترَتِی؛ لَن یَفتَرِقا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الحَوضَ.[1]

امام و قرآن قابل تفکیک نیست

اصلاً امام و قرآن قابل تفکیك نیست. کسی که بگوید: کَفانَا کِتابَ اللهِ[2] معنیش طرد و نقض کتاب‌الله است نه اخذ کتاب الله؛ چون کتاب الله بدون امام کتاب الله

نیست، آن کتاب آراء و اهواء و تأویلات خودسرانه است. مگر حجّاج بن یوسف ثقفی که جنایات او تاریخ را سیاه کرده است کتاب خدا را

---

[1] غایة المرام، ص ۲۱۱، از طریق عامّه ۳۹ و از خاصّه ۸۲ حدیث آورده است: [من در میان شما دو چیز نفیس و گرانبها به یادگار می‌گذارم: کتاب خدا و عترت من! و حقّاً این دو از هم جدا نمی‌شوند تا با همدیگر بر من در روز قیامت در کنار حوض کوثر وارد شوند.*

*ـ این حدیث را احمد بن حنبل از حدیث زید بن ثابت به دو طریق صحیح روایت می‌کند اولاً در ابتدای صفحه ۱۸۲ و ثانیاً در انتهای صفحه ۱۸۹ در جزء پنجم از مسند خود لکن عبارت آن چنین است: قال النّبی: إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض و در تفسیر الدرالمنثور ج ٦، ص ۷ گوید: و اخرج الترمذی و حسن ابن الانباری فی المصاحف عن زید بن ارقم رضی الله عنه قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: إنی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الاخر کتاب الله حبل ممدود من السماء إلی الارض و عترتی اهل بیتی و لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما.]

[2] [کتاب خدا ما را کافیست. مترجم]

نمی‌خواند و بر خود تطبیق نمی‌نمود و خود را اُولی الأمر نمی‌دانست؟ امام جان و روح و حقیقت قرآن است؛ قرآن بدون امام حکم جسد بی‌روحی دارد، و حکم مشگی خشک و بی‌آب.

حدیث شریف: أنَا و عَلیٌّ مِن شَجَرَةٍ واحِدَةٍ

پیغمبر فرمود:

أنا و عَلِیٌّ مِن شَجَرَةٍ واحِدَةٍ و سائِرُ النّاسِ مِن شَجَرٍ شَتّی.[1]

أمیرالمؤمنین می‌فرماید:

و أنا مِن رَسُولِ اللهِ صَلّی اللهُ عَلَیه و آلِه و سَلّم کَالصِّنوِ مِنَ الصِّنوِ و الذِّراعِ مِنَ العَضُدِ.[2]

آری آن کسانی که با آن حضرت مخالفت

---

[1] ینابیع المودّة، طبع اسلامبول، ص ۲۳۵، و فی ص ۲۵٦، نقلاً عن کتاب مودّة القربی بصورتین؛ و در ینابیع المودّة طبع اسلامبول ص ۱۷۹ گوید: أنا و علی من شجرة واحدة و الناسُ من أشجار شتّی: [من و علیّ از یک درخت هستیم؛ و سائر مردم از درختان مختلفی.]
و در ص ۲۵٦ از کتاب مودّة القربی روایت کند که:
عن ابن عبّاس رضی الله عنه رفعه: خَلَقتُ أنا و عَلِیٌّ مِن شَجَرَةٍ واحِدَةٍ و النّاسُ مِن أشجارٍ شَتّی.* و فی روایةٍ عنه: خَلَقَ الأنبیاءَ مِن أشجَارٍ شَتّی وَ خَلَقَنی و عَلِیًّا مِن شَجَرَةٍ واحِدَةٍ، فَأنا أصلُها و عَلِیٌّ فَرعُها و الحَسَنُ و الحُسَینُ أثمارُها و أشیاعُنا أوراقُنا، فَمَن تَعَلَّقَ بها [بِغُصنٍ مِن أغصانِها] نَجا و مَن زاغَ عنها هَوَی. [خدای متعال پیامبران را از درختان مختلف خلق فرمود و من و علی را از یک درخت. پس من ریشه آن و علی شاخه آن و حسن و حسین میوه‌های آن و شیعیان ما برگهای آن درخت می‌باشند. پس کسی که شاخه‌ای از شاخه‌های آن را در دست گیرد نجات می‌یابد و کسی که آن را رها سازد هلاک و نابود خواهد شد. مترجم]
*ـ [من و علی از یک درخت آفریده شدیم و سایر افراد از درختان گوناگون. مترجم]

[2] نهج البلاغة، ج ۳، ص ۷۳، رسالهٔ ٤٥: [و نسبت من با رسول خدا مانند دو شاخی است که از یک بن روئیده است، و مانند ساق دست است نسبت به بازو.]

کردند همان بت‌پرستان و

مشرکین جاهلیّت بودند که بدین صورت درآمدند؛ و ریاست و حکومت خود را در پرتو اسلام می‌دیدند و جنایات خود را در لباس اسلام می‌یافتند.

پیغمبر اکرم فرمود:

یا عَلیُّ! أنَا قاتَلتُهُم عَلَی التَّنزیلِ و أنتَ تُقاتِلُهُم عَلَی التَّأویلِ.[1]

---

[1] روایات مستفیضه از کتب معتبره که در بحار الأنوار، ج ۸، ص ٤٥٥ و ص ٤٥٦ نقل نموده است، و غایة المرام من طریق العامّة عن موفّق بن احمد الخوارزمی ص ۳۳ تحت «عنوان العاشر» فی حدیث طویل، و علاّمهٔ امینی در ج ۷ الغدیر در پاورقی ص ۱۳۱ گوید:
و بهذا عرّف النبیّ صلّی الله علیه و آله مولانا أمیرالمؤمنین بقوله: إنَّ فیکُم مَن یُقاتِلُ عَلَی تَأویلِ القُرآنِ کَما قاتَلتُ عَلَی تَنزیلِهِ! فَقالَ أبوبَکر: أنا هُوَ یا رَسُولَ الله؟ قالَ: لا! قالَ عُمَرُ: أنا هُوَ یا رَسُولَ الله؟ قالَ: لا! و لَکِنَّهُ خاصِفُ النَّعلِ؛ وَ کَانَ أعْطَی عَلِیًّا نَعْلَهُ یَخْصِفُهَا. أخرجه جمعٌ من الحفّاظ و صحّحه الحاکم و الذهبی و الهیثمی کما یأتی تفصیله؛ انتهی: [در میان شما کسی هست که بر اساس باطن و تأویل قرآن جنگ خواهد نمود همان طور که من برای تنزیل قرآن جنگیده‌ام! ابوبکر گفت: منم ای رسول خدا؟! گفت: نه! عمر بن خطّاب گفت: منم ای رسول خدا؟! گفت: نه! بلکه او وصله زننده بر کفش است حضرت کفش خود را به علی داده بودند که آن را بدوزد و ترمیم نماید، این روایت را عده‌ای از حافظان حدیث آورده‌اند. مترجم]
[این حدیث شریف با اختلاف در لفظ و معنای واحد به طرق مختلفی در مجامع روائی آمده است:

بحار الأنوار، ج ۲۹ ص ٤٤١: أنا اُقاتِلُ عَلَی التَّنزِیلِ و عَلِیٌّ یُقاتِلُ عَلَی التَّأوِیل.

بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ٤٥: تُقاتِلُ عَلَی التَّأوِیلِ کَما قاتَلتُ عَلَی التَّنزِیل.

بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۲۹۹: أنا اُقاتِلُ عَلَی

بنابراین در حقیقت، جنگهای أمیرالمؤمنین علیه السّلام در جمل و صفّین و نهروان به دنباله و در صف جنگها و غزوات رسول خداست، و به پیروی از جنگ بدر و حنین و اُحد و أحزاب است؛ چون هر دو بر اساس دعوت به قرآن و توحید، و معاندین قیامشان بر علیه توحید و قرآن بوده است. معاویه علناً بعد از شهادت أمیرالمؤمنین علیه السّلام در فراز منبر مسجد کوفه گفت که: ای مردم! [من با شما جنگ نکردم تا نماز یا روزه و یا حجّ بجای آورید، بلکه نبرد من با شما برای رسیدن به سلطنت و حکومت بود و اکنون به آرزوی خود رسیدم.[1] مترجم]

مجلس ششم: تفسیر آیه ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلْقُرءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٌ وَرَحمَةٌ لِّلْمُؤمِنِينَ وَلَا

التَّنزِيلِ و عَلِىٌّ يُقاتِلُ عَلَى التَّأوِيل.

بحار الأنوار، ج ٣٦، ص ٣١٦: يُقاتِلُ بَعدِى عَلَى التَّأوِيلِ كَما قاتَلتُ عَلَى التَّنزِيلِ.

بحار الأنوار، ج ٣٩، ص ٩٣: أنا صاحِبُ التَّنزِيلِ و أنتَ صاحِبُ التَّأوِيل.

من با این مردم مشرک برای اصل پذیرش قرآن کارزار نمودم، و تو برای پذیرش مفاد و مقصود از قرآن کارزار می‌کنی!]

[1] بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٤٨.

يَزِيدُ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و الصّلاة على محمّد و آله الطّاهرين

و لعنة اللَه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدّين

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلْقُرْءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ ٱلظَّـٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾.[1]

چون قرآن حكم حقّ و فاصل بين حقيقت و مجاز و حقّ و باطل است لذا مَحَكى است آسمانى و الهى كه مردم را به دو صنف قسمت مى‌كند: يک دسته مؤمنين كه موجب شفا و رحمت است براى آنها، و يک دسته ظالمين كه موجب خسران و وبال. اين محک آسمانى داراى نيرو و قوّه‌ايست كه هر صنف را در ذات و صفات خود تقويت مى‌كند؛ چون باران پاک و طاهر آسمانى كه بر گل و ميوه ببارد آنرا سرسبز و معطّر و شيرين مى‌كند، و چون بر خس و حنظل ببارد آنرا تلخ و مسموم و بى‌فائده مى‌نمايد: ﴿لِّيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾.[2]

---

[1] سوره الإسرآء (١٧) آيه ٨٢: [و ما به تدريج، از قرآن فرود مى‌آوريم آنچه را كه براى مؤمنين شفا و رحمت است؛ و زياد نمى‌كند براى ظالمين مگر خسارت را.]

[2] سوره الأنفال (٨) آيه ٤٢: [تا هر كس كه هلاک مى‌شود و در گمراهى و

برای مؤمنین موجب حیات جاوید با سجده و بکاء و تسبیح و تقدیس و بیداری شب و نیاز و دعا با رغبت و رهبت بسوی خدا و طیران روح به عالم توحید و لرزهٔ پوست از شوق لقای محبوب و خوف هجران ساحت مقدّس او می‌گردد: ﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِأَيَٰتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّواْ عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا﴾.[1]

و در سورهٔ مائده (۵) آیهٔ ۸۳ بکاء و فیضان دموع آنها را بیان می‌کند: ﴿وَإِذَا سَمِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَى ٱلرَّسُولِ تَرَىٰٓ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُواْ مِنَ ٱلْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَآ ءَامَنَّا فَٱكْتُبْنَا مَعَ ٱلشَّٰهِدِينَ﴾.[2]

و در سورهٔ زمر (۳۹) آیهٔ ۲۳ رقّت قلب و حالات خوش که از ذکر خدا در جوارح و اعضای مؤمنین پدیدار می‌گردد را بیان

ضلالت معدوم می‌گردد، از روی حجّت و برهان باشد؛ و هر کس زنده می‌شود و به حیات جاودانی و کمال انسانی می‌رسد نیز از روی حجّت و برهان باشد.]

[1] سوره الفرقان (۲۵) آیه ۷۳: [و آنانند که چون متذکّر آیات پروردگارشان شوند و آیات را بر آنها بخوانند و ارائه دهند، کرانه و کورانه بر روی آنها نیفتند؛ بلکه با دیدهٔ بصیرت و گوش واعی، دیده و شنیده و قیام نموده ادای حقّ آنها را بنمایند.]

[2] [و چون علماء و تارکین دنیای مسیحیان (قسّیسین و رهبان) که دارای نخوت و استکبار نیستند، بشنوند آنچه را که به پیغمبر اسلام از آیات قرآن فرود آمده است، می‌بینی بواسطهٔ آنچه را که از حقّ شناخته‌اند چشمهایشان از اشک ریزان می‌شود و می‌گویند: بار پروردگارا! ما ایمان آوردیم؛ بنابراین تو نام ما را در زمرهٔ معترفان و مقرّان و گواهان بر حقّانیّت رسول خدا و بر حقّانیّت قرآن ثبت کن!]

می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا مَّثَانِيَ تَقۡشَعِرُّ مِنۡهُ جُلُودُ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمۡ وَقُلُوبُهُمۡ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ ذَٰلِكَ هُدَى ٱللَّهِ يَهۡدِي بِهِۦ مَن يَشَآءُ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنۡ هَادٖ﴾.[1]

و در سورهٔ سجده (۳۲) آیهٔ ۱۵ و ۱۶ سجده و تسبیح و حمد آنها را با تجافی و دوری از بسترهای استراحت در شبان تار و اتصال به خدمت حضرت حق بیان می‌کند: ﴿إِنَّمَا يُؤۡمِنُ بِـَٔايَٰتِنَا ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِهَا خَرُّواْ سُجَّدٗا وَسَبَّحُواْ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَهُمۡ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ * تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ﴾.[2]

قرآن برای مؤمنین شفا و رحمت، و برای ستمکاران موجب مزید شقاوت است ﴿وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٖ تَعۡرِفُ فِي وُجُوهِ ٱلَّذِينَ

---

[1] [خداوند فرو فرستاد قرآن را که بهترین گفتار است. کتابی است که تمام آیاتش با هم شباهت دارد. و آیاتش ناظر بر هم و در حکم اعاده و تکرار است. بواسطهٔ آن، پوست اندام کسانی که از پروردگارشان در ترس و خشیت هستند جمع می‌شود و به تکان و لرزه می‌افتد؛ و سپس پوستهایشان و نفوسشان به یاد و ذکر خدا آرام می‌گیرد و نرم و ملایم می‌شود. این است طریق هدایت خداوند؛ به هر کس که اراده کند، وی را هدایت نماید؛ و کسی را که خداوند گمراه کند، دیگر از برای او راهنمائی نیست.]

[2] [فقط کسانی به آیات ما ایمان می‌آورند که چون بدانها متذکّر شوند، برای سجدهٔ خداوند بروی زمین افتند، و با حمد و سپاس پروردگارشان تسبیح و تقدیس نموده، او را از ستایش برتر دارند. و ایشانند که استکبار و بلندپروازی و خود بینی ندارند. در شبهای تاریک پهلوهایشان از رختخوابها کناره می‌گیرد، و پروردگارشان را از روی عظمت و دهشت و از روی امید و رغبت می‌خوانند. و از آنچه را که ما به آنها روزی داده‌ایم، در راه ما انفاق می‌کنند.]

كَفَرُواْ ٱلۡمُنكَرَ يَكَادُونَ يَسۡطُونَ[1] بِٱلَّذِينَ يَتۡلُونَ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِنَا قُلۡ أَفَأُنَبِّئُكُم بِشَرّٖ مِّن ذَٰلِكُمُ ٱلنَّارُ وَعَدَهَا ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ﴾.[2]

حالات خوشی که نتیجهٔ شفا و رحمت قرآن است

و در سورهٔ أنعام (٦) آیهٔ ٣٩ کوری دل و کری گوشهای دل آنها را بیان می‌کند که چگونه در ظلمات فرو رفته و إضلال الهی آنها را در زندان غفلت و جهل محبوس ساخته است: ﴿وَٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا صُمّٞ وَبُكۡمٞ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ مَن يَشَإِ ٱللَّهُ يُضۡلِلۡهُ وَمَن يَشَأۡ يَجۡعَلۡهُ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ﴾.[3]

و در سورهٔ محمّد (٤٧) آیهٔ ٢٠ نفاق مردمان مریض القلب و سیاه دل را ذکر می‌کند که با نزول آیات قرآن و دعوت به جهاد گویا حالت مرگ و غبار نیستی و پریشانی بر چهرهٔ آنها می‌نشیند و

---

[1] سطی یَسطو سطواً و سطوهً به و علیه: وثب علیه و قهره.

[2] سوره الحجّ (٢٢) آیه ٧٢: [و چون بر این مشرکان آیات واضحه و ادلّهٔ بیّنه و روشن ما خوانده شود، تو ای پیامبر! در سیمای کفّار آثار انکار و رد و اعتراض را می‌یابی، به حدّی که نزدیک است بر مؤمنانی که این آیات را بر آنها می‌خوانند حمله‌ور شوند و با قهر و غضب بر آنها غلبه نمایند. بگو ای پیامبر! آیا من شما را آگاه بنمایم به چیزی که از این بدتر و شرّ آفرین‌تر است؟! آن آتش دوزخ است که خداوند به مردمی که کفر ورزیده‌اند وعده داده است. و البتّه آن دوزخ گدازان، بازگشتگاه بدی خواهد بود.]

[3] [و آنان که آیات ما را تکذیب کردند، کرانند و لالانند، که در ظلمات و تاریکیهای نفس امّاره بسر می‌برند. کسی را که خداوند اراده کند، وی را گمراه می‌کند؛ و کسی را که او اراده کند، در راه راست قرار می‌دهد.]

از شدّت ترس چشمان آنها به کاسه فرو رفته و گویا آخرین نَفَسهای زندگی را در حال إغماء و بیهوشی می‌کشند: ﴿وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَوۡلَا نُزِّلَتۡ سُورَةٞ فَإِذَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٞ مُّحۡكَمَةٞ وَذُكِرَ فِيهَا ٱلۡقِتَالُ رَأَيۡتَ ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ يَنظُرُونَ إِلَيۡكَ نَظَرَ ٱلۡمَغۡشِيِّ عَلَيۡهِ مِنَ ٱلۡمَوۡتِ فَأَوۡلَىٰ لَهُمۡ﴾.[1]

و منافقون که قرآن أسرار آنها را به باد می‌دهد و از قلوب و نیّات آنان و نقشه‌های مرموز و حیل و مکرهای آنها خبر می‌دهد از قرآن گریزانند؛ از ترس آنکه مبادا سوره‌ای نازل گردد و نیّات و اراده‌های باطنی آنها را بیان کند: ﴿يَحۡذَرُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَيۡهِمۡ سُورَةٞ تُنَبِّئُهُم بِمَا فِي قُلُوبِهِمۡ قُلِ ٱسۡتَهۡزِءُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ مُخۡرِجٞ مَّا تَحۡذَرُونَ﴾.[2]

و بطور کلّی حال منافقین و کفّار و مشرکین حال شخص کور و کری است که صماخ او پاره

---

[1] [و کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: چرا سوره‌ای که در آن حکم جهاد با کفّار باشد نازل نشده است؟! و چون سوره‌ای محکم و صریح نازل شود و در آن ذکر جنگ و کشتار و امر به بسیج و حرکت باشد، تو ای پیغمبر ما! می‌بینی آنان را که در دلهایشان مرض نفاق است، بر روی تو با چهرهٔ دگرگون و منقلب که از ترس مرگ بیهوش شده‌اند می‌نگرند. آری! مرگ و نابودی برای آنها سزاوارتر است.]

[2] سوره التّوبة (۹) آیه ٦٤: [منافقین از آن می‌ترسند که ضمیر و نیّت خاطر آنها و از عقیده و عزم و فسادی که دارند، پرده بردارد و آنان را آگاه کند. بگو ای پیغمبر به منافقین: شما اینک استهزاء و مسخرهٔ خود را بنمائید، که تحقیقاً خداوند همین کار را خواهد کرد و از این امری که از آن در هراسید خبر خواهد داد؛ و از نیّات و تصمیم‌های فاسد شما علیه رسول ما و مسلمین، شما و همه را در آیات قرآنیّه مطّلع خواهد نمود.]

شده و اصلاً این ندای الهی به گوش دل او نمی‌رسد، لذا همیشه از قرآن گریزان است: ﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَٰتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِيٓ أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾.[1]

آنها با تمام قوا با قرآن مجادله و مخاصمه می‌کنند و خود گریزان و قوم خود و اتباع خود را از قرآن دور می‌کنند: ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَا تَسْمَعُواْ لِهَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ وَٱلْغَوْاْ فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ﴾.[2]

دو لباس پوشیدن منافقین به حسب مقتضیات زمان

البتّه چون معلوم است که إنکار و إعراض آنها از قرآن به جهت معنی و عمل و حقائق قرآن است، بنابراین همان افرادی که در لباس شرک با قرآن معارضه می‌کردند پس از آوردن اسلام ظاهری و عدم قبول واقعی در این لباس متظاهر شده بر علیه قرآن قیام کردند. حقّاً روح شیطنت

---

[1] سوره لقمان (۳۱) آیه ۷: [و چون بر آنان آیات ما خوانده شود، از روی استکبار و خودپسندی پشت کرده گوئی اصلاً نشنیده‌اند؛ گوئی پردهٔ صماخ دو گوششان پاره است و نمی‌شنوند. بنابراین، آنها را از عذاب دردناک بر حذر دار!]

[2] سوره فصّلت (٤١) آیه ٢٦: [و آنان که کفر ورزیده‌اند گفتند: به این قرآن گوش فرا مدهید، و در آن سخنان بیهوده و غلط درآمیزید؛ به امید آنکه بر محمّد و مسلمین پیروز شوید!]

و فکری در آنها واحد بوده و برای انجام مقاصد دنیّهٔ خود به حسب مقتضیات دو لباس پوشیدند:

در آن وقتی که کفر و شرك قدرت داشت و ریاست و حکومت خود را در آن زمینه استوار می‌دیدند علناً به عنوان حمایت از بتها عَلَم هُبَل و لات و عزّی بر دوش کشیده، فریاد اُعْلُ هُبَل آنها صحنهٔ اُحد را پرکرده بود، و هنگامی که دیگر نتوانستند در آن زمینه پافشاری کنند و با فتح مکّه در سنهٔ هشتم از هجرت قدرت و عظمت اسلام همه جا را گرفت به لباس اسلام در آمده، همان نیزه و شمشیر را برداشته و با حقیقت قرآن که مقام مقدّس ولایت است و حامی اسرار و مبیّن تأویل و معنی قرآن به جنگ درافتادند. اینها بصورت ظاهر خود را تابع قرآن دانسته و مردم را از معنی قرآن منع کردند، و آیات متشابهات که غیر از اُولواالعلم را برای درك معانی آن راهی نیست به نظر خود تفسیر و تعبیر نمودند، و کردند با کتاب خدا آنچه کردند.

تفسیر آیه و الرّاسخون فی العلم یقولون آمنّا به

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ

مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾.[1]

خدا در این کریمهٔ شریفه از سوء نیّات آنها خبر داده است: «خداوند کتاب را بر تو ای پیغمبر فرو فرستاد، بعضی از آیات او محکم و ظاهر است و در رسانیدن مقصود احتیاج به تفسیر و تأویل ندارد، بلکه عامّهٔ مردم مراد را می‌فهمند، و یک دستهٔ دیگر از آیات متشابه است، یعنی در رسانیدن به مقصود انسان را دچار اشتباه می‌کند، معنی و تأویل آن ظاهر نیست. آن کسانی که در دل آنها میل و انحراف به بطلان و توجّه به هوای نفس و شیطان است از آیات متشابهه پیروی می‌کنند و تأویل و تفسیر آنرا به نظر خود و به رأی خود می‌جویند و هزار فتنه و فساد بار می‌آورند، در صورتی که از معنی و تأویل آنها غیر از خدا و راسخین در علم کسی را اطّلاع نیست؛ در حالتی که راسخین در علم می‌گویند: همه از جانب خدا آمده و ما به همهٔ آن ایمان آورده‌ایم [و تنها خردمندان و اندیشمندان از این حقیقت آگاهند.]».

عجیب که آنها نیز خواستند در خودِ این آیه

---

[1] سوره آل عمران (۳) آیه ۷.

تصرّف کنند و خود را از مصادیق فتنه جویان و مأوّلین خارج نمایند! چون در این آیهٔ شریفه خدا می‌فرماید: فقط خدا و راسخین در علم از تأویلات و معانی آنها اطّلاع دارند: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلْعِلْمِ﴾.

آنها گفته‌اند که باید در عقب لفظ «الله» وقف کرد، و واوِ ﴿وَٱلرَّٰسِخُونَ﴾ استینافیّه است؛ و باید اینطور قرائت کرد: ﴿وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا﴾، و این از چند جهت غلط است: اوّل آنکه: اگر انحصار علم اختصاص به ذات مقدّس ربوبی داشته باشد و رسول الله را در آن هیچ حظّی نباشد، بنابراین نزول این آیات متشابهه چه فائده دارد؟ و مسلّماً حضرت رسول الله علم و إحاطهٔ کلّی بدین آیات داشتند.

از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام مرویست که، قال:

كان رسولُ اللهِ أفضَلَ الرّاسِخِينَ فى العِلمِ، قَد عَلِمَ جَميعَ ما أنزَلَ اللهُ عَلَيهِ مِنَ

التَّأوِيلِ و التَّنزِيلِ؛ و ما كانَ اللهُ لِيُنزِلَ عَلَيهِ شَيئًا لَم يُعَلِّمهُ تَأوِيلَهُ و هو و أوْصِياؤُهُ مِن بَعدِهِ يَعلَمُونَهُ كُلَّهُ.[1]

دوّم آنکه: جمیع صحابه و تابعین همگی اجماع بر تفسیر تمام آیات قرآن نموده‌اند، و دیده نمی‌شود که در آیه‌ای توقّف نموده و تفسیر نکرده، و گفته باشند که چون این آیه متشابه است علم آنرا غیر از خدا کسی نمی‌داند. و این دلیل است بر آنکه غیر خدا نیز بر تأویل آن راه دارد؛ و بنابراین حتماً باید ﴿وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ﴾ را عطف بر ﴿ٱللَّهُ﴾ بگیریم.

سوّم آنکه: ابن عبّاس خود را از راسخون دانسته و می گفته است[2]: و كانَ ابنُ عبّاسٍ يَقولُ فِی هَذه الآيةِ: أنا مِن الرّاسِخينَ فِی العِلمِ؛ و اگر بنا بشود او از راسخین در علم باشد، چطور خود حضرت رسول‌الله و اوصیای گرامی او نباشند؟! و بنابراین حتماً آنها نیز دارای علم تأویلند.

چهارم آنکه: اشخاصی که جملهٔ

---

[1] تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۲٤۱: [و از امام محمّد باقر علیه السّلام مروی است که گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم از جمیع راسخین در علم، مرتبه‌اش عالیتر و فضیلتش بیشتر است. و تمام آنچه را که خداوند بر وی نازل نموده از تأویل و تنزیل قرآن، همه را به او آموخته بود؛ و هیچ چیزی را که خدا به وی نازل نموده و تأویلش را نیاموخته باشد، در بین نبود. و اوصیای او پس از او نیز تمام مراتب تأویلات قرآن را می‌دانند.]

[2] همان مصدر.

﴿وَٱلرَّ ٰسِخُونَ﴾ را جملهٔ مستقلّه و استینافیه گرفته‌اند چون خود مدّعی تفسیر و معنی قرآن هستند ـ و همانطور که ذکر شد جمیع صحابه و تابعین در معنی و تفسیر آیه‌ای توقّف نکرده و تفسیرش را به خدا واگذار ننموده‌اند ـ لذا ناچار شده‌اند که بگویند آیات متشابهات راجع به ساعت و تعیین قیامت و فناءِ الدنیا و وقت طلوع شمس از مغرب و نزول حضرت عیسی و خروج دجّال و نظایر آنست که علمش اختصاص به خدا دارد؛

غافل از آنکه اگر چنین باشد بنابراین متابعت از آیات متشابهه و پیروی افرادی که در دل آنها زیغ است دیگر معنی ندارد. افراد فتنه‌جو که می‌خواهند آیات متشابهه را بر نفع خود تفسیر کنند از تعیین وقت طلوع شمس و غروبها چه فتنه‌ای می‌انگیزند و چه فسادی می‌کنند؟ بنابراین آیات متشابهه حتماً آیاتی است که دارای چند معنی ممکن بوده باشد، یك معنی حق که راسخون دانند، و دیگران که در دل آنها زیغ است مردم را از معنی منحرف نموده آن آیات را بر نفع زندگی مادّی و شخصی و جبروتیّت خود تفسیر می‌کنند؛ و این شاهد مهمّی است بر آنکه مراد از راسخین اهل بیت و رسول‌اللَه هستند، و حتماً باید راسخون عطف بر ﴿ٱللَّهُ﴾ بوده باشد.

پنجم آنکه: اگر ﴿وَٱلرَّٰسِخُونَ﴾ جملهٔ مستقلّه باشد چه اختصاصی به آنها دارد؟ همهٔ مؤمنین أعمّ از راسخون و غیر راسخون که در مقام تسلیم و خضوع و خشوع و انقیاد آیات الهی هستند می‌گویند: ﴿ءَامَنَّا بِهِۦ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا﴾، حتّی مؤمنین ضعیف اجمالاً همهٔ آیات را تصدیق دارند. و امّا اگر

جملهٔ ﴿وَٱلرَّٰسِخُونَ﴾ عطف بر ﴿ٱللَّهُ﴾ بوده باشد خوب روشن می‌شود که از تأویل قرآن خودِ خدا که منزِّل است و افرادی که علم آنها به قرآن محیط شده و نور و علم ربوبی و توحید در شراشر وجود و روح آنها رسوخ کرده و به علم واقعی و حقیقی رسیده و در عالم طهارت و قدس قدم گذارده‌اند علم و اطّلاع دارند، و در ضمن نیز آنها می‌گویند: ﴿ءَامَنَّا بِهِۦ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا﴾.

ششم آنکه: مرویّ از ابن عبّاس[1] و ربیع و محمّد بن جعفر الزّبیر و أبومسلم و همچنین حضرت باقر العلوم محمّد بن علی بن الحسین أبوجعفر علیه‌الصّلوة و السّلام اینست که واو را عاطفه و راسخون را عطف گرفته‌اند، و افرادی که واو را

استینافیّه گرفته‌اند، مانند عائشه[2] و عروة بن زبیر و حسن و مالک و کسائی و فرّاء و جبائی قول آنها معیوب و شاید خالی از غرض نباشد.

هفتم: اخباری است کثیر که دلالت دارد بر

---

[1] مجمع البیان، ج ۲، ص ۲٤۱.

[2] همان مصدر.

آنکه تأویل قرآن را از راسخین فی العلم سؤال کنید؛ و در صورتی که تأویل اختصاص به ذات ربوبی داشته باشد این اخبار هیچ مفهوم صحیحی پیدا نمی‌کند.

پیغمبر اکرم قتال بر تنزیل و أمیر مؤمنان بر تأویل نمود

در روایات بسیار زیادی وارد است که فرمود پیغمبر اکرم: أنا قاتَلتُهُم عَلَی التَّنزیلِ و أنتَ یا عَلی تُقاتِلُهُم عَلَی التَّأوِیلِ![1] بنابراین جنگهای أمیرالمؤمنین علیه السّلام به دنباله و در امتداد غزوات رسول اکرم بوده است. مشرکین قبل از اسلام با پیغمبر و قرآن جنگ می‌نمودند، و اصحاب جمل و صفّین و نهروان با حقیقت پیغمبر و قرآن که نفس مقدّس أمیرالمؤمنین علیه السّلام است.

در کتب شیعه روایات بسیاری وارد است که

---

[1] سابقاً ذکر شد که سند این روایت، روایات کثیری است که در بحار الأنوار، ج ۸، ص ٤٥٥، و ص ٤٥٦ ذکر شده است؛ و همچنین در ص ٤٧٥ مطالبی راجع به این موضوع مذکور است. و در ص ۲۳۳ از ینابیع المودّة طبع اسلامبول وارد است: عن وهب بن صفی البصری قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: أنا اقاتل علی تنزیل القرآن و علیٌّ یقاتل علی تأویل القرآن! رواه صاحب الفردوس.
[ای علیّ! من با این مردم برای پذیرش و قبول ظاهر قرآن و حقّانیّت نزول آن جنگ کردم؛ و تو ای علیّ! برای حقّانیّت معنی و مفاد آن جنگ خواهی کرد!]

پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم کراراً خبر داده‌اند که أمیرالمؤمنین از طرف خدا مأمور به جهاد است با ناکثین (نقض کنندگان بیعت) که عائشه و طلحه و زبیر و اعوان آنها است، و با قاسطین (که ظلم کنندگان و متجاوزان است) و مقصود معاویه و یاران او هستند در جنگ صفّین، و با مارقین (که خارج از دین شدند) و منظور از آنها اصحاب

نهروان و خوارج است؛ لیکن ما در اینجا از کتب اهل سنّت مطالبی نقل می‌کنیم. ابن أبی الحدید می‌گوید:

فَأمّا الطّائِفَةُ النّاكِثَةُ فَهُم أصحابُ الجَمَلِ، و أمّا الطّائِفَةُ القاسِطَةُ فأصحابُ صِفّينِ و سَمّاهُم رَسولُاللهِ صَلّى اللهُ عَلَيهِ و آلِهِ [و سَلَّم] القاسِطينَ، و أمّا الطّائِفَةُ المارِقَةُ فأصحابُ النَّهروانِ. و أشَرنا نَحنُ بِقَولِنا: سَمّاهُم رَسولُاللهِ صَلّى اللهُ عَلَيهِ و آلِهِ [و سَلَّم] القاسِطينَ، إلى قَولِهِ عَليه السّلامُ: «سَتُقاتِلُ بَعدِى النّاكِثينَ والقاسِطينَ و المارِقينَ». و هَذا الخَبَرُ مِن دَلائِلِ نُبُوَّتِهِ صَلواتُ اللهِ عَلَيهِ، لأنّهُ إخبارٌ صَريحٌ بِالغَيبِ، لا يَحتَمِلُ التَّمويهَ و التَّدليسَ، كما تَحتَمِلُهُ الأخبارُ المُجمَلَةُ. و صَدَّقَ قَولُهُ عَلَيه السّلام: «و المارِقينَ» قَولَهُ أوّلاً فى الخَوارِجِ: «يَمرُقونَ مِنَ الدِّينِ كما يَمرُقُ السَّهمُ مِنَ الرَّميَةِ». و صَدَّقَ قَولُهُ عَلَيه السّلام: «النّاكِثينَ» كَونُهُم نَكَثوا البَيعَةَ بادِىءَ بَدءٍ، و قَد كانَ عَليه السّلامُ يَتلو وَقتَ مُبايَعَتِهِم لَه: «و مَن نَكَثَ فإنّما يَنكُثُ عَلَى نَفسِهِ». و أمّا أصحابُ صِفّينَ، فَإنّهُم عِندَ أصحابِنا رَحِمَهُم اللهُ مُخَلَّدونَ فى النّارِ لِفِسقِهِم؛ فَصَحَّ فيهم قَولُهُ تَعالى: ﴿وَأَمَّا ٱلۡقَٰسِطُونَ فَكَانُواْ لِجَهَنَّمَ حَطَبٗا﴾.[1]

و امّا راجع به اینکه أمیرالمؤمنین در این جنگها با این مردم به عنوان تأویل قرآن جنگ می‌نموده است روایاتی است که ابن أبی‌الحدید نیز در شرح نهج البلاغة آورده است، قال:

رَوَى إبراهِيمُ بنُ دَيزِيلَ الهَمدانِيُّ فى كِتابِ صِفّينَ عَن يَحيَى بنِ سُلَيمانَ[2] مُسندًا عَن أبِي سَعِيدٍ الخُدرِيِّ رَحِمَهُ اللهُ قالَ: كُنّا مَعَ رَسُولِ اللهِ صلّى اللهُ عَلَيهِ و آلِهِ و سلّمَ فَانقَطَعَ شِسعُ نَعلِهِ، فَألقَاهَا إلَى عَلِيٍّ عَلَيهِ السّلامُ يُصلِحُها؛ ثُمَّ قالَ: إنّ مِنكُمْ مَن يُقاتِلُ عَلَى تَأويلِ القُرآنِ كَما قاتَلْتُ عَلَى تَنزِيلِهِ. فَقالَ أبوبَكرٍ: أنا هو يا رَسولَ اللهِ؟ قالَ: لا! فَقالَ عُمَرُ بنُ الخَطّابِ: أنا هُو يا رَسولَ اللهِ؟ قالَ: لا! وَلَكِنَّهُ ذاكُمْ خاصِفُ النَّعلِ، و يَدُ عَلِيٍّ عَلَيهِ السّلامُ يُصلِحُها. قالَ أبوسَعيدٍ: فَأتَيْتُ عَلِيًّا فَبَشَّرتُهُ بِذَلِكَ فَلَمْ يَحفِلْ بِهِ[3] كَأنَّهُ شَيءٌ قَد كانَ عَلِمَهُ مِن قَبْلُ.[4]

---

[1] سوره الجنّ (۷۲) آیه ۱۵.

[2] ذكر نفس الاسناد فى شرح نهج البلاغة.

[3] حَفَله و حفل به: اِعتنى اليه.

[4] شرح نهج البلاغة، ابن أبى الحديد، ج ۳، ص ۲۰۶. على ما نقل عنه فى البحار، ج ۳۲، ص ۳۰۷: [ما با رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم می‌رفتیم که بند نعل او پاره شد. آنرا به نزد علیّ انداخت تا اصلاحش کند. و سپس گفت: تحقیقاً در میان شما مردی است که برای برقراری تأویل قرآن می‌جنگد، همان طور که من برای تنزیل قرآن جنگیده‌ام!
ابوبکر گفت: منم ای رسول خدا؟! گفت: نه!
عمر بن خطّاب گفت: منم ای رسول خدا؟! گفت: نه!

و ابن أبی الحدید می‌گوید، و روایت کرده است:

ابنُ دَیزِیلَ فی هَذا الکِتابِ أیضًا عَن یَحیَی بنِ سُلَیمانَ عَن ابنِ فُضَیلٍ عَن إبراهیمَ بنِ الهَجَرِیِّ عَن أبِی صادِقٍ قالَ: قَدِمَ عَلَینا أبُو أیُّوبَ الأنصارِیُّ العِراقَ فَأهدَت لَهُ الأزدُ جُزُرًا[1] فَبَعَثُوها مَعِی؛ فَدَخَلتُ إلَیهِ فَسَلَّمتُ عَلَیهِ و قُلتُ لَهُ: یا أبا أیُّوبَ! قَد کَرَّمَکَ اللهُ [عزّوجلّ] بِصُحبَةِ نَبِیِّهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ و آلِهِ و سَلَّم و نُزُولِهِ عَلَیکَ، فَما لِی أراکَ تَستَقبِلُ النّاسَ [بِسَیفِکَ] تُقاتِلُهُم هَؤُلاءِ مَرَّةً و هَؤُلاءِ مَرَّةً؟ قالَ: إنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ و آلِهِ و سَلَّم عَهِدَ إلَینا أن نُقاتِلَ مَعَ عَلِیٍّ النّاکِثِینَ فَقَد قاتَلناهُم، و عَهِدَ إلَینا أن نُقاتِلَ مَعَهُ القاسِطِینَ فَهَذا وَجهُنا إلَیهِم یَعنِی مُعاوِیَةَ و أصحابَهُ، و عَهِدَ إلَینا أن نُقاتِلَ مَعَ عَلِیٍّ المارِقِینَ و لَم أرِهِم بَعد.[2]

ولیکن آن مردی است که مشغول پینه زدن کفش است؛ و نعل حضرت در دست علیّ بود و به اصلاح آن مشغول بود.

أبوسعید می‌گوید: من به نزد علیّ آمدم و او را بدین موهبت بشارت دادم. امّا او اعتنائی به حرف من ننمود؛ گویا این مطلب، امری بود که خبرش را علیّ از پیش می‌دانست.]

[1] الجُزُرْ: ما اعدّ للذّبح او النّحر کالشّاة و النّاقة: [جزر حیوانی است که برای ذبح آماده شده است؛ مانند گوسفند و شتر.]

[2] بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۳۰۸ نقلاً عن شرح نهج البلاغة ابن أبی الحدید، ج ۳، ص ۲۰۷: [و همچنین ابن أبی الحدید روایت می‌کند از ابن دیزیل در این کتاب، از یحیی بن سلیمان، از ابن فضیل، از ابراهیم بن هجری، از أبو صادق که گفت:

«أبو أیّوب انصاریّ بر ما در ولایت عراق وارد شد، و قبیلهٔ أزد برای وی جزری را به رسم قربانی هدیّه آوردند. و آن هدیّه را با من فرستادند که به نزد وی ببرم. من بر أبو أیّوب وارد شدم و سلام کردم، و به او گفتم:

ای أبو أیّوب! خداوند ترا به همنشینی رسول خدا، و به وارد شدن آن حضرت بر خانهٔ تو مکرّم و معزّز و گرامی داشته است؛ با وجود این سوابق درخشان و این خصوصیّات، چرا می‌بینم در برابر مردم روی می‌آوری و با آنها با شمشیر مواجه شده، گاهی با این جماعت و گاهی با آن جماعت می‌ستیزی و جنگ می‌نمائی؟!

أبو أیّوب در پاسخ گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم از ما عهد و میثاق گرفته است که با ناکثین (ناقضین پیمان) جنگ کنیم؛ و ما با آنها جنگ کردیم. و از ما عهد و پیمان گرفته است که با قاسطین (ستمگران و متعدّیان) جنگ کنیم؛ و اینک علیّ است که ما را به سوی آنان می‌فرستد (یعنی به سوی معاویه و یارانش). و از ما عهد و پیمان گرفته است که با مارقین (بیرون شدگان از دین) جنگ کنیم؛ و من هنوز آنها را ندیده‌ام.]

و ابن أبی الحدید می گوید:

رَوَی کَثِیرٌ مِنَ المُحَدِّثِینَ عَن عَلِیٍّ عَلَیه السّلامُ أنَّ رَسُولَ اللهِ صَلّی اللهَ عَلَیه و آلِه و سَلّم قالَ لَهُ: إنَّ اللهَ قَد کَتَبَ عَلَیکَ جِهادَ المَفتُونِینَ کَما کَتَبَ عَلَیَّ جِهادَ المُشرِکِینَ! قالَ: فَقُلتُ: یا رَسُولَ اللهِ! ما هَذِهِ الفِتنَةُ الَّتِی کُتِبَ عَلَیَّ فِیها الجِهادُ؟ قالَ: قَومٌ یَشهَدُونَ أن لا إلَهَ إلاّ اللهُ و أنِّی رَسُولُ اللهِ و هُم مُخالِفُونَ لِلسُّنَّةِ. فَقُلتُ: یا رَسُولَ اللهِ! فَعَلامَ اُقاتِلُهُم و هُم یَشهَدُونَ کَما أشهَدُ؟ قالَ: عَلَی الأحداثِ فِی الدِّینِ و مُخالَفَةِ الأمرِ. فَقُلتُ: یا رَسُولَ اللهِ! إنَّکَ کُنتَ وَعَدتَنِی الشَّهادَةَ، فاسأَلِ اللهَ أن یُعَجِّلَها لِی بَینَ یَدَیکَ! قالَ: فَمَن یُقاتِلُ [قاتل] النّاکِثِینَ و القاسِطِینَ و المارِقِینَ؟! أما إنِّی وَعَدتُکَ بِالشَّهادَةِ و تُستَشهَدُ یُضرَبُ عَلَی هَذِهِ فَتُخضَبُ هَذِهِ؛ فَکَیفَ صَبرُکَ إذًا؟ فَقُلتُ: یا رَسُولَ اللهِ! لَیسَ ذا بِمَوطِنِ صَبرٍ، هَذا مَوطِنُ شُکرٍ. قالَ: أجَل! أصَبتَ فَأعِدَّ لِلخُصُومَةِ فَإنَّکَ مُخاصَمٌ. فَقُلتُ: یا رَسُولَ اللهِ! لَو بَیَّنتَ لِی قَلِیلاً؟ فَقالَ: إنَّ اُمَّتِی سَتُفتَنُ مِن بَعدِی، فَتَتَأوَّلُ القُرآنَ و تَعمَلُ بِالرَّأیِ و تَستَحِلُّ الخَمرَ بِالنَّبِیذِ و السُّحتَ بِالهَدِیَّةِ و الرِّبا بِالبَیعِ و تُحَرِّفُ الکِتابَ عَن مَواضِعِهِ و تَغلِبُ کَلِمَةَ الضَّلالِ، فَکُن حِلسَ [جلیس] بَیتِکَ حَتَّی تُقَلِّدَها؛ فَإذا قَلَّدتَها جاشَت عَلَیکَ الصُّدُورُ و قُلِبَت لَکَ الأمُورُ، تُقاتِلُ حِینَئِذٍ عَلَی تَأوِیلِ القُرآنِ کَما قاتَلتُ عَلَی تَنزِیلِهِ، فَلَیسَت حالُهُمُ الثّانِیَةُ بِدُونِ حالِهِمُ الأولَی. فَقُلتُ: یا

رَسُولَ اللهِ! فَبأىِّ المَنازِلِ أُنزِلَ هَؤُلاءِ المَفتُونِينَ مِن بَعدِكَ؟ أ بِمَنزِلَةِ فِتنَةٍ أم بِمَنزِلَةِ رِدَّةٍ؟ فَقالَ: بِمَنزِلَةِ فِتنَةٍ يَعمَهُونَ فِيها إلَى أن يُدرِكَهُمُ العَدلُ. فَقُلتُ: يا رَسُولَ اللهِ! أ يُدرِكُهُمُ العَدلُ مِنّا أم مِن غَيرِنا؟ فَقالَ: بَل مِنّا؛ بِنا فَتَحَ اللهُ و بِنا يَختِمُ و بِنا أَلَّفَ اللهُ بَينَ القُلُوبِ بَعدَ الشِّركِ، و بِنا يُؤَلِّفُ بَينَ القُلُوبِ بَعدَ الفِتنَةِ! فَقُلتُ: الحَمدُ لِلَّهِ عَلَى ما وَهَبَ لَنا مِن فَضلِهِ.[1]

[2]...

---

[1] بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۲۴۳؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، ج ۹، ص ۲۰۷: [ابن أبی الحدید می‌گوید: «بسیاری از محدّثین از أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام روایت نموده‌اند که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به او گفتند:

خداوند بر تو واجب نموده است جهاد با مفسدان را همان طور که بر من واجب کرده است جهاد با مشرکان را!

من گفتم: ای رسول خدا! این فتنه و فسادی که خداوند جهاد را در آن بر من واجب کرده است چیست؟

رسول خدا گفت: گروهی هستند که شهادت بر وحدانیّت خدا و رسالت من می‌دهند، امّا با سنّت من مخالفند.

من گفتم: ای رسول خدا! در حالی که آنان شهادت بر توحید و رسالت می‌دهند همانند شهادت من، در این صورت من بر کدام جهتی که جهاد را ایجاب کند با آنها جنگ کنم؟!

رسول خدا گفت: در بدعت‌هائی که در دین می‌گذارند، و بر مخالفت امری که می‌کنند!

من گفتم: ای رسول خدا! تو به من وعدهٔ شهادت داده بودی، اینک از خدا بخواه تا شهادت را بزودی در برابرت و در رکابت نصیب من کند!

رسول خدا گفت: با این فرض، چه کسی با ناکثین و قاسطین و مارقین کارزار می‌کند؟! آری، من به تو وعدهٔ شهادت داده‌ام و شهید خواهی شد. این فرق سرت با ضربهٔ شمشیر خواهد شکافت، و این محاسن تست که از خون آن خضاب می‌شود! در این موقعیّت، صبر و استقامتت چقدر است؟!

من گفتم: ای رسول خدا! اینجا جای صبر نیست؛ اینجا جای شکر است!

رسول خدا گفت: آری! راست گفتی. پس بنابراین خود را آماده برای دفاع از دشمنان خود [ادامه در صفحه بعد]

[2] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] نما؛ زیرا که تو مورد خصومت و کینه و دشمنی و عداوت واقع می‌شوی!»

من گفتم: ای رسول خدا! ممکن است مقدار کمی از این جریانات را برای من شرح دهی؟!

رسول خدا گفت: امّت من پس از من به فتنه و فساد مبتلا می‌شوند؛ در قرآن

تصرّف می‌کنند و به آراء خود عمل می‌نمایند. و خوردن خمر و شراب را به نام نبیذ (آب انگور) حلال می‌شمارند. و مال حرام را به نام هدیّه و تحفه می‌خورند. و ربا را به نام بیع و خرید و فروش مجاز می‌دانند. و معانی و مفاد آیات قرآن را از جای خود تغییر می‌دهند؛ و در این صورت و با این کیفیّت، کلمهٔ باطل بر کلمهٔ حقّ غلبه می‌کند.

در تمام این دوران ملازم خانه‌ات باش و مانند فراشی که بر آن می‌نشینی عزلت اختیار کن، تا آنکه زمام ریاست و امارت و حکومت را بر گردن تو نهند. و به مجرّد اینکه ریاست و ولایت را پذیرفتی، و قلادهٔ أمر را بر گردنت نهادی، دلهائی از حقد و حسد و کینه علیه تو به جوش آید، و سینه‌هائی از امواج بخل از اضطراب و هیجان موج زند، تا امر را بر تو واژگون کنند.

در این هنگام است که تو برای تحقّق مفاد و معنی قرآن و برقراری تأویل و مرجع آن، جنگ خواهی کرد؛ به همان گونه‌ای که من برای پذیرش نزول قرآن و اقرار و اعتراف به حقّانیّت ظاهر آن جنگ کرده‌ام.

در این موقعیّت و با این وضعیّت، دوران دوّمی که بر آنها می‌گذرد کمتر و پائین‌تر از دوران اول آنها نیست؛ و عیناً در مرحلهٔ واپسین که تو کارزار می‌نمائی، حال این مردم مانند حال آنها در مرحلهٔ اولین شرک و بت‌پرستی است که من کارزار می‌کردم، و دست کم از آن چیزی ندارد.

من گفتم: ای رسول خدا! من از کدام جهت با آنان مواجه شوم؟ و بر کدام مقام و منزله آنها را در آورم؟ و با آنها چگونه رفتار نمایم؟ آیا ایشان را مسلمان مفتون و مفسد بدانم، و بر این اساس رفتار کنم؟ یا کافر مرتدّ و از دین برگشته بدانم، و بر اساس قوانین و مقرّرات با اهل ردّه و مرتدّین رفتار کنم؟!

رسول خدا گفت: در مقام و منزلهٔ فتنه و فساد آنان را قرار بده، و با ایشان همچون مسلمان مفتون و مبتلا به فساد و تباهی عمل کن! ایشان در این گمراهی و ضلالت و فتنه و بلا می‌مانند تا وقتی که عدل الهی به آنها برسد و آنان را دریابد.

من گفتم: ای رسول خدا! آیا آن عدلی که آنان را درمی‌یابد و از این فتنه و فساد بیرون می‌آورد، از ما خواهد بود یا از غیر ما؟!

رسول خدا گفت: از ما خواهد بود؛ خداوند بواسطهٔ ما اسلام و رحمت و عدل و ولایت را گشوده است، و بواسطهٔ ما نیز خاتمه می‌دهد. و بواسطهٔ ما خداوند در میان دلها پس از شرک، ایجاد الفت و صفا و یگانگی نمود؛ و بواسطهٔ ما نیز در میان دلها پس از فتنه و فساد، ایجاد الفت و مودّت می‌کند.

من گفتم: حمد و سپاس اختصاص به خداوند دارد بر این فضل و شرفی که به ما عنایت کرده است.

مجلس هفتم: تفسير و تأويل صراط مستقيم به اميرالمؤمنين عليه السّلام

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

و الصّلاة على محمّد و آله الطّاهرين

و لعنة اللّه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدّين

﴿فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ * وَإِنَّهُۥ لَقَسَمٞ لَّوۡ تَعۡلَمُونَ عَظِيمٌ * إِنَّهُۥ لَقُرۡءَانٞ كَرِيمٞ * فِي كِتَٰبٖ مَّكۡنُونٖ * لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُطَهَّرُونَ * تَنزِيلٞ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾.[1]

ظاهر معنى آيهٔ مباركه آنست كه: «سوگند ياد مى‌كنم به محلها و جاهاى ستارگان! و بدرستى كه اگر بدانيد اين سوگندى بزرگ است! بدرستى كه او قرآنى است با شرافت و با عظمت، و در كتابى محفوظ و مخفى است كه ابداً نمى‌تواند كسى او را مسّ كند مگر پاكيزه شدگان، و پروردگار جهانيان او را پائين فرستاده است!»

از اين آيه استفاده مى‌شود كه قرآن حقيقتى دارد بسيار عالى كه در عالم ديگرى محفوظ است و فقط اهل طهارت واقعى به او دسترسى دارند، و اين قرآن كه در دست مردم است مرتبهٔ نازله اوست كه خداوند فرو فرستاده است.

---

[1] سوره الواقعة (٥٦) آيه ٧٥ إلى ٨٠.

و در سورهٔ الزّخرف می‌فرماید: ﴿حمٓ * وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ * إِنَّا جَعَلۡنَٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيّٗا لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ * وَإِنَّهُۥ فِيٓ أُمِّ ٱلۡكِتَٰبِ لَدَيۡنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ﴾.[1]

«ای پیغمبر! سوگند به کتاب آشکار و آشکار کننده که ما قرآن را عربی و واضح قرار دادیم برای آنکه أفهام شما مردم معانی آنرا دریابد! ولیکن این قرآن در عالم اُمّ الکتاب در نزد ما بسیار بلند مرتبه و محکم، یعنی بسیط و مجرّد و عالی است.»

شواهدی که قرآن دارای باطن و ظاهری است

در اینکه قرآن دارای دو مرتبه است: یک حقیقت قرآن، و یک ظاهر قرآن آیات و روایات بسیار است. ظاهر قرآن همین است که قرائت می‌شود و معانی ظاهری آن درک می‌گردد؛ هر کس علم و تقوایش بهتر باشد به مرتبهٔ عالی‌تری از آن می‌رسد و معانی عمیق‌تری را می‌فهمد. و همچنین زیادی علم و تقوی موجب ازدیاد فهم و درک قرآن می‌شود، تا جائی که اگر برای مؤمن طهارت مطلقه یعنی فناء مطلق پیدا شود و تمام چشمهای دل او گشوده شود و ابداً شائبه‌ای از هستی در وجود خود از خود درک نکند در آنوقت به حقیقت واقعیّهٔ قرآن می‌رسد و بر قرآن

---

[1] سوره الزّخرف (٤٣) آیات ١ إلی ٤.

در عالم اُمّ الکتاب دسترسی پیدا می‌کند، آنجا که منبع و سرچشمهٔ نزول و پائین آمدن این آیات بوده، و در خود آنجا قرآن علیّ عظیم و حکیم موجود است.

قالَ الحُسَینُ بنُ عَلِیٍّ [بن أبی‌طالب صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِما]: إنّ کِتابَ اللهِ تعالی عَلَی أربَعَةِ أشیاءَ: عَلَی العِبارَةِ، و الإشارَةِ، و اللَّطائِفِ، و الحَقائِقِ. فَالعِبارَةُ لِلعَوامِّ، و الإشارَةُ لِلخَواصِّ، و اللَّطائِفُ لِلأولیاءِ، و الحَقائِقُ لِلأنبیاءِ.[1]

در کتاب شریف کافی محمّد بن یعقوب کلینی با إسناد خود روایت می‌کند از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام، أنّه قال:

ما یَستَطیعُ أحَدٌ أن یَدَّعِیَ أنّ عِندَهُ جَمیعَ القُرآنِ کُلِّهِ ظاهِرِهِ و باطِنِهِ غَیرُ الأوصیاءِ.[2]

و در همین کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایتست که در تفسیر آیهٔ مبارکه: ﴿بَلۡ هُوَ ءَايَٰتُۢ بَيِّنَٰتٞ فِي صُدُورِ ٱلَّذِينَ

---

[1] بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۰، به نقل از جامع الأخبار: [حضرت سیّدالشّهداء: حسین علیه السّلام فرموده‌اند: کتاب خداوند تعالی دارای چهار چیز است: عبارت و اشارت و لطائف و حقائق؛ عبارت آن متعلّق به عامّهٔ مردم است، و اشارت آن برای خواصّ آنها، و لطائف آن برای اولیای حضرت حقّ سبحانه و تعالی است، و حقائق آن برای پیغمبران و راه‌یافتگان به مقام وحی و الهام است.]

[2] فی المقدمة الثانیة من تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۰؛ نقلاً عن الکافی، ج ۱، ص ۲۲۸: [حضرت فرمود: هیچ کس را چنین توان و تحمّلی نیست که بتواند ادّعا کند که تمام قرآن، چه ظاهرش و چه باطنش را داراست؛ غیر از اوصیای حضرت ختمی مرتبت. (أمیرالمؤمنین و یازده فرزندش که یکی پس از دیگری تا امام زمان عجّل الله فرجه الشّریف، مقام وصایت را تحمّل نموده‌اند و حافظ و پاسدار قرآنند.)]

﴿أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ﴾[1] فرمودند که: مقصود أئمّه هستند.[2]

و همچنین در همین کتاب از حضرت صادق علیه السّلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

نَحنُ الرّاسِخُونَ فی العِلمِ و نَحنُ نَعلَمُ تَأویلَهُ![3]

و نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند:

---

[1] سوره العنکبوت (۲۹) آیه ٤۹: [بلکه این قرآن، آیات روشن و ادلّهٔ واضح و مبرهن است در سینه‌های کسانی که به آنها علم داده شده است.]

[2] فی المقدّمة الثانیة من تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۰ نقلاً عن الکافی، ج ۱ ص ۲۱٤.

[3] فی المقدّمة الثانیة من تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۱ نقلاً عن الکافی، ج ۱، ص ۲۱۳: [ما هستیم که راسخین در علم می‌باشیم؛ و ما هستیم که تأویل قرآن را می‌دانیم.]

أنّ اللهَ جَعَلَ وَلايَتَنا أهلَ البَيتِ قُطبَ القُرآنِ و قُطبَ جَميعِ الكُتُبِ، عَلَيها يَستَديرُ مُحكَمُ القُرآنِ و بِها نَوَّهَت [يُوهَبُ] الكُتُبُ و يَستَبينُ الإيمانُ؛ و قَد أمَرَ رَسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيه و آلِهِ أن يُقتَدَى بِالقُرآنِ و آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيه و آلِهِ، و ذَلِكَ حَيثُ قالَ فى آخِرِ خُطبَةٍ له خَطَبَها: إنّى تارِكٌ فيكُمُ الثَّقَلَينِ: الثَّقَلَ الأكبَرَ و الثَّقَلَ الأصغَرَ؛ فَأمّا الأكبَرُ فَكِتابُ اللهِ [رَبّى]، و أمّا الأصغَرُ فَعِترَتى أهلُ بَيتى! فَاحفَظُونى فيهِما فَلَن تَضِلُّوا ما تَمَسَّكتُم بِهِما![1]

و علّت آنست که أئمّهٔ أطهار علم بر حقائق قرآن دارند، و نفس شریف آنها در عوالم توحید و صفات و أسماء و کیفیّت نزول ملائکه و تقدیرات و تدبیرات عوالم به دست آنها راه داشته و متحقّق به آن معانی هستند؛ بنابراین آنها حقیقت قرآنند، کما آنکه در کتاب أمالی شیخ طوسی از اُمّ سلمه حدیث می‌کند:

قالَت: سَمِعتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيه و آلِهِ [و هُوَ] يَقُولُ: أنّ عَلِيًّا مَعَ القُرآنِ و القُرآنَ مَعَ عَلِيٍّ عَلَيه السّلامُ، لايَفتَرِقانِ حَتَّى يَرِدا عَلَىَّ الحَوضَ![2]

---

[1] فى المقدّمة الثانية من تفسير الصافى، ج ۱، ص ۲۱: [خداوند تعالى، ولايت ما اهل بيت را قطب و محور و مدار قرآن قرار داده است، و قطب و محور و مدار جميع كتابهاى آسمانى قرار داده است. بر ولايت ماست كه محكمات قرآن دور مى‌زند و استناد دارد، و كتب آسمانى به ولايت ما اعلان كردند، و ايمان مردم بواسطهٔ ولايت ماست كه پيدا مى‌شود و متحقّق مى‌گردد.
رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم امر فرمود كه به قرآن و آل محمّد اقتداء شود، و اين امر آنجا بود كه در آخرين خطبه‌اى كه ايراد فرمود گفت: من در ميان شما دو متاع نفيس و گرانقدر را باقى مى‌گذارم: يكى متاع گرانقدر بزرگتر، و ديگرى متاع گرانقدر كوچكتر. امّا متاع بزرگتر كتاب خداست؛ و امّا متاع كوچكتر عترت من: اهل بيت من است. بنابراين بر شما حتم و لازم است كه مقام و شخصيّت و نبوّت و ولايت و حقيقت و اثر مرا در آن دو حفظ كنيد (كه وجود من پس از من، در آن دو تا متجلّى است) و شما تا هنگامى كه به آنها تمسّک جسته‌ايد، ابداً گمراه نمى‌شويد.]

[2] الأمالى، شيخ طوسى، ص ۵۰۶؛ سفينة البحار، ج ۲، ص ٤١٤؛ و در پاورقى شيعه در اسلام، علاّمه طباطبائى، ص ۵، پس از نقل اين حديث گويد كه: اين حديث با ۱۵ طريق از عامّه و ۱۱ طريق از خاصّه نقل شده، و اُمّ سلمه و ابن عباس و أبوبكر و عائشه و على عليه السّلام و أبوسعيد خدرى و أبوليلى و أبوايّوب انصارى از راويان آن هستند. غاية المرام، بحرانىّ، ص ۵۳۹ و ۵٤۰: [از رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم شنيدم كه مى‌گفت: تحقيقاً

بنابراین اوّلاً معانی اخباری که دلالت می‌کند که قرآن دربارهٔ آنها و اعدائشان و فرائض و سنن وارد شده واضح می‌شود، کما آنکه در کافی با إسناد خود از أصبغ بن نباته نقل می‌کند:

قالَ: سَمِعتُ أميرَالمُؤمِنينَ عَلَيه السّلامُ يَقُولُ: نَزَلَ القُرآنُ أثلاثًا: ثُلُثٌ فينا و فی عَدُوِّنا، و ثُلُثٌ سُنَنٌ و أمثالٌ، و ثُلُثٌ فَرائِضُ و أحكامٌ.[1]

که منظور تأویلات قرآن است دربارهٔ آن حضرت و اهل بیت و دشمنان آن حضرت و اهل بیت، که در حقیقت دشمنان حقّ و دشمنان ایمان و اسلامند؛ و این معنی حتماً به طریق تأویل و پی بردن به حقائق قرآن و بازگشت معانی او به دست می‌آید. و در این باره روایات بسیار زیاد است، حتّی جماعتی از اصحاب کتابهائی در تأویل قرآن تصنیف نموده، و اخباری که از أئمّه علیهم السّلام در

و محقّقاً علیّ بن أبی‌طالب با قرآن است، و قرآن با علیّ بن أبی‌طالب است؛ و این دو تا یعنی علیّ و قرآن از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا زمانی که بر حوض کوثر بر من وارد شوند.]

[1] فی المقدمة الثالثة من تفسیر الصافی، ج ۱ ص ۲٤؛ نقلاً عن الکافی، ج ۲، ص ٦۲۷؛ و در ینابیع المودّة لذوی القربی، طبع اسلامبول ص ۱۲٦؛ و طبع دار الأُسوه، ج ۱، ص ۳۷۷؛ گوید: و فی المناقب عن الأصبغ بن نباته عن علیّ علیه السّلام قال: نزل القرآن علی أربعة أرباع: ربعٌ فینا و ربع [فی] عدوّنا و ربعٌ سننٌ و أمثال و ربعٌ فرائض و أحکام، و لنا کرائم القرآن. [گفت: از حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام شنیدم که می‌گفت:
قرآن بر سه بخش نازل شده است: یک بخش از آن دربارهٔ ما و دربارهٔ دشمن ماست، و یک بخش دیگر در سنّت‌ها و مثالهاست، و بخش سوّم در واجبات و احکام است.]

تأویل آیه آیه، چه راجع به خود أئمّه و چه راجع به شیعیان آنها و چه راجع به دشمنان آنها است بر ترتیب سور و آیات قرآن تصنیف کرده‌اند؛ و مرحوم محقّق فیض کاشانی می‌گوید که: من یکی از آنها را که به دست آوردم قریب به بیست هزار بیت بود.

آیاتی از قرآن که نیازمند تأویل هستند

ما چند مورد از این امور را بیان می‌کنیم و سپس در بحث و تحقیق آن وارد می‌شویم.

در کتاب کافی است از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام فی قوله تعالی: ﴿نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ * عَلَىٰ قَلۡبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيّٖ مُّبِينٖ﴾،[1] قال:

قال:

هِی الوِلایَةُ لأمیرِالمُؤمِنینَ.[2]

و در همین کتاب از عمر بن حنظلة از حضرت صادق علیه السّلام:

سَأله عَن قَولِ اللهِ تعالی: ﴿قُلۡ كَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدَۢا بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡ وَمَنۡ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلۡكِتَٰبِ﴾،[3] قال: فَلَمّا رَآنی أتَتَبَّعُ هَذا و أشباهَهُ مِنَ الکِتابِ قالَ: حَسبُكَ کُلُّ شَیءٍ

---

[1] سوره الشّعرآء (٢٦) آیات ١٩٣ إلی ١٩٥: [قرآن را روح الأمین با زبان عربی آشکار، بر قلب تو فرود آورد؛ برای آنکه از بیم دهندگان مردم به سوی خدا بوده باشی!]

[2] فی المقدّمة الثالثة من تفسیر الصافی، ج ١،ص ٢٥ نقلاً عن الکافی، ج ١، ص ٤١٢: و العیاشی.

[3] سوره الرّعد (١٣) ذیل آیه ٤٣: [بگو کافی است که خدا گواه باشد بین من

فی الکِتابِ مِن فَاتِحَتِهِ إلَی خاتِمَتِهِ مِثلُ هَذا فَهُوَ فی الأئِمَّةِ عُنُوا بِهِ.[1]

و شما، و نیز کسی که به او علم کتاب داده شده است گواه است بر این معنی.]

[1] فی المقدّمة الثالثة من تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۵ نقلاً عن الکافی، و العیاشی، ج ۱، ص ۱۳: [و نیز در تفسیر عیّاشی از عمر بن حنظلهٔ از حضرت صادق علیه السّلام است که چون ابن حنظله می‌گوید: از معنی این آیه پرسیدم:

«بگو ای پیامبر! خداوند و کسی که در نزد وی علم کتاب است، کفایت می‌کنند که گواه و شاهد در میان من و شما بوده باشند!» ابن حنظله گفت: چون حضرت مرا دید که پی‌جوئی این را و اشباه این را از کتاب خدا می‌کنم فرمود: کافی است برای تو که بدانی: آنچه در کتاب خداست از فاتحه‌اش تا خاتمه‌اش، همهٔ آنها مثل همین آیه‌ای که عنوان نمودی می‌باشد؛ و همه راجع به أئمّه علیهم السّلام نازل شده، و مقصود و مراد، آنها هستند.]

و در تفسیر عیّاشی از محمّد بن مسلم از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایتست که:

قالَ: یا أبا مُحَمَّدُ! إذا سَمِعتَ اللهَ ذَکَرَ قَومًا مِن هَذِهِ الأُمَّةِ بِخَیرٍ فَنَحنُ هُم، و إذا سَمِعتَ اللهَ ذَکَرَ قَومًا بِسُوءٍ مِمَن مَضَی فَهُم عَدُوُّنا.[1]

و در تفسیر آیهٔ مبارکه: ﴿إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوۡمٍ هَادٍ﴾،[2] در تفسیر مجمع البیان آورده است که:

عَنِ ابنِ عَبّاسٍ قالَ: لَمّا نَزَلَتِ هذه الآیَةُ قالَ رَسولُ اللهِ: [صَلَّی اللهُ عَلَیه و آلِهِ وسلّم] أنا المُنذِرُ و عَلِیٌّ الهادی مِن بَعدی؛ یا عَلِیُّ بِكَ یَهتَدی المُهتَدُون![3]

و روی الحاکم أبوالقاسم الحسکانی فی کتاب شواهد التنزیل بالإسناد عن إبراهیم بن الحکم بن ظهیر عن أبیه عن حکم بن جبیر عن أبی بردة الأسلمی، قال:

---

[1] فی المقدّمة الثالثة من تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۵، نقلاً عن العیاشی، ج ۱، ص ۱۳: [فرمود: ای أبا محمّد! اگر شنیدی که خداوند در این امّت گروهی را به خیر یاد می‌کند، آن گروه ما هستیم؛ و اگر شنیدی گروهی را از این امّت که مرده‌اند به زشتی یاد می‌کند، آنان دشمنان ما هستند.]

[2] سوره الرّعد (۱۳) آیه ۷: [این است و جز این نیست که تو ای پیغمبر! ترساننده هستی؛ و خداوند برای هر قومی یک راهنما و هادی مقرّر داشته است.]

[3] مجمع البیان، ج ٦، ص ۱۵: [چون آیهٔ مبارکهٔ: ﴿إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوۡمٍ هَادٍ﴾ نازل شد، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: من بیم دهنده و ترساننده هستم؛ و علیّ بن أبی‌طالب پس از من هادی و راهنماست. ای علیّ! تو هستی که بواسطهٔ تو راه‌یافتگان به سوی خدا، راه خود را می‌یابند؛ و در آن راه گام می‌نهند.]

دَعا رَسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيه و آلِهِ و سَلَّم بِالطَّهُورِ و عِندَهُ عَلِيُّ بنُ أبی‌طالِبٍ؛ [عَلَيه السّلامُ] فَأخَذَ رَسولُ اللهِ [صَلَّى اللهُ عَلَيه و آلِهِ و سَلَّم] بِيَدِ عَلِيٍّ [عَلَيه السّلامُ] بَعدَ ما تَطَهَّرَ فَألزَقَها بِصَدرِهِ ثُمَّ قالَ: إنَّما أنتَ مُنذِرٌ! ثُمَّ رَدَّها إلَى صَدرِ عَلِيٍّ [عَلَيه السّلامُ] ثُمَّ قالَ: و لِكُلِّ قَومٍ هادٍ! ثُمَّ قالَ: إنَّكَ مَنارَةُ الأنامِ و غايَةُ [رايَةُ] الهُدَى و أميرُ القُرَى، أشهَدُ عَلَى ذَلِكَ أنَّكَ كَذَلِكَ![1]

و در تفسير كريمهٔ شريفه: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾ از معانی الاخبار از حضرت صادق عليه السّلام روايتست كه:

هی الطَّريقُ إلَى مَعرِفَةِ اللهِ، عَزّوجَلَّ و هُما صِراطانِ: صِراطٌ فی الدُّنيا و صِراطٌ فی الآخِرَةِ. فَأمّا الصِّراطُ الَّذی فی الدُّنيا فَهُوَ الإمامُ المُفتَرَضُ [المَفرُوضُ] الطّاعَةُ، مَن عَرَفَهُ فی الدُّنيا و اقتَدَى بِهُداهُ مَرَّ عَلَى الصِّراطِ الَّذی هُوَ جِسرُ جَهَنَّمَ فی الآخِرَةِ و مَن لَم يَعرِفهُ فی الدُّنيا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّراطِ فی الآخِرَةِ، فَتَرَدَّى فی نارِ جَهَنَّم.[2]

بنابراين معنی اخباری كه می‌فرمايد صراط در اين آيه مقصود صراط علی بن أبی‌طالب و يا نفس مقدّس او و يا أئمّه صراط مستقيمند خوب ظاهر می‌شود.

---

[1] همان مصدر: [رسول خدا صلّی الله عليه و آله و سلّم در وقتی كه علیّ بن أبی‌طالب در نزد او بود آب وضو طلب كرد، و پس از آنكه وضو گرفت، دست علیّ را گرفت و بر سينهٔ خود گذاشت و گفت: تو ترساننده و بيم دهنده هستی. سپس دست علیّ را بر گردانده و به سينهٔ خود علیّ گذاشت و گفت: و از برای هر گروهی، راهبر و راهنمائی است.
و پس از آن گفت: تو منار و محلّ هدايت و راهنمائی تمام افراد بشری! و تو غايت و نهايت هدايتی! و تو امير و سالار شهرهائی! و من گواهی بر اين می‌دهم كه تو اين چنين می‌باشی!]

[2] تفسير الصافی، ج ۱، ص ۸۵، فی تفسير سورة الحمد: [صراط مستقيم و راه راست كه در آيهٔ ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ﴾ وارد است، طريق به سوی معرفت خداست. و آن صراط بر دو گونه است: صراطی است در دنيا، و صراطی است در آخرت.
امّا آن صراطی كه در دنياست، عبارت است از امام واجب الإطاعة؛ هر كس وی را شناخت و در دنيا از او پيروی نموده، در سايهٔ هدايت او آرميد و به گفتهٔ او عمل كرد، از آن صراطی كه عبارت است از پل و جسری بر روی جهنّم عبور خواهد نمود. و هر كس وی را در دنيا نشناخت، گامش در وقت عبور از صراط در آخرت می‌لغزد و در آتش دوزخ سقوط می‌نمايد.]

و فی روایة اُخری: نَحنُ الصِّراطُ المُستَقیمُ.[1]

و فی بعض الأخبار: هو صِراطُ عَلِیِّ بنِ أبی‌طالِبٍ.[2] و قد ورد عن الصّادق: إنّ الصِّراطَ أمیرُالمُؤمِنینَ عَلَیه السَّلامُ.[3]

و در تفسیر آیهٔ مبارکه: ﴿وَٱلسَّمَآءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ ٱلۡمِيزَانَ﴾،[4] در تفسیر قمّی از حضرت امام رضا علیه السّلام وارد است که قال:

السَّماءُ رَسولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیه و آلِهِ و سَلَّم رَفَعَهُ اللهُ إلَیهِ، و المیزانُ أمیرُالمُؤمِنینَ عَلَیه السّلامُ نَصَبَهُ لِخَلقِهِ. قیلَ: ألاّ تَطغَوا فی المیزانِ، قالَ: لاتَعصَوُا الإمامَ! قیلَ: و أقیمُوا الوَزنَ بِالقِسطِ، قالَ: أقیمُوا الإمامَ العَدْلَ قیلَ: و لا تُخسِرُوا المیزانَ قالَ: لاتَبخَسُوا الإمامَ حَقَّهُ و لاتَظلِمُوهُ![5]

و در تفسیر کریمهٔ شریفه: ﴿وَنَضَعُ ٱلۡمَوَٰزِينَ

---

[1] همان مصدر.

[2] بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۳۷۲.

[3] تفسیر الصّافی، ج ۱، ص ۸۵، فی تفسیر سورة الحمد: [و در روایت دیگری است: «ما فقط، صراط مستقیم می‌باشیم!» و در بعضی از احادیث است که: هو صراط علیّ بن أبی‌طالب. و از حضرت صادق علیه‌السّلام وارد است که: «صراط، خود أمیرالمؤمنین علیه السّلام است.»]

[4] سوره الرّحمن (۵۵) آیه ۷: [پروردگار متعال آسمان را بلند پآیه برافراشت؛ و میزان را قرار داد.]

[5] تفسیر الصّافی، ج ۵، ص ۱۰۷؛ به نقل از تفسیر قمّی، ج ۲، ص ۳۴۳: [مراد از آسمان، رسول خداست که او را بلند مرتبه داشته و به سوی خود برد؛ و مراد از ترازو و میزان، أمیرالمؤمنین علیهما صلوات الله می‌باشد که او را بر خلقش قرار داد.

گفته شد: مراد از ألاّ تطغوا فی المیزان چیست؟! فرمود: آن است که عصیان امام را مکنید!

گفته شد: مراد از و أقیموا الوزن بالقسط چیست؟! فرمود: آن است که امام را به عدالت برپا دارید!

گفته شد: مراد از و لا تخسروا المیزان چیست؟! فرمود: آن است که از حقّ امام کم نگذارید، و به وی ستم روا مدارید!]

ٱلۡقِسۡطَ لِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَلَا تُظۡلَمُ نَفۡسٞ شَيۡـٔٗا﴾،[1] از کافی و معانی الأخبار از حضرت صادق علیه السّلام:

إنَّهُ سُئِلَ عَن هَذِه الآيَةِ فَقالَ: هُمُ الأنبياءُ و الأوصياءُ.[2]

و فی رِوايَةٍ اُخرى: **نَحنُ المَوازينُ القِسطِ!**[3]

چرا صراط مستقیم تأویل و تفسیر به أمیرالمؤمنین علیه السّلام شده است

و نظایر این آیات از آیاتی که تفسیر و تأویل به أئمّهٔ طاهرین و أمیرالمؤمنین شده است در قرآن مجید بسیار است. ما برای روشن شدن این مطلب همین دو مطلب اخیر را، یعنی صراط مستقیم و میزان که تفسیر به أمیرالمؤمنین علیه السّلام شده است توضیح می‌دهیم، و بقیّهٔ آیات وارده در شان آنها یا در شان اعداء آنها روشن و واضح می‌گردد.

مطلب اوّل: معنی «میزان» و توضیح این مقام محتاج به دو مقدّمه است:

---

[1] سوره الأنبیآء (۲۱) آیه ٤٧: [ما برای روز قیامت، میزآنهای عدل و داد را قرار می‌دهیم؛ پس أبدا به صاحب نفسی ستم نمی‌شود.]

[2] تفسیر الصّافی، ج ۳، ص ۳٤۱.

[3] همان مصدر: [از حضرت صادق علیه السّلام روایت است که: چون از او راجع به این آیه سؤال شد، فرمود: «ایشانند انبیای فرستاده شده از جانب خداوند، و اوصیای انبیاء.»
و در روایت دیگری است که: «ما هستیم میزآنها و ترازوهای عدلی که خداوند در روز قیامت نصب می‌کند، و اعمال بندگان را با آن می‌سنجد، و بنابراین به کسی ظلم نمی‌شود.»]

مقدّمهٔ اوّل آنکه: الفاظی که در لغت وضع شده است آنها دارای معانی کلیّه هستند، نه آنکه معنی آنها خصوص فردی خاصّ باشد؛ مثلاً لفظ «چراغ» را که وضع کردند برای یک معنی کلّی بود که عبارت است از موجودی نورانی که در تحت خود موجودات ظلمانی را روشن می‌کند. در آن زمان چراغ منحصر بود به یک رشته که در ظرف روغن می‌گذاردند و سر رشته را آتش زده از او روشنی و دود خارج می‌شد؛ به این موجود خاصّ به این کیفیّت خاصّه چراغ می‌گفتند. سپس که چراغ نفت رائج شد و نفت را در ظرفی سر بسته ریخته و فتیله‌ای در آن گذارده و روی فتیله حبابی از شیشه قرار می‌دادند به این هم «چراغ» گفتند، بدون مختصر عنایتی در تغییر اسم چراغ؛ گوئی همان معنی چراغی که سابقاً با روغن بود همان معنا به عینه در این چراغ نفتی حباب‌دار وجود دارد. پس خصوصیّت روغن چراغ و دود فتیله دخالتی در معنی اسم چراغ نداشته، بلکه معنا همان معنای کلّی بوده که جسمی خود نورانی و نوردهنده باشد. و چون این معنی کلّی در این دو فرد از ساختمان چراغ تفاوت نداشت لذا به همان عنایت اولیّه‌ای که لفظ چراغ را برای آن فرد اول استعمال کردند به همان عنایت در فرد دوّم نیز

استعمال می‌کنند و هکذا. پس از آنکه چراغ گازی اختراع شد و به دنبال آن چراغ کهربائی و برق پیدا شد با انواع و اشکال مختلفهٔ آن، به همه همان چراغ را گفتند. این مطلب اختصاص به لفظ چراغ ندارد، لفظ چراغ یک مثالی بود که زده شده، تمام الفاظ از این قبیلند.

لفظ «میزان» نیز اینطور است. میزان یعنی ترازو و آلت سنجش، اجسام را که اوّل با یک ترازوی دو کفّه‌ای که به اطراف کفّه‌های آن زنجیرهای بلندی بود و در رأس آن شاهین قرار داشت می‌گفتند، سپس به ترازوهائی که با دو کفّه بوده و زنجیر ندارد و شاهین آن پائین است به همان عنایت اولیّه می‌گویند، و سپس به قپان که یک کفّه بیش ندارد، و به باسکول و قپانهای فنری به همه به یک منوال و

یک عنایت ترازو و میزان می‌گویند. و در عین حال باز ملاحظه می‌شود که لفظ میزان را برای عیار خصوص جسمانیات و سنگینی آنها وضع نکرده‌اند، بلکه میزان یعنی آلت سنجش؛ و بدیهی است که آلت سنجش هر موجودی غیر از اصناف و انواع دیگر است. به آلت سنجش مقدار مصرف کیلووات برق کنتور یا میزانیّه می‌گویند، به آلت سنجش مقدار جریان آب میزانیّه می‌گویند به آلت سنجش حرارت بدن درجه و میزانیّه می‌گویند، و به آلت سنجش فشار خون و ضربان قلب و به آلت سنجش مقدار شدّت جریان برق و یا قوّهٔ الکتروموتوری به همه میزانیّه می‌گویند، به آلت سنجش باد و زلزله و حرارت جوّ و فشار جوّ میزانیّه می‌گویند.

پس میزانیّه لفظ عامّی است که به همه گفته می‌شود، و میزان سنجش هر چیز متناسب با خود اوست. میزان سنجش آب غیر از حرارت، و میزان سنجش ضربان قلب غیر از ترازوی هیزم کشی است. اگر بخواهیم محبّت را اندازه بگیریم و مقدار آنرا با میزانیّهٔ صحیحی در افراد معیّن کنیم چه میزانیّه‌ای لازم است و باید به چه شکلی بوده باشد؟ اگر بخواهیم خضوع و خشوع و

عبودیّت و تقوی و صدق و غیرت و حمیّت و ایثار و انفاق و جهاد و شجاعت و فنای از هستی مجازی و بقاء بوجود حقّ و تجلّی اسماء و صفات و درجهٔ معرفت را اندازه‌گیری کنیم هر یک از آنها چه میزانیّه‌ای لازم دارد و به چه شکل باید بوده باشد؟ پس از آنکه دانستیم میزانیّهٔ هر چیز حتماً باید متناسب با خود او بوده باشد.

مقدّمهٔ دوّم آنکه: در آیات قرآن و أخبار ائمّهٔ طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین وارد است که: در دنیا خدا میزانی برای أعمال قرار داده، و در آخرت نیز اعمال را توزین می‌کنند؛ ولیکن در هیچ آیه و خبری دیده نمی‌شود که ترازوی اعمال در یک کفّه‌اش حسنات و در کفّهٔ دیگر بدیها و سیّئات است. بلکه آیات و اخبار دلالت دارد بر آنکه حسنات دارای ارزش و ثقل بوده و سیّئات

بی‌ارزش و بی‌ثقل است؛ و در آن عالم ربوبی آنچه دست را می‌گیرد حسنات است، و سیّئات در آنجا تاب مقاومت و ایستادگی ندارد. کسی که اعمال نیکوی او زیاد باشد میزان او سنگین، و کسی که کم باشد سبک است؛ و سیّئات موجب سبکی میزان می‌گردد: ﴿وَٱلۡوَزۡنُ يَوۡمَئِذٍ ٱلۡحَقُّۚ فَمَن ثَقُلَتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ * وَمَنۡ خَفَّتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُم بِمَا كَانُواْ بِـَٔايَٰتِنَا يَظۡلِمُونَ﴾.[1] در توحید مرحوم صدوق روایتست از أمیرالمؤمنین علیه السّلام:

إنَّما يَعنِي الحِسابَ توزَنُ الحَسَنَاتِ و السَّيِّئاتِ، وَ الحَسَناتُ ثِقلُ المِيزانِ وَ السَّيِّئاتُ خِفَّةُ المِيزانِ.[2]

و در احتجاج از حضرت صادق علیه السّلام روایتست:

أنَّهُ سُئِلَ أوَ لَيسَ تُوزَنُ الأعمالُ؟ قالَ: لا! لأنّ الأعمالَ لَيسَ أجسامًا و إنَّما هِيَ صِفَةُ ما عَمِلُوا، و إنَّما يَحتاجُ إلَى وَزنِ الشيَّءِ مَن جَهِلَ عَدَدَ الأشياءِ و لايَعرِفُ ثِقلَها و خِفَّتَها و أنّ اللهَ لايَخفَى عَلَيهِ شَيءٌ. قيلَ: فَما مَعنَى الميزانِ؟ قالَ: العَدلُ. قيلَ: فَما مَعناهُ فى كِتابِهِ: فَمَن ثَقُلَت مَوازينُهُ؟ قالَ: فَمَن رَجَحَ عَمَلُهُ.[3]

از اینجا خوب استفاده می‌شود که عمل خیر در نزد خدا می‌رود و روح انسان را با ارزش می‌کند، و عمل شرّ بسوی خدا نمی‌رود بلکه در جهت عکس به عالم بُعد و دوری انسان را

---

[1] سوره الأعراف (۷) آیه ۸ و ۹: [میزان سنجش در آن روز، حقّ می‌باشد؛ پس کسی که میزآنهای وی سنگین باشد پس ایشانند البتّه رستگاران. و کسی که میزانهای وی سبک باشد، پس ایشانند کسانی که نفوس خود را به ضرر باخته‌اند؛ به سبب آنکه دأبشان این بوده است که به آیات ما ستم روا می‌داشته‌اند.]

[2] تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۱۸۱.

[3] همان مصدر.

می‌کشاند. خدا حقّ است و چیزی که در نزد خدا است حقّ

است، و در مقابل چیزی که در نزد خدا نیست هَباء و باطل و گم و خراب است.

در قرآن مجید وارد است: ﴿إِلَيۡهِ يَصۡعَدُ ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلۡعَمَلُ ٱلصَّٰلِحُ يَرۡفَعُهُۥ﴾،[1] و همچنین در (سورهٔ ۵۸ مجادله، آیهٔ ۱۱) می‌فرماید: ﴿يَرۡفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ دَرَجَٰتٖ﴾؛[2] که در این دو آیه صعود و رفع در اعمال صالحه ملحوظ است. و به عکس راجع به دوری یا عمل زشت، صعود تعبیر نمی‌کند بلکه هبوط و پائین آمدن و گم شدن است: ﴿ثُمَّ رَدَدۡنَٰهُ أَسۡفَلَ سَٰفِلِينَ﴾؛[3] و در (سورهٔ رعد ۱۳ آیهٔ ۱۷) می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذۡهَبُ جُفَآءٗ وَأَمَّا مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمۡكُثُ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾.[4]

و دربارهٔ کسانی که اعتقاد به خدا و روز قیامت ندارند خداوند می‌فرماید: اصلاً آنها عمل ارزنده ندارند؛ و بنابراین چون حسنات آنها صفر

---

[1] سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰: [کلمهٔ پاک و پاکیزه به سوی خدا بالا می‌رود؛ و عمل صالح کلمهٔ پاک را بالا می‌برد.]

[2] [تا بدین سبب، خداوند مقام کسانی را که از شما ایمان آورده‌اند به یک درجه؛ و کسانی را که به ایشان علم داده شده است، به چندین درجه بالا ببرد.]

[3] سوره التّین (۹۵) آیه ۵: [و سپس او را در پائین‌ترین درجات سفل و پستی پائین آوردیم.]

[4] [پس امّا آن کف به واسطهٔ حرکت سیل به کناری پرتاب می‌شود. و امّا آنچه برای مردم مفید و نافع است در روی زمین؛ پس از نشستن سیل باقی می‌ماند.]

است و سیّئات هم که قابل اندازه‌گیری نیست (چون هباء و باطل و نابود است) لذا ابداً در روز قیامت میزانی برای آنها اقامه نمی‌شود: ﴿قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا * ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا * أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ وَلِقَآئِهِۦ فَحَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فَلَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنٗا﴾.[1]

و در مقام بیان

عدل خدا، بیان می‌فرماید که: اگر به اندازهٔ یک حبّه از خردل کسی کار نیک کرده باشد آن یک حبّه را حاضر می‌کنند، و به او حتّی به این مقدار هم ستم نمی‌شود: ﴿وَنَضَعُ ٱلۡمَوَٰزِينَ ٱلۡقِسۡطَ لِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَلَا تُظۡلَمُ نَفۡسٞ شَيۡـٔٗا وَإِن كَانَ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٍ أَتَيۡنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ﴾.[2]

---

[1] سوره الکهف (۱۸) آیه ۱۰۳ إلی ۱۰۵: [بگو (ای پیامبر!) آیا من شما را آگاه بنمایم بر آن کسانی که اعمالشان زیان‌بارتر است؟! آنان کسانی هستند که سعی و کوشش آنها در راه تحصیل زندگانی پائین‌تر و پست‌تر گم شده است در حالی که خودشان می‌پندارند که از جهت کار و کردار، نیکو عمل می‌نمایند! هان ای پیامبر! ایشانند کسانی که به آیات و علامات پروردگارشان، و به دیدار و لقای وی کفر ورزیده‌اند! بنابراین اعمالشان جملگی حبط و نابود گردیده است؛ و ما برای آنها در روز بازپسین میزان عملی را اقامه نخواهیم نمود.]

[2] سوره الأنبیآء (۲۱) آیه ٤٧: [ما برای روز قیامت، میزآنهای عدل و داد را قرار می‌دهیم؛ پس ابداً به صاحب نفسی ستم نمی‌شود. و اگر آن ستم به قدر سنگینی یک حبّهٔ خردل (یک دانهٔ فلفل) بوده باشد ما آن را می‌آوریم و ما محاسب کافی و تامّ و تمامی هستیم.]

معلوم است که مراد از حبّهٔ خردل از حسنات است نه از سیّئات. چون خدا در مقام بیان نفی ستم است به ذی نفسی، و ستم آن وقتی است که حسنات او را به شمارش نیاورند، ولی اگر سیّئات او را به شمارش نیاورند لطفی است به او نه ستمی است به او؛ و از این آیه نیز خوب واضح می‌شود که حسنات قابل آوردن و حساب کشیدن و در موازین قسط وارد نمودن است.

به هرحال پس از واضح شدن این دو مقدّمه می‌گوئیم که:

مراد از میزان عمل هر اُمّتی عمل پیغمبر یا وصیّ آن پیغمبر است. چون خدا آن پیغمبر و وصیّ او را فرستاده تا مردم را در سطح عقاید و افکار و رفتار خود دعوت کند؛ پس هر فردی که عملش به عمل پیغمبرش نزدیکتر باشد در مقام اُخروی به او قریب‌تر، و هر کس حسناتش کمتر باشد دورتر واقع خواهد شد. در کافی و معانی الاخبار از حضرت صادق علیه السّلام منقولست:

أنّه سُئِلَ عَن قَولِ اللهِ عَزَّوجَلَّ: ﴿وَنَضَعُ ٱلۡمَوَٰزِينَ ٱلۡقِسۡطَ لِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾، قَالَ: هُمُ

الأنبياءُ و الأوصياءُ عَلَيهِمُ‌السَّلامُ.[1]

بنابراین معانی این أخبار که می‌فرماید: علیّ بن أبی‌طالب میزان عمل است، و در زیارت آن حضرت می‌خوانیم: السّلامُ عَلَی مِیزانِ الأعمالِ خوب واضح می‌شود، که اعمال زشت موجب دوری و بُعد و قابل توزین نیست، و اعمال حسنه است که باید اندازه‌گیری شود؛ در این صورت اعمال امّت را با اعمال حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام اندازه‌گیری می‌کنند. مثلاً در مقام عبادت، عبادتهای آن حضرت را می‌گذارند و عبادت هر فرد را با او می‌سنجند؛ از نقطه نظر خلوص هر قدر درجهٔ آن عبادت به آن حضرت نزدیک باشد مقام او به مقام آن حضرت نزدیکتر، و هر چه دورتر باشد دورتر است. در مقام نماز، نماز آن حضرت را می‌گذارند و نماز هر کس را با آن نماز می‌سنجند؛ آن نمازهائی که از آن حضرت دیده شد، آن طیران روح در حال نماز و بیهوش افتادن در میان نخلستان و تیر از پا بیرون کشیدن و یکسره محو در انوار خدا شدن.

در مقام عدل و انصاف، عدل آن حضرت را

---

[1] تفسیر الصّافی، ج ۳، ص ۳٤۱: [سؤال شد از کلام الهی: «ما در روز قیامت میزان قسط و عدل برقرار می‌نمائیم.» فرمود: میزان عدل و قسط انبیاء و اوصیاء علیهم السّلام هستند. مترجم]

معیار قرار می‌دهند، که چگونه در عین آنکه ممالک اسلامی در دست آن حضرت بود و أقران آن حضرت مانند عبدالرّحمن بن عوف و عبدالرّحمن بن أبی‌بکر و معاویه و عمرو عاص هر یک کوههائی از ثروت اندوختند و پس از موت بعضی از آنها برای تقسیم ترکه تا چند روز تبرزن شمشهای طلائین آنان را خرد می‌کرد، ولی آن حضرت برای یک صاع گندم که[1] به برادرش عقیل بدهد، درحالیکه می‌دانست او و فرزندانش گرسنه‌اند و گرد و غبار فقر و پریشانی در چهره آنان نشسته بود، و چندین بار عقیل خدمت آن حضرت رسید و یک من گندم از بیت المال طلب کرد، آن حضرت آهن را داغ

کند و بر بدن او نزدیک کند بطوری که نالهٔ عقیل بالا آید، و حضرت به او بگوید: وای بر تو! از این آتش که انسانی به جهت لعب تهیه کرده ناله می‌کنی، و چگونه مرا دعوت می‌کنی به آن آتشی که جبّار آن را به جهت غضب برای ستمکاران تهیّه نموده است؟! و یا دخترش از بیت‌المال گلوبندی عاریه

---

[1] نهج البلاغة، ج ۲، ص ۲۱٦، فی خطبة رقم ۲۲٤ أوّلها: واللهِ لأن ابیتَ علَی حَسَکِ السَّعدانِ مُسَهَّدًا.

بگیرد، و آنطور حضرت به او پرخاش کند! و حضرت امام حسن علیه السّلام پس از رحلت آن حضرت در فراز منبر در مسجد کوفه فرمود: پدرم از دنیا رفت و چیزی نگذارد جز چهار صد درهم که می‌خواست برای اهل خود کنیزی بخرد!

چرا أمیر مؤمنان میزان اعمال است

آری آن کسی که می‌فرماید:

وَ اللهِ لَو أُعطیتُ الأقالیمَ السَّبعَةَ بِما تَحتَ أفلاکِها عَلَی أن أعصِیَ اللهَ فی نَملَةٍ أسلُبُها جُلبَ شَعیرَةٍ ما فَعَلتُ! و أنّ دُنیاکُم عِندی لاهوَنُ مِن وَرَقَةٍ فی فَمِ جَرادَةٍ تَقضَمُها![1]

و نه تنها آنچه از افلاک در دست او باشد حاضر است بدهد و جلب شعیری را از دهان مورچه‌ای نرباید، بلکه قسم یاد می‌کند که اگر به سخت‌ترین عقوبت گرفتار آیم در نزد من خوشتر است از آنکه به کسی ستم کنم:

وَ اللهِ لأن أبیتَ عَلَی حَسَکِ السَّعدانِ مُسَهَّدًا أو أُجَرَّ فی الأغلالِ مُصَفَّدًا أحَبُّ إلَیَّ مِن أن القَی اللهَ و رَسُولَهُ یَومَ القیامَةِ ظالِمًا لِبَعضِ العِبادِ و غاصِبًا لِشَیءٍ مِنَ الحُطامِ![2]

---

[1] نهج البلاغة، شرح عبده، ج ۲، ص ۲۱۸، خطبه ۲۲٤: [قسم به خدا اگر تمامی آسمانهای هفتگانه را با کُرات درون آنها به من ببخشایند در مقابل اینکه دانهٔ جوی را از دهان موری درآورم انجام نخواهم داد. و بدرستی که دنیای شما نزد من پست‌تر است از برگ گیاهی که در دهان ملخی در حال جویدن است. مترجم]

[2] نهج البلاغة، ج ۲، ص ۲۱٦، فی خطبة رقم ۲۲٤: [قسم به خدا اگر بر روی خار مغیلان شب را به روز آورم و یا در میان غل و زنجیر بر روی زمین کشیده شوم پسندیده‌تر است نزد من از اینکه خداوند را ملاقات کنم در روز قیامت درحالیکه نسبت به بعضی از بندگانش ظلم نموده باشم و از حطام دنیا غصب کرده باشم. مترجم]

و در مقام ایثار و انفاق به مساکین، ایثار و انفاق آن حضرت را معیار قرار می‌دهند: ﴿وَيُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾.[1] و در مقام جهاد فی سبیل الله بالأموال و الأنفس و الألسن، جهادهای آن حضرت را میزان می‌گیرند. و در مقام کظم غیظ و بدون هوی و هوس زیست کردن، کظم غیظ و طهارت آن حضرت را میزان می‌گیرند.

در وقتی[2] که آن حضرت به بصره برای دفع اصحاب جمل حرکت می‌کرد در ربذه فرود آمده و در خیمهٔ خود مشغول پینه زدن به نعل خود بود. حجّاج که از مکّه مراجعت کرده بودند آمده بودند از آن حضرت مسائلی سؤال کرده آن حضرت را ملاقات کنند؛ و در بیرون خیمه انتظار می‌کشیدند. ابن عبّاس داخل خیمه آن حضرت رفت و گفت: یا علی قسم به خدا این امّت محتاج‌ترند به تو از آنکه در خیمه بنشینی و کفش خود را وصله بزنی! أمیرالمؤمنین به کلام او هیچ اعتنائی ننمود تا کفش خود را پینه زد، و سپس دو لنگه را پهلوی هم قرار داده گفت: ای ابن عبّاس! بگو ببینم این یک جفت نعل چقدر قیمت

---

[1] سوره الإنسان (٧٦) آیه ٨: [و بر اساس محبّت خداوندی مسکین و یتیم و اسیر را اطعام می‌نمایند.]

[2] منتهی الآمال، ص ١٠٩، نقلاً عن المفید (ره).

دارد؟ ابن عبّاس گفت: درهمٌ او نصفٌ. أميرالمؤمنين فرمود: قسم به خدا ارزش اين يک جفت نعال در نزد من بيشتر است از اين حکومتی که مرا به او دعوت می‌کنيد، مگر آنکه بتوانم حقّی را بپای دارم يا باطلی را دفع کنم![1]

و در مقام ايثار و فداکاری شخصيّت دربارهٔ رسول اکرم و دين، ليلة المبيت

---

[1] در نهج البلاغه، فی باب الحکم، طبع مصر، عبده، ج ٤، ص ٥٢، حکمة ٢٣٦: قال علیه السّلام: واللهِ لدنیاکم هذه أهون فی عینی من عِراق خنزیر فی ید مجذوم! و در ج ١، ص ٣٧ ضمن مکاتبه به عثمان بن حنیف می‌فرماید: و لألفیتم اَنَّ دنیاکم هذه ازهد عندی من عطفة عنزٍ!

و دفاع آن حضرت را از حضرت رسول الله در غزوهٔ اُحد و سایر غزوات معیار و میزان قرار می‌دهند.

و بطور کلّی در تمام صفات و افعال، آن حضرت را شاخص می‌گیرند و اعمال امّت و شیعیان را با اعمال او اندازه‌گیری می‌کنند. عمل هر کس به عمل آن حضرت نزدیکتر و عقربهٔ میزانیّهٔ عمل‌سنج، نمازسنج، جهادسنج، زکات‌سنج، قرآن‌سنج و ... نزدیک عمل او قرار گرفت آن عمل ثقیل‌تر و سنگین‌تر است. و اگر فرضاً کسی عملی انجام داد که از هر جهت صد در صد خالصاً لوجه الله الکریم بوده باشد عقربهٔ عمل‌سنج روی عمل آن حضرت قرار می‌گیرد، و در این صورت آن کس فانی در مقام ولایت او شده است؛ هنیئاً له. و اگر کسی هیچ عمل خوبی نداشت، عقربه در آن طرف که طرف مقابل است واقع می‌شود. و افرادی که عمل دارند ولی مشوب است در این بین به حسب اختلاف درجهٔ اخلاص و غیر اخلاص قرار می‌گیرند؛ و لذا هر کس در قیامت مقام و منزلتی خاصّ دارد. این راجع به میزان بودن آن حضرت.

صراط به چه معنی است

و امّا مطلب دوّم: معنی «صراط» است؛ چگونه

آن حضرت صراط مستقیم است؟ برای توضیح این مطلب می گوئیم:

صراط به معنی طریق و راه است، و معلوم است که این راه بسوی خداست، و چون خدا محلّ و مکان خارجی ندارد پس مقصود راهی است از نفس برای معرفت ذات مقدّس او جلّ جلاله. و چون انسان از اوّل عمر تا آخرین لحظهٔ حیات حالات مختلفهٔ روحی دارد، و حرکات نفسانیّه و ملکات روحیه‌ای دارد که از تکرّر اعمال و حالات در او بوجود آمده است و دائماً از صورتی به صورت دیگر و از حالی به حال دیگر و از عقیده‌ای به عقیدهٔ دیگر و از کمالی به کمال دیگر منتقل می‌شود، تا آنکه از مقرّبین گشته و از سابقین قرار گیرد، اگر عنایت خدا دست او را بگیرد و از کمّلین گردد، و اگر از متوسّطین باشد از اصحاب یمین

گردد، و اگر شیطان و نفس امّاره راهبر او باشد از اشقیاء و اصحاب شمال گردد.

و در هر کس از نفس او راهی است باطنی که تمام اعمالی که در ظاهر انجام می‌دهد طبق نقشهٔ باطنی اوست؛ آن راه باطنی صراط است. و این صراط در صورتی مستقیم است که راهرو را با أقصر فاصله و کوتاه‌تر زمان به بهشت و رضوان و لقای خدا برساند. و این همان راه خدا و معرفت است که هر امام مبیّن آن است؛ بلکه نفس خودِ امام صراط است برای تابعین، تا پیروان از راه نفس او همان راهی را روند که خود رفته است. و چون نفس امام نزدیکترین راه بسوی خداست پس امام صراط مستقیم است که حقّاً از مو باریکتر و از شمشیر برّنده‌تر است.

روی عن الصّادق علیه السّلام:

إنّ الصُّورَةَ الإنسانِيَّةَ هِيَ الطَّرِيقُ المُسْتَقيمُ إلَى كُلِّ خَيرٍ و الجِسرُ المَمدُودُ بَينَ الجَنَّةِ و النّارِ.[1]

صراط ظهور راهی است که انسان در دنیا دارد

و البتّه صراط در روز قیامت ظهوری است از همین راهی را که انسان در دنیا دارد. چون حقیقت دنیا جهنّم است، و صراط جهنّم راهی

---

[1] تفسیر صافی، ج ۱، ص ۸۶: [و از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ معنی صراط، روایتی است که فرمود: صورت نفس ناطقه و ملکوتی انسان، صراط مستقیم است به سوی هر خیری؛ و آن است پلی که میان بهشت و آتش کشیده شده است.]

است که انسان در دنیا بسوی خدا دارد. بعضی برای عبور از این صراط می‌لنگند و به جهنّم می‌افتند، و این آن کسانی هستند که در شهوات منغمر شده و در مادّیات و لذائذ دنیّه غوطه خورده‌اند؛ و بعضی مانند برق خاطف از جهنّم عبور می‌کنند: ﴿وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا * ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّنَذَرُ ٱلظَّـٰلِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا﴾.[1]

عن عبدالله بن مسعود عن رسول‌الله صلّى الله عليه و آله و سلّم قال:

يَرِدُ النّاسُ النّارَ ثُمَّ يَصدُرُونَ بِأعمالِهِم؛ فَأوَّلُهُم كَلَمعِ البَرقِ، ثُمَّ كَمَرِّ الرِّيحِ، ثُمَّ كَحُضرِ[2] الفَرَسِ، ثُمَّ كَالرّاكِبِ، ثُمَّ كَشَدِّ[3] الرَّجُلِ، ثُمَّ كَمَشيِهِ.[4]

و فی تفسیر[5] القمّی عن الصّادق علیه السّلام:

---

[1] سوره مریم (۱۹) آیه ۷۱ و ۷۲: [هیچیک از شما نیست مگر آنکه وارد جهنّم خواهد شد، و این حکم قطعی است که خداوند بر عهدهٔ خود گرفته و از قضای حتمی خود گذرانیده است. و سپس ما افراد پرهیزکار را نجات می‌دهیم، و می‌گذاریم که ستمگران در آن جهنّم به رو در افتاده و به زانو درآمده بمانند.]

[2] حَضَرَ الفرسُ: عدا عدواً شدیداً.

[3] شَدَّ الرَّجُلُ: عدا و رکض.

[4] تفسیر مجمع البیان، ج ٦، ص ٤٤٢: [عبد الله بن مسعود از رسول خدا نقل می‌کند که فرمودند: تمامی انسانها در روز قیامت وارد بر آتش خواهند شد و هر شخص به میزان اعمالی که در دنیا انجام داده از آن عبور خواهد کرد. دسته اوّل مانند برق از آن می‌گذرند. دسته دوّم مانند باد آن را درمی‌نوردند، و بعضی مانند اسب دونده و برخی چون سواره و گروهی چون انسان دونده و بعضی مانند پیاده. مترجم]

[5] سیّد حمیری گوید:

الصِّراطُ أدَقُّ مِنَ الشَّعرِ و أحَدُّ من السَّيفِ؛ فَمِنهُم مَن يَمُرُّ عليه مِثلَ البَرقِ، و مِنهُم مَن يَمُرُّ عليه مِثلَ عَدوِ الفَرَسِ، و مِنهُم مَن يَمُرُّ عليه مَاشيًا، و مِنهُم مَن يَمُرُّ عليه حَبوًا، و مِنهُم مَن يَمُرُّ عليه مُتَعَلِّقًا فتَأخُذُ النّارُ مِنهُ شَيئًا و تَترُكُ شَيئًا.[1]

جهنّم ظهور دنیاست

بالجمله جهنّم ظهور دنیاست، و هر کس که در دنیا آمده حتماً در جهنّم می‌رود؛ غایة الأمر بعضی مانند برق خاطف عبور کردند مانند پیغمبران و اوصیاء، و بعضی مانند تندباد، و بعضی که از اصحاب یمین بودند مانند عَدو الفرس، و بعضی که گاهی معصیت می‌کردند و توبه مانند شدّ الرّجل، و شهوت‌رانان هم در جهنّم می‌افتند.

بنابراین عَلیٌّ عَلیهِ السَّلامُ هُو الصِّراطُ المُستَقِیمُ. با این دو نمونه‌ای که در تفسیر «صراط» و «میزان» ذکر شد تمام آیات که در شأن آنها یا أعداء

سَمّاهُ جَبَّارُ السَّما ** صِراطُ حَقٍّ فَسُمی

فَقالَ فی الذِّکرِ و ما ** کانَ حَدیثًا یُفتَری

هَذا صِراطی فَاتَّبِعُوا ** و عَنهُم تُخدَعوا

فَخالَفوا ما سَمِعوا ** و الخُلفُ مِمَّن شَرَعوا

(دیوان سیّد، ص ٦٤ تخریج از أعیان الشیعة ١٣: ٢١٤؛ مناقب آل أبی طالب، لإبن شهر آشوب، ج ٢، ص ٢٧٢.)

[1] تفسیر القمّی، ج ١، ص ٢٩: [امام صادق علیه السّلام فرمودند: پل صراط از مو نازکتر و از شمشیر تیزتر است، بعضی مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب و برخی پیاده و گروهی سینه‌خیز و عدّه‌ای آویزان شده درون آتش قرار می‌گیرند و آتش پاره‌ای از وجود آنان را فرا می‌گیرد. مترجم]

آنها تأویل شده است واضح می‌شود.

پس اوّلاً تأویل حتماً باید بشود، ثانیاً آیات جنبهٔ عمومیّت و کلیّت خود را همیشه حفظ می‌کنند تا هر جا شائبه‌ای از معنی تأویلی بوده باشد آنجا را شامل شود. و روی همین منظور است که در آیات قرآن تصریح به اسم نشده است.

با ذکر این مطالب خوب روشن شد که چگونه أمیرالمؤمنین علیه الصّلوة و السّلام حقیقت قرآن است. چه خوب می‌گوید شیخ اُزری در قصیدهٔ ألفیّهٔ خود، رضوان الله الملک المتعال علیه (دیوان شرح قصیدهٔ اُزریّه، ص ۱۵۰)

ألفیّهٔ شیخ اُزری در مدح أمیرالمؤمنین علیه السّلام

۱) أیُّها الرّاکِبُ المُجِدُّ رُوَیدًا تَقَلَّبَت فی جَواهًا

۳) و إذا شِمْتَ

۵) قُل لَهُ و الدُّموعُ

غِذاها

...

مجلس هشتم: تفسیر آیه ﴿وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى ٱلْقُرْءَانَ مِن لَّدُن حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و الصّلاة على محمّد و آله الطّاهرين

و لعنة اللَه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدّين

﴿وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى[1] ٱلْقُرْءَانَ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾.[2]

از ضروريّات مذهب اسلام است كه اين مذهب تا روز قيامت [پای برجاست]، و پيغمبر اكرم خاتم الأنبياء و المرسلين است، و قرآن مجيد دستور العمل برای تمام افراد تا روز قيامت است.

جاودانگی دستورات اسلام تا روز قيامت

و برای توضيح اين مطلب عرض می‌شود كه: دستورات و احكام يكبار ممكن است راجع به افراد خاصّ و موضوعات مشخّصه و محدوده و معيّنه بوده باشد، مثلاً دوای فلان طبيب برای فلان مريض كه می‌گويد: در صبح فلان روز ناشتا فلان مقدار از اين دوا بخور! البتّه اين دوای خاصّ كه بر موضوع خاصّی وارد شده است [را] نمی‌توان در موارد ديگر استعمال نمود.

---

[1] لقّی تلقيةً فلانًا الشیءَ: طرحه اليه.

[2] سوره النّمل (٢٧) آيه ٦: [به درستی كه تو قرآن را از نزد حكيم عليم اخذ كرده‌ای، و از آن مقام منيع قرآن به تو تلقين شده است!]

و یکبار دستورات راجع به افراد نیست بلکه انواع و اجناس و طبایع کلیّه در نظر گرفته شده است، مثل آنکه طبیب بگوید: هر کس صفرا دارد باید سرکنگبین بخورد؛ یا آنکه بگوید: سرکنگبین رافع صفراست. در این صورت این حکم کلّی به تمام افرادی که در تحت این عنوان واقعند منطبق می‌شود، و تمام افرادی که صفرا دارند به هر خصوصیّت که باشند، زن و مرد، سیاه و سفید، کوچک و بزرگ، غلام و آزاد، مؤمن و کافر، کوتاه و بلند فرق نمی‌کند، باید این دارو را استعمال کنند، و فائدهٔ این دارو نسبت به جمیع افراد علی السّویّه است، زیرا خصوصیّات افراد ابداً دخالتی در تأثیر دارو ندارد بلکه تمام مؤثّر همان وجود صفرا در مزاج آنانست.

احکام قرآن برداشته شده از طبایع انسان و غرائزی است که خداوند انسان را با آن غرائز سرشته و آفریده است، و چون این احکام برای تکمیل و رشد این غرائز است لذا همیشه ثابت و غیر قابل تغیّر خواهد بود؛ مگر آنکه انسان غرائز انسانی خود را از دست دهد، در این صورت غیر انسان خواهد شد و این فرض تبدّل ماهیّت و محال است. پس تا انسان انسان است برای او این احکام جاری و ساری است؛ چون خصوصیّات فردیّه و ممیّزات ابداً در این احکام

مدخلیّتی ندارد، و هر حکمی که روی موضوعی آمده، وجود آن موضوع کلّی بدون دخالت خصوصیّت فردیّه تمام علّت برای استجلاب آن حکم است: ﴿فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗا فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَا لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ * مُنِيبِينَ إِلَيۡهِ وَٱتَّقُوهُ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَلَا تَكُونُواْ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾.[1]

این آیه واضح می‌کند که شالودهٔ دین بر اساس فطرت غیر متغیّرهٔ انسان است؛ چون تبدیلی در خلقت انسان و ساختمان روحی و نفسی و جسمی او نیست لذا این دین پایدار و ثابت است. و البتّه دینی که پایدار باشد همین دین است که احکام و قوانین آن بر کلیّات امراض روحی و طریقهٔ معالجهٔ آن و رهبری افراد به سر حدّ کمال بدون ملاحظهٔ خصوصیّات است، ولکن اکثر مردم به این حقیقت و عمومیّت دین پی نبرده‌اند؛ این کلیّت و عمومیت بر پایهٔ إنابه و رجوع به خدا و تقوی و اقامهٔ نماز و نفی

---

[1] سوره الرّوم (۳۰) آیه ۳۰ و ۳۱: [بنابراین، بر پا بدار وجههٔ خود را به دین اسلام درحالیکه از تمام مرامها و مذاهب اعراض نموده و میل و گرایشت بدان بوده باشد. فطرت خدائی را محکم بگیر و بدان تمسّک کن؛ آن فطرتی که خداوند مردمان را با آن سرشته است. در آفرینش خدا تبدیل و تغییری نیست. این است دین استوار؛ ولیکن بیشتر از مرد نمی‌دانند تو ای پیامبر با مؤمنینی که به خدا گرویده‌اند، باید به سوی او إنابه و رجوع کنید، و باید تقوای او را داشته باشید، و نماز را بر پا بدارید؛ و از مشرکین نباشید!]

شرک است.

احکام قرآن جاودانی است

روی این مقدّمه‌ای که ذکر شد معلوم شد که قرآن که احکامش بر اساس فطرت بدون خصوصیّات شخصیّه است جاودانی است و عقلاً قابل نسخ و تحریف نیست.

روی العیّاشی بإسناده عن الفضیل بن یسار، قال:

سَألتُ أباجَعفَرٍ عَلَیه السّلامُ عَن هَذِهِ الرِّوایَة: ما مِن القُرآنِ آیَةٌ إلاّ و لَها ظَهرٌ و بَطنٌ، و ما فیهِ حَرفٌ إلاّ و لَهُ حَدٌّ، و لِکُلِّ حَدٍّ مَطلَعٌ؛[1] ما یَعنِی بِقَولِهِ: «لَها ظَهرٌ و بَطنٌ»؟ قالَ: ظَهرُهُ تنزیله و بَطنُهُ تَأوِیلُهُ، مِنهُ ما مَضَی و مِنهُ ما لَم یَکُن بَعدُ، یَجرِی کَما تَجرِی الشَّمسُ و القَمَرُ کُلَّما جَاءَ [مِنهُ] شَیءٌ وَقَعَ، قالَ اللهُ تَعالَی: ﴿وَمَا یَعۡلَمُ تَأۡوِیلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ﴾[2] نَحنُ نَعلَمُهُ.[3]

---

[1] المطلع امّا بتشدید الطّاء و فتح اللاّم: مکان الاطّلاع من موضعٍ عالٍ، و امّا بوزن مَصعد بفتح المیم و معناه حینئذ هو معنی مَصعد ای یصعد إلیه من معرفة علمه؛ و محصّل معناه قریب من المعنی الاوّل و هو معنی التاویل و البطن کما أنّ معنی الحدّ قریب من معنی الظاهر و التنزیل.

[2] سوره آل عمران (۳) قسمتی از آیه ۷.

[3] تفسیر الصّافی، ج ۱، ص ۲۹؛ به نقل از تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۱: [عیّاشی در تفسیر خود با إسنادش از فضیل بن یسار روایت می‌کند که او گفت: من از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام سؤال کردم: از معنای این روایت که می‌گوید: هیچ یک از آیات قرآن نیست، مگر آن که ظاهری دارد، و باطنی دارد. و در قرآن، هیچ حرفی نیست مگر آن که حدّی دارد، و هر حدّی مطّلعی دارد.
مراد از گفتار ظهر و بطن که در این روایت وارد شده است؛ چیست؟!
حضرت گفت: ظاهر قرآن همین عباراتی است که نازل شده است؛ و باطن قرآن، مفاد و مرجع و معنائی است که این ظاهر بدان بازگشت می‌کند که آن را تأویل گویند.
بعضی از مفاد آن تأویل‌ها گذشته است، و برخی از آنها هنوز نیامده است.
قرآن هم چون خورشید و ماه که در جریان و گردش هستند، در جریان و

از این روایت استفاده می‌شود که معانی آیات کلّی است و عمومیّت دارد و هر طائفه که سابقاً بوده و بعداً خواهند آمد آیاتْ شامل حال آنها خواهد شد. چون شمس و قمر که در آسمان حرکت می‌کنند و هر نقطه از زمین را نور می‌دهند و اختصاص به مکان معیّن ندارد، هم چنین قرآن چون خورشید با هر کس در زمان آن کس مواجه است و به او حکم و نور می‌دهد و سپس می‌گذرد و نور و حکم خود را متوجّه افرادی که بعداً بوجود می‌آیند می‌نماید، و هکذا.

و روی این معنی داستانها و قصصی که در قرآن مجید است و شرح حال پیغمبری یا امّت او را بیان می‌کند ابداً اختصاص به آنها نداشته بلکه شامل یکایک حال افراد قبل از آن پیغمبر و افراد بعد از آن پیغمبر خواهد شد. مثلاً داستانهای بنی اسرائیل کاملاً منطبق بر احوالات اُمّت پیغمبر خاتم الأنبیاء است، و کأنّه خدا که شرح حالات آنها را می‌دهد بعینه شرح حالات یکایک از افراد

گردش است. هر وقتی که چیزی پدید آید، و حادثه‌ای پیش آید، قرآن بر آن واقعه، خود را می‌اندازد؛ و منطبق می‌کند.

خداوند می‌گوید: تأویل و معنای بازگشت قرآن را کسی نمی‌داند، مگر خداوند و راسخان در علم. ما تأویل و مفاد بازگشتی ظواهر قرآن را که باطن آن است، می‌دانیم!]

این امّت را می‌دهد. و لذا دیده می‌شود که در قرآن مجید خداوند بنی اسرائیلِ زمان پیغمبر را مخاطب

قرار داده و آنان را به افعال آباء و اجداد و أسلافشان توبیخ می‌کند؛ مثل نجات دادن از غرق و آب دادن آنها را از سنگ و تکذیب کردن آنها آیات خدا را و غیر ذلک: ﴿وَإِذۡ فَرَقۡنَا بِكُمُ ٱلۡبَحۡرَ فَأَنجَيۡنَٰكُمۡ وَأَغۡرَقۡنَآ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ وَأَنتُمۡ تَنظُرُونَ﴾،[1] و آیه ۵۵: ﴿وَإِذۡ قُلۡتُمۡ يَٰمُوسَىٰ لَن نُّؤۡمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى ٱللَّهَ جَهۡرَةٗ فَأَخَذَتۡكُمُ ٱلصَّٰعِقَةُ وَأَنتُمۡ تَنظُرُونَ﴾،[2] و آیه ٦١: ﴿وَإِذۡ قُلۡتُمۡ يَٰمُوسَىٰ لَن نَّصۡبِرَ عَلَىٰ طَعَامٖ وَٰحِدٖ﴾،[3] و آیه ۷۲: ﴿وَإِذۡ قَتَلۡتُمۡ نَفۡسٗا فَٱدَّٰرَٰٔتُمۡ فِيهَا وَٱللَّهُ مُخۡرِجٞ مَّا كُنتُمۡ تَكۡتُمُونَ﴾،[4] و غیر ذلک من الآیات.

و علّت آن است که بنی اسرائیل زمان پیغمبر بعینه همان بنی اسرائیل زمان حضرت موسی بودند، و از همان شجره و متّصف به همان

---

[1] سوره البقرة (۲) آیه ۵۰: [و ای بنی اسرائیل! یاد بیاورید زمانی را که ما دریا را برای شما شکافتیم؛ و شما را نجات داده و به سلامت عبور دادیم. و در برابر چشمان شما، و دیدگاه شما، آل فرعون و دار و دسته و پیروان او را غرق نمودیم!]

[2] [و ای بنی اسرائیل! یاد بیاورید زمانی را که گفتید: ای موسی! ما ایمان به خدا از گفته تو نمی‌آوریم، مگر آن که خدا را آشکارا دیدار کنیم! پس در آن حال شما را صاعقه درگرفت؛ و شما نظاره می‌نمودید!]

[3] [و زمانی که شما گفتید: ای موسی! ما صبر برخوردن غذای یک شکل و یک صورت را نداریم!]

[4] [و زمانی که شما کسی را کشتید؛ و در موضوع تعیین قاتل، نزاع برانگیختید؛ و همدیگر را متّهم نمودید؛ و خداوند آن سرّی را که پنهان می‌داشتید؛ ظاهر نمود!]

صفات و همان روحیّات بدون أدنی اختلافی بودند؛ و معلومست که خطاب حضرت موسی به آنها و گناهان آنها روی یک ملکهٔ باطنیّهٔ آنها بوده، پس هرجا آن ملکهٔ باطنیّه وجود داشته باشد عین آن خطاب به آنها نیز هست، گرچه هزاران سال از زمان خطاب صوری اوّلی بگذرد.

عیّاشی از حضرت باقر علیه السّلام حدیث می‌کند که: عن أبی جعفر

علیه‌السّلام، إلی أن قال:

لَو أنّ الآیَةَ إذا نَزَلَت فی قَومٍ ثُمَّ ماتَ اُولَئِكَ القَومُ ماتَتِ الآیَةُ لَما بَقِیَ مِنَ القُرآنِ شَیءٌ، ولَکِنَّ القُرآنَ یَجری أوَّلُهُ عَلَی آخِرِهِ مادامَتِ السَّماواتُ و الأرضُ، و لِکُلِّ قَومٍ آیَةٌ یَتلُونَها هُم مِنها مِن خَیرٍ أو شَرٍّ.[1]

قرآن اختصاص به طائفه‌ای دون طائفه‌ای ندارد

و حقّاً مطلب بسیار عالی است که بیان فرموده است! اگر قرآن اختصاص به طائفه‌ای که دربارهٔ آنها نازل شده است داشته باشد بدیهی است که با موت آن طائفه آن آیه یا آن سورهٔ نازله می‌میرد، و به تدریج با موت تمام طوایفی که قرآن دربارهٔ آنان نازل شده تمام قرآن می‌میرد؛ و چون قرآن زنده است پس ابداً شأن نزول آیات تخصیصی در آن معنی کلّی نمی‌زند و مورد را مخصّص قرار

---

[1] تفسیر الصّافی، ج ۱، ص ٢٤؛ به نقل از تفسیر العیّاشی، ج ۱، ص ۱۰ [عیاشی از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام حدیثی روایت می‌کند تا به اینجا می‌رسد که: حضرت می‌فرمایند:
اگر آیه‌ای از قرآن که در شأن نزولش، دربارهٔ گروهی نازل شده بود، اختصاص به آن گروه، و مورد شأن نزول داشت، و به واسطهٔ انقراض و مردن آن گروه، طبعاً نیز آیه می‌مرد، و معنی و محتوائی را دیگر در برنداشت؛ هر آینه در این صورت رفته رفته هیچ چیز از قرآن باقی نمی‌ماند. ولیکن قرآن اینچنین نیست. و تا هنگامی که آسمآنها و زمین باقی است؛ آیات قرآن به همان طور که در وهلهٔ نخستین، و زمان نزول، جاری می‌شده است؛ در زمآنهای دیرین جاری می‌شود.
و از برای هر گروهی تا روز قیامت، آیه‌ای است که آن را تلاوت می‌کنند؛ و این گروه، مصداق و منطبق علیه مفاد این آیه هستند؛ به عین شأن نزول و زمان اولین آن. و این گروه از جهت مصداقیّت این آیه، یا در خیر هستند و یا در شرّ. (یعنی یا مصادیق خوبی هستند، همانند مصادیق و موارد نزول خوب در زمان رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم که قرآن فرود آمده است؛ و یا مصادیق بدی هستند، مانند همان مصادیق بدون تفاوت).]

نمی‌دهد. لذا هیچ وقت طراوت قرآن از بین نمی‌رود، همیشه زنده و خوشبو و معطّر و دارای حیات جاوید است. هزاران هزار فرد و قبیله مانند چرخ دولاب

می‌آیند و می‌روند و قرآن به یکایک آنان سهمیّه و بهرهٔ آنها را می‌دهد، ولی در عین حال به موت همهٔ آنان باز هم قرآن خودش زنده و جاوید است.

در اینجا دو مطلب را باید اشاره کنیم: یکی آنکه: در بسیاری از تفاسیر اهل تسنّن که دیده می‌شود آیات را در مواردی محدود زندانی می‌کند بسیار غلط است. دوّم آنکه: افرادی که از ظاهر تجاوز نمی‌کنند و آن حقایق بسیار ارزنده و عالی را در چهارچوبهٔ الفاظ، آن هم با معنی محدود و معیّن زندانی می‌کنند از حقیقت و لطائف قرآن بی‌بهره می‌شوند. الفاظ قرآن عمومیّت داشته و برای معانی کلیّه وضع شده، و جان و روح قرآن در همان لطائف کلیّه است؛ دسته‌ای از وهّابیّون که جمود بر ظاهر می‌کنند و یا برخی از دستهٔ أخباری‌های مذهب تشیّع که جمود بر ظاهر می‌کنند و ابداً اذن تجاوز از ظاهر را نمی‌دهند دستشان از حقائق قرآن خالی است.

و مطلب بسیار مهم‌تر آنکه: برخی از علماء عصر حاضر خواستند که آیات قرآن را بر علوم مادّی و طبیعی، هیئت، طبّ، طبیعیّات و غیره تطبیق کنند، و به خیال خود خدمتی به قرآن نموده و بفهمانند که علوم قرآن قابل انطباق بر علم بوده و

ابداً علم ناسخ آن نمی‌گردد؛ غافل از آنکه این خدمت آنها در جهت معکوس و در راه خراب نمودن و ضایع کردن قرآن است: علوم قرآن هیچ وقت محدود به علم خاصّی نیست، دائره‌اش بسیار وسیع است. بنابراین اوّلاً: منطبق نمودن آن بر علم خاصّی با هزار سریشُم‌های غیر قابل چسب، محدود نمودن معانی آیات است؛ و گفته شد که معانی آیات محدود نیست. و ثانیاً: علوم طبیعی هر روز تغییر شکل می‌دهد و هر روز فرضیه‌ای جدید فرضیه قبلی را ابطال می‌کند؛ این علماء تصوّر نکرده‌اند که فردا فرضیهٔ جدیدی اگر فرضیهٔ امروز را باطل کرد و با پافشاری آقایان در انطباق آیات بر این فرضیه‌ها یکباره تمام آیات باطل خواهد شد؟!

آیات قرآن کلّی است و همه چیز در آن هست

به هر حال برویم سر مطلب و او آنکه: آیات قرآن کلّی است و هرچه

هست در قرآن مجید هست؛ اگر کسی بر قرآن وارد شود و آیات را از دریچهٔ همان معانی کلیّه و تأویل بنگرد تمام مسائل برای او حلّ شده است.

رَووا عَن أمِیرِالمُؤمِنینَ عَلَیه السَّلامَ أنّه سُئِل: هَل عِندَکُم مِن رَسولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ و آلِهِ شَیءٌ مِنَ الوَحیِ سِوَی القُرآنِ؟ قالَ: لا و الّذی فَلَقَ الحَبَّةَ و بَرَءَ النَّسَمَةَ! إلاّ أن یُعطِیَ عَبداً فَهماً فی کِتابِه.[1]

حضرت می‌فرماید: فهم قرآن حلّ تمام مشکلات و رافع تمام جهالات و در حکم نورانیّت و وحیی است که در سایر امور از طرف جبرائیل می‌شده است.

و قال أمیرالمؤمنین علیه السّلام: مَن فَهِمَ القُرآنَ، فَسَّرَ جُمَلَ العِلمِ.[2] و چنین کسی فهم به کتاب الله پیدا کرد خوب می‌فهمد که دستورات قرآن ابدی و جاوید است.

---

[1] تفسیر الصّافی، ج ۱، ص ۳۱: [از حضرت أمیرالمومنین علیه السّلام روایت کرده‌اند که: از او پرسیدند: آیا از رسول خدا صلّی الله علیه و آله، غیر از قرآن، در نزد شما، مقداری از وحی آسمانی می‌باشد؟!

حضرت گفت: نه سوگند به آن کسی که دانه را شکافت، و جان را آفرید؛ مگر این که خداوند به بندهٔ خودش، فهمیدن کتابش را عنایت فرماید!]

[2] تفسیر الصّافی، ج ۱، ص ۳۶: [أمیرالمؤمنین علیه السّلام گفته‌اند: کسی که قرآن را بفهمد، اصناف و انواع علوم را تفسیر کرده است.]

عَن النُّعمانی فی تَفسِیرِهِ بِإسنادِهِ عَن إسماعیلَ بنِ جابِرٍ، قالَ: سَمِعتُ أباعَبدِاللهِ جَعفَرَ بنَ مُحَمَّدٍ الصّادِقَ عَلَیهِما السّلامُ یَقُولُ: أنّ اللهَ تَبارَکَ و تَعالَی بَعَثَ مُحَمَّدًا فَختَمَ بِهِ الأنبیاءَ فَلانَبِیَّ بَعدَهُ، و أنزَلَ عَلَیهِ کِتابًا فَختَمَ بِهِ الکُتُبَ فَلاکِتابَ بَعدَهُ، أحَلَّ فیهِ حَلالاً و حَرَّمَ حَرامًا، فَحَلالُهُ حَلالٌ إلَی یَومِ القیامَةِ و حَرامُهُ حَرامٌ إلَی یَومِ القیامَةِ، فیهِ شَرعُکُم و خَبَرُ مَن قَبلَکُم و بَعدَکُم، وَ جَعَلَهُ النَّبیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیه و آلِهِ و سَلَّم عِلمًا باقِیًا فی أوصِیائِه.[1]

و دیگر از ادلّهٔ عمومیّت کتاب، امثله‌ای است که در قرآن ذکر می‌شود؛ گرچه مثال است ولی حاوی بیان یک حقیقت کلّی است. لذا غالباً در دنبال مثلها می‌فرماید: ﴿لَّعَلَّهُمۡ یَتَذَکَّرُونَ﴾، ﴿وَلَقَدۡ ضَرَبۡنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ مِن کُلِّ مَثَلٖ لَّعَلَّهُمۡ یَتَذَکَّرُونَ﴾.[2]

حدیثی شریف در عمومیّت و کلّیت آیات قرآن

و برای توضیح بیشتری دربارهٔ عمومیّت و کلیّت آیات قرآن، حدیث شریف و بسیار ارزنده‌ایست در علل الشرایع راجع به قسمت نار و جنّت که از آن حدیث مطالب بسیار زیادی

---

[1] تفسیر الصّافی، ج ۱، ص ۳۸: [و در تفسیر نعمانیّ با اسناد خود، از اسماعیل بن جابر، روایت می‌کند که او گفت: از حضرت أباعبدالله جعفر بن محمّد الصّادق علیهما السّلام شنیدم که می‌گفت: حقاً خداوند تبارک و تعالی، محمّد را برانگیخت، و با بعثت وی به نبوّت پیغمبران، خاتمه داد. بنابراین دیگر پیغمبری پس از او نیست. و بر او کتابی را فرو فرستاد که: با آن، به کتاب‌های آسمانی خاتمه داد. بنابراین دیگر کتابی پس از آن نیست. در آن کتاب چیزهائی را حلال کرده؛ و چیزهائی را حرام نموده است.
پس حلال محمّد حلال است تا روز قیامت؛ و حرام محمّد حرام است تا روز قیامت.
در آن کتاب است شریعت شما؛ و خبر کسانی که پیش از شما بوده‌اند، و خبر کسانی که پس از شما هستند. و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آن قرآن را علم باقی در میان أوصیای خود قرار داد.]

[2] سوره الزّمر (۳۹) آیه ۲۷: [و هر آینه تحقیقاً ما برای مردم، در این قرآن از هرگونه مثال آوردیم، به امید آن که آنها متذکّر گردند.]

استفاده می‌شود، از جمله عمومیّت مطالب و آیات و احکام قرآن مجید.

فی علل الشرایع بإسناده عَنِ المُفَضَّلِ بنِ عُمَرَ، قالَ:
قُلتُ لأبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام: بِما صارَ عَلِیُّ بنُ أبی‌طالِبٍ عَلَیه السّلامُ قَسیمَ الجَنَّةِ و النّارِ؟ قالَ: لأنّ حُبَّهُ إیمانٌ و بُغضَهُ کُفرٌ، و إنَّما خُلِقَتِ الجَنَّةُ لأهلِ الإیمانِ و خُلِقَتِ النّارُ لأهلِ الکُفرِ، فَهُوَ عَلَیه السّلامُ قَسیمُ الجَنَّةِ و النّارِ لِهَذِهِ العِلَّةِ؛ و الجَنَّةُ لا یَدخُلُها إلا أهلُ مَحَبَّتِهِ، و النّارُ لا یَدخُلُها إلا أهلُ بُغضِهِ. قالَ

المُفَضَّلُ: يا بنَ رَسُولِ اللهِ! فَالأنبياءُ وَ الأوصياءُ هل كانُوا يُحِبُّونَهُ و أعداؤُهُم يُبغِضُونَهُ؟ فَقالَ: نَعَم! قُلتُ: فَكَيفَ ذَلِكَ؟ قالَ: أ ما عَلِمتَ أنّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيه و آلِهِ قالَ[1] يَومَ خَيبَرَ: لأُعطِيَنَّ الرّايَةَ غَدًا رَجُلاً يُحِبُّ اللهَ و رَسُولَهُ و يُحِبُّهُ اللهُ و رَسولُهُ، ما يَرجِعُ حَتَّى يَفتَحَ اللهُ عَلَى يَدَهُ؟ قُلتُ: بَلَى! قالَ: أ ما عَلِمتَ أنّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيه و آلِهِ لَمّا أُتِيَ بِالطّائِرِ المَشوِيِّ قالَ: اللهُمَّ ائتِنِي بِأحَبِّ خَلقِكَ إلَيكَ يَأكُلُ مَعي [مِن] هَذا الطَّيرِ، و عَنَى بِهِ عَلِيًّا عليه السّلام؟ قُلتُ: بَلَى! قالَ: يَجُوزُ أن لا يُحِبَّ أنبياءُ اللهِ و رُسُلُهُ و أوصياؤُهُم عليهم السلام رَجُلاً يُحِبُّهُ اللهُ و رَسولُهُ و يُحِبُّ اللهَ و رَسُولَهُ؟! فَقُلتُ: لا! قالَ: فَهَل يَجُوزُ أن يَكُونَ المُؤمِنُونَ مِن اُمَمِهِم لا يُحِبُّونَ حَبيبَ اللهِ و حَبيبَ رَسُولِهِ صلّى الله عليه و آله و أنبيائِهِ؟ قُلتُ: لا! قالَ: فَقَد ثَبَتَ أنّ جَميعَ أنبياءِ اللهِ و رُسُلِهِ [و جَميعَ المَلائِكَةِ] و جَميعَ المُؤمِنينَ كانُوا لِعَلِيِّ بنِ أبي‌طالِبٍ مُحِبِّينَ، و ثَبَتَ أنّ [أعداءَهُم و] المُخالِفينَ لَهُم كانُوا لَه و لِجَميعِ أهلِ مَحَبَّتِه مُبغِضينَ. قُلتُ: نَعَم! قالَ: فَلا يَدخُلُ الجَنَّةَ إلاّ مَن أحَبَّهُ مِنَ الأوَّلينَ و الآخِرينَ، [و لايَدخُلُ النّارَ إلامَن أبغَضَهُ مِنَ الأوَّلينَ و الآخِرينَ] فَهُوَ إذَن قَسيمُ الجَنَّةِ و النّارِ.

قالَ المُفَضَّلُ بنُ عُمَرَ: فَقُلتُ لَهُ: يا بنَ رَسُولِ اللهِ! فَرَّجتَ عَنّي فَرَّجَ اللهُ عَنكَ، فَزِدني مِمّا عَلَّمَكَ اللهُ تعالى! فقالَ: سَل يا مُفَضَّلُ! فَقُلتُ: أسأَلُ يا بنَ رَسُولِ اللهِ فَعَلِيُّ بنُ أبي‌طالِبٍ يُدخِلُ مُحِبَّهُ الجَنَّةَ و مُبغِضَهُ النّارَ أو رِضوانُ و مالِكٌ؟ فَقالَ: يا مُفَضَّلُ! أما عَلِمتَ أنّ اللهَ تَبارَكَ و تَعالَى بَعَثَ رَسُولَه و هُوَ رُوحٌ إلَى الأنبياءِ و هُم أرواحٌ قَبلَ خَلقِ الخَلقِ بِألفَيْ عامٍ؟ قُلتُ: بَلَى! قالَ: أ ما عَلِمتَ أنَّهُ دَعاهُم إلَى تَوحيدِ اللهِ و طاعَتِهِ و اتِّباعِ أمرِهِ و وَعَدَهُمُ الجَنَّةَ عَلَى ذَلِكَ و أوعَدَ مَن خالَفَ ما

---

[1] فى ينابيع المودّة، ج ۲، ص ۲۳۱، طبع دار الاسوة، عن سهل بن سعد رضى اللَه عنه عن أبيه قال: قال رسول اللَه صلى اللَه عليه و آله و سلم يوم خيبر: لأُعطيّن الرّاية غداً رجلاً يحبّ اللَهَ و رسولَه و يحبّه اللَهُ و رسولُه، لا يرجع حتّى يفتح اللَه عليه. رواه الامام احمد فى مسنده.

أجابُوا إلَيهِ و أنكَرَهُ النّارَ؟ فقُلتُ: بَلَى! قالَ: أوَ لَيسَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله ضامِنًا لِما وَعَدَ و أوعَدَ عَن رَبِّهِ عَزّوجَلَّ؟ قُلتُ: بَلَى! قالَ: أوَ لَيسَ عَلِيُّ بنُ أبي‌طالِبٍ عليه السّلام خَليفَتَهُ و إمامَ أُمَّتِهِ؟ قُلتُ: بَلَى! قالَ: أوَ لَيسَ رِضوانُ و مالِكٌ مِن جُملَةِ المَلائِكَةِ و المُستَغفِرينَ لِشيعَتِهِ النّاجينَ بِمَحَبَّتِهِ؟ قُلتُ: بَلَى! قالَ: فَعَلِيُّ بنُ أبي‌طالِبٍ إذًا قَسيمُ الجَنَّةِ و النّارِ عَن رَسُولِ اللهِ صلّى اللهَ عليه و آله و رِضوانُ و مالِكٌ صادِرانِ عَن أمرِه بِأمْرِ اللهِ تَبارَكَ و تَعالَى. يا مُفَضَّلُ! خُذْ هَذا! فَإنَّهُ مِن مَخزونِ العِلمِ و مَكنُونِهِ، لا تُخرِجهُ إلاّ إلَى أهلِهِ.[1]

[2]...

---

[1] تفسير الصّافی، ج ۱، ص ۲۶ الی ۲۸؛ به نقل از علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۶۲: [مرحوم شیخ صدوق: محمّد بن علی بن بابویه با إسناد خود از مفضّل بن عمر روایت می‌کند که: من به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: به چه سبب علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام تقسیم کنندهٔ بهشت و جهنّم شده است؟!

حضرت گفتند: به سبب آن که محبّت به او ایمان است؛ و عداوت با او کفر است. و تحقیقاً بهشت فقط برای اهل ایمان آفریده شده است. و جهنّم فقط برای اهل کفر خلقت گردیده است. بنابراین علیّ علیه السّلام، بدین علّت قسمت کنندهٔ بهشت و جهنّم است. و در بهشت داخل نمی‌شوند مگر اهل محبّت او و در جهنّم داخل نمی‌شوند مگر اهل عداوت و بغض او. مفضّل گفت: ای پسر رسول خدا: بنابراین أنبیاء و أوصیای آنان هم علیّ را دوست داشته‌اند، و دشمنانشان او را مبغوض داشته‌اند؟!

حضرت گفتند: آیا ندانسته‌ای که: پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله، در روز خیبر گفت: هر آینه حتماً من پرچم و لوای جنگ را فردا به مردی می‌سپارم که: خدا و رسولش را دوست دارد؛ و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند. و او از میدان کارزار برنمی‌گردد؛ مگر خداوند به دست او فتح و ظفر را نصیب خواهد نمود؟!

گفتم: آری! گفت: آیا ندانسته‌ای که: چون یک پرندهٔ بریان برای رسول خدا صلّی الله علیه و آله آوردند؛ آن حضرت به خداوند عرض کرد: بار پروردگارا! محبوب‌ترین مخلوقاتت را بیاور؛ تا او با من از این پرنده، بخورد! و مقصود از أحبّ خلق إله به سوی خدا علیّ بود؟!

گفتم: آری! [ادامه در صفحه بعد]

[2] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] حضرت گفت: آیا ممکن است که أنبیای خداوند، و رسل او و أوصیای آنها علیهم السّلام، دوست نداشته باشند مردی را که خدا و رسولش او را دوست داشته باشند، و وی نیز خدا و رسولش را دوست داشته باشد؟! گفتم: نه.

حضرت گفت: آیا ممکن است که مؤمنین از امّت‌هائی ایشان بوده باشند که:

حبیب خدا، و حبیب رسولش، و حبیب پیمبرانش، را دوست نداشته باشند؟ گفتم: نه.
حضرت گفت: بنابراین، ثابت شد که: تمامی پیامبران خدا و مرسلین از آنها نیز، و تمامی مؤمنان محبّ و دوست‌دار علیّ بن أبی‌طالب هستند. و هم چنین ثابت شد که: تمامی مخالفین آنها دشمن او، و دشمن تمامی دوست‌داران، و أهل محبّت او می‌باشند. گفتم: آری.
حضرت گفت: بنابراین، داخل در بهشت نمی‌شود مگر: کسی که علیّ را دوست داشته باشد. خواه از پیشینیان باشد، و خواه از پسینیان. پس روی این استدلال، علیّ قسمت کنندهٔ بهشت و جهنّم است.
مفضّل بن عمر در اینجا می‌گوید: من به حضرت عرض کردم:
ای پسر رسول خدا؛ اندوه و غصّه را از من زدودی، خداوند غصّه و اندوهت را بزدایت! از آنچه خداوند تعالی به تو یاد داده است، قدری بیشتر مرا تعلیم کن!
حضرت گفت: بپرس ای مفضّل! من گفتم: می‌پرسم ای پسر رسول خدا: بنابراین؛ آیا علیّ بن أبی‌طالب، دوستان و محبّین خود را در بهشت داخل می‌کند؛ و دشمنان و مبغضین خود را در جهنّم وارد می‌نماید؛ و یا رضوان که دربان بهشت است، و مالک که پاسدار دوزخ است آنها را وارد در بهشت و جهنم می‌نمایند؟!
حضرت گفت: ای مفضّل! آیا ندانسته‌ای که: خداوند تبارک و تعالی، دو هزار سال قبل از این که عالم را خلقت فرماید. و پیامبران در آن موقع فقط ارواحی بودند، بدون اجساد؛ پیغمبرش را درحالیکه روح بود به سوی سائر پیمبران مبعوث فرمود؟! گفتم: آری.
حضرت گفت: آیا ندانسته‌ای که: پیامبر، ایشان را دعوت به توحید خدا، و اطاعت او، و پیروی از امر او نمود. و بر این امر آنها را بشارت به بهشت داد؛ و کسانی را که از اجابت و پذیرش دعوتش سرباز زدند و انکار کردند تهدید به آتش کرد؟ گفتم: آری.
حضرت گفت: آیا پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم، خودش ضامن و متعهّد چیزی را نیست که: از جانب پروردگارش وعده داده است؛ و یا تهدید نموده است؟! گفتم: آری.
حضرت گفت: آیا علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام، خلیفهٔ رسول خدا، و امام برای امّت وی نیست؟ گفتم: آری!
حضرت گفت: آیا رضوان، دربان بهشت و مالک نگهبان دوزخ از جملهٔ فرشتگان و طلب غفران کنندگان برای شیعیان أمیرالمؤمنین علیه السّلام نیستند؛ آن شیعیانی که به برکت محبّت او نجات پیدا نموده‌اند؟! گفتم: آری!
حضرت گفت: بنابراین در این صورت، علیّ بن أبی‌طالب، تقسیم کنندهٔ بهشت و جهنّم است، از ناحیهٔ رسول الله صلّی الله علیه و آله، و رضوان و

و با دقّت در کیفیّت استدلال حضرت در این حدیث شریف بر عمومیّت تقسیم أمیرالمؤمنین علیه السّلام بهشت و جهنّم را بهر محبّ و مبغض، گرچه از انبیاء و اعداء آنها و امّتهای آنها در زمان سلف بوده باشد، مسألهٔ عمومیّت و شمول آیات قرآن خوب واضح می‌شود. بنابراین وظیفهٔ هر فرد مسلمانیست که برای اطّلاع بر حقیقت آیات قرآن، خود را به مرحلهٔ ادراک کلیّات برساند، و با تهذیب اخلاق و تطهیر نفس قابلیّت به دست آوردن تأویلات قرآن را پیدا کند؛ نه مانند ظلمه که آیات را بر خود تطبیق نموده، تحریف معنوی کتاب خدا می‌نمایند.

در کافی ج ۲، ص ۶۰۰، روایتست از أبوجعفر علیه السّلام، قال:

قالَ رَسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيه و آلِهِ: أنا أوَّلُ وافِدٍ عَلَى العَزيزِ الجَبّارِ يَومَ القيامَةِ

مالک، از امر او که از امر خداوند تبارک وتعالی نشأت گرفته است، عمل می‌کنند. و از امر او به وجود آمده‌اند، و در تحت امر او می‌باشند.
ای مفضّل! این مطلب را بگیر، زیرا آن از علوم مخزون و مکنون و پنهان است که کسی را بدان دسترس نیست، و آن را پنهان بدار؛ و برای کسی بازگو مکن؛ مگر آنکه اهلیّت شنیدن و دریافت نمودن این گونه استدلال را داشته باشد.]

و كِتابُهُ و أهلُ بَيتى ثُمَّ اُمَّتِى، ثُمَّ أسألُهُم ما فَعَلتُم بِكِتابِ اللهِ و بِأهلِ بَيتِى؟[1]

[1] الكافى، ج ٢، ص ٦٠٠: [محمد بن يعقوب كلينى با سند خود، از حضرت امام محمّد باقر عليه السّلام روايت مى‌كند كه: رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم گفتند: اوّلين كسى كه در روز قيامت بر خداوند عزيز جبّار وارد مى‌شود؛ من و كتاب خدا و اهل بيت من است؛ و پس از آن امّت من. و سپس من از امّتم مى‌پرسم كه: شما با كتاب خدا و اهل بيت من چگونه رفتار كرديد؟!]

مجلس نهم: تفسیر آیه ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَآ﴾

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

و الصّلاة على محمّد و آله الطّاهرين

و لعنة اللّه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدّين

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَآ﴾.[1]

خداوند تبارک و تعالی در مقام توبیخ و سرزنش می‌فرماید: «آیا تدبّر در قرآن نمی‌نمایند، یا آنکه قفلهائی از دلها به روی دلها زده شده و آنها قابل فهم و تدبّر نیستند؟!» یعنی هر کس که مهر شقاوت و تیرگی و ظلمت عناد، دل او را ختم ننموده باشد حتماً باید از کتاب خدا بهره برداری نموده و در آیات آن تدبّر نماید.

قرآن کتاب سیر و سلوک و راهنمائی به مقصد أعلی و مقام أسنای انسانیّت است؛ و معلوم است که کسی این راه را طیّ می‌کند که از این راه مطّلع باشد، و اگر با قرآن آشنائی نداشته باشد و راه سیر و معدِّات یا موانع و آفات این راه را از قرآن نفهمد و به دست نیاورد کجا می‌تواند سیر کند! بنابراین اصل نزول قرآن برای هدایت و عمل بوده، و این معنی متوقّف بر تفکّر و تدبّر

---

[1] سوره محمّد (٤٧) آیه ٢٤.

است. خداوند در چهار جای مختلف از سورهٔ قمر (٥٤) آیات ٤٠، ٣٢، ٢٢، ١٧ می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ

يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٍ﴾.[1]

معانی و مفاهیم ظاهری قرآن همگانی است

قرآن به لسان فصیح و بدون گیر و اغلاق وارد شده تا همه کس بفهمند و بهره‌برداری کنند. گرچه قرآن دارای معانی عمیقه و اختصاص به افراد روشندل دارد، ولی معانی و مفاهیم ظاهری آیات همگانی بوده و موجب عبرت و سرور و خوف و خشیت و تقوی و اخلاص و معرفت برای عموم است، و هر کس به نسبت خود از او استفاده می‌کند. در سورهٔ الاسرآء (۱۷) آیهٔ ٤١ وارد است که: ﴿وَلَقَدۡ صَرَّفۡنَا فِي هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لِيَذَّكَّرُواْ وَمَا يَزِيدُهُمۡ إِلَّا نُفُورٗا﴾. یعنی «در این قرآن با معانی و دلائل و امثال و غیره از آن چیزهائی که موجب اعتبار است از همه چیز آوردیم برای آنکه متذکّر امر خدا و سیر بسوی خدا گردند.»

و برای همین جهت در قرآن و روایات امر به ترتیل شده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُزَّمِّلُ * قُمِ ٱلَّيۡلَ إِلَّا قَلِيلٗا * نِّصۡفَهُۥٓ أَوِ ٱنقُصۡ مِنۡهُ قَلِيلًا * أَوۡ زِدۡ عَلَيۡهِ وَرَتِّلِ ٱلۡقُرۡءَانَ تَرۡتِيلًا﴾.[2] «ای عبا به خود پیچیده! برخیز تمام شب را مگر اندکی از آن، نصف شب

---

[1] [و هر آینه تحقیقاً ما قرآن را برای تذکّر و یادآوری از خدا آسان نمودیم؛ پس آیا یادآورنده و موعظه پذیری هست یا نه؟]

[2] سوره المزّمّل (۷۳) آیات ۱ إلی ٤.

را برخیز یا مقداری از نصف هم کم کن یا مقداری بر نصف اضافه کن، و قرآن را به نحو ترتیل بخوان!»

در کافی با إسناد خود روایت می‌کند از عبداللَه بن سلیمان، قال:

سَألتُ أباعَبدِاللهِ عَلَیه السّلامُ عَن قَولِ اللهِ عَزّوجَلَّ: ﴿وَرَتِّلِ ٱلۡقُرۡءَانَ تَرۡتِيلًا﴾، قالَ: قالَ أمِیرُالمُؤمِنِینَ صلوات الله علیه: بَیِّنهُ تِبیانًا و لا تَهُذَّهُ هَذَّ الشِّعرِ[1] و لاتَنثُرهُ نَثرَ الرَّملِ، ولَکِن أفزِعُوا قُلُوبَکُمُ القاسِیَةَ و لایَکُن هَمُّ أحَدِکُم آخِرَ السُّورَةِ.[2]

و در مجمع البیان ما رواه أبوبصیر عن أبی‌عبداللَه علیه السّلام فی هذا، قال:

هُوَ أن تَتَمَکَّثَ فیهِ و تُحَسِّنَ بِهِ صَوتَکَ.[3]

و روی عَن اُمِّ سَلَمَةَ أنَّها قالَت: کانَ رَسولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیه و آلِهِ و سَلَّم یُقَطِّعُ قِراءَتَهُ آیَةً

---

[1] هذَّ ـُ هذّاً: قطعه سریعاً.

[2] الکافی، ج ۲، ص ٦١٤: [کلینی با إسناد خود روایت می‌کند از عبدالله بن سلیمان که می‌گوید: از حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ معنای قول خداوند عزّوجلّ پرسیدم که گفته است: ﴿وَرَتِّلِ ٱلۡقُرۡءَانَ تَرۡتِيلًا﴾. «و قرآن را به کیفیّت ترتیل بخوان!» مراد از ترتیل کدام است؟! حضرت فرمود: أمیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده است: یعنی آن را خوب و واضح و روشن بخوان، و مانند خواندن شعر که به سرعت می‌خوانند مخوان که درهم پیچیده شود و معنایش مفهوم نشود؛ و نیز مانند دانه‌های شن ریزه و رمل آنرا منتشر و متفرّق مکن که جمعش مشکل باشد و بدین جهت نیز معنایش مفهوم نشود. ولیکن طوری بخوانید که با آن دلهای سخت و قلوب قاسیهٔ خودتان را به فزع و دهشت افکنید و به وحشت اندازید! و وقتی قرآن می‌خوانید، قصد و نیّت شما آن نباشد که به آخر سوره برسید!]

[3] مجمع البیان، ج ۱۰، ص ١٦٢: [شیخ طبرسی، از أبوبصیر، از حضرت صادق علیه السّلام در این آیه بدینگونه تفسیر آورده است: حضرت صادق فرمود: معنی ترتیل آن است که: در قرائتت درنگ کنی، و صدایت را در قرائت قرآن نیکو بگردانی!]

آیَةً.[1]

و عَن أبی‌عَبدِاللهِ قالَ: إذا مَرَرتَ بِآیَةٍ فیها ذِکرُ الجَنَّةِ فَاسئلِ اللهَ تَعالی الجَنَّةَ، و إذا مَرَرتَ بِآیَةٍ فیها ذِکرُ النّارِ فَتَعَوَّذْ بِاللهِ مِنَ النّارِ![2]

وصیت أمیرالمؤمنین به امام حسین علیهما السّلام

و در دیوان منسوب بمولی الموالی حضرت أمیرالمؤمنین علیه الصّلوة و السّلام

---

[1] همان مصدر: [از امّ سلمه روایت است که: عادت رسول خدا این بود که قرآن را که تلاوت می‌نمود، در انتهای هر آیه وقف می‌کرد؛ و آیه را به آیهٔ بعد متّصل نمی‌نمود.]

[2] همان مصدر: [چون به آیه‌ای رسیدی که در آن ذکر بهشت بود، از خداوند بهشت را مسألت کن! و چون به آیه‌ای رسیدی که در آن ذکر آتش بود، به خداوند از آتش پناه بر!]

در ضمن وصیّت‌های آن حضرت به فرزندش حضرت حسین علیه السّلام می‌فرماید:

لزوم اختیار سکوت هنگام استماع قرآن

و به علّت همین مناط نیز لازمست که در موقع قرائت قرآن استماع شود و سکوت اختیار شود که آیات بر دل مستمع بنشیند: ﴿وَإِذَا قُرِئَ ٱلۡقُرۡءَانُ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥ وَأَنصِتُواْ لَعَلَّكُمۡ

تُرْحَمُونَ﴾.[1]

و حضرت رسول صلّى الله عليه و آله و سلّم به ابن مسعود فرمودند:

اقْرَء! فَقالَ: يا رَسولَ اللهِ أقْرَءُ و عَلَيكَ أُنْزِلَ؟ فَقال: إنّ اُحِبُّ أنْ أسْمَعَهُ مِن غَيرى! فَكانَ يَقرَءُ و رَسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ و آلِهِ و سَلَّم عَيناهُ تَفيضانِ. و قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيه و آلِهِ و سَلَّم: مَن استَمَعَ إلى آيَةٍ مِن كِتابِ اللهِ عَزّوجَلّ كانَت لَهُ نورًا يَومَ القِيامَةِ.[2]

و رُوىَ أنّ رَجُلاً تَعَلَّمَ مِن النَّبىّ القُرآنَ؛ فَلَمّا انتَهَى إلى قَولِهِ تَعالَى: ﴿فَمَن يَعۡمَلۡ

---

[1] سوره الأعراف (٧) آيه ٢٠٤: [و زمانى كه قرآن خوانده شود، شما گوش دهيد و خاموش شويد، به اميد آن كه مورد رحمت خداوندى واقع شويد!]

[2] المحجّة البيضاء، ج ٢، ص ٢٣٢، من طريق العامة.

مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُ * وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُ﴾،[1] قالَ: يَكفِينِى هَذه! و انصَرَفَ. فَقالَ رَسولُ اللهِ: انصَرَفَ الرَّجُلُ و هُوَ فَقيهٌ.[2]

و در أخبار از غافلين قرآن و لاهين بسيار نهى فرموده‌اند. در كافى با إسناد خود از عبدالله بن سنان حديث مى‌كند از حضرت صادق عليه السّلام، قال:

قالَ رَسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيه و آلِهِ و سَلَّم: اقرَءُوا القُرآنَ بِألحانِ العَرَبِ و أصواتِها، و إيّاكُم و لُحُونَ أهلِ الفِسقِ و أهلِ الكَبائِرِ! فَإنَّهُ سَيَجِىءُ مِن بَعدى أقوامٌ يُرَجِّعُونَ القُرآنَ تَرجيعَ الغِناءِ و النَّوحِ و الرَّهبانِيَّةِ لايَجُوزُ تَراقِيَهُم، قُلُوبُهُم مَقلُوبَةٌ و قُلُوبُ مَن يُعجِبُهُ شَأنُهُم.[3]

---

[1] سوره الزّلزلة (۹۹) آيه ۷ و ۸.

[2] سفينة البحار، ج ۲، ص ٤١٤؛ به نقل از بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۰۷: [قرآن بخوان! ابن مسعود گفت: يا رسول الله! قرآن بر تو نازل شده است؛ من بخوانم؟!
رسول خدا گفت: من دوست دارم از غير خودم بشنوم. ابن مسعود قرآن مى‌خواند و اشک از ديدگان رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم جارى بود.
و رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود: كسى كه به يک آيه از كتاب خدا گوش فرا دارد، براى او نورى در روز قيامت است.
و در روايت است كه: مردى از رسول خدا قرآن مى‌آموخت، چون به اين گفتار خدا رسيد: ﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُ * وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُ﴾ «پس هر كس كه به قدر سنگينى يک ذرّه، كار خيرى انجام دهد، آن را مى‌بيند؛ و هر كس كه به قدر سنگينى يک ذرّه، كار بدى انجام دهد آنرا مى‌بيند.»
گفت: اين آيه براى من كافى است! و ديگر قرآن تعليم نگرفت، و از همانجا مراجعت كرد.
رسول خدا فرمود: اين مرد بازگشت در حالى كه مردى فقيه بود.]

[3] الكافى، ج ۲، ص ٦١٤: [رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم گفت: قرآن را با آهنگهاى عرب و اصوات عرب بخوانيد. و مبادا كه با آهنگهاى اهل فسق و مبتلايان به معاصى كبيره بخوانيد! پس از من تحقيقاً كسانى خواهند آمد كه قرآن را مانند آوازه خوانان و غناپيشگان، و مانند آوازخوانى‌هاى عزاخوانى و مجالس مصيبت، و مانند آوازه خوانى‌هاى رهبانان، با ترجيع مى‌خوانند.
قرائت اين افراد قبول نمى‌شود، و از ترقوه‌هايشان به بالا نمى‌رود. (يعنى در

لزوم قرائت قرآن با تأمّل و دقّت

و در مقابل این افراد کسانی هستند که قرآن را با تأمّل و دقّت می‌خوانند و آرام و با تفکّر، بطوری که دلهای آنان از خوف خدا به لرزه می‌آید و آثار حزن در چهرهٔ آنها هویدا می‌گردد:

﴿وَبَشِّرِ ٱلْمُخْبِتِينَ * ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَٱلصَّٰبِرِينَ عَلَىٰ مَآ أَصَابَهُمْ وَٱلْمُقِيمِي ٱلصَّلَوٰةِ وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ﴾.[1]

در کافی با إسناد خود از سلیمان بن داوود المنقری عن حفص، قال:

سَمِعتُ مُوسیَ بنَ جَعفَرٍ عَلَیهِما السّلامُ یَقُولُ لِرَجُلٍ: أتُحِبُّ البَقاءَ فی الدُّنیا؟ فَقالَ: نَعَم! فَقالَ: و لِمَ؟ قالَ: لِقِراءَةِ ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾. فَسَکَتَ عَنهُ فَقالَ لَهُ بَعدَ ساعَةٍ: یا حَفصُ! مَن ماتَ مِن أولیائِنا و شیعَتِنا و لَم یُحسِنِ القُرآنَ عُلِّمَ فی قَبرِهِ لِیَرفَعَ اللهُ بِهِ مِن دَرَجَتِهِ، فَإنّ دَرَجاتِ الجَنَّةِ عَلَی قَدرِ آیاتِ القُرآنِ؛ یُقالُ لَهُ: اقرَأ و ارقَ! فَیَقرَأُ ثُمَّ یَرقَی.

قالَ حَفصٌ: فَما رَأیتُ أحَدًا أشَدَّ خَوفًا عَلَی نَفسِهِ مِن مُوسیَ بنِ جَعفَرٍ عَلَیهِما السّلامُ و لا أرجَی النّاسِ مِنهُ، و کانَت قِراءَتُهُ حُزنًا، فَإذا قَرَأ فَکَأنَّهُ یُخاطِبُ إنسانًا.[2]

سینه می‌ماند و به سر و مرکز اندیشه نمی‌رسد، و به گوش و چشم و مغز و دماغ نمی‌رسد.) دلهای اینگونه افراد واژگون است، و دلهای آنان که این کیفیّت را نیکو می‌شمارند.]

[1] سوره الحجّ (۲۲) آیه ۳٤ و ۳۵: [بشارت بده مردمان وارفته و درهم رفتهٔ شوریده (متواضع متخاشع) را؛ آنان که چون ذکر خدا شود، دلهایشان به هراس افتد، و شکیبایان در مشکلات و مصائب و واردات، و بپادارندگان نماز را، و آنان که چون به آنها روزی برسانیم، از آن در راه ما انفاق می‌نمایند.]

[2] الکافی، ج ۲، ص ٦۰٦: [و نیز کلینیّ از علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمّد، از سلیمان بن داوود منقری، از حفص روایت کرده است که گفت: از حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام شنیدم به مردی می‌گفت: آیا دوست داری در دنیا باقی بمانی؟! گفت: آری! حضرت فرمود: چرا؟! گفت: به جهت خواندن سورهٔ ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾. حضرت در پاسخ وی

هیچ نگفتند؛ پس از یک ساعت به حفص گفتند: ای حفص! هر کس از موالیان ما و از شیعیان ما بمیرد و قرآن را نتواند بخواند، در میان قبرش به او یاد می‌دهند، تا بدین وسیله خداوند درجه و منزلهٔ او را بالا برد؛ چون درجات بهشت به اندازهٔ آیات قرآن است؛ به مؤمن گفته می‌شود: بخوان و بالا برو! مؤمن می‌خواند و سپس بالا می‌رود.

حفص می‌گوید: من در میان مردم هیچکس را ندیدم که خوفش از خدا بر نفسش، و نیز امیدش به خدا از موسی بن جعفر علیهما السّلام شدیدتر و بیشتر باشد. قرآن را که تلاوت می‌نمود، با حال حزن و اندوه می‌خواند. و چنان غرق توجّه ذات اقدس ذوالجلال بود که گوئی با انسانی مخاطبه و گفتگو دارد.]

و در کافی با إسناد خود روایت می‌کند از حضرت امام محمّد باقر علیه‌السّلام، قال:

قُرّاءُ القُرآنِ ثَلاثَةٌ: رَجُلٌ قَرَأ القُرآنَ فَاتَّخَذَهُ بِضاعَةً و استَدَرَّ بِهِ المُلُوكَ و استَطالَ بِهِ عَلَى النّاسِ، و رَجُلٌ قَرَأ القُرآنَ فَحَفِظَ حُرُوفَهُ و ضَيَّعَ حُدُودَهُ و أقامَهُ إقامَةَ[1] القِدحِ، فَلا كَثَّرَ اللهُ هَؤُلاءِ مِن حَمَلَةِ القُرآنِ! و رَجُلٌ قَرَأ القُرآنَ فَوَضَعَ دَواءَ القُرآنِ عَلَى داءِ قَلبِهِ، فَأسهَرَ بِهِ لَيلَهُ و أظمَأ بِهِ نَهارَهُ و قامَ بِهِ فى مَساجِدِهِ و تَجافَى بِهِ عَن فِراشِهِ؛ فَبِأُولَئِكَ يَدفَعُ اللهُ العَزيزُ الجَبّارُ البَلاءَ، و بِأُولَئِكَ يُدِيلُ اللهُ عَزّوجَلَّ مِنَ الأعداءِ، و بِأُولَئِكَ يُنَزِّلُ اللهُ عَزّوجَلَّ الغَيثَ مِنَ السَّماءِ، فَوَاللهِ لَهَؤُلاءِ فى قُرّاءِ القُرآنِ أعَزُّ مِنَ الكِبريتِ الأحمَرِ![2]

---

[1] قال فى مرآت العقول: اقامة القدح كانّه تاكيد للفقرة الاولى أعنى حفظ الحروف.

[2] الكافى، ج ۲، ص ٦٢٧: [حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود: قاریان و خوانندگان قرآن سه دسته‌اند: مردی که قرآن را می‌خواند و آنرا سرمایهٔ کسب دنیوی داشته، و بواسطهٔ آن از ملوک و حکّام پیوسته جیره می‌خورد. و با خواندن آن و درس آن، لقمهٔ نانی تهیّه کرده، عیش و بساط خود را گسترده است. و به دارا بودن آن بر مردم بلندمنشی و بلندپروازی دارد.

و مردی است که حروف و کلمات و اعراب و معنایش را هم می‌داند، ولیکن حدود و قوانین و مضامین آنرا ضایع کرده است؛ و همچون تیرهائی که به قدر و شکل و وزن هم می‌تراشند و پهلوی هم می‌چینند تا برای موقع تیراندازی بکار آید، اینها هم حروف و آیات و تجوید و وقوف و مخارج و سائر جهات ظاهری را کاملاً مرتّب و منظّم می‌نمایند.

خداوند امثال اینگونه افراد را در میان حاملین و پاسداران قرآن زیاد نکند.

و مردی است که قرآن را می‌خواند و دوای حاصل از آنرا، چون مرهمی بر روی درد دلش می‌گذارد. شبهای تار با قرآن سر و کار دارد و با تفکّر در آن بیداری می‌کشد، و روزهای گرم را با آن بسر می‌برد، و در هنگام سجده‌ها و نمازهایش قرآن را تلاوت می‌کند، و بدین جهت پهلو از رختخواب بر کنار می‌دارد.

بواسطهٔ این افراد می‌باشد که خداوند عزیز جبّار، بلا را از میان مردم برمی‌دارد. و بواسطهٔ این افراد می‌باشد که خداوند عزّوجلّ نوبت حکومت و ولایت را از دست دشمنان می‌گیرد و به مؤمنان می‌دهد. و بواسطهٔ این افراد می‌باشد که خداوند عزّوجلّ باران رحمت خود را از آسمان فرود می‌آورد.

سوگند به خدا که این دسته در میان قاریان قرآن، نایاب‌تر از اکسیر* هستند.

* مراد از کبریت أحمر، اکسیر است و آن، چیزی است که چون به مس بزنند

و قال رسولُ الله صلّى الله عليه و آله و سلّم:

ما آمَنَ بِالقرآن مَنِ اسْتَحَلَّ مَحارِمَه.[1]

روایاتی در فضیلت و کیفیّت قرائت قرآن

و راجع به قرائت قرآن روایات بسیاری وارد است.

در کافی با إسناد خود حدیث می‌کند از لیث بن أبی سلیم رفعه، قال:

قالَ النَّبِیُّ صَلَّى اللهُ عَلَیه و آلِهِ: نَوِّرُوا بُیُوتَکُم بِتِلاوَةِ القُرآنِ و لا تَتَّخِذُوها قُبُورًا کَما فَعَلَتِ الیَهُودُ و النَّصارَى، صَلُّوا فی الکَنائِسِ و البِیَعِ و عَطِّلُوا بُیُوتَهُم! فَإنّ البَیتَ إذا کَثُرَ فیهِ تِلاوَةُ القُرآنِ کَثُرَ خَیرُهُ و اتَّسَعَ أهلُهُ و أضاءَ لأهلِ السَّماءِ کَما تُضیءُ نُجُومُ السَّماءِ لأهلِ الدُّنیا.[2]

و در کافی از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند که، إنّه قال:

أنّ البَیتَ إذا کانَ فیهِ المَرءُ المُسلِمُ یَتلُو القُرآنَ یَتَراءَاهُ أهلُ السَّماءِ کَما یَتَراءَى أهلُ الدُّنیا الکَوکَبَ الدُّرِّیَّ فی السَّماءِ.[3]

طلا می‌شود، و آن غیر از کیمیا است؛ کیمیا ترکیباتی است با شرائط خاصّه که نتیجهٔ آن طلا خواهد شد.]

[1] المحجّة البیضاء، ج ۲، ص ۲۱۹، بروایة عامیّة: [کسی که محرّماتی را که در قرآن وارد است حلال بداند، ایمان به قرآن نیاورده است.]

[2] الکافی، ج ۲، ص ٦١٠: [رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: خانه‌های خود را با تلاوت قرآن نورانی کنید، و مانند قبرها خشک و جامد و خاموش و تاریک نگیرید؛ شبیه یهودیان و مسیحیان که نمازهای خود را در کلیساها و کنیسه‌ها می‌خوانند؛ و خانه‌های خود را تعطیل نموده‌اند. چون در خانه اگر قرائت قرآن بسیار شود، خیراتش گسترش می‌یابد، و اهلش زیاد می‌شوند؛ و همانطور که ستارگان آسمان به زمین نور می‌دهند، این خانه به ساکنین آسمانها نور می‌فرستد.]

[3] همان مصدر. [حضرت صادق علیه السّلام فرمود: اگر در خانه، مرد مسلمان به تلاوت قرآن مشغول شود، چنان اهل آسمان به تماشای او مشغول می‌شوند، مثل تماشائی که اهل دنیا از ستارگان متلألأ و درخشان آسمان می‌کنند.]

و همچنین در کافی از ابن قدّاح روایت می‌کند از حضرت أبی‌عبداللَه علیه السّلام، قال:

قالَ أميرُالمُؤمِنينَ عَلَيه السّلامُ: البَيتُ الَّذى يُقرَاُ فيهِ القُرآنُ و يُذكَرُ اللَهُ عَزّوجَلَّ فيهِ تَكثُرُ بَرَكَتُهُ و تَحضُرُهُ المَلائِكَةُ و تَهجُرُهُ الشَّياطينُ و يُضيءُ لأهلِ السَّماءِ كَما تُضيءُ الكَواكِبُ لأهلِ الأرضِ، و أنّ البَيتَ الَّذى لا يُقرَاُ فيهِ القُرآنُ و لا يُذكَرُ اللَهُ عَزّوجَلَّ فيهِ تَقِلُّ بَرَكَتُهُ و تَهجُرُهُ المَلائِكَةُ و تَحضُرُهُ الشَّياطينُ.[1]

ولی البتّه برای آنکه قاری قرآن از معنای آن استفاده کند نباید آنرا تُند و سریع بخواند.

---

[1] همان مصدر، ص ٦١٧: [أمیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمودند: خانه‌ای که در آن قرآن بسیار خوانده شود و ذکر خداوند عزّوجلّ بسیار شود، برکتش زیاد می‌گردد، و فرشتگان در آن حضور می‌یابند، و شیاطین از آنجا رخت بر می‌بندند، و نور و روشنی به اهل آسمان می‌دهد همانطور که ستارگان به اهل زمین نور و روشنی می‌دهند. و خانه‌ای که در آن قرآن خوانده نشود و ذکر خداوند عزّوجلّ در آن برده نشود، برکتش کاهش می‌یابد، و فرشتگان حضور نمی‌یابند، و شیاطین در آنجا حاضر می‌شوند.]

در کافی بإسناده عن محمّد بن عبداللَه، قال:

قُلتُ لأبی‌عَبدِاللهِ عَلَیه السّلامُ: أقرَأُ القُرآنَ فی لَیلَةٍ؟ قالَ: لایُعجِبُنِی أن تَقرَأهُ فی أقَلَّ مِن شَهرٍ![1]

و در کافی ایضاً روایت می‌کند از علیّ بن حمزة، قال:

دَخَلتُ عَلَی أبی‌عَبدِاللهِ عَلَیه السّلامُ، فَقالَ لَهُ أبُو بَصیرٍ: جُعِلتُ فِداكَ! أقرَأُ القُرآنَ فی شَهرِ رَمَضانَ فی لَیلَةٍ؟ فَقالَ: لا! قالَ: فَفی لَیلَتَینِ؟ قالَ: لا! قالَ: فَفی ثَلاثٍ؟ قالَ: ها! و أشارَ بِیَدِهِ، ثُمَّ قالَ: یا أبا مُحَمَّدٍ! إنّ لِرَمَضانَ حَقًّا و حُرمَةً لایُشبِهُهُ شَیءٌ مِنَ الشُّهُورِ، و کانَ أصحابُ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیه و آلِهِ و سَلَّم یَقرَأُ أحَدُهُمُ القُرآنَ فی شَهرٍ أو أقَلَّ؛ إنّ القُرآنَ لا یُقرَأُ هَذرَمَةً[2] ولَکِن یُرَتِّلُ تَرتیلاً. فَإذا مَرَرتَ بِآیَةٍ فیها ذِکرُ الجَنَّةِ فَقِفْ عِندَها و سَلِ اللَهَ [عَزّوجَلَّ] الجَنَّةَ، و إذا مَرَرتَ بِآیَةٍ فیها ذِکرُ النّارِ فَقِفْ عِندَها و تَعَوَّذْ بِاللهِ مِنَ النّارِ![3]

و در کافی عن حریز عن أبی‌عبداللَه علیه السّلام، قال:

القُرآنُ عَهدُ اللهِ إلَی خَلقِهِ، فَقَد یَنبَغِی لِلمَرءِ المُسلِمِ أن یَنظُرَ فی عَهدِهِ و أن یَقرَأ مِنهُ فی کُلِّ یَومٍ

---

[1] همان مصدر: [به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: من تمام قرآن را در یک شب بخوانم؟! فرمود: برای من جالب نیست که قرآن را در کمتر از مدّت یک ماه بخوانی!]

[2] الهذرمة: السرعة فی القراءة.

[3] همان مصدر: [علیّ بن حمزه گفت: من بر حضرت صادق علیه السّلام وارد شدم. أبوبصیر به آن حضرت گفت: من در یک شب از ماه رمضان، یک ختم قرآن را بنمایم؟!

حضرت فرمود: نه! گفت: در دو شب؟! حضرت فرمود: نه!

گفت: در سه شب؟! حضرت با دست اشاره‌ای فرموده و گفتند: «ها» یعنی عیب ندارد.

سپس به أبوبصیر فرمود: ای أبا محمّد! ماه رمضان حقّی و احترامی دارد که سائر ماهها ندارند. و اصحاب محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم عادتشان بر این بود که: قرآن را در مدّت یک ماه یا کمتر از آن می‌خوانده‌اند. قرآن را نباید با سرعت خواند، ولیکن باید آرام با حفظ موارد وقف و ادآء کلمات قرائت نمود. چون به آیه‌ای رسیدی که در آن یادی از بهشت بود، درنگ کن و از خداوند بهشت را بخواه؛ و چون به آیه‌ای رسیدی که در آن یادی از آتش بود نیز توقّف کن، و از آتش به خداوند پناه ببر!]

خَمسينَ آيَةً.[1]

صوت حسن یکی از جهات قابل توجّه در قرآئت قرآن است

و یکی از جهات دیگری که باید در قرآن مراعات شود صوت حسن است؛ سزاوار است قرآن را با صوت نیکو و به حالت حزن انسان قرائت نماید.

در کافی با إسناد خود از عبداللَه بن سنان روایت می‌کند از حضرت صادق علیه السّلام، قال:

قالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيه و آلِهِ و سَلَّم: لِكُلِّ شَيءٍ حِلِيَةٌ و حِلِيَةُ القُرآنِ الصَّوتُ الحَسَنُ.[2]

و ایضاً در کافی از علی بن اسماعیل المیثمی روایت می‌کند، عن رجلٍ عن أبی‌عبداللَه علیه السّلام قال:

ما بَعَثَ اللهُ عَزّوجَلَّ نَبِيًّا إلاحَسَنَ الصَّوتِ.[3]

و باز در کافی است از حضرت صادق علیه

---

[1] همان مصدر، ص ٦٠٩: [از حریز، از حضرت صادق علیه السّلام روایت است که فرمود: «قرآن کریم عهدنامه و پیمان نامه‌ای است از خدا به سوی خلقش؛ بنابراین سزاوار است مرد مسلمان در این عهدنامه نظر افکند و هر روز، از آن به مقدار پنجاه آیه بخواند.]

[2] همان مصدر، ص ٦١٥: [عبدالله بن سنان روایت می‌کند از حضرت صادق علیه السّلام که رسول اکرم صلّی الله علیه و آله فرمودند: هر چیزی یک جمال و زیبائی و زیوری دارد؛ و جمال و زیور قرآن صدای نیکوست.]

[3] همان مصدر، ص ٦١٦: [علیّ بن اسماعیل میثمی از مردی روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام گفتند: خداوند عزّوجلّ هیچ پیامبری را مبعوث ننمود مگر آن که صدایش نیکو بود.]

السّلام، قال:

كانَ عَلِيُّ بنُ الحُسَينِ صلوات اللَه عليه أحسَنَ النّاسِ صَوتًا بِالقُرآنِ، و كانَ

السَّقّاءُونَ يَمُرُّونَ فَيَقِفُونَ بِبابِهِ يَسمَعُونَ قِراءَتَهُ؛ و كانَ أَبُوجَعفَرٍ عَلَيه السّلامُ أحسَنَ النّاسِ صَوتًا.[1]

و همچنین در کافی با إسناد خود حدیث می‌کند

از علیّ بن محمد النّوفلی عن أبی الحسن علیه السّلام، قال:

ذَكَرتُ الصَّوتَ عِندَهُ فَقالَ: إنّ عَلِيَّ بنَ الحُسَينِ عَلَيهِما السّلامُ كانَ يَقرَأُ فَرُبَّما مَرَّ بِهِ المارُّ فَصَعِقَ مِن حُسنِ صَوتِهِ؛ و إنّ الإمامَ لَو أظهَرَ مِن ذَلِكَ شَيئًا لَما احتَمَلَهُ النّاسُ مِن حُسنِهِ. قُلتُ: و لَمَ يَكُن رَسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيه و آلِهِ و سَلَّم يُصَلِّي بِالنّاسِ و يَرفَعُ صَوتَهُ بِالقُرآنِ؟ فَقالَ: أنّ رَسُولَ اللهِ [صَلَّى اللهُ عَلَيه و آلِهِ و سَلَّم] كانَ يُحَمِّلُ النّاسَ مِن خَلفِهِ ما يُطيقُونَ.[2]

پناه بردن به خدا هنگام قرآئت قرآن

و بالجملة، غیر از اینها باید در موقع قرائت قرآن به خدا پناه برد: ﴿فَإِذَا

---

[1] همان مصدر: [حضرت سجّاد علیه‌السّلام از بهترین خوش صداها در قرائت قرآن بوده‌اند؛ و عادت سقّاهای مدینه این بود که چون با مشکهای پر آب و سنگین خود عبور می‌کردند، در خانهٔ آن حضرت توقّف می‌کردند و قرائتش را می‌شنیدند. و حضرت باقر علیه السّلام از جهت صدا بهترین خوش صداها بودند.]

[2] الکافی، ج ۲، ص ٦١٥: [کلینی با سند متّصل خود از حضرت أبی‌الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام آورده است که: چون نوفلی در محضرش سخن از صوت به میان آورد، فرمودند: حضرت امام زین العابدین علیه السّلام در وقتی که مشغول خواندن قرآن می‌شدند، از زیبائی و حسن صدای او چه بسا عابری که از آنجا می‌گذشت مدهوش می‌شد. اگر امام مقدار کمی از آن حسن و نیکوئی صوت خود را ظاهر نماید، از شدّت دلربائی و دلبری، مردم طاقت شنیدن ندارند.

گفتم: مگر رسول خدا با مردم نماز نمی‌گذاشت، و صدای خود را به خواندن قرآن بلند نمی‌کرد؟!

حضرت گفتند: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بقدر طاقت و قدرت مردم پشت سر خود، بر آنها تحمیل می‌کرد.]

قَرَأۡتَ ٱلۡقُرۡءَانَ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ﴾.[1] معلومست که پناه بردن نه تنها أعوذ بالله گفتن است، بلکه دل به خدا دادن و در موقع قرائت قرآن غیر خدا را فراموش کردن و با تفکّر و تأمّل شروع کردن [است]، چه قرآن در نماز خوانده شود و یا در غیر نماز. حسن بن علی بن شعبه حرّانی در تحف العقول حدیث می‌کند از حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام که فرمودند:

لا خَیرَ فی عِبادَةٍ لَیسَ فیها تَفَقُّهٌ؛ و لا فی قرآءَةٍ لَیسَ فیهَا تَدَبُّرٌ.[2]

گرچه قرائت در نماز به خصوص بسیار ممدوح، و قرآنی که در نماز خوانده شود ثوابش بیشتر است.

در کافی با إسناد خود از عبدالله بن سلیمان حدیث می‌کند از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام، قال:

مَن قَرَأ القُرآنَ قائِمًا فی صَلاتِهِ کَتَبَ اللهُ لَهُ بِکُلِّ حَرفٍ مِائَةَ حَسَنَةٍ، و مَن قَرَأهُ فی صَلاتِهِ جالِسًا کَتَبَ اللهُ لَهُ بِکُلِّ حَرفٍ خَمسینَ حَسَنَةً، و مَن قَرَأهُ فی غَیرِ صَلاتِهِ کَتَبَ اللهُ لَهُ بِکُلِّ حَرفٍ عَشرَ حَسَناتٍ.[3]

---

[1] سوره النّحل (١٦) آیه ٩٨: [پس هنگامی که قرآن می‌خوانی، پناه ببر به خداوند از شیطان رانده شدهٔ لعنت زده.]

[2] تحف العقول، رواه مرسلاً، ص ٢٠٤: [ابداً خیری در عبادت نیست در صورتی که از روی فهم و درایت نباشد؛ و خیری در قرائت نیست در صورتی که در آن تأمّل و تفکّر و تدبّر نباشد.]

[3] الکافی، ج ٢، ص ٦١١: [کسی که قرآن را در حال ایستاده در نمازش بخواند، خداوند جزای وی را در مقابل هر حرف یک صد حسنه می‌نویسد.

و حجّة الاسلام غزّالی این روایت را از أمیرالمؤمنین علیه السّلام تا خمسین حسنة نقل کرده و تتّمه‌ای هم بر آن نقل کرده است، که:

و مَن قَرَأ فی غَیرِ صَلوةٍ و هُوَ عَلَی وُضُوءٍ فَخَمسٌ و عِشرُونَ حَسَنَةً، و مَن قَرَأ عَلَی غَیرِ وُضُوءٍ فَعَشرُ حَسَناتٍ، و ما کانَ مِنَ القِیامِ بِاللَّیلِ فَهُوَ أفضَلُ، لانَّهُ أفرَغُ لِلقَلبِ.[1]

فضیلت قرائت قرآن در نیمه‌های شب

خداوند علیّ أعلی در قرآن مجید توصیف می‌کند اشخاصی را که شب به قرائت قرآن و ذکر در حال نماز و غیره مشغولند: ﴿ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ﴾،[2] تمام این اصناف را در حال قیام و قعود و در حال خوابیدن و به پهلو افتادن مدح نموده است، ولی قیام را بر قعود و قعود را بر ذکر به پهلو مقدّم داشته است.

خداوند به پیغمبرش امر می‌کند که پاسی از شب را به نماز و خواندن قرآن در نماز مشغول شود: ﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعۡلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدۡنَىٰ مِن ثُلُثَيِ ٱلَّيۡلِ وَنِصۡفَهُۥ وَثُلُثَهُۥ وَطَآئِفَةٞ مِّنَ ٱلَّذِينَ مَعَكَۚ وَٱللَّهُ يُقَدِّرُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَۚ عَلِمَ أَن لَّن تُحۡصُوهُ فَتَابَ عَلَيۡكُمۡۖ فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِۚ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ

و کسی که قرآن را در حال نشسته در نمازش بخواند، خداوند جزای وی را در مقابل هر حرف پنجاه حسنه می‌نویسد، و کسی که قرآن را در غیر نمازش بخواند، خداوند جزای وی را در مقابل هر حرف ده حسنه می‌نویسد.]

[1] علی ما نقلها عنه فی المحجّة البیضاء، ج ۲، ص ۲۲۰: [و کسی که قرآن را در غیر نمازش با وضو بخواند، بیست و پنج حسنه دارد. و کسی که در غیر نمازش با غیر وضو بخواند، ده حسنه دارد. و آنچه از قرآن در شب در حال قیام خوانده شود، افضل است؛ چون دل را فارغ‌تر می‌کند.]

[2] سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۱: [آن کسانی که در حال ایستاده و نشسته ذکر خدا می‌کنند و آنگاه که بر پهلویشان می‌آرامند ذکر خدا می‌کنند.]

مِنكُم مَّرۡضَىٰ وَءَاخَرُونَ يَضۡرِبُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَبۡتَغُونَ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَءَاخَرُونَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنۡهُ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَقۡرِضُواْ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُم مِّنۡ خَيۡرٖ تَجِدُوهُ

عِندَ ٱللَّهِ هُوَ خَيۡرٗا وَأَعۡظَمَ أَجۡرٗا وَٱسۡتَغۡفِرُواْ ٱللَّهَ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾.[1] منظور از: ﴿فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ﴾، و ﴿فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنۡهُ﴾ خواندن قرآن در نماز است به قرینهٔ قوله تعالی: ﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعۡلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ﴾. چون مراد از قیام در این آیهٔ شریفه قیام به نماز است، و چون قرآن خواندن در نماز واجب است، لذا تعبیر از خواندن نماز به قرائت قرآن می‌شود، مثل قوله تعالی: ﴿وَقُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ إِنَّ قُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ كَانَ

---

[1] سوره المزّمّل (۷۳) آیه ۲۰: [تحقیقاً پروردگار تو ای پیغمبر می‌داند که: تو مقداری کمتر از دو ثلث شب را برای نماز و قرآن بپا برمی‌خیزی؛ و به قدر نصف شب، و ثلث شب قیام داری! و جماعتی هم از کسانی که با تو هستند این چنین می‌باشند. و خداوند است که اندازه و مقدار شب و روز را تحدید می‌کند و معیّن و مقدّر می‌فرماید؛ و می‌داند که شما هیچگاه نمی‌توانید تمام ساعات شب را ضبط کنید و همه‌اش را به عبادت برخیزید، فلهذا از مقداری از آن درگذشت و برای شما تخفیف داد. بنابر این به مقداری که از قرائت قرآن برای شما میسّر است، دست برندارید و حتماً آنرا بخوانید. خدا می‌داند که پس از این در میان شما جمعی مریض خواهند شد، و جمعی دیگر در زمین برای کسب و تجارت و ابتغاء فضل و رحمت خدا حرکت می‌کنند، و جمعی دیگر در راه خدا به قتال و کارزار دست می‌زنند؛ فعلیهذا به مقداری که شبها قرائت قرآن برای شما میسور است و در تعب و رنج نمی‌افتید، دست برندارید و آنرا بخوانید، و نماز را بپای دارید، و زکات را بدهید، و به خداوند قرض نیکو بدهید (قرض الحسنه، اعمّ از آن که معادلش را بگیرید و یا نگیرید و آنرا صدقه حساب کنید؛ در هر حال با خدا معامله کرده و به او قرض داده‌اید). و هر عمل خیری که انجام داده‌اید و زودتر از خودتان به نزد خدا فرستاده‌اید، آنجا موجود است و آنرا خواهید یافت که با آن موجودیّت فعلی و حتمی که ذخیرهٔ اخروی است، بسی خوب و شایسته و مورد اختیار و انتخاب است؛ و اجر و پاداشش نیز عظیم‌تر است. و از خداوند طلب مغفرت و آمرزش کنید که تحقیقاً و محقّقاً خداوند آمرزنده و مهربان است.]

مَشْهُودًا﴾.[1] یعنی «اقامه کن قرآن فجر (نماز صبح) را، به درستی که

نماز صبح مشهود دو صفّ از ملائکه شب و ملائکه روز است!»

کیفیّت قرائت سور قرآن در نمازهای یومیّه

مؤمنین در صدر اسلام در نمازهای خود سوره‌های کوچک را نمی‌خواندند، بلکه در نمازهای واجب طبق دستور پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم سزاوار است که در نماز ظهر و عصر بعد از حمد سوره‌های کوچک مانند القارعة و امثالها بخوانند، و در نماز مغرب و عشاء امثال سوره‌های والشمس و الأعلی، و در نماز صبح امثال سوره‌های مزمّل و مدّثر، و در نمازهای شبانه روز حتّی یک مرتبه توحید بخواند، و در نمازهای مستحبّی از سور طوال قرآن بخواند؛ و خلاصه در نمازها قرآن خیلی خوانده شود و ابداً انسان به یک سورهٔ خاصّ در نمازها اکتفا نکند که موجب تضییع و مهجوریّت قرآن خواهد شد.

---

[1] سوره الإسرآء (۱۷) ذیل آیه ۷۸.

در من لا یحضره الفقیه از فضل بن شاذان در جمله علل از حضرت رضا علیه السّلام روایتست که، انّه قال:

اُمِرَ النّاسُ بِالقِراءَةِ فی الصَّلاةِ لِئَلا یَکُونَ القُرآنُ مَهجُورًا مُضَیَّعًا، و لیَکُون مَحفُوظًا مَدرُوسًا فَلا یَضمَحِلَّ و لا یُجهَلَ. و إنَّما بُدِئَ بِالحَمدِ دُونَ سائِرِ السُّوَرِ لأَنَّهُ لَیسَ شَیءٌ مِنَ القُرآنِ و الکَلامِ جُمِعَ فیهِ مِن جَوامِعِ الخَیرِ و الحِکمَةِ ما جُمِعَ فی سُورَةِ الحَمدِ؛ ثُمَّ شَرَعَ عَلَیه السّلام فی تَفسیرِ سورةِ الحَمدِ إلی آخِرِها.[1]

مؤمنین با پیغمبر اکرم در نمازهای شب سوره‌های بزرگ می‌خواندند، و در نمازهای واجب ـ غیر از جماعت با رسول خدا ـ و در نمازهای مستحبّهٔ خود سوره‌های بزرگ می‌خواندند، و در عالمی از لذّت و انس و تکلّم با خدا غرق و مسرور می‌شدند.

حکایتی در اهتمام اصحاب پیامبر صلوات الله و سلامه علیه در قرائت قرآن

---

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۱۰: [از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت است که فرمود: علّت آنکه مردم مأمور شده‌اند در نمازهای خود قرآن بخوانند این است که: قرآن متروک و مهجور و ضایع نشود، بلکه پیوسته مردم آنرا حفظ کنند، و به درس و تدریس و تعلیم و تعلّم آن مشغول باشند. و در این فرض، دیگر نه قرآن مضمحلّ می‌شود و از بین می‌رود، و نه نادیده گرفته شده و مجهول می‌ماند. و علّت آن که در قرآن به سورهٔ حمد ابتدا شده است، نه سائر سوره‌ها آنست که: نه در قرآن و نه در کلامی دیگر، مانند آنچه در سورهٔ حمد از جوامع خیر و مطالب حکمت آمیز گرد آمده است، در آنها گرد نیامده است. در این حال حضرت شروع نمودند به تفسیر سورهٔ حمد از اول تا به آخر آن.]

در خبر است که در یکی از غزوات[1] که پیغمبر و مسلمانان به دشمن مواجه شدند، از شدّت خوف و اضطراب، دشمنان زنان خود را گذارده همگی به کوه‌ها فرار کردند. مسلمین رسیدند و زنان آنان را اسیر گرفتند، و پیغمبر با مردم نماز خوف بگزاردند و مراجعت کردند. گویند زنی در بین اسراء بود که شوهرش غائب بود؛ چون مسلمین حرکت کردند شوهرش برسید و بدنبال آنها آمد. چون حضرت در منزلی فرود آمدند فرمودند که: کیست امشب پاسبانی ما بنماید؟ یک تن از انصار و یک تن از مهاجرین گفتند: ما پاسبانی خواهیم نمود! و در دهان درّه بایستادند برای نگهبانی نمودن. مهاجری خوابید و آن شخص انصاری را گفت: تو اوّل شب حراست کن و من در آخر شب حراست می‌نمایم. شخص انصاری به نماز بایستاد. شوهر آن زن بیامد و دید کسی ایستاده است، یک تیر بدو انداخت و آن تیر بر بدن انصاری نشست، انصاری تیر را کشیده به نماز خود ادامه داد، تیر دوّم انداخت انصاری تیر را کشید و به نماز خود ادامه می‌داد، چون تیر سوّم بر بدن انصاری نشست آن تیر را کشید و رکوع و سجود بجای

[1] این غزوه، ذات الرّقاع بوده است.

آورده سلام داد و مرد مهاجر را بیدار کرد که: دشمن آمده است، برخیز! چون شوهر آن زن دید که اینها مطّلع شده‌اند فرار کرد. مهاجری به انصاری گفت: چرا زودتر مرا خبر نکردی سبحان الله چرا در تیر اول مرا بیدار نکردی گفت در نماز سوره می‌خواندم و نخواستم آن سوره را قطع کنم؛ چون تیرها پیاپی آمد به رکوع رفته نماز را تمام کردم و ترا بیدار نمودم، و به

خدا قسم اگر خوف آن نداشتم که مخالفت رسول الله کرده باشم و در پاسبانی تقصیر نموده باشم هر آینه جانم قطع می‌شد قبل از آنکه سوره را قطع کنم!

مرحوم محدّث قمّی (ره) گوید: آن مرد مهاجری عمّار بن یاسر بود، و آن انصاری عُبّاد بن بشر بود و سوره‌ای که می‌خواند سورهٔ کهف بود.

اینطور مسلمین با قرآن مجید انس داشتند و با خلوت با خدا و تلاوت کتاب خدا در عوالم معنی غرق می‌شدند، و راضی بودند که جان تسلیم کنند و از لذّت مکالمه دست نشویند.

خطبهٔ أمیر مؤمنان علیه السّلام در آخرین هفته از عمر شریفشان

روایت شده که أمیرالمؤمنین علیه السّلام در آخرین هفتهٔ عمر خود خطبه خواند که آخرین خطبهٔ آن حضرت بود، و درآن خطبه فرمود:

أینَ إخوانِیَ الَّذینَ رَکِبُوا الطَّریقَ و مَضَوا عَلَی الحَقِّ أینَ عَمّارٌ و أینَ ابنُ التَّیِّهانِ و أینَ ذُو الشَّهادَتَینِ و أینَ نُظَراؤُهُم مِن إخوانِهِمُ الَّذینَ تَعاقَدُوا عَلَی المَنِیَّةِ و اُبرِدَ[1] بِرُءُوسِهِم إلَی الفَجَرَةِ؟! ثُمَّ ضَرَبَ عَلَیه السّلامُ یَدَهُ إلَی لِحیَتِهِ الشّریفة فأطالَ البُکاءَ، ثُمَّ قالَ: [عَلَیهِ السَّلامُ] أوِّهْ عَلَی إخوانِیَ الَّذینَ تَلَوُا القُرآنَ فَأحکَمُوهُ![2]

عمّار از بزرگان اصحاب رسول الله و أمیرالمؤمنین علیهما الصّلوة و السّلام بود، و از کبّار فقهاء و زهّاد و اهل بصیرت و ولایت و ضمیری روشن و قلبی تابناک؛ رسول الله دربارهٔ او فرموده‌اند:

عَمّارٌ مَعَ الحَقِّ وَ الحَقُّ مَعَ عَمّارٍ حَیثُ کانَ؛ عَمّارٌ جَلدَهٌ بَینَ عَینِی وَ أنفِی، تَقتُلُهُ الفِئَةُ الباغِیَةُ.[3]

روایاتی در فضیلت عمّار

و از صحیح بخاری[4] نقل است که در وقت

---

[1] منتهی الآمال، ج ۱، ص ٥٤، و فی سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۷٥، سطر آخر ذکره مجملاً؛ و اصل این داستان را واقدی در مغازی خود ضمن حوادث غزوه ذات الرّقاع، در ج ۱، ص ۳۹۷، نقل کرده است.

[2] أبْرَدَ الیه البرید: أرسَلَه.

[3] علی ما فی منتهی الآمال، ج ۱، ص ۹۲؛ الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۸۷؛ بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ۳٥: عمّارٌ مع الحقّ و الحقّ مع عمّار یدور معه حیث دار، و الغدیر، ج ۹، ص ۲٥۹: إنّ عمّارا مع الحقّ و الحقّ معه یدور عمّار مع الحقّ أینما دار. [عمّار با حقّ است، و حقّ با عمّار است هر جا که عمّار بوده باشد. عمّار پوست نازک در میان چشم و بینی من است (که با پاره شدن آن پوست چشم نابینا می‌گردد) عمّار را گروه ستمگر می‌کشند.]

[4] علی ما فی منتهی الآمال، ج ۱، ص ۹۲؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۰۷ با اندکی اختلاف، مسند احمد، ج ۳، ص ۹۱.

ساختن مسجد پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم عمّار دو برابر دیگران سنگ حمل می‌نمود، یکی از برای خود و یکی از برای رسول الله؛ آن حضرت گرَد از سر و روی عمّار می‌سترد و می‌فرمود:

وَیحَ عَمّارٍ! تَقتُلُهُ الفِئَةُ الباغِیَةُ؛ و یَدعُوهُم إلَی الجَنَّةِ و یَدعُونَهُ إلَی النّارِ.[1]

و نیز رسول الله دربارهٔ او فرمود:

[1] [ای دریغا بر عمّار! که او را طائفهٔ ستمکار می‌کشند. او ایشان را به سوی بهشت می‌خواند و آنها وی را به سوی آتش.]

أبْشِرْ يا أبا اليَقظانِ! فَإنَّكَ أخُو عَلِيٍّ عَلَيه السّلامُ فی دیانَتِهِ و مِن أفَاضِلِ أهلِ وَلایَتِهِ و مِنَ المَقتُولینَ فی مَحَبَّتِهِ؛ تَقتُلُكَ الفِئَةُ الباغِیَةُ و آخِرُ زادِكَ مِنَ الدُّنیا[1] ضیاحٌ مِن اللَبَنِ[2]

عثمان[3] در زمان خود او را به اندازه‌ای زد که غش کرد، و امر کرد غلامهای خود را که دست و پای او را بستند و با پای چکمه دار بر مذاکیر او زد تا مرض فتق پیدا کرد، و یک دنده از استخوانهای او شکست؛ درحالتی که: رَوَی المُخالِفونَ فی فَضلِ عَمّارَ ما رَوُوا، و أنَّه مَلِئَ إیمانًا حَتَّی أخمَصَ قَدَمَیهِ، وَ أنّ مَن

---

[1] شیری که با آب مخلوط شده است.

[2] سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۷٦؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۳٤: [ای أبویقظان! بشارت باد ترا! چون تو برادر علی علیه السّلام می‌باشی در دیانتش، و از افاضل اهل ولایت او هستی، و از کشته‌شدگان در راه محبّت او هستی! تو را گروه ظالم می‌کشند. و آخرین غذائی که در وقت شهادت از دنیا نصیب داری، شیری است که با آب مخلوط شده است!]

[3] فی ینابیع المودّة، طبع اسلامبول، ص ۱۲۸؛ و ج ۱، ص ۳۸۵، طبع دار الاسوة، و فی المشکاة عن أبی قتادة: انّ رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم قال لعمّار بن یاسر حین یحفر الخندق فجعل یمسح رأسه و یقول: بؤس ابن سمیّة تقتلک الفئة الباغیة! رواه مسلم ایضاً. روی مسلم عن اُمّ سلمة اُمّ المؤمنین: انّ رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم قال لعمّار: تقتلک الفئة الباغیة! و سپس گوید: و فی سنن الترمذی عن أبی هریرة قال، قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: ابشر عمّار! تقتلک الفئة الباغیة. و فی الباب عن اُمّ سلمة و عبدالله عمرو بن العاص و أبی الیسر و حُذیفة: هذا حدیث حسن صحیح. و فی الاصابة فی ترجمة عمّار: و قد تواترت الأحادیث عن النبی صلّی الله علیه و آله و سلّم: انّ عمّاراً تقتله الفئة الباغیة. و اجمعوا علی انه قد قتل بصفّین و کان مع علیّ سنة سبع و ثلاثین فی ربیع الاوّل، و له ثلاث و تسعون سنة.

ابن کثیر دمشقی در البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۲٦۳، ضمن بیان و شرح ساختن مسجد رسول الله را در مدینه، از زحمات عمّار و إخبارات آن حضرت راجع به تقتلک الفئة الباغیة نقل می‌کند.

عادَاهُ عاداهُ اللهُ، و أنّ مَن أبغَضَهُ أبغَضَهُ اللهُ، و أنّ الجَنَّةَ مُشتاقَةٌ إلَيهِ.[1]

در واقعهٔ صفّین شهید شد و می‌گفت در آن معرکه:

و اللهِ لَو ضَرَبُونا بِأسيافِهِم حَتَّى يُبلِغُونا سَعَفَاتِ[2] هَجَرَ لَعَلِمنا أنا عَلَى حَقٍّ و أنَّهُم عَلَى باطِلٍ! در معركهٔ صفين خَرَجَ عَمّارُ بنُ ياسِرٍ إلَى أميرِ المُؤمِنينَ عَلَيه السّلامُ فَقالَ لَهُ: يا أخا رَسُولِ اللهِ! أتَأذَنُ لى فى القِتالِ؟ قالَ: مَهلاً رَحِمَكَ اللهُ! فَلَمّا كانَ بَعدَ ساعَةٍ أعادَ عَلَيهِ الكَلامَ فَأجابَهُ بِمِثلِهِ، فَأعادَهُ ثالِثًا فَبَكَى أميرُالمُؤمِنينَ عَلَيه السّلامُ؛ فَنَظَرَ إلَيهِ عَمّارٌ فَقالَ: يا أميرَالمُؤمِنينَ! إنَّهُ اليَومُ الَّذى وَصَفَ لى رَسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيه و آلِهِ. فَنَزَلَ أميرُالمُؤمِنينَ [صَلَواتُ اللهِ عَلَيهِ] عَن بَغلَتِهِ و عانَقَ عَمّارًا و وَدَّعَهُ ثُمَّ قالَ: يا أبا اليَقظانِ جَزاكَ اللهُ عَنِ اللهِ و عَن نَبِيِّكَ خَيرًا فَنِعمَ الأخُ كُنتَ و نِعمَ الصّاحِبُ كُنتَ! ثُمَّ بَكَى عَلَيه السّلامُ و بَكَى عَمّار ثُمَّ بَرَزَ إلَى القِتالِ.[3]

---

[1] سفينة البحار، ج ۲، ص ۲۷٦: [درحاليكه مخالفين ما و عامّه در كتب خود به قدرى از فضائل عمّار از زبان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم نقل كرده‌اند كه شگفت‌آور است:
گفته‌اند كه دربارهٔ او رسول خدا فرمود: و حقّاً كه سراپاى عمّار تا دو انگشت شصت پاهايش از ايمان سرشار است. و كسى كه با عمّار دشمنى كند، خدا با او دشمنى مى‌كند؛ و كسى كه عمّار را مبغوض بدارد، خداوند او را مبغوض داشته است. و بهشت اشتياق به عمّار دارد.]

[2] و فى مجمع البحرين: السَعَفات جمع سَعَفة بالتحريک: جريدة النخل مادامت بالحوض، فان زال عنا قيل جريدة. و قيل اذا يبست سميّت سَعَفَة و الرطبة شطبه. قال بعض الشارحين: خصّ هِجْره لبعد المسافة و لكثرة النخيل بها. اقول هِجْرْ بمعنى المدينة، و اشهر ما يضاف اليه هو هجر البحرين.

[3] سفينة البحار، ج ۲، ص ۲۷٦: [عمّار در واقعهٔ صفّين شهيد شد، و در آن معركه مى‌گفت: سوگند به خدا اگر سپاهيان معاويه ما را با شمشيرهايشان بزنند، و بر ما غالب شوند بطورى كه ما را عقب زنند تا از اين زمين صفّين به نخلستانهاى مدينه برسيم، ما يقين داريم كه: ما بر حقّيم و آنان بر باطل.
در معركهٔ صفّين، عمّار بن ياسر به نزد حضرت آمد و عرض كرد: اى برادر رسول خدا! آيا تو به من اذن مى‌دهى در جنگ كردن؟! حضرت فرمود: قدرى صبر كن، خدايت رحمت كند!
ساعتى گذشت، عمّار به نزد حضرت آمد و آن عبارت را تكرار كرد. حضرت هم همان جواب را اعاده فرمود.

و در آن حال نود و چهار سال از عمرش می‌گذشت؛ پس از مبارزه و جنگی که بین او و دشمن درگرفت أبو عادیه نیزه‌ای به پهلویش زد و عمّار بیفتاد.

در رجال کشّی وارد است عن أبی البختری، قال:

أُتِیَ عَمّارٌ یومَئِذٍ بِلَبَنٍ فَضَحِكَ ثُمَّ قالَ: قالَ لی رَسولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیه و آلِهِ: آخِرُ شَرابٍ تَشرَبُهُ مِنَ الدُّنیا مَذقَةٌ[1] مِن لَبَنٍ حَتّی تَمُوتَ.[2]

و ابن جَری السَّکسَکی برجست و رأس مبارکش را برید. پس این دو نفر نزد معاویه آمده و هر کدام افتخاراً قتل عمّار را به خود نسبت می‌داد. عمرو بن عاص لعین گفت:

برای بار سوّم عمّار تقاضای جنگ نمود. أمیرالمؤمنین علیه السّلام گریست. عمّار به او نظری نمود و گفت: ای أمیرالمؤمنین! امروز روزی است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم برای من توصیف کرده است!
أمیرالمؤمنین علیه السّلام از قاطر خود پیاده شد و عمّار را در آغوش مهر خود فشرد، و با او وداع کرد. و پس از آن گفت: ای أبویقظان! خداوند از طرف خودش و از طرف پیغمبرت، ترا جزای خیر دهد! خوب برادری بودی! و خوب رفیق و همنشینی بودی! و سپس گریه کرد، و عمّار هم گریه کرد. و آنگاه به میدان رفت.]

[1] المذقَة: اللبن الممزوج بالماء.

[2] بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۱۱؛ به نقل از رجال کشّی: [أبوالبختری می‌گوید: در آن روز که عمّار شهید شد، ظرف شیری را برای او آوردند، عمّار بخندید و گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به من گفت: آخرین آشامیدنی که از دنیا می‌آشامی، شیری است که با آب ممزوج شده است؛ و سپس خواهی مرد.]

و اللهِ إن يَختَصِمانِ إلاّ فى النّار![1]

أميرالمؤمنين عليه السّلام در قتل عمّار گريست.

فَلَمّا كانَ اللَّيلُ طافَ أميرُالمُؤمِنينَ عَلَيه السّلامُ فى القَتلَى فَوَجَدَ عَمّارًا مُلقًى، فَجَعَلَ رَأسَهُ عَلَى فَخِذِهِ ثُمَّ بَكَى عَلَيه السّلامُ و أنشَأ يَقُولُ:

ثُمَّ قالَ: إنا لِلَّهِ و إنا إلَيهِ راجِعُونَ! إنّ امرَءً لَم يَدخُل عَلَيهِ مُصيبَةٌ مِن قَتلِ عَمّارٍ فَما هُوَ فى الإسلامِ مِن شَيءٍ، ثُمَّ صَلَّى عَلَيهِ.[2]

---

[1] بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۱۵: [قسم به خدا این دو نفر نزاعی با هم ندارند، مگر در سبقت به آتش.]

[2] سفينة البحار، ج ۲، ص ۲۷۷، بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۱۹ و ۲۰: [چون شب تار آسمان را پوشید، خود أميرالمؤمنين عليه السّلام در ميان كشتگان گردش كرد؛ تا عمّار را در ميان آنها يافت كه بروى زمين افتاده است. در كنار او نشست، سرش را بر زانو نهاد و گريست، و اين ابيات را در سوگ او انشاد كرد:

۱. اى مرگ! تا كى و تا چه اندازه اين جدائى را از روى دشمنى با من مى‌كنى؟! تو كه براى من يک دوست از دوستان دوست من پيغمبر، باقى نگذاشتى!

۲. هان اى مرگى كه به سوى من خواهى آمد! اينک بيا مرا راحت كن! تو كه هر كدام از دوستان مرا به فنا دادى!

۳. من ترا چنان مى‌يابم كه به كسانى كه دوستشان دارم اطّلاع دارى! گويا تو به سراغ يكايک آنها با دلالت و راهنمائى من مى‌روى!

سپس فرمود: ما ملک طلق خدا هستيم؛ و ما به سوى او باز مى‌گرديم. آن مردى كه از كشته شدن عمّار مصيبت زده نباشد، از اسلام هيچ بهره‌اى ندارد. آنگاه بر عمّار نماز بجاى آورد.]

مجلس دهم: تفسیر آیه ﴿إِنَّا نَحنُ نَزَّلنَا عَلَيكَ ٱلقُرءَانَ تَنزِيلًا﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و الصّلاة على محمّد و آله الطّاهرين

و لعنة اللَه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدّين

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ ٱلْقُرْءَانَ تَنزِيلًا * فَٱصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ ءَاثِمًا أَوْ كَفُورًا﴾[1].

در این کریمهٔ شریفه که بر مقتضای امتنان می‌فرماید به رسول الله: ما قرآن را بر تو فرو فرستادیم! سپس بر این امر مبتنی می‌نماید که: بنابراین بر حکم پروردگار خودت استوار باش، و در مقام إعمال آن پافشاری کن، و از این دسته کفّار احدی را پیروی منمای، چه گناه کار باشد یا پوشانندهٔ حقّ و انکار کنندهٔ حقّ! و علیهذا استقامت در راه دین از لوازم معرفت به قرآن است که گنجینهٔ جمیع معارف و خزانهٔ تمام کمالات و معنویّات است.

قالَ رَسولُ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيه و آله وَ سَلَّم: ما مِن شَفيعٍ أفضَلَ مَنزِلَةً عِندَ اللَهِ

---

[1] سوره الإنسان (٧٦) آیه ٢٣ و ٢٤: [ما تحقیقاً و محقّقاً قرآن را به تدریج تدریجی واضح و آشکار بر تو فرود آوردیم؛ بنابراین در برابر حکم پروردگارت شکیبا باش، از هیچکدام از گناهکاران و یا کفران کنندگان این قوم پیروی و اطاعت منما!]

يَومَ القِيامَةِ مِنَ القُرآنِ، لا نَبِيٌّ و لا مَلَكٌ و لا غَيرِهِ.[1]

و ایضاً از حضرت رسول الله روایت است که:

إنَّ القُلُوبَ تَصدَأُ[2] كَما يَصدَأُ الحَدِيدُ؛ فقِيلَ: يا رَسُولَ اللهِ! و ما جَلاؤُها؟ فقالَ: تِلاوَةُ [قِراءَةُ] القُرآنِ و ذِكرُ المَوتِ![3]

قرآن مرهم زخمهای روانی است

چون قرآن مرهم زخمهای روانی است لذا زنگار دل را پاک می‌کند و قلب را صیقل زده، آماده برای تابش انوار الهی و تجلّیات سبحانی می‌نماید؛ و تمام صفات حسنه و مکارم اخلاق در قاری قرآن پدیدار می‌گردد؛ چون قرآن او را به مقام منیع انسانیّت و شرف زیارت و تکلّم با خدا هدایت می‌کند، و معلوم است که در آنجا هر چه هست استقامت و عفّت و عبودیّت و علم و حلم است.

در کافی با إسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می‌کند که، قال:

---

[1] المحجّة البیضاء، ج ۲، ص ۲۱۰، و ص ۲۱۱، نقلاً عن إحیاء العلوم: [رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: هیچ شفیعی، روز قیامت منزله و مقامش در نزد خداوند افضل از قرآن نیست؛ خواه آن شفیع پیغمبری باشد و یا فرشته‌ای و یا غیر اینها.]

[2] تَصْدَأ: علاه الصَدْء. الصَدَءْ: زنگ آهن.

[3] المحجّة البیضاء، ج ۲، ص ۲۱۰، و ص ۲۱۱ نقلاً عن إحیاء العلوم: [تحقیقاً بر روی دلها زنگار می‌نشیند همانطور که بر روی آهن زنگار می‌نشیند. گفتند: ای رسول خدا جلا دادن آنها به چه چیز است؟! فرمود: تلاوت قرآن کردن و یاد مرگ نمودن.]

قالَ رَسولُ‌اللهِ صَلّى اللهُ عَلَيه و آلِه: إنَّ أحَقَّ النّاسِ بِالتَّخَشُّعِ فِى السِّرِّ و العَلانِيَةِ لَحامِلُ القُرآنِ، و إنَّ أحَقَّ النّاسِ فى السِّرِّ و العَلانِيَةِ بِالصَّلَوةِ و الصَّومِ لَحامِلُ القُرآنِ. ثُمَّ نادَى بِأعلَى صَوتِهِ: يا حامِلَ القُرآنِ! تَواضَعْ بِهِ يَرفَعكَ اللهُ! و لا تَعَزَّزْ بِهِ فَيُذِلَّكَ اللهُ؛ يا حامِلَ القُرآنِ! تَزَيَّنْ بِهِ لِلَّهِ يُزَيِّنكَ اللهُ [بِهِ]؛ و لاتَزَيَّنْ بِهِ لِلنّاسِ فَيَشِينَكَ اللهُ بِهِ. مَن خَتَمَ القُرآنَ فَكَأنَّما اُدرِجَتِ النُّبُوَّةُ بَينَ جَنبَيهِ، و لَكِنَّهُ لا يُوحَى

إلَيهِ؛ و مَن جَمَعَ القُرآنَ، فَنَولُهُ[1] لا يَجهَلُ مَعَ مَن يَجهَلُ عَلَيهِ، و لا يَغضَبُ فيمَن يَغضَبُ عَلَيهِ، و لا يَحُدُّ فيمَن يَحُدُّ؛ ولَكِنَّهُ يَعفُو و يَصفَحُ و يَغفِرُ و يَحلُمُ لِتَعظِيمِ القُرآنِ؛ وَ مَن اُوتِيَ القُرآنَ فَظَنَّ أنَّ أحَدًا مِنَ النّاسِ اُوتِيَ أفضَلَ مِمّا اُوتِيَ، فَقَد عَظَّمَ ما حَقَّرَ اللهُ و حَقَّرَ ما عَظَّمَ اللهُ.[2]

باید در مقابل عزّت قرآن خود را خاضع و ذلیل قرار داد

ملاحظه می‌شود که در این حدیث شریف

---

[1] نولک أن تفعل کذا: ای حقّک و ینبغی لک؛ و اصله من التناول.

[2] الکافی، ج ۲، ص ٦٠٤: [رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم گفت: سزاوارترین مردم به آنکه در پنهان و در آشکار دارای خشوع باشند، حاملان قرآنند. و سزاوارترین مردم به آنکه در پنهان و آشکار نماز را بجای آورند و روزه بگیرند، حاملان قرآنند.

سپس رسول خدا با بلندترین صدای خود ندا کرد: ای حامل قرآن! به وسیلهٔ قرآن فروتنی و تواضع کن که خداوند ترا به قرآن رفعت می‌بخشد! و به وسیلهٔ قرآن عزّت مفروش که خداوند تو را ذلیل می‌گرداند!

ای حامل قرآن! برای خدا خودت را به قرآن زینت ده و آراسته نما که خدا ترا به قرآن زینت می‌دهد و آراسته می‌گرداند؛ و خودت را به قرآن برای مردم زینت مده و آراسته مکن که خدا ترا به قرآن زشت و بد می‌گرداند و آلوده می‌نماید.

کسی که قرآن را ختم کند، گویا در میان دو پهلوی وی نبوّت جا گرفته است؛ ولیکن به او وحی نشده است.

و کسی که قرآن را جمع نماید، حقّش آن است که: دیگر جهالت و نادانی نکند با کسی که با او بطور نادانی و جهالت رفتار می‌نماید؛ و حقّش آن است که به غضب درنیاید در برابر کسی که به او غضب می‌کند؛ و حقّش آن است که نباید دفع کند و منع نماید کسی را که او را دفع و منع می‌نماید، ولیکن باید عفو کند و آسان بگیرد و بگذرد و اغماض نماید و از خطای طرف صرف نظر نماید و حلم و شکیبائی و بردباری پیشه سازد، به جهت تعظیم قرآن که او را بدین صفات دعوت می‌کند.

و کسی که قرآن به وی داده شود، پس گمان کند که به یک نفر از تمام مردم روی زمین چیزی افضل و اشرف از آنچه به او داده شده است عنایت گردیده است، تحقیقاً عظیم شمرده است چیزی را که خداوند حقیر شمرده است، و حقیر شمرده است چیزی را که خداوند عظیم شمرده است.]

چه ملکات سنیّه از تخشّع و صلاة و صوم و آرامش و سکون هنگام برخورد با جهّال و شکستن سورت غضب و خورد کردن آن، و عفو و اغماض از گناهکار و حلم را برای صاحبان قرآن ذکر فرموده است! و از همه بالاتر حقیقت مقام نبوّت گویا در پهلوهای او جا گرفته و به حقیقت احکام و معارف آشنا گشته است. البتّه این اختصاص به افرادی دارد که در مقابل عزّت قرآن خود را خاضع و ذلیل قرار دهند، و حالت انعطاف و نرمش قلب آنها موجب پذیرش و تلقّی آیات خدا شود. و امّا افرادی که در مقابل قرآن عزّت دارند و از علوم و کمالات خود در مقابل قرآن چیزی قائلند نصیب آنها از قرآن چیزی نبوده، و قرآن و خدا آنها را قبیح قرار خواهند داد؛ زیرا معلومست که مراد از ذلّت در مقابل قرآن ذلّت ظاهری که عبارت از بوسیدن و احترام نمودن نیست بلکه تسلیم و ذلّت باطنی است، و او بواسطهٔ تسلیم شدن نفس و ناچیز شمردن علوم و کمالات خود را در مقابل عظمت و کمال قرآن پیدا می‌شود. لذا در روایتست که: افرادی که به مرحلهٔ ایمان هم فرضاً اگر برسند ولی از علوم قرآن بی‌خبر باشند منافع آنها اندک است.

در کافی با إسناد خود روایت می‌کند از أبان بن

تغلب عن أبی‌عبدالله علیه السّلام، قال:

النّاسُ أربَعَةٌ. فَقُلتُ: جُعِلتُ فِداكَ! و ما هُم؟ فَقالَ: رَجُلٌ اُوتِيَ الإيمانَ و لَم يُؤتَ القُرآنَ، و رَجُلٌ اُوتِيَ القُرآنَ و لَم يُؤتَ الإيمانَ، و رَجُلٌ اُوتِيَ القُرآنَ و اُوتِيَ الإيمانَ، و رَجُلٌ لَم يُؤتَ القُرآنَ و لا الإيمانَ. قالَ: قُلتُ جُعِلتُ فِداكَ! فَسِّرْ لِي حالَهُم. فَقالَ: أمّا الَّذى اُوتِيَ الإيمانَ و لَم يُؤتَ القُرآنَ، فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ

التَّمرَةِ طَعمُها حُلوٌ و لا رِيحَ لَها. و أمّا الَّذى أُوتِىَ القُرآنَ و لَم يُؤتَ الإيمانَ، فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الآسِ[1] رِيحُها طَيِّبٌ و طَعمُها مُرٌّ. و أمّا مَن أُوتِىَ القُرآنَ و الإيمانَ، فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الأُترُجَّةِ[2] رِيحُها طَيِّبٌ. و طَعمُها طَيِّبٌ و أمّا الَّذى لَم يُؤتَ الإيمانَ و لا القُرآنَ، فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الحَنظَلَةِ طَعمُها مُرٌّ و لا رِيحَ لَها.[3]

عالم به قرآن دارای نور و تراوشات جانبخش است

از این روایت استفاده می‌شود که شخص عالم به قرآن دارای نور و تراوشات جانبخش و عارف بر طرق سیر و سلوک و راههای وصول به خدا و موانع و سدهای این راه و طریق رفع موانع و وصول به مقصود است؛ و این همان خصوصیّتی است که امام علیه السّلام او را تعبیر به بوی خوش می‌فرماید. به خلاف شخصی که بواسطهٔ عمل و دستگیری از امام و ولیّ به مرحلهٔ

---

[1] آس: مُورْدْ.

[2] اترجه: ترنج

[3] الکافی، ج ۲، ص ٦٠٤: [مردم چهار دسته هستند. گفتم: فدایت شوم، آنها کیستند؟ حضرت فرمود: مردی که به او ایمان داده شده ولی قرآن داده نشده است، و مردی که به او قرآن داده شده و ایمان داده نشده است، و مردی که به او قرآن و ایمان هر دو داده شده است، و مردی که به او نه ایمان و نه قرآن هیچ یک داده نشده است.

من گفتم: فدایت شوم، حال این دسته‌ها را برای من بیان کن! حضرت فرمود: امّا آن کس که به وی ایمان داده شده و قرآن داده نشده است مثل او مثل خرما است که مزه‌اش شیرین است و بو ندارد؛ و امّا آن کس که به وی قرآن داده شده و ایمان داده نشده است مثل مورد است که بویش خوب است و مزه‌اش تلخ است؛ و امّا آن کس که به وی ایمان و قرآن داده شده است مثل ترنج است که بویش خوب و مزه‌اش خوب است. و امّا آن کس که به وی ایمان و قرآن داده نشده است مثل حنظل و هندوانهٔ ابوجهل است که مزه‌اش تلخ است و بو هم ندارد.]

ایمان رسیده و جانش شیرین شده است، ولی چون از راه سیر و سلوک و طریق وصول و رفع موانع و خاطرات شیطانی و الهامات ربّانی و راه تمییز بین نفخهٔ الهی و نزع ابلیس اطّلاع ندارد لذا فائده‌ای نمی‌تواند برساند و راهبر جمعیّتی بسوی خدا نمی‌تواند بشود؛ خلاصه وجود او لازم است و متعدّی نیست، هرچه خوبست برای خود اوست و تراوشی به غیر نمی‌تواند بنماید.

چون قرآن کتاب نفس بشر

را ورق می‌زند و غرائز و صفات او را کاملاً بررسی می‌نماید و مهلکات و منجیات او را خوب می‌فهمد و از لشکریان و جنود نفس امّاره و ابلیس و طریق مغلوب کردن آنها و تقویت غرائز رحمانی و سرمایه‌های خدادادی کاملاً مطّلع است، و اصولاً کتاب تعلیم و تربیت و نجات دهنده از سهم بهیمیّت بسوی ذروهٔ اعلای مقام قرب و انسانیّت است، لذا عارف به قرآن یک نحو مزایای تربیتی دارد که در غیر آن نیست؛ و لذا خدای علیّ أعلی چون می‌خواهد تمام افراد بشر را دارای خصوصیّت عرفانی و مقامات روحی و تربیتی کند امر به قرائت قرآن و تدبّر و تفکّر در آیات الهی نموده است.

روایاتی در فضیلت قرائت قرآن

عن رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم:

أفضَلُ عِبادَةِ اُمَّتِی قِرَآءَةُ القُرآنِ.[1]

و قال ایضاً صلّی الله علیه و آله:

خَیرُکُم مَن تَعَلَّمَ القُرآنَ و عَلَّمَهُ.[2]

در کتاب کافی با إسناد خود نقل می‌کند از

---

[1] علی ما فی المحجّة البیضاء، ج ۲، ص ۲۱۰، نقلاً عن الغزالی بروایة العامّة: [با فضیلت‌ترین عبادت امّت من، قرائت قرآن است.]

[2] همان مصدر: [بهترین فرد از افراد شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد، و به دیگران یاد بدهد.]

فضیل بن یسار از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام، قال:

ما يَمنَعُ التّاجِرَ مِنكُمُ المَشغُولَ فى سُوقِهِ إذا رَجَعَ إلَى مَنزِلِهِ، أن لا يَنامَ حَتَّى يَقرَأ سُورَةً مِنَ القُرآنِ فَتُكتَبَ لَهُ مَكانَ كُلِّ آيَةٍ يَقرَؤُها عَشرُ حَسَناتٍ، و يُمحَى عَنهُ عَشرُ سَيِّئاتٍ؟![1]

و در کافی نقل می‌کند از عبداللَه بن فضل نوفلی رَفَعه، قال:

ما قَرَأتُ الحَمدَ عَلَى وَجَعٍ سَبعِينَ مَرَّةً إلاَّ سَكَنَ.[2]

و از معاویة بن عمّار عن أبی‌عبداللَه علیه السّلام، قال:

لَو قَرَأتَ الحَمدَ عَلَى مَيِّتٍ سَبعِينَ مَرَّةً ثُمَّ رُدَّتْ فيهِ الرُّوحُ، ما كانَ ذَلِكَ عَجَبًا.[3]

فضیلت قرائت مسبّحات قبل از خواب

و از جابر، قال:

سَمِعتُ أبا جَعفَرَ عَلَيهِ السّلامُ يَقولُ: مَن قَرَأ المُسَبِّحاتِ كُلَّها قَبلَ أن يَنامَ، لَم يَمُتْ حَتَّى يُدرِكَ القَآئِمَ، و إن ماتَ كانَ فى جَوارِ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ و آلِهِ.[4]

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ٦١١: [چرا تاجران شما که در بازارشان مشغول کار هستند؛ چون به خانهٔ خودشان برمی‌گردند، قبل از خوابیدن یک سوره از قرآن را نمی‌خوانند تا به عوض هر آیه‌ای که بخوانند، در نامهٔ عملشان ده حسنه نوشته شود و ده سیّئه پاک شود!؟]

[2] همان مصدر، ص ٦٢٣: [من سورهٔ مبارکهٔ حمد را برای هیچ دردی هفتاد بار نخواندم، مگر آنکه آن درد آرام گرفت.]

[3] همان مصدر: [اگر سورهٔ حمد را بر مرده‌ای خواندی به مقدار هفتاد بار، و پس از آن روح به کالبدش برگشت، عجب نیست.]

[4] همان مصدر، ص ٦٢٠: [کسی که قبل از خوابیدنش تمام سوره‌های مسبّحات را بخواند، نمی‌میرد مگر آنکه قائم آل محمّد را ادراک می‌کند؛ و اگر بمیرد، در جوار محمّد پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم خواهد بود.
أقول: مراد از مسبّحات، پنج سوره است که ابتدای آن با سبّح و یا یسبّح شروع می‌شود.]

قرآن روح را لطیف و حال را خوش و همّ و غمّ را از انسان می‌زداید و در مکان امن و افق امان انسان را می‌برد.

در کتاب کافی با إسناد خود از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می‌کند، قال:

قُلتُ: إنَّ قَومًا إذا ذَكَرُوا شَيئًا مِنَ القُرآنِ أو حُدِّثُوا بِهِ، صَعِقَ أحَدُهُم حَتَّى يُرَى أنَّ أحَدَهُم لَو قُطِّعَتْ يَداهُ أو رِجلاهُ لَم يَشعُر بِذَلِكَ؛ فَقالَ: سُبحانَ اللهِ! ذاكَ مِنَ الشَّيطانِ، ما بِهَذا نُعِتُوا! إنَّما هُوَ اللِينُ والرِّقَّةُ و الدَّمعَةُ و الوَجَلُ.[1]

یعنی صفات قاریان قرآن را خدا در قرآن به صعقة توصیف ننموده است، و اگر چنین حالی بر آنها رخ دهد ناشی از قصور ظرفیّت و عدم تحمّل آنهاست. خدا در قرآن آنها را به اشک چشم و خشیت الهی و رقّت و نرمی دل توصیف نموده است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَمِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَى ٱلرَّسُولِ تَرَىٰٓ أَعۡيُنَهُمۡ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمۡعِ مِمَّا عَرَفُواْ مِنَ ٱلۡحَقِّ﴾،[2] و در سورهٔ حجّ (۲۲) آیهٔ ۳٤ می‌فرماید:

---

[1] همان مصدر، ص ٦١٦: [جمعی هستند که چون خودشان از قرآن چیزی را بگویند یا برای آنان گفته شود، مدهوش روی زمین می‌افتند بطوری که اگر فرضاً دو دستشان و یا دو پایشان را قطع کنند ادراک نمی‌کنند؟!
حضرت فرمود: سبحان الله! این حال از شیطان است؛ مؤمنین در وقت خواندن قرآن و یا شنیدن آن، در کتاب خداوند متعال، بدین صفات توصیف نشده‌اند! بلکه قرآن موجب نرمی و رقّت دل، و اشک، و ترس می‌گردد.]

[2] سوره المائدة (٥) آیه ۸۳: [و چون علماء و تارکین دنیای مسیحیان (قسّیسین و رهبان) که دارای نخوت و استکبار نیستند، بشنوند آنچه را که به پیغمبر اسلام از آیات قرآن فرود آمده است، می‌بینی بواسطهٔ آنچه را که از حقّ شناخته‌اند چشمهایشان از اشک ریزان می‌شود.]

﴿وَبَشِّرِ ٱلۡمُخۡبِتِينَ * ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ﴾،[1]

و در (سورهٔ (۳۹) زمر آیهٔ۲۳ می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا مَّثَانِيَ تَقۡشَعِرُّ مِنۡهُ جُلُودُ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمۡ وَقُلُوبُهُمۡ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ﴾.[2]

حالات و صفات متّقین در قرائت قرآن

حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام در نهج البلاغة از زمرهٔ صفات متّقین می‌فرماید:

أمّا اللَیلُ فَصَآفُّونَ أقدامَهُم تالِینَ لأجزَآءِ القُرآنِ یُرَتِّلُونَهُ تَرتِیلاً، یُحَزِّنُونَ بِهِ أنفُسَهُم و یَستَثِیرُونَ بِهِ دَوَآءَ دَآئِهِم، فَإذا مَرُّوا بِآیَةٍ فیها تَشوِیقٌ، رَکَنُوا إلَیها طَمَعًا، و تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُم إلَیها شَوقًا، و ظَنُّوا أنَّها نُصبُ أعیُنِهِم، و إذا مَرُّوا بِآیَةٍ فیها تَخوِیفٌ أصغَوا إلَیها مَسامِعَ قُلُوبِهِم، و ظَنُّوا أنَّ زَفِیرَ جَهَنَّمَ و شَهِیقَها فی أُصُولِ آذانِهِم![3]

---

[1] [و ای پیغمبر ما! بشارت بده مردمان وارفته و درهم رفتهٔ شوریده (متواضع متخاشع) را؛ آنان که چون ذکر خدا شود، دلهایشان به هراس افتد.]

[2] [خداوند فرو فرستاد قرآن را که بهترین گفتار است. کتابی است که تمام آیاتش با هم شباهت دارد. و آیاتش ناظر بر هم و در حکم اعاده و تکرار است. بواسطهٔ آن، پوست اندام کسانی که از پروردگارشان در ترس و خشیت هستند جمع می‌شود و به تکان و لرزه می‌افتد؛ و سپس پوستهایشان و نفوسشان به یاد و ذکر خدا آرام می‌گیرد و نرم و ملایم می‌شود.]

[3] نهج البلاغة، شرح عبده، ج ۲، ص ۱۶۱: [امّا چون شب شود بر پاخاسته، گامهای خود را منظّم و مرتّب پهلوی هم بطور صفّ، رو به قبله ایستاده و مشغول تلاوت اجزاء قرآن می‌شوند؛ با حال ترتیل و تأمّل و تأنّی و رسیدگی به حفظ وقوف و اداء حروف، و از آن، رسیدن به معنی و محتوی و مفهوم و مراد؛ نه با حال شتاب و عجله که تند تند بخوانند؛ نه از ظاهر، نه از باطن آن کامیاب نشوند. با خواندن قرآن، جانهای خود را به تفکّر و حزن و اندوه درمی‌آورند. و با قرآن دواهای دردهای مختفی و پنهان خود را در اثر هیجان قلبی و بر انگیختگی نفسی و روحی بدست می‌آورند. و با بکاء، و ندامت، و حسرت، و شوق، و ذوق، و وله، و عشق، و تیمان؛ غبارها و آلودگیهای روان و اندیشه را کنار زده، از مطالعهٔ حاقّ نفس به معالجهٔ آن می‌پردازند.

و یقین آنها به سرحدّی می‌رسد که:

فَهُم وَ الجَنَّةُ كَمَن قَد رَآهَا فَهُم فِيها مُنَعَّمُونَ، و هُم و النّارُ كَمَن قَد رَآهَا فَهُم فِيها مُعَذَّبونَ.[1]

حالات یکی از صحابی پیامبر خدا صلوات الله و سلامه علیه در قرائت قرآن

در کتاب کافی عن اسحاق بن عمّار قال: سمعت أباعبداللَه علیه السّلام یقول:

إنَّ رَسُولَ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم صَلَّی بِالنّاسِ [الصُّبحَ] فَنَظَرَ إلَی شابٍّ فی المَسجِدِ و هُوَ یَخفِقُ و یَهوِی بِرَأسِهِ مُصفَرّاً لَونُهُ قَد نَحِفَ جِسمُهُ و غارَت عَیناهُ فی رَأسِهِ؛ فَقالَ لَهُ رَسُولُ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله: کَیفَ أصبَحتَ یا فُلانُ؟ قالَ: أصبَحتُ یا رَسُولَ اللَهِ مُوقِناً! فَعَجِبَ رَسُولُ اللَهِ صلی اللَه علیه و آله مِن قَولِهِ و قالَ له: إنَّ لِکُلِّ یَقِینٍ حَقِیقَةً، فَما حَقِیقَةُ یَقِینِکَ؟ فَقالَ: إنَّ یَقِینِی یا رَسُولَ اللَهِ هُوَ الَّذی أحزَنَنِی و أسهَرَ لَیلِی و أظمَأ هَواجِرِی فَعَزَفَتْ[2] نَفسِی عَنِ الدُّنیا و ما فیها؛ حَتّی کَأنِّی أنظُرُ إلَی عَرشِ رَبِّی و قَد نُصِبَ لِلحِسابِ و حُشِرَ الخَلائِقُ لِذَلِکَ و أنا فیهِم، و کَأنِّی أنظُرُ إلَی أهلِ الجَنَّةِ یَتَنَعَّمُونَ فی الجَنَّةِ و یَتَعارَفُونَ و عَلَی الأرائِکِ مُتَّکِئُونَ، و کَأنِّی أنظُرُ إلَی أهلِ النّارِ و هُم فیها مُعَذَّبُونَ مُصطَرِخُونَ، و کَأنِّی الآنَ أسمَعُ زَفِیرَ النّارِ یَدُورُ فی مَسامِعِی. فَقالَ رَسُولُ اللَهِ صلی اللَه علیه و آله [لأصحابِهِ]: هَذا عَبدٌ نَوَّرَ اللَهُ قَلبَهُ بِالإیمانِ. ثُمَّ قالَ لَهُ: الزَم ما أنتَ عَلَیهِ! فَقالَ الشّابُّ: ادعُ اللَهَ لِی یا رَسُولَ اللَهِ أن اُرزَقَ الشَّهادَةَ مَعَکَ! فَدَعا لَهُ رَسُولُ اللَهِ صلی اللَه علیه و آله، فَلَم یَلبَثْ أن خَرَجَ فی بَعضِ غَزَواتِ النَّبِیِّ صلی اللَه علیه و آله فَاستُشهِدَ بَعدَ تِسعَةِ نَفَرٍ و کانَ هُوَ العاشِرَ.[3]

چون به آیه‌ای برسند که در آن تشویق و ترغیب و رحمت و بشارت و رضوان و بهشت باشد، از روی میل و خواست حتمی بدان اعتماد کنند، و نفوسشان برای وصول بدین مقامات سر برآورد و نظاره کند؛ گویا اینها همه در برابر مرأی و منظر دیدگان آنهاست. و چون به آیه‌ای برسند که در آن تخویف و تهدید و بیم و نقمت و وعید و عذاب و دوزخ باشد، با ته گوشهای دلشان بدان گوش فرا دهند؛ و چنین می‌دانند که: صدای زفیر و شهیق جهنّم (که صدای بدوی و صدای نهائی آن است، همچون نعیق حمار در بدو و انتهای نعره‌اش) در بیخ و بن گوشهایشان است.]

[1] همان مصدر: [حال ایشان با بهشت، به مانند حال کسی است که بهشت را دیده باشد بنابراینآنان در این بهشت متنعّم هستند. و حال ایشان با آتش دوزخ، به مانند حال کسی است که آتش دوزخ را دیده باشد. بنابراین آنان در این دوزخ معذّبند.]

[2] عَزَفَت نَفسُه عن الشئ: زهدت فیه؛ و غَزَفَ نفسَه عن کذا: منعها عنه.

[3] سفینة البحار، ج ۲، ص ۷۳۳؛ به نقل از الکافی، ج ۲، ص ۵۳: [از حضرت

و در بعضی از روایات این جوان را زید می‌دانند؛

و ملاّ محمّد بلخی در کتاب[1] خود فرماید:

صادق علیه السّلام شنیدم که می‌گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در مسجد نماز را با مردم بجای آورد. و نظرش افتاد به جوانی که نشسته بود، و چرت و پینکی وی را گرفته، سرش را به پائین می‌آورد؛ رنگش زرد و جسمش نحیف و لاغر و چشمانش در سرش فرو رفته بود. رسول خدا صلّی‌الله علیه و آله و سلّم به او گفت: ای فلان! حالت چطور است؟!

پاسخ داد: حالم اینطور است ای رسول خدا، که در حال یقین می‌باشم!

رسول خدا از جوابش به شگفت آمد، و به او گفت: هر یقینی حقیقتی دارد؛ حقیقت یقین تو چیست؟!

جوان گفت: یقین من است ای رسول خدا که مرا به حزن و اندوه فکنده است، و خواب شب را از چشمم ربوده، و روزهای گرم را در حال روزه و عبادت بر من آورده است، بطوری که نفس من از دنیا و آنچه در دنیاست، بیرون رفته و پهلو تهی نموده و برکنار نشسته است. و گویا من نگاهم به عرش پروردگارم افتاده است که برای حساب خلائق برپا شده و خلائق برای حساب محشور گردیده‌اند، و من هم در میان آنها هستم!

و گویا می‌بینم اهل بهشت را که در آن متنعّم می‌باشند، و با یکدگر به رفت و آمد و سخن مشغولند، و بر روی نیمکت‌ها تکیه داده‌اند. و گویا من می‌بینم اهل آتش را که در میان آن معذّب می‌باشند، و صیحه و فریاد می‌زنند. و گویا من می‌شنوم صدای شعله‌ور شدن و بالا گرفتن آتش را که در گوشهای من دوران دارد!

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم گفت: این بنده‌ای است که خدا دل او را به نور ایمان روشن گردانیده است. و سپس به آن جوان گفت: بر این حالی که داری پایدار باش!

جوان گفت: ای رسول خدا! از خدا برای من بخواه که شهادت همراه تو را روزی من کند!

رسول خدا برای او دعا کرد. خیلی طول نکشید که با رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در بعضی از غزواتش، برای جنگ بیرون رفت، و بعد از نه نفر که به شهادت رسیدند، او شربت شهادت نوشید؛ و او دهمین نفر از ایشان بود.]

[1] در اواخر جلد اوّل، طبع میرخانی، ص ۹۲.

تا آنجا که می‌رسد و می‌گوید:

آری اینها مردمانی بودند که با خدا تکلّم می‌کردند! آیات قرآن چون کلام خداست در روح آنها می‌نشست و آنها با خود گفتگو داشتند و از باطن و ضمیر، هزاران راز و نیاز و مناجات.

در کافی روایت است از حفص از حضرت موسی بن جعفر علیهماالسّلام إلی أن قال حفص:

فَإذا قَرَأ علیه السّلام فَكَأَنَّهُ يُخاطِبُ إنسانًا.[1]

روایت امام صادق علیه السّلام در نحوهٔ قرائت قرآن

و در کتاب محجّة البیضاء روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که:

إذا مَرَّ ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ﴾، ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ قالَ: لَبَّيك رَبَّنا! و إذا خَتَمَ سُورَةَ الشَّمسِ قالَ: صَدَقَ اللهُ و صَدَقَ رَسولُه! و إذا قَرَءَ ﴿ءَآللَّهُ خَيۡرٌ أَمَّا يُشۡرِكُونَ﴾[2] قالَ: اللهُ خَيرٌ، اللهُ أكبَرُ! و إذا قَرَءَ ﴿ثُمَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمۡ يَعۡدِلُونَ﴾[3] قالَ: كَذِبَ العادِلونَ بِاللهِ و إذا قَرَءَ ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ﴾ الآية،[4] كَبَّرَ ثَلاثًا؛ و إذا فَرَغَ مِنَ الإخلاصِ قالَ: كَذلِكَ اللهُ رَبِّي!

و رَوَى عِندَ قَولِهِ تَعالَى ﴿فَمَن يَأۡتِيكُم بِمَآءٖ مَّعِينِۢ﴾[5]: اللهُ رَبَّنا! و عِندَ قَولِهِ ﴿أَلَيۡسَ ذَٰلِكَ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يُحۡـِۧيَ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾:[6] سُبحانَكَ بَلَى! و عِندَ قَولِهِ ﴿ءَأَنتُمۡ

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ٦٠٦: [که گوئی با انسانی مخاطبه و گفتگو دارد.]

[2] سوره النّمل (۲۷) ذیل آیه ۵۹.

[3] سوره الأنعام (٦) ذیل آیه ۱.

[4] سوره الإسرآء (۱۷) قسمتی از آیه ۱۱۱.

[5] سوره ملک (٦۷) ذیل آیه ۳۰.

[6] سوره القیامة (۷۵) آیه ٤٠: [آیا چنین پروردگار قدرتمندی نمی‌تواند

تَخۡلُقُونَهُۥٓ أَمۡ

نَحۡنُ ٱلۡخَٰلِقُونَ﴾[1]: بَل أنتَ اللهُ الخالِقُ! و عِندَ ﴿أَمۡ نَحۡنُ ٱلزَّٰرِعُونَ﴾[2]: بَل أنتَ اللهُ الزّارِعُ! و عِندَ ﴿أَمۡ نَحۡنُ ٱلۡمُنشِـُٔونَ﴾[3]: بَل أنتَ اللهُ المُنشِئ! و عِندَ قَولِهِ عَزّوَجَلَّ ﴿فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾: لا بِشَيءٍ مِن آلائِكَ رَبِّ أُكَذِّبُ! إلى غَيرِ ذَلِكَ.[4]

قالَ المُحقِّقُ الفِيضُ (ره): و الظّاهِرُ انسِحابُهُ إلى كُلِّ ما يُناسِبُ.[5]

مردگان را زنده کند و آنها را به جزای کردار و رفتارشان برساند؟]

[1] سوره الواقعة (٥٦) آیه ٥٩.

[2] سوره الواقعة (٥٦) ذیل آیه ٦٤.

[3] سوره الواقعة (٥٦) ذیل آیه ٧٢.

[4] [وقتی که حضرت به این کلمه «ای مردم» یا «ای کسانی که ایمان آوردید» می‌رسیدند عرض می‌کردند: لبّیک ای پروردگار ما. و هنگامی که سوره والشّمس را تمام می‌کردند می‌فرمودند: خدا و رسولش راست گفتند. و هنگامی که می‌خواند: آیا خدا بهتر است یا آنچه را که شریک او قرار داده‌اند می‌فرمود: خدا بهتر است، خدا بزرگتر است. و وقتی که می‌خواند: پس آن کسانی که کافر شدند به خدایشان از مسیر حق عدول نمودند، می‌فرمود: دروغ گفتند آن کسانی که از خدا روی برگرداندند. و وقتی که می‌خواند: حمد مختصّ خدائی است که فرزندی برنگزید و برای او شریک در سلطنت نمی‌باشد، سه بار تکبیر می‌گفتند. و وقتی که از سوره فارغ می‌شدند، می‌فرمودند: این چنین است پروردگار من.

و روایت شده است که وقتی به کلام الهی می‌رسیدند: چه کسی آب خوشگوار برای شما مهیّا می‌سازد؟ می‌فرمودند: خدا که پروردگار ماست. و چون به کلام الهی می‌رسیدند: آیا خدا قادر نیست که مردگان را دوباره زنده کند؟ می‌فرمودند: منزّهی ای پروردگار بلی تو می‌توانی. و وقتی به کلام خدا می‌رسیدند: آیا شما خلق می‌کنید انسان را یا ما خلق‌کنندگانیم؟ می‌فرمود: بلکه ای خدا تو خالق هستی. و چون به آیه: یا ما زراعت‌کنندگانیم؟ می‌فرمود: بلکه تو ای خدا زارع و کشتکار می‌باشی. و وقتی به آیه: یا ما ایجاد کننده هستیم؟ می‌فرمود: بلکه ای خدا تو مُنشِئ و ایجاد کننده می‌باشی. و چون به کلام خدا می‌رسید که: پس کدام یک از بخششها و نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ عرض می‌کرد: هیچ یک از آلاء و بخششهای تو را ای پروردگار تکذیب نمی‌کنم، و همینطور موارد دیگر. مترجم]

[5] المحجة البیضاء، ج ٢، ص ٢٢٨: [مرحوم فیض کاشانی فرمود: ظاهراً در

این قسم خواندن قرآن بسیار لذّت بخش است؛ یعنی حقیقتاً تمام حجابها و پرده‌های بین مخلوق و خالق را برداشته، و مناجات بالمعنی الحقیقی صورت می‌گیرد. مانند پیرمرد روشن ضمیر حبیب بن مظاهر أسدی که حلیف قرآن بود و چنان نور قرآن در روح او وارد شده بود که از غیب خبر می‌داد.

مرحوم محدّث قمّی در سفینة البحار فرماید:

وَ یَظهَرُ مِنَ الرِّواياتِ أنَّهُ كانَ مِن خاصَّتِهِ [أميرِالمُؤمِنينَ] عَلَيهِ السَّلامُ و حَمَلَةِ عِلمِهِ.[1]

ملاقات میثم تمّار با حبیب بن مظاهر و رُشید هَجَری

و روی الشیخ الکشّی عن فضیل بن زبیر، قال:

مَرَّ مِيثَمٌ التَّمّارُ عَلَى فَرَسٍ لَهُ فَاستَقبَلَه حَبيبَ بنَ مُظاهِرٍ الأسَدِيَّ عِندَ مَجلِسِ بَنِي أسَدٍ، فَتَحَدَّثا حَتَّى اختَلَفَت أعناقُ فَرَسَيهِما؛ ثُمَّ قالَ حَبيب: فَكَأنّ بِشَيخٍ أصلَعَ ضَخمِ البَطنِ يَبيعُ البِطّيخَ عِندَ دارِ الرِّزقِ، قَد صُلِبَ فى حُبِّ أهلِ بَيتِ نَبيِّهِ، و يُبقَرُ بَطنُهُ عَلَى الخَشَبَةِ. فَقالَ مِيثَمٌ: و إنّي لأعرِفُ رَجُلاً أحمَرَ، لَهُ ضَفيرَتانِ، يَخرُجُ لِنُصرَةِ ابنِ بنت نبيّه فيقتل و يُجال برأسه فى الكوفة بِنتِ نَبيِّهِ فَيُقتَلُ و يُجالُ بِرَأسِهِ فى الكوفَةِ؛ ثُمَّ افتَرَقا. فَقالَ أهلُ المَجلِسِ: ما رَأينا أحَدًا أكذَبُ مِن هَذَينِ! قالَ: فَلَم يَفتَرِق أهلُ المَجلِسِ حَتَّى أقبَلَ رُشَيدُ الهَجَرى فَطَلَبَهُما، فَسَأَلَ أهلَ المَجلِسَ عَنهُما. فَقالوا: افتَرَقا، و سَمِعناهُما يَقولانِ كذا و كذا. فَقال رُشَيدُ: رَحِمَ اللهُ مَيثَمًا! أنسَى: و يُزادُ فى عَطآءِ الَّذى يَجيءُ بِالرَّأسِ مِأةُ دِرهَمٍ؛ ثُمَّ أدبَرَ. فَقال القَومُ: هَذا واللهِ أكذَبُهُم! فَقال القَومُ: و اللهِ ما ذَهَبَتِ الأيّامُ و اللَيالى حَتَّى رَأينا

هر جا که مناسب مقام باشد، می‌شود انسان جمله‌ای موافق با آیه ذکر کند. مترجم]

[1] سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۰۲: [از روایات اینطور بر می‌آید که او از خواصّ اصحاب أمیرالمؤمنین علیه السّلام و از حاملین علم وی بود.]

مَیثَمًا مَصلوبًا عَلَی بابِ دارِ عَمرِو بنِ حُرَیثٍ، و جیءَ بِرَأسِ حَبیبِ بنِ مَظاهِرٍ و قَد قُتِلَ مَعَ الحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ؛ و رَأینا کُلَّ ما قالوا![1]

حبیب بن مظاهر از جمله هفتاد نفری بود که در رکاب حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام شهید شد.

و عن الشیخ أبوعمرو الکشّی (ره):

وَ کانَ حَبیبٌ (ره) مِنَ السَّبعینَ الرِّجالِ الَّذینَ نَصَروا الحُسَینَ عَلَیهِ السَّلامُ و لَقَوا جِبالَ الحَدِید و استَقبَلوا الرِّماحَ بِصُدورِهِم و السُّیوفَ بِوُجوهِهِم، و هُم یُعرَضُ عَلَیهِمُ الأمانُ و الأموالُ

---

[1] سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۰۳؛ بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ۹۲، به نقل از رجال کشّی: [و شیخ کشّی از فضیل بن زبیر روایت کرده است که: میثم تمّار که از خواصّ اصحاب أمیرالمؤمنین علیه السّلام بود، بر روی اسبی سوار بود. در این حال حبیب بن مظاهر اسدی هم از طرف مقابل بدین سو می‌آمد. و در محلّی که جمعی از بنی اسد در مجلس خود نشسته بودند به هم رسیدند. و با یکدگر بطوری نزدیک با هم به گفتگو پرداختند که گردنهای اسبانشان به هم رسید؛ در این حال حبیب گفت: «گویا من دارم می‌بینم پیرمردی را که شکمش برآمده و جلوی سرش مو ندارد، و در کنار دارالرّزق شغلش خربزه فروشی است؛ که وی را به جرم محبّت اهل بیت پیغمبرش بر دار کوبیده‌اند، و بر روی چوبهٔ دار، شکمش شکافته شده است.»

میثم در پاسخش گفت: «و من می‌شناسم مردی سرخ چهره را که گیسوانش از دو سو بافته شده است؛ او برای یاری پسر دختر پیغمبرش خروج می‌کند و کشته می‌شود، و سرش را در محلاّت و کوی و برزن کوفه برای تماشای مردم می‌گردانند.»

این بگفتند و از یکدگر جدا شدند. اهل مجلس با هم گفتند: ما دروغگوتر از این دو مرد کسی را ندیده‌ایم!

هنوز اهل مجلس از جای خود برنخاسته بودند که رشید هجریّ به سراغ آن دو آمد و از اهل مجلس پرسید: آن دو نفر کجا هستند؟! گفتند: از هم جدا شدند. و ما از آن دو شنیدیم که چنین و چنان می‌گفتند.

رشید گفت: «خدا میثم را رحمت کند؛ فراموش کرد بگوید: به آن کس که سر را در کوفه می‌آورد، یکصد درهم به عطای او از بیت المال که پیوسته به او می‌دهند، زیاد می‌نمایند! این بگفت و پشت کرد و بازگشت.»

آن جماعت مجلس گفتند: «سوگند به خدا این دروغگوترین آنهاست!»

سپس گفتند که: «سوگند به خدا روزها و شبها سپری نشدند مگر اینکه دیدیم ما که: میثم را در خانهٔ عمرو بن حریث به دار زده‌اند، و سر حبیب بن مظاهر را که در کربلا با حسین علیه السّلام شهید شده بود به کوفه آوردند؛ و هر چه را که آن سه نفر گفتند، ما خود با دیدگانمان دیدیم!»]

فَيَأبونَ، و يَقولونَ: لا عُذرَ لَنا عِندَ رَسولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ و آلِهِ إن قُتِلَ الحُسَينُ عَلَيهِ السَّلامُ و مِنّا عَينٌ تَطرَفُ![1] حَتَّى قُتِلوا حَولَهُ؛ انتهى.[2]

حبیب بن مظاهر روز عاشورا برخاست و می‌خندید؛ فقال له یزید بن حصان الهمدانی و کان یقال له سیّد القرّاء:

یا أخی! لَیسَ هَذِهِ ساعَةَ ضِحكٍ! قال: فَأیُّ مَوضِعٍ أحَقُّ مِن هَذا بِالسُّرورِ؟! و اللهِ ما هُوَ إلاّ أن تَمیلَ عَلَینا هَذِهِ الطُّغاةُ بِسُیوفِهِم فَنُعانِقَ الحورَ العینَ![3]

و روایت کرده أبومخنف، قال:

لَمّا قُتِلَ حَبیبُ بنُ مَظاهِرٍ، هَدَّ ذَلِكَ حُسَینًا و قالَ عِندَ ذَلِكَ: أحتَسِبُ[4] نَفسِی و حُماةَ أصحابِی![5]

---

[1] طَرَفَت عینه: تحرّکت بالنظر.

[2] علی ما نقل عنه فی سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۱، و رواه ایضاً فی السفینة، ج ۱، ص ۲۰۳؛ و فی بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ۹۳: [أبو عمرو کشّی می‌گوید: حبیب رحمة الله علیه از جملهٔ هفتاد نفری بود که یاری حسین علیه السّلام را نمودند، و با کوههای آهن برخورد کردند. و با سینه‌های خود به استقبال نیزه‌ها، و با چهره‌هایشان به استقبال شمشیرها شتافتند.
بر ایشان امان داده شده، و اموال داده شد؛ از قبول آن امتناع نموده و گفتند: ما در نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم عذری نداریم اگر حسین کشته شود و از ما چشمی باقی بماند تا نگاه کند و نظر به دنیا افکند! این بگفتند و همگی در اطراف شمع وجود او پروانه‌وار کشته شدند.]

[3] سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۰۳ و ص ۲۰٤؛ و فی بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ۹۳: [یزید بن حصین همدانی که به او سیّد القرّاء (رئیس قاریان قرآن) می‌گفتند: به حبیب گفت: ای برادر من! این ساعت، ساعت خنده نیست! حبیب گفت: اگر اینجا وقت خندیدن نباشد، پس کدام موضع جای خندیدن است که از این، سزاوارتر باشد؟ سوگند به خدا هیچ فاصله‌ای نیست مگر اینکه این طاغیان با شمشیرهایشان بر ما حمله کنند، و ما در بهشت برین دست به گردن حورالعین باشیم.]

[4] أحتَسب ولداً له: فقده و الحسین علیه السّلام دعا می‌کند که: خدایا جان مرا با این حامیان اصحاب من که مرده‌اند بگیر! چون واو و حُماة به معنی معیّت است، یعنی: گم کنم خودم را با مرگ آنها.

[5] سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۰۳؛ کلمات الامام الحسین علیه السّلام، ص ٤٤٦، به نقل از تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۲۷، و مقتل الحسین علیه السّلام

و در بعضی از مقاتل است که فرمود: للّه درّک یا حبیب! تو همان مردی بودی که در هر شب یک ختم قرآن می‌نمودی.[1]

للخوارزمی، ج ۲، ص ۱۹، و بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ۲۷: [چون حبیب کشته شد، ارکان وجودی حسین را سست نمود، و گفت: خدایا! جان مرا با این حامیان اصحاب من که مرده‌اند بگیر!]

[1] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳٦۳؛ کلمات الامام الحسین علیه السّلام، ص ٤٤٦.

مجلس اوّل: تفسیر آیه ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلۡيَستَجِيبُواْ لِي وَلۡيُؤۡمِنُواْ بِي لَعَلَّهُم يَرشُدُونَ﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و الصّلاة على محمّد و آله الطّاهرين

و لعنة اللَه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدّين

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُواْ لِي وَلْيُؤْمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾.[1]

«و زمانی که بندگان من از من سؤال کنند پس من به آنها نزدیکم، اجابت می‌کنم دعای دعا کننده را در زمانی که مرا بخواند و دعا کند؛ بنابراین باید آنها اجابت کنند مرا در طاعات و ایمان و در دعوت به دعا، که اجابت آنها نفس دعا کردن آنهاست، و باید به من ایمان آورند که امید است در این صورت در راه رشد و صلاح به مقصد برسند.»

رُوِیَ عَن الحَسَنِ: أنّ سائلاً سَئَلَ النَّبِیَّ صَلَّی اللَهُ عَلَیهِ و آلِهِ: أ قَریبٌ رَبُّنا فَنُناجیهِ أمْ بَعیدٌ فَنُنادیهِ؟ فَنُزِلَتْ الآیَةُ.[2]

تفسیر آیهٔ شریفه: ﴿وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾

چون نجوی در پنهان سخن گفتن است، و ندا

---

[1] سوره البقرة (۲) آیه ۱۸٦.

[2] مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۸: [امام حسن مجتبی علیه السّلام فرمودند: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم سؤال شد: آیا پروردگار ما نزدیک است تا با او نجوی و به آهستگی سخن گوئیم یا بعید است تا او را صدا بزنیم، در این هنگام این آیه نازل شد. مترجم]

آشکارا و از دور تکلّم کردن.

خداوند قرب و بُعد مکانی ندارد، چون مکان ندارد، جمیع مکانها نسبت به او علی السویّه است و او محیط بر جمیع. هیچ مکانی از او خالی نیست، بلکه احاطهٔ او احاطهٔ معیّت است؛ چنانچه فرماید: ﴿وَ هُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ وَ ٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٌ﴾.[1] و این معیّت عبارت از اتصال و اقتران دو موجود نیست، بلکه عبارتست از احاطهٔ ذاتی و صفاتی بر موجودات، بطوریکه همه قائم به او، و ذات و صفات او بر هر موجودی محیط بوده، و موجودات در مقابل او فانی و به وجود او باقی و ثابتند.

و در سورهٔ مجادله فرماید: ﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ مَا يَكُونُ مِن نَّجۡوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمۡ وَلَا خَمۡسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمۡ وَلَآ أَدۡنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمۡ أَيۡنَ مَا كَانُواْ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُواْ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ﴾.[2] هیچ سه نفری

---

[1] سوره الحدید (۵۷) آیه ٤: [و او با شماست هرجا که بوده باشید؛ و خداوند به آنچه بجا می‌آورید بصیر است.]

[2] سوره المجادلة (۵۸) آیه ۷: [آیا ندیدی که آنچه در آسمانها و زمین است خدا بر آن آگاه است؟ هیچگونه آهسته سخن گفتن و راز گفتن در میان سه نفر نیست مگر آنکه خداوند چهارمین آنهاست، و در میان پنج نفر نیست مگر آنکه او ششمین آنهاست: و پائین‌تر از این مقدار هم نیست و بیشتر از این مقدار هم نیست مگر آنکه او با آنهاست هر کجا که باشند. (سپس به آنچه مردم عمل کرده‌اند روز قیامت خبر خواهد داد، بدرستی که خداوند به هر چیزی دانا است. مترجم)]

با یکدیگر راز نگویند مگر آنکه خدا چهارمین آنهاست، و

هیچ پنج نفری با هم راز نگویند مگر آنکه خدا ششمین آنهاست، و نه کمتر از این مقدار و نه بیش از این مقدار؛ با یکدیگر سخن پنهانی نگویند مگر آنکه خدا با آنهاست هر جا بوده باشند.

معلوم است که مراد از چهارمین آنها یا ششمین آنها موجودی در ردیف و عرض آنها نیست؛ چون خدا جسم نیست بلکه معیّت واقعیّه و احاطهٔ ذاتیّه و صفاتیّه بر ماهیّات و قوالب ممکناتست، بطوری که این معیّت ابداً موجب تعدّد نمی‌گردد؛ بلکه در عین اینکه این سه نفر یا پنج نفر نجوی دارند بدون آنکه عدد آنها زیاد شود، خداوند مجرّد و بی‌صورت و بی‌کیف و بدون مکان و بسیط علی الاطلاق با حقیقت آنها معیّت دارد، بطوری که اینها مظاهر آن وجود مبارک در ذات و صفات و افعال خود بوده، و آن وجود مقدّس در این مظاهر ظاهر و در این مرایا مَرئِی و در این تجلّیات هویدا و خود آشکارا است.

بنابراین خدا نزدیک است به هر موجودی: ﴿فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾؛ بلکه چون خلقت جز ظهور او

چیزی نیست، و بنابراین تمام موجودات بدو ظاهر و بدو قائمند، علیهذا خدای متعال از هر موجودی به خود آن موجود از آن موجود نزدیکتر است: ﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ وَنَعۡلَمُ مَا تُوَسۡوِسُ بِهِۦ نَفۡسُهُۥ وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ﴾.[1] و در سورهٔ واقعه فرماید: ﴿وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنكُمۡ وَلَٰكِن لَّا تُبۡصِرُونَ﴾.[2] «ما از شما به او نزدیکتریم ولکن شما نمی‌بینید.»

حضرت سیّدالشهداء علیه السّلام در دعای عرفه می‌فرمایند:

---

[1] سوره ق (۵۰) آیه ۱۶: [ما به تحقیق که انسان را آفریدیم؛ و بر تمام خاطرات و افکاری که بر او وارد می‌شود؛ و وساوسی که نفس او می‌کند و خواطری که بر ذهن او خطور می‌کند، اطّلاع داریم؛ و ما از رگ گردن و رگ حیاتی او به او نزدیکتر هستیم]

[2] سوره الواقعة (۵۶) آیه ۸۵.

كَيفَ يُستَدَلُّ عَلَيكَ بِما هُوَ فى وُجودِهِ مُفتَقِرٌ إلَيكَ! أ يَكونُ لِغَيرِكَ مِنَ الظُّهورِ ما لَيسَ لَكَ حَتَّى يَكونَ هُوَ المُظهِرَ لَكَ! مَتَى غِبتَ حَتَّى تَحتاجَ إلَى دَليلٍ يَدُلُّ عَلَيكَ! و مَتَى بَعُدتَ حَتَّى تَكونَ الآثارُ هِيَ الَّتى توصِلُ إلَيكَ! عَمِيَتْ عَينٌ لاَ تَراكَ عَلَيها رَقيبًا! و خَسِرَتْ صَفقَةُ عَبدٍ لَم تَجعَلْ لَهُ مِن حُبِّكَ نَصيبًا![1]

نزدیکی إحاطی خدا به همهٔ موجودات

روی این مقدّمه‌ای که ذکر شد، معلوم می‌شود دوری بندگان از خدا محجوبیّت آنهاست؛ و الاّ چون خدا نزدیک است بندگان نیز به خدا نزدیکند. نزدیکی خدا نزدیکی إحاطی است، و نزدیکی بندگان و سایر موجودات نزدیکی مُحاطی؛ او قاهر و اینها مقهور و او خالق و اینها مخلوق و او عالم و اینها معلوم، و البتّه ملازمهٔ حتمیّه بین قرب محیطی او و قرب محاطی اینها است. بندگان که خدا را نمی‌بینند و درک نمی‌کنند به علّت پرده‌های گناه و آمال درازی است که بر قلب آنها افتاده و آنها را دور داشته است.

---

[1] إقبال الأعمال، سیّد بن طاووس، ص ۳۴۹ طبع سنگی؛ بحار الأنوار، ج ٦٤، ص ١٤٢؛ برای اطلاع از سند این دعای شریف به کتاب الله شناسی، ج ۱، از ص ٢٤٧ الی ۲۷۳ مراجعه شود. [چگونه راه شناسائی وجودت امکان پذیر می‌باشد بواسطهٔ استدلال و برهان با وجودهای امکانیّهٔ حادثه که آنان در اصل وجود و بقائشان‌نیاز ذاتی و افتقار وجودی به تو دارند؟! آیا برای جز تو از سائر موجودات، ظهور و بروزی وجود دارد که برای تو نبوده باشد، تا بتوانند آنها تو را نشان دهنده و ظاهر کننده باشند؟! کی غائب شده‌ای تا آنکه محتاج گردی به دلیل و رهبری که به سوی تو راهنمائی بنماید؟! و کی دور گردیده‌ای تا آنکه آثار و مصنوعات، رساننده و واصل کنندهٔ به ذات تو باشند؟! کور است دیده‌ای که تو را بر خود شاهد و مراقب نمی‌نگرد! و زیانبار است معاملهٔ دست بنده‌ای که تو برای وی از محبّت ومودّتت نصیب و مقداری مقرّر نفرموده‌ای!]

حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام می‌فرماید:

إلَهی ما أقرَبَكَ مِنّی، و ما أبعَدَنی عَنكَ! و ما أرأفَكَ بی! فَما الَّذی یَحجُبُنی عَنكَ![1]

محجوبیّت از ناحیهٔ بنده است نه از ناحیهٔ خدا

و این معنی واضحست که ممکن است موجودی حقّاً به انسان نزدیك باشد، ولی چون انسان ادراك به او ندارد گوئی دور است از او؛ مانند آنکه کسی محبوبی داشته باشد و آن محبوب در نزد او نشسته باشد ولی به علّت نابینائی چشم نتواند او را ببیند و بواسطهٔ کری گوش نتواند سخن او را بشنود. بنابراین چون خدا نزدیك است و محجوبیّت از ناحیهٔ بنده است نه از ناحیهٔ خدا، بلکه او را حجابی نیست و بر هر موجود بصیر و خبیر است، لذا دعای دعا کننده را می‌شنود و

---

[1] تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۲۳: [بار خداوندا! چقدر موجبات نزدیکی تو به من بسیار می‌باشد؛ و چقدر زشتیها و غفلتها مرا از تو به دور افکنده است! (قرب تو به من، با اصل وجود و ذات أقدس تو و قدرت و علم و مشیّت و اراده و سیطره و هیمنهٔ تست که به وصف ناید؛ و بُعد من از تو، بواسطهٔ ظلمت ماهیّت امکان و فاصلهٔ عظیم میان عبودیّت من و ربوبیّت تست!) چقدر تو به من رأفت داری! پس علّت محجوبیّت و عدم زیارت و لقاء ذاتت چیست؟! (تمام مظاهر عالم کون دلیل و شاهد بر رأفت تو می‌باشند، بنابراین من باید تو را در تمام این مشاهد دیدار نمایم! علّت پنهانی دل من از شرف قرب و کرامت و فضیلتِ دیدار و رؤیت کدام است؟!)]

او را پاسخ می‌گوید. بندگان باید همه بسوی او روند و از او تقاضا کنند، چون استجابت و اجابت به معنی واحد است. ﴿فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لِي﴾ یعنی سؤال مرا به امر به طاعات و نهی از منکرات، و سؤال مرا به امر به دعا اجابت کنند، و بنابراین اجابت آن، که عبارت است از نفس دعا بجای آورند، و بدانند و ایمان آورند که خدا برآورندهٔ حاجاتست و یار و معین و شفیع در جمیع امور. در کافی از ابن قدّاح از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می‌کند که، قال:

قالَ أميرُالمُؤمِنينَ عليه السّلام: أحَبُّ الأعمالِ إلَى اللهِ عَزّوجَلَّ فى الأرضِ الدُّعاءُ، و أفضَلُ العِبادَةِ العَفافُ. قالَ: و كانَ أميرُالمُؤمِنينَ عليه السّلام رَجُلاً دَعّاءً.[1]

دعا روح عبادت، و عبادت روح دین است

دعا روح عبادت، و عبادت روح دین است؛ و بنابراین دعا روح دین است. بواسطهٔ دعا بنده به حضرت قاضی الحاجات متّصل شده، و جریان امور خود را از منبع فیض و سرچشمهٔ جود طلب می‌کند؛

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ٤٦٧: [أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: خوشایندترین عمل نزد پروردگار دعا می‌باشد، و با فضیلت‌ترین عبادت عفّت است. سپس امام صادق علیه السّلام فرمود: أمیرالمؤمنین علیه السّلام بسیار دعا می‌کرد. مترجم]

و بزرگترین وسیله‌ایست که برای نیل به مقصود مفید است. چون تمام امور مبتنی بر یک سلسله اسبابیست که منتهی به ذات مقدّس ربوبی می‌گردد، و دعا درخواست از آن ذات مقدّس است و کلید گشایش تمام قفلها.

در کافی با إسناد خود از سکونی از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام حدیث می‌کند که، قال:

روایاتی در فضیلت دعا

قالَ النَّبیُّ [رَسولُ اللهِ] صلی اللَه علیه و آله: الدُّعاءُ سِلاحُ المُؤمِنِ و عَمودُ الدِّینِ و نورُ السَّماواتِ و الأرضِ.[1]

و با همین إسناد حدیث می‌کند که، قال:

قالَ أمیرُالمُؤمِنینَ علیه السّلام: الدُّعاءُ مَفاتِیحُ النَّجاحِ و مَقالِیدُ الفَلاحِ، و خَیرُ الدُّعاءِ ما صَدَرَ عَن صَدرٍ نَقِیٍّ و قَلبٍ تَقِیٍّ، و فی المُناجاةِ سَبَبُ النَّجاةِ و بِالإخلاصِ یَکونُ الخَلاصُ، فَإذا اشتَدَّ الفَزَعُ فَإلَی اللهِ المَفزَعُ.[2]

و از ابن قدّاح از حضرت صادق از حضرت أمیرالمؤمنین علیهما السّلام

---

[1] همان مصدر، ص ٤٦٨: [پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: دعاء اسلحه مؤمن است و ستون دین و نور آسمانها و زمین است. مترجم]

[2] همان مصدر: [أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: دعا کلیدهای پیروزی و وسایل رستگاری است، و بهترین دعا آنست که از سینهٔ پاک و قلب پرهیزکار برآید، و سبب نجات در مناجات است، و رهائی از آتش در اخلاص عمل است، پس زمانی که نگرانی و اضطراب شدّت یافت باید بسوی خدا التجاء و پناه آورد. مترجم]

نقل می‌کند که، قال:

قالَ أميرُالمُؤمِنينَ عليه السّلام: الدُّعاءُ تُرسُ المُؤمِنِ، و مَتَى تُكثِرْ قَرعَ البابِ يُفتَحْ لَكَ.[1]

و در همین کتاب از حضرت صادق نقل می‌کند که، قال:

قالَ رَسولُ اللهِ [النَّبِيُّ] صلى الله عليه و آله: أ لا أدُلُّكُم عَلَى سِلاحٍ يُنجِيكُم مِن أعدائِكُم و يُدِرُّ أرزاقَكُم؟ قالوا: بَلَى! قالَ: تَدعُونَ رَبَّكُم بِاللَّيلِ و النَّهارِ، فَإنَّ سِلاحَ المُؤمِنِ الدُّعاءُ.[2]

و در کافی از حضرت رضا علیه السّلام با إسناد خود حدیث می‌کند که:

أنَّهُ عليه السّلام كانَ يَقولُ لأصحابِهِ: عَلَيكُم بِسِلاحِ الأنبِياءِ! فَقِيلَ: و ما سِلاحُ الأنبِياءِ؟ قالَ: الدُّعاءُ![3]

و نیز با إسناد خود نقل می‌کند از أبوسعید بجلی، قال:

قالَ أبُو عَبدِ اللهِ عليه السّلام: إنَّ الدُّعاءَ أنفَذُ مِنَ السِّنانِ.[4]

در مجمع البیان روی عن أبی سعید الخدری، قال: قال النبیّ صلّی الله علیه و آله و سلم:

ما مِن مُسلِمٍ دَعا اللهَ سُبحانَهُ بِدَعوَةٍ لَيسَ فيها قَطِيعَةُ رَحِمٍ و لا إثمٌ إلاّ أعطاهُ اللهُ

---

[1] همان مصدر: [أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: دعاء سپر مؤمن است و هرگاه درب خانه را زیاد به صدا درآوردی در بروی تو باز خواهد شد. مترجم]

[2] همان مصدر: [رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: آیا شما را راهنمایی نکنم به اسلحه‌ای که از دشمنان محفوظ می‌دارد و روزی شما را سرازیر می‌گرداند؟ عرض کردند: بلی، فرمود: خدا را در شب و روز بخوانید. به تحقیق که اسلحه مؤمن دعا است. مترجم]

[3] همان مصدر: [امام رضا علیه السّلام به اصحاب می‌فرمود: بر شما باد به اسلحهٔ انبیاء، گفته شد: اسلحه انبیاء چیست؟ حضرت فرمود: دعاء. مترجم]

[4] همان مصدر، ص ٤٦٩: [امام صادق علیه السّلام فرمود: دعا از نیزه مؤثّرتر است. مترجم]

بِها إحدَى خِصالٍ ثَلاثٍ: إمّا أن يُعَجِّلَ دَعوَتَهُ، و إمّا أن يَؤَخِّرَ لَهُ فى الاخرة، و إمّا أن يَدفَعَ عَنهُ مِنَ السُّوءِ مِثلِه. قالُوا: يا رَسُولَ اللهِ! إذَن نُكثِرَ. قالَ: اللهُ أكثَرَ. و فى رِوايَةِ أنَسِ بنِ مالِكٍ: اللهُ أكثَرَ و أطيَبَ، ثلاثُ مَرّاتٍ.[1]

بالأخصّ اگر برادران دینی را در دعای خود شریک قرار دهد و برای آنها دعا کند بسیار مؤثّر است.

روی الکلینی عن علی بن ابراهیم عن أبیه، قال:

رَأيتُ عَبدَ اللهِ بنَ جُندَبٍ بِالمَوقِفِ فَلَم أرَ مَوقِفًا كانَ أحسَنَ مِن مَوقِفِهِ، ما زالَ مادًّا يَدَيهِ إلَى السَّماءِ و دُمُوعُهُ تَسِيلُ عَلَى خَدَّيهِ حَتَّى تَبلُغَ الأرضَ. فَلَمّا انصَرَفَ النّاسُ قُلتُ: يا أبا مُحَمَّدٍ! ما رَأيتُ مَوقِفًا [قَطُّ] أحسَنَ مِن مَوقِفِكَ؟! قالَ: و اللهِ ما دَعَوتُ إلاّ لإخوانِي! و ذَلِكَ لأنَّ أبا الحَسَنِ مُوسَى [بنَ جَعفَرٍ] عليه السّلام أخبَرَنِي: أنَّهُ مَن دَعا لأخِيهِ بِظَهرِ الغَيبِ نُودِيَ مِنَ العَرشِ: و لَكَ مِائَةُ الفِ ضِعفِ مِثلِهِ! وكَرِهتُ أن أدَعَ مِائَةَ الفِ ضِعفٍ [مَضمُونَةً] لِواحِدةٍ لا أدرِي يُستَجابُ أم لا.[2]

---

[1] مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۹: [أبی سعید خدری از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنید که فرمودند: هیچ مسلمانی از خدا تقاضائی ننمود که در آن قطع رحم و گناه نباشد الاّ اینکه خدای متعال یکی از سه چیز را به او عطاء می‌کند:
یا اینکه درخواست او را زود برآورده می‌نماید، و یا اینکه اگر در دنیا اجابت نکرد در آخرت پاداش خواهد داد، و یا اینکه به میزان آن درخواست، شر و بدی را از او دفع می‌نماید. عرض کردند: ای رسول خدا! حال که چنین است پس ما زیاد دعا می‌کنیم. حضرت فرمودند: خداوند بیشتر اجابت می‌کند.
و در روایت انس بن مالک سه مرتبه تکرار شده است: خداوند بیشتر و پاکیزه‌تر است. مترجم]

[2] الکافی، ج ٤، ص ٤٦٥: [علی بن ابراهیم از پدرش نقل می‌کند که در عرفات عبدالله بن جُندَب را دیدم در حالتی که هیچ کس دیگر را به نیکوئی آن حال ندیدم درحالیکه دستانش رو به آسمان بلند بود، اشک از چشمانش چنان سرازیر بود که به زمین می‌ریخت. وقتی که مردم به سوی مشعر حرکت کردند جلو رفتم و به او گفتم: ای أبا محمّد! حالتی داشتی که در کس دیگر این حالت را ندیدم. گفت: قسم به خدا دعا نکردم جز برای برادران ایمانی خودم؛ زیرا از امام موسی بن جعفر علیهما السّلام شنیدم که فرمودند: کسی که پشت سر برادر مؤمنش دعاء کند از جانب عرش ندا می‌رسد: هر دعائی کردی صد هزار برابر آن از آن تو می‌باشد و من نخواستم

و [عَن إبراهِيمَ بنِ أبِي البِلادِ أو] عَبدِ اللهِ بنِ جُندَبٍ قالَ: كُنتُ فِى المَوقِفِ، فَلَمّا أفَضتُ أتَيتُ [لَقِيتُ] إبراهِيمَ بنَ شُعَيبٍ فَسَلَّمتُ عَلَيهِ، و كانَ مُصابًا بِإحدَى عَينَيهِ و إذا عَينُهُ الصَّحِيحَةُ حَمراءُ كَأنَّها عَلَقَةُ دَمٍ؛ فَقُلتُ لَهُ: قَد اُصِبتَ بِإحدَى عَينَيكَ و أنا و اللهِ مُشفِقٌ عَلَى الاُخرَى، فَلَو قَصَرتَ مِنَ البُكاءِ قَلِيلاً! قالَ: لا واللهِ يا أبا مُحَمَّدٍ! ما دَعَوتُ لِنَفسِيَ اليَومَ دَعوَةً. قُلتُ: فَلِمَن دَعَوتَ؟ قالَ: دَعَوتُ لإخوانِي؛ لأنِّي سَمِعتُ أباعَبدِاللهِ عليه السّلام يَقولُ: مَن دَعا لأخِيهِ بِظَهرِ الغَيبِ وَكَّلَ اللهُ بِهِ مَلَكًا يَقولُ: و لَكَ مِثلاهُ! فَأرَدتُ أن أكُونَ أنا أدعُو لإخوانِي و المَلَكُ يَدعُو لِى، لأنِّي فِى شَكٍّ مِن دُعائِى لِنَفسِى و لَستُ فِى شَكٍّ مِن دُعاءِ المَلَكِ [لِى].[1]

فرازهائی از دعای عرفه امام حسین علیه السّلام

بشر و بشیر پسران غالب اسدی روایت کرده‌اند که: در عصر روز عرفه در عرفات خدمت حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام بودیم؛ آن حضرت از خیمهٔ خود بیرون آمدند با کمال تذلّل و خشوع با جمعی از اهل بیت خود و فرزندان و شیعیان، و در جانب چپ کوه ایستادند و روی مبارک را به جانب کعبه نموده و دستها را

که صد هزار اجابت را رها کنم به خاطر یک دعائی برای خود که نمی‌دانم اجابت می‌شود یا خیر. مترجم]

[1] همان مصدر: [ابراهیم بن أبی البلاد یا عبدالله بن جندب نقل می‌کند که در عرفات بودم هنگام حرکت بسوی مشعر، خدمت ابراهیم بن شعیب آمدم و سلام کردم او که یک چشمش را از دست داده بود چشم دیگرش مانند خون از شدّت گریه قرمز شده بود، پس به او گفتم: تو یک چشمت را از دست داده‌ای و من بر چشم دیگر تو نگرانم. قدری از گریه کم نما. گفت: قسم به خدا این کار را نخواهم کرد. ای أبا محمّد! امروز هیچ دعائی برای خود ننمودم. گفتم: پس برای که دعا کردی؟ پاسخ داد: برای برادران ایمانی، زیرا از امام صادق علیه السّلام شنیدم: کسی که برادر مؤمنش را در نهان دعاء کند خداوند فرشته‌ای را مأمور می‌کند تا مانند همان دعا را برای او بکند.

و من خواستم تا با دعای برای برادرانم موجب شوم ملائکه برای من دعا کنند زیرا من نمی‌دانم دعایم برای خود مستجاب می‌شود یا خیر؛ ولی شک ندارم که دعای ملک در حقّ من مستجاب می‌شود. مترجم]

روبروی خود بلند کردند مانند مسکینی که غذا طلب کند، و شروع کردند به دعا:

الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی لَیسَ لِقَضائِهِ دافِعٌ و لا لِعَطائِهِ مانِعٌ و لا کَصُنعِهِ صُنعُ صانِعٍ، و هُوَ الجَوادُ الواسِعُ، فَطَرَ أجناسَ البَدائِعِ... .[1]

و دعای مفصّل که دارای مضامین عجیب و بسیار عالی و ارزنده‌ایست خواندند، و مکرّر می‌گفتند: یا ربِّ! و کسانی که با آن حضرت بودند تمام گوش داده و اکتفا به آمین گفتن کرده بودند؛ پس صداهایشان به گریه بلند شد. آنگاه حضرت ادامه دادند به دعای خود بدین فقرات عالی:

إلَهِی أنا الفَقِیرُ فی غِنایَ، فَکَیفَ لا أکُونُ فَقِیرًا فی فَقرِی! إلَهی أنا الجاهِلُ فی عِلمی، فَکَیفَ لاَ أکونُ جَهولاً فی جَهلِی! إلَهی إنَّ اختِلاَفَ تَدبیرِكَ و سُرعَةَ طَواءِ مَقادیرِكَ مَنَعا عِبادَكَ العارِفینَ بِكَ عَنِ السُّکونِ إلَی عَطآءٍ و الیَأسِ مِنكَ فی بَلاءٍ![2]

---

[1] این دعا را مرحوم سیّد بن طاووس در إقبال از ص ۳۰۹، تا ص ۳۵۰، طبع سنگی (ج ۲، ص ٧٤ طبع جدید) نقل کرده است تا آخر، ولی سند آنرا ذکر نکرده است؛ ولی در حاشیهٔ بلد الامین کفعمی این سند را برای این دعا از مصباح الزائر مرحوم سیّد نقل کرده است، و مرحوم کفعمی خودش این دعا را در بلد الأمین ص ۲۵۱، نقل کرده ولی تتمّهٔ آنرا ذکر نکرده است. [ستایش مخصوص خدائی است که قضاء و مشیّت او دفع نمی‌شود و عطاء او منع نمی‌گردد و مانند خلقت او خلقتی یافت نشود. هم او که اجناس خلائقش را از کتم عدم به منصهٔ ظهور آورد ... . مترجم]

[2] [بار خداوندا! من فقیر و نیازمندم در عین دارائی و توانگریم که از ناحیهٔ تو به من عطا شده است (چرا که این دارائی و توانگری چون از سوی تست، عین فقر و نیازمندی است.) پس چگونه فقیر و نیازمند ثابت و مستمرّ نبوده باشم در عین فقر و نیازمندیم.

بار خداوندا! من نادان و جاهلم در عین دانائی و علمم که از ناحیهٔ تو به من عطا گردیده است (چرا که این دانائی چون از سوی تست، عین نادانی‌است.) پس چگونه نادانِ ثابت و مستمرّ نبوده باشم در عین نادانی و بی‌دانشیَم که حالت عدم اصلی و فقدان ماهوی و نیستیِ ذاتی من بوده است؟!

بار خداوندا! اختلاف تدابیر تو در امر کائنات که بدون منع و توقّف و تقیید

تا آخر دعا که حقیقتاً گنجینه‌ایست از نفایس اسرار و از حقائق علوم و معارف آل محمّد صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین؛ و صداهای آن حضرت و پیروان به گریه بلند بود تا آفتاب غروب نمود و بار کردند و به جانب مشعر الحرام روان شدند.

و أمیرالمؤمنین علیه السّلام بسیار دعا می‌کردند، و شبها در خلوات حالات عجیبی داشتند. مرحوم مجلسی در بحار الأنوار روایت می‌کند از مزار کبیر سیّد فخّار او از بَعضِ مَن عاصَرَهُ مسندًا عَن عَلِیِّ بنِ مِیثَمٍ عَن مِیثَمٍ رَضِیَ اللَهُ عَنهُ، قالَ:

أسهَرَ [أصحَرَ] بِی مَولایَ أمِیرُالمُؤمِنِینَ [علیه السّلام] فی لَیلَةٍ مِنَ اللَّیالِی قَد

و تسکینی به کار خود مشغول است، و با سرعت در پی یکدگر در آمدن واردات و حلول مقدّرات اندازه زده شده و به حدود مشخّص و معیّن به هم پیوسته در امر آفرینش و پیدایش حوادث، جلوگیر شده‌اند از آنکه بندگان عارف و موحّد و شناسای ذات اقدمت را بگذارند که به عطیّه و نعمتی که به آنان مرحمت می‌کنی دلخوش و با آرامش باشند. و نیز جلوگیر شده‌اند از آنکه در بلاء و امتحان و شدّت و فتنه‌ای که بر ایشان وارد می‌سازی مأیوس و نومید و دلسرد و مضطرب خاطر گردند. (چرا که بقدری ورود بلاها در عقب نعمتها و ورود نعمتها به دنبال بلاها، شدید و پی در پی مانند چرخ دولاب، پیوسته می‌گردد که آرامش در برابر نعمت و ناآرامی در برابر نقمت، فقط برای جاهلان به مقام عزّ ربوبیّت و بی‌مایگان به اسرار حرم و حریم تو متحقّق می‌گردد؛ نه برای عارفان به تو و به جلال اقدس و جمال مقدّس، و ارادهٔ قاهره و مشیّت بارزهٔ جناب حضرت تو!)]

خَرَجَ مِنَ الكُوفَةِ و انتَهَى إلَى مَسجِدِ جُعفِيٍّ، تَوَجَّهَ إلَى القِبلَةِ و صَلَّى أربَعَ رَكَعاتٍ، فَلَمّا سَلَّمَ و سَبَّحَ بَسَطَ كَفَّيهِ و قالَ:

إلَهِی كَيفَ أدعُوكَ و قَد عَصَيتُكَ، و كَيفَ لا أدعوكَ و قَد عَرَفتُكَ! إلَى آخِرِ الدُّعاءِ.

ثُمَّ قامَ و خَرَجَ فَاتَّبَعتُهُ حَتَّى خَرَجَ إلَى الصَّحراءِ و خَطَّ لی خَطَّةً و قالَ: إيّاكَ أن تُجاوِزَ هَذِهِ الخَطَّةَ! و مَضَى عَنّی، و كانَتْ لَيلَةً مُدلهِمَّةً. فَقُلتُ: يا نَفسِی أسلَمتَ مَولاكَ و لَهُ أعداءٌ كَثِيرَةٌ! أیُّ عُذرٍ يَكُونُ لَكَ عِندَ اللهِ و عِندَ رَسُولِهِ؟ و اللهِ لأقفُوَنَّ أثَرَهُ و لأعلَمَنَّ خَبَرَهُ و أن كُنتُ قَد خالَفتُ أمرَهُ! و جَعَلتُ أتَّبِعُ أثَرَهُ فَوَجَدتُهُ [عليه السّلام] مُطلِعًا فی البِئرِ إلَى نِصفِهِ يُخاطِبُ البِئرَ و البِئرُ تُخاطِبُهُ؛ فَحَسَّ بِی وَ التَفَتَ عليه السّلام و قالَ: مَن؟ قُلتُ: مِيثَمٌ! قالَ: يا مِيثَمُ! أ لَم آمُركَ أن لا تُجاوِزَ الخَطَّةَ؟ قُلتُ: يا مَولایَ خَشِيتُ عَلَيكَ مِنَ الأعداءِ فَلَم يَصبِرْ لِذَلِكَ قَلبِی! فَقالَ: أ سَمِعتَ مِمّا قُلتُ شَيئًا؟ قُلتُ: لا يا مَولایَ! فَقالَ: يا مِيثَمُ!

قالَ المَجلِسِیُ: و لَها تَتِمَّةٌ أذكُرُها فی كِتابِ المَزارِ.[1]

[2]...

[1] بحار الأنوار، ج ۸، ص ٤٧٢ طبع سنگی؛ ج ٤٠، ص ١٩٩، طبع جديد: [و همچنين مؤلّف مزار كبير كه سِيِّد فَخّارُ بنُ مَعدٍ مُوسَوی و يا بعضی از بزرگان افاضل معاصرين او می‌باشد می‌گويد: برای من روايت كرد شريف ابوالمكارم حمزة بن علی بن زهرهٔ علوی ادام الله عزّه؛ و با الفاظ خود در شهر كوفه در سنهٔ پانصد و هفتاد و چهار برای من املاء نمود، از پدرش، از جدّش از شيخ أبی جعفر محمّد بن بابَوَيه رضی الله عنه از حسن بن عَلی بِيهَقی از محمّد بن يَحيَی صَولِیّ از عَون بن محمّد كِندیّ از عَلیٍّ بن ميثم رضی الله عنه از ميثم تمّار كه او گفت:

شبی از شبها مولای من أميرالمؤمنين عليه السّلام مرا با خود از كوفه به خارج آن برد؛ و به [ادامه در صفحه بعد]

[2] [ادامه تعليقه صفحه قبل] سوی صحرا می‌رفتيم؛ تا آنكه چون به مسجد جُعفیّ رسيد؛ رو به قبله نمود و چهار ركعت نماز گزارد؛ و چون سلام داد و تسبيح گفت؛ دست‌های خود را برای دعا گشود و چنين گفت: خدای من! چگونه ترا بخوانم در حالی كه معصيت تو را كرده‌ام؟ و چگونه ترا نخوانم در حالی كه تو را شناخته‌ام و محبت تو در دل من جای گرفته است؟. تا آخر دعائی كه خواندند.

و سپس صدای خود را كوتاه كردند و به حال إخفات دعائی كردند؛ و سپس سجده نمودند؛ و چهرهٔ خود را به خاک می‌ماليدند؛ و صد مرتبه در آن حال

میثم مقامی بسیار عالی داشته است. از أمیرالمؤمنین علیه السّلام تفسیر و غرائب و اسرار و حکم آموخته، قلب نورانی و دلی دارای یقین داشته

العَفوَ العَفوَ گفتند؛ و سپس برخاستند؛ و از مسجد جعفی بیرون آمدند و راه صحرا را در پیش گرفتند و من به دنبالشان می‌رفتم.

در این حال به جائی رسیدیم که حضرت خطّی بر روی زمین کشیدند؛ و فرمودند: مبادا از این خطّ تجاوز کنی!

من توقّف کردم؛ و آن حضرت به تنهائی رهسپار شدند؛ و آن شب شب تاریک و ظلمانی بود.

من با خود گفتم: آقای خودت و مولای خودت را با وجود این دشمنان بسیاری که دارد، تنها به دست بلا سپردی چه عذری در نزد خدا خواهی داشت؟ و در نزد رسول خدا چه خواهی گفت؟ سوگند به خدا هم اینک به دنبال او روان می‌گردم؛ و از حال او جویا می‌شوم، گرچه مستلزم مخالفت امر او شده باشد.

من به دنبال او رفتم، تا رسیدم به جائی که دیدم: آن حضرت تا نصف بدنِ خود را در چاهی سرازیر کرده و مشغول گفتگو با چاه است؛ او با چاه سخن می‌گفت و چاه با آن حضرت.

حضرت احساس کرد که من آمده‌ام؛ و ملتفت به من شد و فرمود: کیستی؟

عرض کردم: من میثم هستم! فرمود ای میثم! مگر من به تو امر نکردم که از آن خطّ تجاوز ننمائی!؟

عرض کردم: ای مولای من! من از گزند دشمنان بر تو هراسناک شدم؛ و دیگر دل من تاب و توان تحمّل و شکیبائی را نیاورد!

فرمود: آیا از آنچه در اینجا گفته‌ام چیزی شنیده‌ای؟!

عرض کردم: نه؛ ای مولای من! چیزی نشنیدم. حضرت فرمود: ای میثم! در سینهٔ من حاجت‌ها و خواهش‌هائیست که چون سینهٔ من به جهت آنها تنگی کند و خسته شود؛ با دست خود زمین را می‌کاوم و می‌کَنم و آن راز و سرّ درون خود را برای زمین ظاهر می‌کنم و بازگو می‌نمایم؛ پس هر وقتی که زمین سبز شود، و از آن دانه بروید، آن دانه از آن کشتِ اسراری است که من در زمین نموده‌ام!*

* چون ترجمه این حدیث شریف از کتب دیگر مرحوم علامه رضوان الله علیه آورده شده است لذا بدون تصرف و حذف اضافات جهت مزید استفاده قرار گرفت.]

است. در جلالت او همین قدر بس که ابن عبّاس با آنکه سالیان دراز جزو تلامذهٔ أمیرالمؤمنین بوده است، و پسر عمّ آن حضرت بوده، و در تفسیرْ استاد و خود را از راسخین در علم قلمداد می‌نموده است، و محمّد بن حنفیّه او را ربّانی امّت خوانده است، وقتی که میثم به او گفت: ای ابن عبّاس بنویس از حقائق قرآن که از أمیرالمؤمنین آموخته‌ام تا بر تو إملاء کنم! ابن عبّاس إبا نکرد و قلم و کاغذ طلبید؛ میثم می‌گفت و او می‌نوشت. و عجیب آنست که أمیرالمؤمنین او را از ملائکه و انبیاء برتر شمرده و جزو اشخاصی که دارای علمی بوده‌اند که لاَ یَحتَمِلُهُ إلاّ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ أو نَبیٌّ مَرسَلٌ أو عَبدٌ مُؤمِنٌ امتَحَنَ اللهُ قَلبَهُ لِلإیمانِ[1] آورده است.

حدیث شریف: إنَّ حَدیثَ أهلِ البَیتِ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ

مرحوم علاّمهٔ مجلسی در سه جای از بحارالأنوار روایت کرده است:

قالَ مِیثَمٍ التَّمّارِ: بَینَما أنا فی السُّوقِ إذ أتانِی أصبَغُ بنُ نُباتَةَ، قالَ: وَیحَکَ یا مِیثَمُ! لَقَد سَمِعتُ مِن أمِیرِالمُؤمِنِینَ علیه السّلام حَدِیثًا صَعبًا شَدِیدًا. قُلتُ: و ما هُوَ؟ قالَ: سَمِعتُهُ یَقولُ: إنَّ حَدِیثَ أهلِ البَیتِ صَعبٌ مُستَصعَبٌ لا یَحتَمِلُهُ إلاّ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ أو نَبِیٌّ مُرسَلٌ أو عَبدٌ مُؤمِنٌ امتَحَنَ اللهُ قَلبَهُ لِلإیمانِ. فَقُمتُ مِن فَورَتِی

---

[1] [بطوری که هیچکس نمی‌تواند آن را متحمّل گردد و بردارد. مگر آنکه فرشتهٔ مقرّبی باشد، و یا پیامبر مرسلی، یا بندهٔ مؤمنی که خداوند قلب او را به تحمّل ایمان، آزمایش نموده باشد.]

فَأَتَيتُ عَلِيًّا عليه السّلام فَقُلتُ: يا أميرَالمُؤمِنينَ! حَدِيثٌ أخبَرَنِي بِهِ أصبَغُ عَنكَ قَد ضِقتُ بِهِ ذَرعًا. فَقالَ عليه السّلام: ما هُوَ؟ فَأخبَرتُهُ بِهِ؛ فَتَبَسَّمَ، ثُمَّ قالَ: اجلِسْ يا مِيثَمُ! أوَ كُلُّ عِلمٍ يَحتَمِلُهُ عالِمٌ؟ إنَّ اللَهَ تبارك و تَعالَى قالَ لِلمَلائِكَةِ: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾. فَهَل رَأيتَ المَلائِكَةَ احتَمَلُوا العِلمَ؟

قالَ: قُلتُ: و إنَّ هَذا أعظَمُ مِن ذَلِكَ! قالَ: و الأُخرَى: إنَّ مُوسَى بنَ عِمرانَ أنزَلَ اللَهُ عَلَيهِ التَّوراةَ فَظَنَّ أن لا أحَدَ أعلَمُ مِنهُ؛ فَأخبَرَهُ أنَّ فى خَلقِهِ أعلَمَ مِنهُ، و ذَلِكَ إذ خافَ عَلَى نَبِيِّهِ العُجبَ. قالَ: فَدَعا رَبَّهُ أن يُرشِدَهُ إلَى العالِمِ. قالَ: فَجَمَعَ اللَهُ بَينَهُ و بَينَ الخَضِرِ عليهما السلام فَخَرَقَ السَّفِينَةَ فَلَم يَحتَمِلْ ذَلِكَ مُوسَى، و قَتَلَ الغُلامَ فَلَم يَحتَمِلهُ، و أقامَ الجِدارَ فَلَم يَحتَمِلهُ.

و أمّا النَّبِيُّونَ: فَإنَّ نَبِيَّنا صلى الله عليه و آله أخَذَ يَومَ غَدِيرِ خُمٍّ بِيَدِى، فَقالَ: «اللهُمَّ مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَولاهُ!» فَهَل رَأيتَ احتَمَلُوا ذَلِكَ إلاّ مَن عَصَمَ اللَهُ مِنهُم؟ فَأبشِرُوا ثُمَّ أبشِرُوا! فَإنَّ اللَهَ قَد خَصَّكُم بِما لَم يَخُصَّ بِهِ المَلائِكَةَ و النَّبِيِّينَ و المُرسَلِينَ فيما احتَمَلتُمْ ذَلِكَ فى أمرِ رَسُولِ اللَهِ صلّى الله عليه و آله و سلم و عِلمِهِ! فَحَدِّثُوا[1] عَن فَضلِنا و لا حَرَجَ و عَن عَظِيمِ أمرِنا و لا إثمَ. قالَ: قالَ رَسُولُ اللَهِ صلى الله عليه و آله: أُمِرنا مَعاشِرَ الأنبِياءِ أن نُخاطِبَ النّاسَ عَلَى قَدرِ عُقُولِهِم.

قالَ المَجلِسِيُّ (ره) لَعَلَّ المُرادَ بِآخِرِ الخَبَرِ: «أنَّ كُلَّما رُوِيتُم فى فَضلِنا فَهُو دُونَ دَرَجَتِنا لأنّا نُكَلِّمُ النّاسَ عَلَى قَدرِ عُقولِهِمْ.»[2]

[3]...

---

[1] هذه التتمّة و هى قوله: «فحدّثوا عن فضلنا» الخ، تكون فى ج ۲۵، ص ۳۸۳، نقلاً عن كتاب اللبيات و لا تكون بسندين آخرين.

[2] بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۱۰؛ ج ۲۵، ص ۳۸۳، ج ۳۷، ص ۲۳۳ رواه عن بشارة المصطفى [ادامه در صفحه بعد]

۳ [ادامه تعليقه صفحه قبل] مسندًا عن صالح بن ميثم عن أبيه فى ج ۱، ص ۱۳۵، و عن تفسير فرات بن ابراهيم مسندًا عن صالح بن ميثم عن أبيه أيضًا فى ج ۹، ص ۲۳۲، و عن كتاب اللبيات لابن شريفة الواسطى مرفوعًا عن ميثم فى ج ۷، ص ۲۷۳: [ميثم تمّار مى‌گويد: روزى در بازار بودم كه أصبغ بن نباته آمد و گفت: چه نشسته‌اى اى ميثم، امروز مسأله‌اى بسيار مهم و مشكل از أميرالمؤمنين عليه السّلام شنيدم. گفتم چه بود؟ أصبغ گفت: شنيدم از آن حضرت كه فرمود: مسأله و قضيّهٔ اهل بيت مشكل و غير قابل دسترسى بشر است كه فقط فرشته مقرّب پروردگار يا پيامبر مرسل و يا مؤمنى كه خداوند قلب او را براى ايمان در آخرين مراتب و مراحل آن امتحان نموده است مى‌توانند آنرا بپذيرند و به واقع آن وقوف پيدا كنند. ميثم مى‌گويد: فوراً برخاستم و به ديدن على عليه السّلام آمدم و عرض كردم: يا أميرالمؤمنين حديثى از أصبغ راجع به مسأله ولايت اهل بيت از شما شنيدم كه نتوانستم آنرا هضم نمايم. امام أميرالمؤمنين عليه السّلام فرمودند: چه بود آن حديث؟ پس آنچه را شنيده بودم عرض كردم، پس حضرت تبسّم نمودند و فرمودند: اى ميثم بنشين! آيا اينطور است كه هر علمى را هر عالمى

إخبار أمير مؤمنان عليه السّلام از شهادت ميثم

بفهمد؟ خداى متعال به ملائكه مى‌فرمايد: من در زمين جانشين خود را مى‌آفرينم، ملائكه عرض كردند: آيا مخلوقى در زمين مى‌آفرينى كه فساد كند و خونريزى نمايد درحاليكه ما تسبيح و حمد و تقديس تو را مى‌نمائيم؟! خداوند فرمود: من چيزى را مى‌دانم كه شما نمى‌دانيد. اى ميثم آيا ملائكه مى‌توانند هر علمى را دارا باشند؟

من عرض كردم: مسأله ولايت بايد بالاتر از اين قضيّهٔ ملائكه باشد. حضرت فرمودند: مسأله ديگر اينكه: خداوند تورات را بر موسى بن عمران نازل كرد، پس موسى گمان كرد كه او از همه خلائق اعلم مى‌باشد. پس خداى متعال به او خبر داد كه در ميان آدميان هست كسى كه از او اعلم و داناتر مى‌باشد، و اين بدان جهت بود كه ترسيد بر موسى عجب وارد شود. پس حضرت موسى از خدا تقاضا نمود كه او را بر اين فرد راهنمائى كند. خداوند نيز ملاقات با خضر را نصيب او فرمود و موسى چون ديد كه خضر كشتى را شكست و سوراخ كرد تاب نياورد، و زمانى كه ديد خضر آن نوجوان را به قتل رسانيد تحمّل نكرد، و هنگامى كه خضر آن ديوار را اصلاح كرد نتوانست جلوى خود را بگيرد. و اعتراض نمود. و امّا پيامبران: بدرستى كه پيامبر ما صلّى الله عليه و آله و سلّم در روز غدير خم دست مرا گرفت و فرمود: خداوندا شاهد باش هر كه من مولاى او و صاحب اختيار او هستم علىّ صاحب اختيار و مولاى او است. ولى ديدى كه مردم چه كردند و چگونه به كلام رسول خدا عمل نمودند مگر آن عدّه قليل از افرادى كه خداوند آنانرا از گمراهى و ضلالت محفوظ و مصون داشت، پس بشارت باد بر شما و باز بشارت باد بر شما. به تحقيق كه خداوند شما را مخصوص گردانيد به نعمتى كه حتّى ملائكه و انبياء و مرسلين از آن نصيبى ندارند و آن تحمّل نعمت ولايت است و متابعت امر رسول خدا و آگاهى و درايت بر آن به حقّ المعرفة. پس بر شما باد كه فضايل ما را براى مردم بيان كنيد و هيچ ضيق و نگرانى به خود راه ندهيد. و عظمت امر و شأن و مقام ما را براى مردم توضيح و تفسير و گوشزد كنيد و هيچ گناه و ذنبى را مرتكب نشده‌ايد. رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمودند: ما مأموريم كه با مردم به ميزان عقل و شعور آنها تكلّم نمائيم.

مرحوم مجلسى مى‌گويد: احتمال دارد معنى اين جمله اين باشد كه هر چه شما از فضايل ما براى مردم بيان كنيد مادون مقام و منزلت ما است. مترجم]

ملاحظه می‌شود این عبارت أمیرالمؤمنین که: «بشارت باد شما را چون خدا اختصاص داده است شما را به عملی که ملائکه و انبیاء و مرسلین را اختصاص نداده است، و آن تحمّل امر رسول خدا و علم اوست!» بسیار واضح و روشن دلالت دارد بر جلالت قدر میثم رضوان الله علیه.

میثم عجمی بود، غلام زنی از بنی‌أسد؛ أمیرالمؤمنین او را خریده و آزاد کردند.

فَقالَ [عَلِيٌّ علیه السّلام] لَه ذاتَ يَومٍ: إنَّكَ تُؤخَذُ بَعدِی فَتُصلَبُ و تُطعَنُ بِحَربَةٍ، فَإذا كانَ اليَومُ الثّالِثُ ابتَدَرَ مَنخِراكَ و فَمُكَ دَمًا فَتُخضَبُ لِحيَتُكَ فَانتَظِرْ ذَلِكَ الخِضابَ، فَتُصلَبُ عَلَى بابِ دارِ عَمرِو بنِ حُرَيثٍ عاشِرَ عَشَرَةٍ أنتَ أقصَرُهُم خَشَبَةً و أقرَبُهُم مِنَ المَطهَرَةِ، و امضِ حَتَّى اُرِيَكَ النَّخلَةَ الَّتِی تُصلَبُ عَلَى جِذعِها فَأراهُ إيّاها.[1] و كانَ رَحِمَهُ اللهُ مِنَ الزُّهادِ و مِمَّن يَبُسَتْ عَلَيهِم جُلودُهُم مِنَ العِبادَةِ و الزَّهادَةِ.[2]

میثم پیوسته به نزد آن درخت می‌آمد و می‌گفت: من برای تو و تو برای من نشو و نما

---

[1] بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ١٢٤؛ سفینة البحار، ج ٢، ص ٥٢٣: [ای میثم، پس از من تو را می‌گیرند و به دار می‌زنند. چون روز دوم شود از دو سوراخ بینی و از دهان تو خون جاری می‌شود به طوری که محاسنت خضاب می‌شود. و چون روز سوّم شود حربه‌ای بر تو فرود آرند که با آن جانت گرفته شود، بنابراین در انتظار این ایّام باش. و جائی که تو را در آنجا به دار می‌زنند بر درِ خانهٔ عمرو بن حریث است. و تو دهمین از ده نفری هستی که به دار می‌زنند. و چوبهٔ دار تو از همه کوتاه‌تر است و به زمین از همهٔ آن افراد نزدیک‌تر می‌باشی. و من البته آن چوب نخلی که تو را بر شاخهٔ آن به دار می‌زنند، به تو نشان می‌دهم. (سپس حضرت آن نخله را به وی نشان دادند و او که رحمت بی‌کران حقّ بر او باد از زهّاد و کسانی بود که از شدّت عبادت و زهدورزی پوست بدنشان خشک گردیده است).]

[2] منتهی الآمال، ج ١، ص ١٥٧.

می‌کنی! و به عمرو بن حریث می‌گفت: با من چگونه رعایت خواهی نمود در وقتی که من همسایهٔ تو شوم؟

در همان سالی که کشته شد و سیّد الشّهداء از مدینه عازم مکّه شدند، سفر حج نمود. در مدینه بر اُمّ سلمه وارد شد؛ اُمّ سلمه گفت: که هستی؟ گفت: میثم! گفت سوگند به خدا بسیار از پیغمبر ذکر خیر تو را شنیدم، و در دل شبهای تار راجع به تو سفارشهائی به علی بن أبی‌طالب می‌نمود. میثم از سیّد الشّهداء احوالپرسی کرد، اُمّ سلمه گفت: در بیرون مدینه به باغ خود رفته است. گفت: به او خبر بده که من سلام بر او رسانیده او را خیلی دوست دارم، و ما با یکدیگر در نزد خدای تعالی ملاقات خواهیم نمود. اُمّ سلمه کنیزک خود را دستور داد که عطر بیاورد و محاسن او را معطّر کند. میثم گفت: بزودی این محاسن دربارهٔ محبّت اهل بیت به خون خضاب می‌گردد. با اُمّ سلمه خداحافظی نموده، گفت: من عجله دارم؛ و سلام مرا به حسین برسان! و ما و او مأموریتی داریم که باید به دنبال آن مأموریت برویم. و در راه دید ابن عبّاس نشسته، گفت: بنویس از

تأویلات و حقائق قرآن تا بر تو املا کنم! ابن عبّاس می‌نوشت، تا آنکه گفت:

يا ابنَ عَبّاسٍ! كَيفَ بِكَ إذا رَأيتَنِى مَصلُوبًا تاسِعَ تِسعَةٍ أقصَرَهُم خَشَبَةً و أقرَبَهُم بِالمَطهَرَةِ؟ فَقالَ [لى]: و تَكَهَّنُ [أيضًا] و خَرَقَ الكِتابَ؛ فَقُالَ: مَه! احفَظْ بِما سَمِعتَ مِنّى، فَإن يَكُ ما أقُولُ لَكَ حَقًّا أمسِكهُ، و إن يَكُ باطِلاً خَرَقتَهُ! قالَ: هُوَ ذَلِكَ.[1]

جریان شهادت میثم تمّار

فرزند میثم، حمزه می‌گوید: چون میثم مراجعت کرد از حجّ، عبیدالله او را طلبید؛

و صَلَبَهُ [تاسِعَ تِسعَةٍ أقصَرَهُم خَشَبَةً و أقرَبَهُم إلَى المَطهَرَةِ] فَرَأيتُ الرَّجُلَ الَّذِى جاءَ إلَيهِ ليقتُلَهُ، و قَد أشارَ إلَيهِ بِالحَربَةِ و هُوَ يَقولُ: [أما] واللهِ لَقَد كُنتُ ما عَلِمتُكَ إلاّ قَوّامًا! ثُمَّ طَعَنَهُ فى خاصِرَتِهِ فَأجافَهُ[2] فَاحتُقِنَ؛[3] الدَّمُ فَمَكَثَ يَومَينِ، ثُمَّ إنَّهُ فى اليَومِ الثّالِثِ بَعدَ العَصرِ قَبلَ المَغرِبِ انبَعَثَ مَنخِراهُ دَمًا فَخُضِبَتْ لِحيَتُهُ بِالدِّماءِ.[4]

عبیدالله چون او را طلبید به او گفت: خدایت کجاست؟ گفت: در کمین ستمکاران، و تو یکی

---

[1] [ای ابن عبّاس چگونه است حال تو در زمانی که مرا بر دار ببینی و من نهمین نفر از میان دارزدگان باشم و چوبه دار من از همه کوتاه‌تر و به محلّ وضو نزدیکتر باشد؟ پس ابن عبّاس چنان شگفت‌زده شد که گفت: آیا کهانت می‌کنی؟ و نوشته را پاره کرد. پس میثم به او گفت: آرام باش و آنچه را از من شنیدی بخاطر بسپار پس اگر راست بود نوشته‌ها را نگه دار و اگر باطل بود آنان را پاره کن. ابن عبّاس می‌گوید: همانطور که میثم گفته بود اتّفاق افتاد. مترجم]

[2] أجاف الطعنة و بالطعنة: بلغ بها جوفَه.

[3] احتفن الدم: اجتمع فى الجوف من طعنةٍ جألفة.

[4] بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ١٢٨؛ مستدرک سفينة البحار، ج ٩، ص ٣٣١؛ این طریق تاسع تسعه را در سفینة البحار از کشّی نقل می‌کند، ج ٢، ص ٥٢٤: [و میثم را بر دار کشید پس دیدم آن مردی که قصد کشتن میثم را داشت آمد و درحالیکه به آلت قتّالهٔ خود اشاره می‌کرد گفت: قسم به خدا که از قبل می‌دانستم تو در مسیرت استوار هستی، سپس با حربه در تُهی‌گاه او ضربه‌ای زد که خون در شکم میثم جمع شد و دو روز زنده ماند و در روز سوم قبل از غروب از بینی او خون روان شد و محاسنش را رنگین نمود. مترجم]

از آنها هستی! گفت: أبوتراب را لعن کن! گفت: من أبوتراب را نمی‌شناسم! گفت: علی را لعن کن! گفت: اگر نکنم چه خواهی کرد؟ گفت: تو را می‌کشم. گفت: مولایم به من خبر داده که: مرا به دار خواهی زد، و خون از دهان و بینی من خارج می‌شود، و لجام به دهان من خواهی زد! میثم در بالای دار مشغول فضایل أمیرالمؤمنین و سیّئات بنی‌اُمیّه و عواقب وخیم آنها بود که ابن زیاد دستور داد بر دهان او لجام زدند؛ رحمه الله.

مجلس دوّم: علل عدم استجابت دعا

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

و الصّلاة على محمّد و آله الطّاهرين

و لعنة اللّه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدّين

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُواْ لِي وَلْيُؤْمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾.[1]

جهت ديگرى كه در اين كريمهٔ شريفه مورد نظر است آنكه خداوند مى‌فرمايد: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي﴾، «اگر از من سؤال كنند»؛ و ديگر آنكه مى‌فرمايد: ﴿أُجِيبُ دَعْوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾، «من اجابت مى‌كنم دعاى دعا كننده را اگر مرا بخواند».

بنابراين شرط حتمى قبولى دعا خواندن خداست، و امّا اگر انسان خدا را نخواند و قلب در هنگام دعا ساهى و غافل باشد، كلامى بر زبان جارى شود ولى اعتماد بر اسباب و مقتضيات و ظواهر امور بوده باشد، در اين صورت در حقيقت و واقع امر

---

[1] سوره البقرة (٢) آيه ١٨٦: [و زمانى كه بندگان من از من سؤال كنند پس من به آنها نزديكم، اجابت مى‌كنم دعاى دعا كننده را در زمانى كه مرا بخواند و دعا كند؛ بنابراين بايد آنها اجابت كنند مرا در طاعات و ايمان و در دعوت به دعا، كه اجابت آنها نفس دعا كردن آنهاست، و بايد به من ايمان آورند كه اميد است در اين صورت در راه رشد و صلاح به مقصد برسند.]

درخواست از خدا نشده است؛ و معلوم است که دعا ارتباط باطن با عالم السرّ و الخفیّات است و تحریک نمودن ارادهٔ خدا بر طبق مورد دعا، و این امر ابداً به ظاهر مربوط نیست بلکه صد در صد ارتباط قلبی با خداست. اگر ظاهر با باطن در این صورت هماهنگ باشد چه بهتر، و الاّ ظاهر بدون توجّه و خواست باطنی جز لقلقهٔ لسان چیزی نیست.

روایاتی در فضیلت و کیفیّت دعا کردن

رُوِیَ إنَّ الصّادِقَ عَلَیهِ السَّلامُ قَرَأ: ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾؛ فَسُئِلَ: ما لَنا نَدْعُوهُ و لا يُستَجابُ لَنا؟ فَقالَ: لأَنَّكُم تَدعونَ مَن لا تَعرِفونَ، و تَسألونَ ما لا تَفهَمونَ! فَالإضطِرارُ عَينُ الدِّينِ؛ و كَثْرَةُ الدُّعاءِ مَعَ العَمَى عَنِ اللَهِ مِن عَلامَةِ الخِذلانِ. مَن لَم يَشهَدْ ذِلَّةَ نَفسِهِ و قَلبِهِ و سِرِّهِ تَحتَ قُدرَةِ اللَهِ حَكَمَ عَلَى اللَهِ بِالسُّؤالِ و ظَنَّ أنَّ سُؤالَهُ دُعاءٌ؛ و الحُكمُ عَلَى اللَهِ مِنَ الجُرأةِ عَلَى اللَهِ.[1]

و از قمّی حدیث می‌کند از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام:

إنّه قِيلَ لَه: إنّ اللَهَ تَعالَى يَقولُ: ﴿ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾، و إنّا نَدعُوه فَلا يُستَجابُ لَنا؟ قالَ: لأَنَّكُم لا تَوفُونَ بِعَهدِ اللَهِ! و إنَّ اللَهَ يَقولُ: ﴿وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِيٓ أُوفِ

[1] [از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که این آیه را قرائت کردند، سپس از ایشان سؤال شد چه شده است که دعای ما اجابت نمی‌شود؟ حضرت فرمودند: زیرا شما درخواست می‌کنید از کسی که او را نمی‌شناسید و چیزی را طلب می‌کنید که نمی‌فهمید. پس اضطرار عین دیانت است و زیادی دعاء با جهل به خدای تعالی از نشانه‌های بی‌سعادتی است. کسی که پستی و ذلّت خود و قلب و سرّش را در تحت قدرت خدا نبیند از خدا درخواست بی‌جا و بی‌موقع می‌کند و تصوّر می‌کند که این درخواست دعا می‌باشد و تحکّم کردن بر خدا تجرّی و جسارت بر خدا تلقّی می‌شود. مترجم]

بِعَهۡدِكُمۡ﴾؛ و اللهِ لَو وَفَيتُم لِلَّهِ لَوَفَى [اللهُ] لَكُم.[1]

و همچنین از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده‌اند که:

إذا أرادَ أحَدُكُم أن لا يَسألَ رَبَّهُ شَيئًا إلاّ أعطاهُ فَليَيأسْ مِنَ النّاسِ كُلِّهِم، و لا يَكُونُ لَهُ رَجاءٌ إلاّ [مِن] عِندِ اللهِ عزّوجلّ؛ فَإذا عَلِمَ اللهُ ذَلِكَ مِن قَلبِهِ لَم يَسالهُ شَيئًا إلاّ أعطاهُ.[2]

باید دانست که هیچ مؤثّری در عالم وجود جز ذات واجب الوجود نیست، و تمام سلسله اسباب و مسبّبات منتهی به اوست. با علم و ارادهٔ او چرخ عالم به گردش می‌افتد، و با خواست او اسباب اثر می‌دهند. در تمام ممکنات من الأعلی إلی الأدنی، ابداً ابداً به اندازهٔ سر سوزنی حول و قدرت و علم و حیات نیست مگر آنچه را که خدا داده است. و آنچه را که داده ملک طلق اوست؛ و فقط و فقط نسبتی با موجودات پیدا کرده است که می‌گوئیم: زید دارای علم و قدرت و حیات است؛ و با تأمّل ثابت می‌گردد که این نسبت مجازی است و نسبت حقیقیّهٔ این امور به ذات

---

[1] [از امام صادق علیه السّلام سؤال شد خدای تعالی می‌گوید: ﴿ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾، مرا بخوانید تا اجابت کنم، درحالیکه ما او را می‌خوانیم ولی اجابت نمی‌کند. حضرت فرمودند: زیرا شما به عهد خود با خدا وفا ننموده‌اید. درحالیکه خدا می‌گوید: شما به عهد و پیمان با من وفا کنید من به عهد با شما وفا خواهم کرد. قسم به خدا اگر شما وفا می‌کردید او هم وفا می‌کرد. مترجم]

[2] تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۲۳ و ۲۲٤: [از امام صادق علیه السّلام روایت شده است: کسی که می‌خواهد از خدا درخواست مسأله‌ای را بنماید باید از همهٔ خلائق ناامید شود. و امیدش منحصر در خدای تعالی باشد. اگر چنین شد خدا نیز درخواست او را اجابت خواهد کرد. مترجم]

لایزالی خداوند قادر و علیم و حیّ و مدرک است. قرآن مجید نه تنها از بتها نفی قدرت و علم و حیات می‌کند ـ و سایر

صفاتی که راجع به این سه صفت است ـ بلکه از جمیع ممکنات نفی علم و قدرت و حیات می‌نماید؛ چه آنها دارای عقول باشند مانند انسان و جنّ و ملک، یا دارای عقل نباشند مانند جمادات و نباتات: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ قُلْ أَفَرَءَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَٰشِفَٰتُ ضُرِّهِۦٓ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَٰتُ رَحْمَتِهِۦ قُلْ حَسْبِيَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ ٱلْمُتَوَكِّلُونَ﴾.[1]

بطور مطلق تمام أثرات راجع به خداست

بطور مطلق تمام اثرات راجع به خداست، چه فیضان رحمت باشد و چه دفع ضرّ و رنج و گرفتاری؛ و فقط خدا مصدر امور است و بس! ﴿وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ * وَلَا تَدْعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِن فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ * وَإِن يَمْسَسْكَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَ وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَآدَّ لِفَضْلِهِۦ يُصِيبُ بِهِۦ مَن يَشَآءُ

---

[1] سوره الزّمر (۳۹) آیه ۳۸: [و ای پیامبر اگر تو از این مردم شرک پیشه بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ می‌گویند: البتّه و البتّه الله آفریده است. به ایشان بگو: شما به من بگوئید اگر خداوند نسبت به من ارادهٔ ضرری داشته باشد، آیا می‌توانند این موجودات مؤثّرهٔ غیر از خدا در نزد شما، جلوی ضرر وی را بگیرند، و آن ضرر و گرفتاری را برطرف کنند؟! یا اگر خداوند نسبت به من ارادهٔ رحمتی و خیری را داشته باشد، آیا می‌توانند آنها جلوگیر فیضان رحمت و ارسال خیر او باشند؟! بگو: خدا مرا بس است. اوست تنها کفایت کنندهٔ من که باید متوکّلین پیوسته بار توکّل خود را بر عهدهٔ او بنهدند.]

مِنۡ عِبَادِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ﴾.[1]

منظور از خواندن غیر خدا خصوص جمادات و اصنام نیست، و عدم نفع و عدم ضرر انحصار به آنها ندارد؛ تمام موجودات ما سوی الله مالک نفع و ضرر نیستند. در این آیهٔ مبارکه تمسّک و استمداد از جمیع موجودات را جز خدا شرک می‌داند، و آنها را در اثر با خدا شریک قرار دادن، و پیمودن این راه را ظلم و ستم و انحراف می‌داند. اگر انسان مثلاً می‌توانست نفعی برساند یا ضرری برساند یا جلوی نفع خدا و ضرّ او را بگیرد (و این معنی ملک طلق او بود) پس چرا در مواقعی مانند مرض، موت، ضعف و نقاهت نمی‌تواند!

از اینجا به دست می‌آید که اینها ملک او نیستند تا بتواند برای خود نگاهداری کند، بلکه عاریةً به او داده‌اند و سپس می‌گیرند. و در آن

---

[1] سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰۵ الی ۱۰۷: [و نیز به من امر شده است که وجههٔ دل خود را متوجّه و مائل به دین اسلام گردانم. و به من امر شده است که البتّه نباید از مشرکین بوده باشی، و نباید بپرستی و بخوانی و طلب کنی از غیر خدا آنها را که نه می‌توانند به تو نفعی برسانند و نه ضرری! و اگر چنین کنی در این صورت حتماً تو از ستمگران خواهی بود!
و اگر خداوند به تو ضرری برساند هیچ کس را یارای برانداختنش جز او نیست؛ و اگر خداوند اراده کند به تو خیری برسد، هیچ موجودی را یارای برگرداندن فضلش نیست. خداوند فضل و رحمت خود را به هر کدام از بندگانش که بخواهد می‌رساند؛ و اوست خداوند آمرزنده و مهربان.]

حال هم که انسان و موجودات دیگری مانند شمس و قمر و سحاب و ریاح و باران و زمین و شجر و غیرها دارای اثری محسوس و مشهود هستند، آن اثر و آن نفع و آن ضرّ انحصاراً تعلّق به خدا دارد و از این نواحی به ظهور می‌رسد.

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَٱسْتَمِعُواْ لَهُۥٓ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخْلُقُواْ ذُبَابًا وَلَوِ ٱجْتَمَعُواْ لَهُۥ وَإِن يَسْلُبْهُمُ ٱلذُّبَابُ شَيْـًٔا لَّا يَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلْمَطْلُوبُ﴾.[1] «ای گروه مردمان! برای شما مثلی زده شده است گوش فرا

دارید: این کسانی که آنها را می‌خوانید و از آنها مدد می‌جوئید نمی‌توانند حتّی مگسی بیافرینند، گرچه همه با هم اجتماع و تشریک مساعی نمایند؛ و اگر مگس از آنها چیزی برباید و در پرواز آید نمی‌توانند از او پس بگیرند. پس شما طالبان و آن

---

[1] سوره الحجّ (۲۲) آیه ۷۳: [ای مردم! مثلی زده شده است؛ گوش خود را برای استماع آن فرا دارید: تحقیقاً آن کسانی را که شما از غیر خداوند پرستش می‌کنید (و برای قضاء حوائجتان می‌خوانید) هیچگاه نمی‌توانند مگسی را بیافرینند؛ و اگر چه همه با هم برای آفرینش آن گرد هم برآیند. و اگر مگس از ایشان چیزی را برباید، نمی‌توانند آنرا از آن مگس برای خود برگردانند! در این صورت هم طالب (عبادت کنندگان غیر خدا) و هم مطلوب (آن کسان مورد پرستش) ضعیف و ناتوان خواهند بود. (این مشرکان) مقام خدا را آن گونه که شایسته اوست نشناختند، (و گرنه جماد ناتوانی را خدا نمی‌خواندند) خدا ذاتی است بی‌نهایت توانا و بی‌همتای شکست ناپذیر.]

مطلوبهای شما همگی ضعیف و ناتوانید!»

منطق قرآن منطق توحید است و بس!

این منطق قرآن است که منطق توحید است، و تمام افراد را رجوع به خدا می‌دهد و بس! ولی انسان مادّی که چشمش و گوشش به مادّه باز شده، و کم‌کم علاقه پیدا کرده، و با مظاهر انس گرفته است، رفته رفته آن قدرت مطلقهٔ خدا را در دوران نطفه و جنین و کودکی فراموش کرده و حال که خود را قویّ و عالم می‌بیند تصوّر می‌کند که این قدرت و علم مال اوست؛ به خود می‌نازد و می‌بالد و برای خود شخصیّتی در مقابل خدا قائل می‌شود، و به خود و نفس خود اتّکاء می‌کند. در مواقع گرفتاری و عقیم شدن اسباب از حصول نتیجه بسوی خدا می‌رود و از او طلب می‌کند ولیکن همین که نعمتی به او رسید مانند فنرِ بازشده که او را رها کنند فوراً به محلّ اوّل خود بر می‌گردد و می‌گوید: این علم، این سرمایه، این قدرت، این مال و مَآل همه راجع به خود من و از نتائج افکار و رنج و مساعی خود من است. در یک دنیائی از غفلت و جهل فرو می‌رود، و چشم حق بین خود را محکم می‌بندد و کورکورانه به خود نسبت می‌دهد: ﴿فَإِذَا مَسَّ ٱلۡإِنسَٰنَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلۡنَٰهُ نِعۡمَةٗ مِّنَّا قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمِۭ بَلۡ هِيَ فِتۡنَةٞ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ * قَدۡ قَالَهَا ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ فَمَآ أَغۡنَىٰ

عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ﴾.[1]

در این حال که به خود می‌بالد و به خود می‌نازد، آن گرفتاری قبلی را که پیش آمد کرده بوده و به خدا پناه برده بود فراموش می‌کند؛ و آن توجّهات خالصه را که در حال اضطرار پیدا کرده بود به خاک نسیان می‌سپارد؛ و متوجّه اسباب و مال و فرزندان و عشیره و قدرت و جاه و شوکت و علم خود می‌شود، و به اینها اتّکاء می‌کند و هر یک از اینها را شریک خدا قرار می‌دهد و از آنها استمداد می‌جوید: ﴿وَإِذَا مَسَّ ٱلۡإِنسَٰنَ ضُرّٞ دَعَا رَبَّهُۥ مُنِيبًا إِلَيۡهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُۥ نِعۡمَةٗ مِّنۡهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدۡعُوٓاْ إِلَيۡهِ مِن قَبۡلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَندَادٗا لِّيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِۦۚ قُلۡ تَمَتَّعۡ بِكُفۡرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلنَّارِ * أَمَّنۡ هُوَ قَٰنِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيۡلِ سَاجِدٗا وَقَآئِمٗا يَحۡذَرُ ٱلۡأٓخِرَةَ وَيَرۡجُواْ رَحۡمَةَ رَبِّهِۦۗ قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾.[2]

---

[1] سوره الزّمر (۳۹) آیه ۴۹ و ۵۰: [آری آدمی (ناسپاس) چون رنج و دردی به او رسد ما را به دعا می‌خواند و باز چون (آن رنج و عذاب را برداشتیم و) نعمت و دولت به او دادیم گوید: این نعمت دانسته (و به استحقاق) نصیب من گردید. (چنین نیست) بلکه آن امتحان وی است و لیکن اکثر مردم آگه نیستند. پیشینیان هم چنین می‌گفتند (که ما مال و دولت را به تدبیر و لیاقت خود یافتیم) اما (خطا گفتند که وقت مرگ و هلاک) مال و دولتی که اندوختند هیچ به فریادشان نرسید.]

[2] سوره الزّمر (۳۹) آیه ۸ و ۹: [و انسان را هر گاه فقر و مصیبت و رنجی پیش آید در آن حال به دعا و توبه و انابه به درگاه خدای خود رود و چون نعمت و ثروتی از سوی خود به او عطا کند خدایی را که از این پیش

چه در حال ضرّ و چه در حال گشایش باید به خدا متوسّل شد

در این آیهٔ مبارکه این افراد فراموش‌کار را که در حال ضرّ به خدا متوسّل می‌شوند و در حال گشایش او را فراموش می‌کنند، در نقطهٔ مقابل قرار می‌دهد با آن کسانی که شبها در حال سجود و قیام به دعا و تضرّع بیدارند و از خشیت خدا و امید رحمت او ترسان و خوشحال. این افراد کسانی هستند که خدا را در هر حال می‌خوانند و قدرت او را منحصر به زمان گرفتاری نمی‌دانند، و به زمان فقر و مرض و قحط و غلا و سایر انواع شدائد و مصائب انحصار نمی‌دهند، و می‌گویند: خدائی که در زمان گرفتاری و شدّت حاجت ما

می‌خواند به کلی فراموش سازد و برای خدای یکتا شریک و همتاهایی قرار دهد تا (خلق را) از راه خدا گمراه سازد. بگو: (ای نگون بخت) اندکی به کفر (و عصیان) لذّت و آسایش جو، که عاقبت از اهل آتش دوزخ خواهی بود. آیا کسی که با خشوع و مسکنت، لحظات شب را به نماز می‌گذراند؛ یا سجده می‌کند و یا برپا می‌ایستد؛ و از آخرت و عواقب اعمال نگران است، و امید به رحمت پروردگار خود دارد (با کسی که چون مضرّتی به او رسد؛ خداوند را می‌خواند و به درگاهش روی می‌آورد؛ و چون پروردگار او به او نعمت بی‌کرانی مجّانی عطا کند؛ آن إنابه و دعای خود را به خداوند، فراموش می‌کند که قبلاً به جای آورده بود؛ و برای خدا شریکهائی قرار می‌دهد، تا بدین وسیله از راه خدا گمراه کند؛ مساوی هستند؟) بگو (ای پیامبر) آیا مساوی هستند کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند؟ این است و غیر از این نیست که صاحبان خرد و عقل متذکّر می‌شوند: و از آیات خدا مطلب را إدراک می‌کنند و فرا می‌گیرند.]

را برآورد همان خدائیست که در زمان گشایش و فراخی کارها بدست اوست.

خلاصهً به تحلیل و تجزیهٔ عقلی، آن دستهٔ اوّل برای خود دو خدا قائلند: یک خدا در حال گرفتاری و شدّت، و آن خدای حقیقی است که بدون حجاب در حال اضطرار قلب خود را متوجّه او نموده و از او مدد می‌جویند، و یک خدا در حال گشایش و وسعت، و آن همین اسباب و مظاهر الهی است که به آن اتّکاء می‌نمایند و آنها را معین و مدد خود می‌پندارند. البته این منطق غلط است، و این خدایان ثانوی خیالی است و وهمی. اثری که از اینان مشهود است متعلّق به همان خدای حقیقی است؛ منتهی در حال گشایش این مسکینان از این معنی غفلت نموده و پرده بر روی ادراکات حقّهٔ خود انداخته، بصیرت خود را در زیر آن محجوب نموده‌اند؛ و بنابراین به این موجودات غیر ذی‌نفع و غیر ذی‌ضرر نسبت نفع و ضرر می‌دهند.

ولی افراد شب زنده دل و بیدار و مناجی با خدا که قلبشان بین خوف و رجا

است، اینها در هر حال مؤثّر در عالم را یکی می‌دانند و بس، و آن خدای حقیقی است! چه در حال مرض و گرفتاریهای گوناگون و چه در حال گشایش و صحّت و وسعت و فراخی مطلق. و اگر ابداً به آنها رنجی نرسد، در یک دنیای از لذّت و سرور بسر برند، در عین حال فقط خدا را در آن حال مؤثّر می‌دانند و دلشان به او متّکی است و سرّشان به او رابطه دارد؛ و بنابراین به تمام موجودات به نظر تبعی می‌نگرند، و اثر و نور خدا را در ممکنات مشاهده می‌کنند؛ و این فاصلهٔ بین این دو دسته است که همان فاصلهٔ بین علم و جهل است که خدای علیّ أعلی به عنوان استفهام انکاری استفهام می‌کند که:

﴿هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾؟!

در تفسیر مجمع البیان آورده است که:

قیلَ لإبراهیمَ بنِ أدهَمَ: ما بالُنا نَدعو اللهَ سُبحانَهُ فَلا یَستَجیبُ لَنا؟ فَقالَ: لأنَّکُم عَرَفْتُم اللهَ فَلَم تُطیعُوهُ، و عَرَفتُمُ الرَّسولَ فَلَم تَتَّبِعوا سُنَّتَهُ، و عَرَفتُمُ القُرآنَ فَلَم تَعمَلوا بِما فِیه، و أکَلتُم نِعمَةَ اللهِ فَلَم تُؤَدّوا شُکرَها، و عَرَفتُمُ الجَنَّةَ فَلَم تَطلُبوها، و عَرَفتُمُ النّارَ فَلَم تُهرِبوا مِنها و عَرَفتُمُ الشَّیطانَ فَلَم تُحارِبوهُ و وافَقتُموهُ و عَرَفتُمُ المَوتَ فَلَم تَستَعِدّوا لَه، و دَفنتُمُ الأمواتَ فَلَم تَعتَبِروا بِهِم، و تَرَکتُم عُیوبَکُمْ و اشْتَغَلتُم بِعُیوبِ النَّاسِ![1]

---

[1] مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۹: [به ابراهیم بن ادهم گفته شد: چه شده است ما را که خدا را می‌خوانیم ولی او اجابت نمی‌کند؟ در جواب گفت: زیرا شما خدا را شناختید ولی اطاعتش نمی‌کنید، و رسول او را شناختید ولی از سنّت و سیره‌اش پیروی نمی‌کنید، و قرآن را شناختید ولی به مضامین آن

چرا دعای ما مستجاب نمی‌شود

باری بواسطهٔ این ده علّت دعا مستجاب نمی‌شود؛ و مرجع این ده علّت غفلت از خداست، و رفع این ده علّت به توجّه به خداست که در آن حال البته دعا مستجاب است. لذا انسان باید در حال دعا بسیار خود را متوجّه کند بطوری که خاطره‌ای برای او پدید نیاید، بلکه یکسره غرق در توجّه به خدا شود و از نیّت جدّی و قلب غیر بستهٔ به اسباب دنیا بدون هیچ حائل و پرده‌ای با خدای خود تکلّم کند.

محمّد بن یعقوب کلینی در کافی از حضرت امام صادق علیه السّلام حدیث می‌کند که:

إنّه قیل له فی قوله سبحانه: ﴿ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾ نَدعُوهُ و لا نَرَی إجابَةً. قالَ: أ فَتَرَی اللهَ عَزّوجَلَّ، أ خلَفَ وَعدَهُ؟ قیل [قُلتُ]: لا! قالَ: فَمِمَّ ذَلِكَ؟ قال [قُلتُ] لا أدرِی! قالَ: لَكِنِّی اُخبِرُكَ: مَن أطاعَ اللهَ عَزّوجَلَّ فیما أمَرَهُ ثُمَّ دَعاهُ مِن جِهَةِ الدُّعاءِ أجابَهُ. قیل [قُلتُ]: و ما جِهَةِ الدُّعاءِ؟ قالَ: تَبدَأُ و تَحمَدُ اللهَ و تَذكُرُ نِعَمَهُ عِندَكَ، ثُمَّ تَشكُرُهُ، ثُمَّ تُصَلِّی عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله، ثُمَّ تَذكُرُ ذُنُوبَكَ فَتُقِرُّ بِها، ثُمَّ تَستَعِیذُ مِنها؛ فَهَذا جِهَةُ الدُّعاء.[1]

توجّهی ندارید، و نعمت خدا را می‌خورید ولی شکر او را بجای نمی‌آورید، و بهشت را یقین دارید امّا بسوی او حرکت نمی‌کنید، و جهنّم را می‌دانید ولی از آن فرار نمی‌کنید و شیطان را شناختید ولی با او مقابله نمی‌کنید، بلکه با او موافقت می‌کنید، و موت را می‌دانید ولی خود را آماده برای آن نمی‌کنید، و اموات خود را دفن می‌کنید ولی خود عبرت نمی‌گیرید، عیب‌های خود را فراموش کرده در جستجوی عیوب دیگران هستید. مترجم]

[1] تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۲۳: [از امام صادق علیه السّلام سؤال شد راجع به آیه ﴿ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾ چرا دعای ما اجابت نمی‌شود، فرمودند: این طور گمان می‌کنی که خدای تعالی وعدهٔ خود را انجام نمی‌دهد؟ گفته شد: خیر، فرمود: پس علّت چیست؟ گفته شد: نمی‌دانم.

احوالات عدیّ بن حاتم طائی

اصحاب أمیرالمؤمنین علیه السّلام همه اهل توجّه و دعا بودند. عدیّ بن حاتم طائی از اصحاب بزرگوار آن حضرت است و دعائی[1] از آن حضرت برای رفع هموم و غموم روایت کرده است. مجلسی دربارهٔ او می‌گوید که: از خواصّ اصحاب أمیرالمؤمنین است، و فضل بن شاذان می‌گوید: إنّهُ مِنَ السَّابِقینَ الَّذینَ رَجَعوا إلَی أمیرَالمُؤمِنینَ علیه السّلام. در اصل نصرانی بود و در «طیّ» محل و موطن پدرش حاتم سکنی داشت. چون پیغمبر برای خراب کردن بتخانهٔ طیّ جمعی را فرستادند و بتخانه را خراب کردند و جماعتی را اسیر آوردند، عدیّ به شام گریخت؛[2] تا زمانی که خواهرش را پیغمبر آزاد کردند و مال زیادی با راحله به او دادند تا به شام

فرمود: امّا من به تو خبر می‌دهم. کسی که از خدا اطاعت کند و خدا را بخواند، با کیفیّت مخصوص دعا، خداوند اجابت خواهد کرد. گفته شد: آن کیفیّت چیست؟ فرمود: اوّل حمد خدا را بجای می‌آوری و نعمت‌های او را بر خود در نظر می‌آوری آنگاه خدا را بر این نعمت‌ها شکر می‌کنی، سپس بر پیامبرش صلوات می‌فرستی، آنگاه گناهانت را در نظر می‌آوری و اقرار بر آنها می‌کنی و سپس به خدا پناه می‌بری و این است کیفیّت دعا کردن. مترجم]

[1] سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۶۹.

[2] منتهی الآمال، ج ۱. ص ۱۵۱.

رفت و از اوصاف حضرت بیان کرد. عدیّ به قصد دیدن پیغمبر به مدینه آمد، و در همان اوّل برخورد و رفتاری که پیغمبر با او نموده و او را تجلیل و تکریم کردند ایمان آورد.

عدیّ بن حاتم از بزرگان اصحاب أمیرالمؤمنین علیه السّلام است، و در جنگ جمل یک چشمش نابینا شد، و در صفّین و نهروان در رکاب أمیرالمؤمنین نبرد می‌کرد. و بعد از أمیرالمؤمنین از حضرت امام حسن یاری کرد؛ و چون آن حضرت بر فراز منبر آمد و مردم را به جهاد بر علیه معاویه دعوت کرد و هیچکس پاسخ مثبت نگفت و حتّی یک حرف بر زبان جاری نکرد، اوّل کسی که برخاست و مردم را تهییج به جهاد کرد عدیّ بود. و فی سفینة البحار[1] از کتاب

المحاسن و المساوی لابراهیم بن محمّد البیهقی

---

[1] سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۷۰. و تمام این خبر را همانطور که ما ذکر کرده‌ایم از عدیّ بن حاتم، بیهقی در کتاب المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۷۲ و ص ۷۳، از طبع مطبعهٔ نهضت مصر آورده است؛ و در پاورقی، محقّق آن محمد أبوالفضل ابراهیم گوید: این خبر را در الریاض النّضرة، ج ۲، ص ۲۱۲، و مسعودی، ج ۳، ص ٤۳۳، آورده است. المَدی بفتح المیم: الغایة و المنتهی؛ و فلانٌ أمْدَی العرب: ای أبعدهم غایةً فی العزّ. و نیز بیهقی در همین کتاب ص ۷۰ و ص ۷۱، همین مضمون را قدری مختصرتر از ابن عباس که بر معاویه داخل شد نقل کرده است.

أحد اعلام القرن الثالث، و هو كتاب كتبه فى ايام المقتدر العبّاسى، نقل مى‌كند:

توصيف ياران حضرت أمير مؤمنان عليه السّلام آن حضرت را

رُوىَ أنّ عَدىَّ بنَ حاتِمٍ دخلَ علَى معاويةَ بنِ أبى سُفيانَ؛ فَقال: يا عَدىُّ! أينَ الطَّرَفات (يعنى بَنيه طريفًا و طارِفًا و طَرَفَةً)؟ قال: قُتِلوا يومَ صِفّين بينَ يدَىْ عَلِىِّ بنِ أبى‌طالبٍ عليه السّلام. فقال: ما أنصَفَكَ ابنُ أبى‌طالبٍ إذ قدَّم بَنيكَ و أخَّر بنيهِ! قال: بَل ما نصَفتُ عليا إذ قُتل و بَقيتُ!

قالَ:[1] صِفْ لى عَلِيًّا! فَقالَ: أن رَأيتَ أن تُعفِينى! قالَ: لا أُعفِيكَ! قالَ: كانَ واللهِ بَعِيدَ المُدَى، شَدِيدَ القُوَى، يَقولُ عَدلاً و يَحكُمُ فَصلاً، يَتَفَجَّرُ الحِكمَةُ مِن جَوانِبِهِ

و العِلمُ مِن نَواحِيهِ، يَستَوحِشُ مِنَ الدُنيا و زَهرَتِها و يَستَأنِسُ بِاللَّيلِ و وَحشَتِهِ. و كانَ و اللهِ غَرِيزَ الدَّمعة، طَوِيلَ الفِكرَةِ، يحاسِب نَفسَهُ إذا خلا و يُقَلِّبُ كَفَّيهِ على ما مضى، يُعجِبُهُ مِنَ اللِّباسِ القصيرُ و من المعاش الخَشِنُ، و كانَ فينا كَأَحَدِنا يُجِيبُنا إذا سَألناهُ و يُدنِينا إذا أتَيناهُ، و نحن مَعَ تقريبه لنا و قربه منّا لا نُكَلِّمُهُ لِهَيبَتِهِ، و لا نَرفَعُ أعيُننا إليه لِعَظَمَتِهِ، فَإن تَبَسَّمَ فعن اللُّؤلُؤِ المَنظُومِ يُعَظِّمُ أهلَ الدِّينِ وَ يتحبَّب إلى المَساكِينَ، لا يخاف القَوِىُّ ظُلمَه، و لا يَيأسُ الضعيفُ مِن عَدلِهِ. فأُقسم لَقَد رَأيتُهُ ليلةً و قد مَثّل فى محرابه و أرخَى اللَّيلُ سِربالَه و غارَتْ

---

[1] از اينجا تا آخر روايت را در محاضرات محيى الدّين عربى ۱۳۷ طبع قديم آورده است، ولى راوى را عدىّ بن حاتم نگفته، بلكه ضِرار نام برده است. و در غاية المرام، ص ٦٧٣ از نهج البلاغة از ضرار بن ضمرة الضبابى تحت عنوان «السادس»، و از ابن أبى الحديد فى الشرح از كتاب عبدالله بن اسماعيل فى التنزيل على نهج البلاغة از ضرار، و نيز تحت عنوان «السابع» از ابن أبى الحديد از ابن عبدالبرّ در كتاب استيعاب از ضرار، و نيز در ص ٦٧٤ از طريق خاصّه از ابن شهر آشوب از ضرار تحت عنوان «الثانى» نقل مى‌كند. و نيز در مطالب السئوول، ص ۳۳، از ضرار نقل مى‌كند؛ و در نسخهٔ درر...، ص ١٣٤ از أبى صالح از ضرار نقل مى كند؛ و در حلية الاولياء، ج ۱، ص ٨٤ با إسناد خود از محمّد بن السائب... از أبى‌صالح روايت مى‌كند؛ و در ينابيع المودة، ص ١٤٤ و امالى صدوق، ص ۳۷۱ نيز روايت را از ضرار نقل مى كند؛ و نيز در ج ٤١، بحار الأنوار، طبع آخوندى، ص ۱۲۰ از إرشاد القلوب ديلمى از ضرار روايت مى‌كند؛ و نيز در الصواعق المحرقة، ص ۷۸ از ضرار نقل مى كند؛ و در استيعاب ابن عبدالبّر، ج ۳، ص ۱۱۰۷ و ص ۱۱۰۸، از ضرار نقل مى‌كند.

نُجُومُهُ، و دموعُه تتحادر عَلَى لِحيَتِهِ و هو يَتَمَلمَلُ تَمَلمُلَ السَّلِيمِ و يَبكِي بُكاءَ الحَزِينِ، فَكَأنِّي الآنَ أسمَعُهُ و هُوَ يَقولُ: «يا دُنيا! إلَيَّ تَعَرَّضتِ أم إلَيَّ أقبَلتِ؟ غُرِّي غَيرِي! لا حانَ حِينُكَ، قَد طَلَّقتُكِ ثَلاثًا لا رَجعَةَ لى فِيكِ! فَعَيشُكِ حَقيرٌ و خَطَرُكِ يَسِيرٌ، آهِ مِن قِلَّةِ الزّادِ و بُعدِ السَّفَرِ و قِلَّةِ الأنيسِ!»

قالَ: فَوَكَفَتْ[1] عَينَا مُعاوِيَةَ و جَعَلَ يُنَشِّفُهُما بِكُمِّهِ، ثُمَّ قالَ: يَرحَمُ اللهُ أبا الحَسَنَ كانَ كَذَلِكَ! فَكَيفَ صَبرُكَ عَنهُ؟ قالَ: كَصَبرِ مَن ذُبِحَ وَلَدُها فى حِجرِها، لا تَرقَى[2] دَمعَتُها و لا تَسكُنُ عَبرَتُها. قالَ: كَيفَ ذِكرُكَ لَهُ؟ قالَ: و هَل يَترُكُنِى الدَّهرُ أن أنساهُ؟ انتهى.[3]

[4]...

---

[1] وكف دمعُهُ: سال قليلاً قليلاً.

[2] رقىَ ـَ صعد، العبرة: الدمعة، الحزن بالبكاء. و در نسخهٔ بيهقى در محاسن و مساوى لا ترقأ با همزهٔ لام الفعل است، يعنى ساكن نمى‌شود؛ رقأ الدمعُ: سكن.

[3] [نقل شده است كه عدىّ بن حاتم پيش معاويه رفت. معاويه گفت: اى عدىّ كجا هستند طرفات؟ (يعنى سه فرزند عدىّ: طريف، طارف و طرفه)، عدىّ پاسخ داد: در جنگ صفّين در ركاب على بن أبى‌طالب عليه السّلام به شهادت رسيدند. معاويه گفت: على با تو انصاف ننمود زيرا فرزندان ترا به جلو انداخت و فرزندان خود را در پشت لشگر محفوظ داشت. عدىّ گفت: بلكه من با على انصاف ننمودم زيرا او به شهادت رسيد و من هنوز زنده‌ام.[ادامه در صفحه بعد]

[4] [ادامه تعليقه صفحه قبل] معاويه گفت: اوصاف على را برايم نقل كن. عدىّ گفت: اگر ممكن است مرا معاف دارى، معاويه گفت: معاف نمى‌كنم. عدىّ گفت: قسم به خدا داراى افقى بس بعيد و مقامى غير قابل وصول بود، و داراى اراده‌اى متين و استوار (در مسير حقّ با قوّت و شدّت حركت مى‌نمود) سخن به عدل مى‌راند، و در مقام حكم و قضاوت واقع را منظور مى‌داشت، حكمت از تمام وجودش تراوش مى‌نمود و علم از همه آثارش جارى مى‌گشت، از دنيا و زخارف آن گريزان بود و به شب و تاريكيهاى آن انس مى‌ورزيد. اغلب اوقات اشك از چشمانش سرازير بود و دائماً در حال تفكّر و تأمّل بود، وقتى با خود تنها بود نفس خود را به حساب مى‌كشيد و به اعمال و كردارش مى‌انديشيد و بر گذشته خود دستان خود را به حال ندامت تكان مى‌داد، از لباس كوتاه خوشش مى‌آمد و غذاى خشن را دوست مى‌داشت. در ميان ما چون يكى از ما بود اگر او را به منزل دعوت مى‌كرديم اجابت مى‌كرد و هنگامى كه نزد او مى‌رفتيم ما را به خود نزديک مى‌كرد. و با وجود احساس يكرنگى و صميميّت بين ما چنان هيبت و جلالى داشت

معاویه[1] گفت: دانسته باش که هنوز قطره‌ای از خون عثمان باقیست و با کشتن یکی از بزرگان یمن محو می‌گردد! عدیّ گفت: قسم به خدا آن دلها که از خشم تو سرشار و آکنده بود هنوز در سینه‌های ماست، و آن شمشیرها که بوسیلهٔ آنها با تو می‌جنگیدیم بر دوشهای ماست! اگر از درِ خدیعت و حیله یک وجب نزدیک شوی، در طریق دفاع و

که قادر بر تکلّم با او نبودیم. و از عظمت و رفعتش قدرت نگاه به او را نداشتیم. هنگامی که سخن می‌گفت دندانهای سفیدش مانند لؤلؤ درخشنده متلألأ می‌شد، ملتزمین به دین را گرامی می‌داشت و مساکین را مورد لطف و محبّت خود قرار می‌داد. شخص قوی از ظلم او در امان بود و ضعیف از عدل او مأیوس نمی‌گردید.

قسم بخدا شبی او را دیدم که در محراب عبادتش به راز و نیاز مشغول بود. تاریکی شب همه جا را فرا گرفته بود و ستارگان پنهان شده بودند، اشک از چشمانش بر محاسن جاری بود درحالیکه همچون مار گزیده به خود می‌پیچید و مانند شخص داغدار گریه می‌کرد، تو گوئی الآن صدای او را می‌شنوم که می‌گفت: ای دنیا آیا متعرّض من شده‌ای و در مسیر زندگی من قرار گرفته‌ای و یا به من روی آورده‌ای؟ از پیش من برو و دیگری را بفریب. زمان دسترسی تو به من هنوز نیامده است. من ترا سه طلاقه گفته‌ام و دیگر رجوع و برگشتی نخواهد بود. زندگی با تو چقدر پست و بی‌ارزش است و خطر تو چه آسان و سهل است. آه از کمی توشه و طول مسافت و قلّت همدم و مونس.

در این هنگام اشک معاویه سرازیر شد و با آستین خود آنرا پاک می‌کرد. سپس گفت: خدا أبا الحسن را بیامرزد که این چنین بود. ای عدیّ: چگونه در فراق او صبر می‌کنی؟ گفت: مانند کسی که فرزندش را در دامنش سر بریده باشند درحالیکه اشکش تمامی ندارد و گریه‌اش ساکن نخواهد شد. معاویه گفت: چگونه به یاد او هستی؟ گفت: آیا روزگار مرا می‌گذارد که فراموشش کنم؟ مترجم]

[1] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۵۲.

گزند یک وجب به تو نزدیک می‌شویم. ای معاویه! بدان که قطع حلقوم و سکرات مرگ برای ما آسانتر است از اینکه سخنی ناهموار دربارهٔ علیّ بشنویم، و معلومست که حرکت شمشیر بواسطهٔ داعیهٔ بر حرکت شمشیر است.

طرماح بن عدیّ بن حاتم در کربلا در رکاب أباعبدالله علیه السّلام

عدیّ بن حاتم بنا بر قول مرحوم شیخ صدوق یکصد و بیست سال عمر کرد، و فرزندش در رکاب سیّد الشهداء شمشیر زد و در میان کشتگان افتاد؛ نام او طرمّاح[1] بود.

أبو مخنف از طرمّاح بن عدیّ نقل می‌کند[2] که: من در میان کشتگان افتاده

بودم بطوری که کسی مرا زنده نمی‌پنداشت؛ و

---

[1] آن طرمّاحی که در راه کربلا به حضرت برخورد کرد و اشعاری دارد: «یا فَتَی لا تَذعَرِی مِن زَجرِی» طرّماح بن حکم است، کما آنکه در سفینه، ج ۲، ص ۸۲، ذکر می‌کند، و حُجر بن عدیّ که از اصحاب خاصّ أمیرالمؤمنین است و معاویه او را با شش نفر شهید کرد (در عذراء دمشق مدفونند) فرزند عدیّ بن حاتم نیست، زیرا او کَندی یعنی از قبیله بنی‌کنده و اصلش کوفی است.

[2] طرمّاح بن عدّی مردی فصیح و بلیغ بود و نامه‌ای از مولا أمیرالمؤمنین برای معاویه آورد که مضمونش در جلد ۸ بحار الأنوار، ص ۵۸۷ و ۵۸۸ طبع کمپانی؛ و ج ۳۳، ص ۲۸۶ و ۲۹۰ طبع جدید مذکور است.

قسم به خدا که دروغ نمی‌گویم: در بیداری دیدم که بیست سوار سفیدپوش در می‌رسند؛ با خود گفتم: شاید عبیدالله بن زیاد و اعوان او هستند، آمده‌اند کشتگان را مثله کنند. یک تن از ایشان پیاده شد و بر سر حسین نشست و با انگشت اشاره کرد، سرهای شهدا را که به کوفه حمل می‌دادند سرِ حسین برگشت و به بدن ملحق شد، فهمیدم که خاتم النبیّین است و آن دیگران سایر پیغمبران اُولوالعزم و غیره.

وَ هُوَ یَقولُ یا وَلَدِی قَتَلُوكَ! أ تَراهُم ما عَرَفُوكَ، و مِن شُربِ الماءِ مَنَعُوكَ، و ما أَشَدَّ جُرأتَهِم عَلَی اللهِ![1]

آنگاه یک نظر به همراهان کرد،

فَقالَ: یا أبی آدَمَ و یا أبی إبراهِیمَ و یا أبی إسماعِیلَ و یا أخی موسیَ و یا أخی عِیسَی! أما تَرونَ ما صَنَعَتِ الطُّغاةَ بِوُلدِی؟ لا أناهُمُ اللهُ شِفاعَتِی![2]

---

[1] [در حالی که می‌فرمود: ای فرزند من تو را کشتند. آیا تو را نشناختند؟ و تو را از جرعه آب محروم نمودند. چقدر آنان بر خدا جری و جسور می‌باشند. مترجم]

[2] ناسخ التواریخ، جلد سیّد الشهداء علیه السّلام، ج ۳، ص ۱۵: [سپس فرمود: ای پدرم آدم و ای پدرم ابراهیم و ای پدرم اسماعیل و ای برادرم موسی و ای برادرم عیسی آیا نمی‌بینید چگونه این جنایت پیشگان فرزندانم را به شهادت می‌رسانند؟ خداوند شفاعت مرا نصیب ایشان نگرداند. مترجم]

مجلس سوّم: انسان باید همیشه خدا را بخواند و در جمیع امور بدو متوسّل شود

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

و الصّلاة على محمّد و آله الطّاهرين

و لعنة اللّه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدّين

﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَآءَ ٱلْأَرْضِ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾.[1]

«آیا آن خدائی که اجابت می‌کند دعای مضطرّ را در هنگامی که او را می‌خواند و رفع شدائد و گرفتاری از او می‌کند، و شما را جانشینان از سابقین شما در روی زمین قرار داده که سکنی کنید و از مواهب الهیّه متمتّع گردید، بهتر است یا این خدایان متفرّق و ارباب متشتّت که برای خود خدا دانسته و بار نیاز خود را بر آنها فرود می‌آورید؟ آیا با چنین خدائی قادر و توانا خدای دیگری است؟ چرا کم متذکّر می‌شوید و حقیقت امر را ادراک نمی‌کنید؟!»

مردمی که به مادّیات دل بسته‌اند فقط در موقع شدائد به خدا پناهنده می‌شوند

سابقاً ذکر شد که دعای شخص مضطرّ مستجاب است، چون در حال اضطرار قطع

---

[1] سوره النّمل (۲۷) آیه ٦۲.

علاقه از همه چیز نموده و به اسباب توجّه ندارد، بلکه یکسره چشم

دل خود را به خدای خود دوخته است. مردمی که به مادّیّات انس پیدا کرده و هنوز تربیت شرعیْ آنها را در مقام توحید رهبری ننموده است، در مواقع شدائد و بیچارگی مضطرّ شده به خدا پناهنده می‌شوند، و در غیر مواقع شدّت از این معنی غافل می‌گردند و به خدا در امور خود متوجّه نمی‌شوند؛ و در موقع گرفتاری نماز می‌خواند، قرآن می‌خواند، شبها در تاریکی به قیام و قعود به ذکر خدا بیدار است، چون خدا بدو رحمت بفرستد و رفع گرفتاری کند یکسره فراموش می‌کند:

﴿وَإِذَا مَسَّ ٱلۡإِنسَٰنَ ٱلضُّرُّ دَعَانَا لِجَنۢبِهِۦٓ أَوۡ قَاعِدًا أَوۡ قَآئِمٗا فَلَمَّا كَشَفۡنَا عَنۡهُ ضُرَّهُۥ مَرَّ كَأَن لَّمۡ يَدۡعُنَآ إِلَىٰ ضُرّٖ مَّسَّهُۥ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلۡمُسۡرِفِينَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ﴾.[1]

چون رفع گرفتاری را خدا بنماید، نه نمازی نه روزه‌ای نه قرآنی نه قیام و سجودی، در یک دنیای از غفلت فرو می‌رود و به نفس خود متّکی می‌گردد؛ گویا اصلاً چنین گرفتاری برای او پیدا

---

[1] سوره یونس (۱۰) آیه ۱۲: [و هنگامی که به انسان گزندی برسد، ما را درحالیکه به پهلو خوابیده‌است و یا در حال نشسته و یا در حال ایستاده می‌خواند؛ امّا به مجرّد آنکه ما از وی گزندش را می‌زدائیم، چنان می‌رود که گویا اصلاً ما را در برطرف ساختن گزندی که به وی رسیده است نخوانده بوده است. (ای پیامبر!) اینگونه برای متجاوزان و اسراف کنندگان اعمالی را که انجام می‌دهند زینت داده می‌شود!]

نشده و ابداً به خدا توجّهی نکرده و برای رفع گرفتاری خود دعائی ننموده است: ﴿فَإِذَا رَكِبُواْ فِي ٱلۡفُلۡكِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ إِذَا هُمۡ يُشۡرِكُونَ﴾.[1]

و این حقیقت را خداوند علیّ أعلی بطور مشروح و مفصّل با ذکر نتیجه و موعظه و دعوت مردم به عدم توجّه به زخارف دنیا و مادّیّات در سورهٔ یونس

[1] سوره العنکبوت (۲۹) آیه ٦٥: [این مردم مشرک چون به کشتی نشینند (و به دست امواج خطر افتند در آن حال) تنها خدا را به اخلاص کامل در دین می‌خوانند، و چون از خطر دریا به ساحل نجاتشان رساند (باز به خدای یکتا) مشرک می‌شوند.]

بیان می‌کند:

﴿هُوَ ٱلَّذِي يُسَيِّرُكُمۡ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ حَتَّىٰٓ إِذَا كُنتُمۡ فِي ٱلۡفُلۡكِ وَجَرَيۡنَ بِهِم بِرِيحٖ طَيِّبَةٖ وَفَرِحُواْ بِهَا جَآءَتۡهَا رِيحٌ عَاصِفٞ وَجَآءَهُمُ ٱلۡمَوۡجُ مِن كُلِّ مَكَانٖ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ أُحِيطَ بِهِمۡ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ لَئِنۡ أَنجَيۡتَنَا مِنۡ هَٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ * فَلَمَّآ أَنجَىٰهُمۡ إِذَا هُمۡ يَبۡغُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَا بَغۡيُكُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُم مَّتَٰعَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا ثُمَّ إِلَيۡنَا مَرۡجِعُكُمۡ فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾.[1]

«مربّی و سرپرست و صاحب اختیار و ولیّ شما در جمیع امور خدائیست که شما را در خُشکی و دریا سیر می‌دهد، تا زمانی که در کشتی نشستید و جای خود را معیّن کردید و در کمال استراحت بوده، بادهای ملایم و لطیف هم می‌وزید؛ و در این حال در نهایت شادی و سرور و مستی، غافل از خدا و تدبیرات او ناگهان تندبادی شدید، سیاه و گردآلود، طوفانی مهیب وزیدن گرفت و آب دریا به تلاطم درآمده امواج سهمگین از هر طرف بسوی کشتی حرکت کند، در آن وقت که دیگر انسان خود را در چنگال مرگ می‌بیند و جسد خود را مرده بروی آب مشاهده می‌کند، و در آن لحظات آخر که دست از دنیا شسته و یکسره دل به خدا می‌دهد، با آه و ناله و با راز و نیاز به خدای خود می‌گوید: اگر ما

---

[1] سوره یونس (۱۰) آیه ۲۲ و۲۳.

را نجات دهی از این به بعد از سپاسگزاران خواهیم بود!

چون لطف خدا شامل شود و موج بایستد و به امر خدا ابرها کنار بروند و طوفان آرام گیرد و کشتی کم‌کم به ساحل نجات برسد، این بشر قسیّ القلب دوباره دست به فساد زده و در روی زمین در غیر راه حق وارد می‌شود، و از ستمگری و تعدّی و تجاوز و تجاسر به حقوق مردم و غوطه خوردن در شهوات اندکی فروگذاری نمی‌کند.

ای مردم این ستمی که می‌کنید بر خود می‌کنید! چون این تمتّعات دنیوی بسیار کوچک و غیر قابل ارزش است؛ ولی مرجع و بازگشت شما بسوی خداست و او شما را به نتیجهٔ اعمال خود متوجّه خواهد نمود (امّا تربیت‌های دینیّه همیشه مردم را به خدا متوجّه می‌کند بطوری که غفلت برای آنان پیدا نشود، و در هر حال از تعدّی و تجاوز گریزان باشند و استمداد از خدا بنمایند).»

دعاهای خود را اختصاص به مواقع گرفتاری ندهید

در روایات است که: دعاهای خود را اختصاص به مواقع گرفتاری ندهید، در هر حال دعا کنید که در این صورت یقیناً مستجاب است!

محمّد بن یعقوب کلینی روایت می‌کند از هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السّلام، قال:

مَن تَقَدَّمَ فی الدُّعاءِ استُجِیبَ لَهُ إذا نَزَلَ بِهِ البَلاءُ، و قالَتِ المَلائِکَةُ: صَوتٌ مَعرُوفٌ و لَم یُحجَبْ عَنِ السَّماءِ، و مَن لَم یَتَقَدَّمْ فی الدُّعاءِ لَم یُستَجَبْ لَهُ إذا نَزَلَ بِهِ البَلاءُ، و قالَتِ المَلائِکَةُ: إنَّ ذا الصَّوتَ لا نَعرِفُهُ![1]

و روایت می‌کند از هارون بن خارجه از حضرت صادق علیه السّلام، قال:

إنَّ الدُّعاءَ فی الرَّخاءِ یَستَخرِجُ الحَوائِجَ فی البَلاءِ.[2]

و از عنبسة از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند که، قال:

مَن تَخَوَّفَ [مِن] بَلاءٍ یُصِیبُهُ فَتَقَدَّمَ فیهِ بِالدُّعاءِ لَم یُرِهِ اللهُ عَزّوجَلَّ ذَلِکَ البَلاءَ أبَدًا![3]

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ٤٧٢: [کسی که قبل از نزول بلا دعا کند در وقت بلا دعایش مستجاب می‌شود. ملائکه می‌گویند: این صدا آشناست و مانعی آن را از بالا رفتن به سوی عالم بالا منع نکرده است. و کسی که قبل از بلا دعا نکند، هنگام نزول بلا دیگر فائده‌ای ندارد و ملائکه می‌گویند: ما این صدا را نمی‌شناسیم. مترجم]

[2] همان مصدر: [دعا هنگام آسایش موجب رفع گرفتاری در وقت بلا می‌شود. مترجم]

[3] همان مصدر: [کسی که خوف اصابت بلائی را به خود داشته باشد و قبل از نزول بلا خدا را بخواند، خداوند آن بلا را به او نشان نخواهد داد. مترجم]

و از محمّد بن مسلم روایت می‌کند از حضرت صادق علیه السّلام، قال:

كانَ جَدِّی یَقولُ: تَقَدَّمُوا فی الدُّعاءِ، فَإنَّ العَبدَ إذا كانَ دَعّاءً فَنَزَلَ بِهِ البَلاءُ فَدَعا، قِیلَ: صَوتٌ مَعرُوفٌ؛ و إذا لَم یَكُنْ دَعّاءً فَنَزَلَ بِهِ بَلاءٌ فَدَعا، قِیلَ: أینَ كُنتَ قَبلَ الیَومِ![1]

انسان باید همیشه خدا را بخواند، چه در امور قابل اعتناء و چه غیر قابل اعتناء

بنابراین انسان باید همیشه خدا را بخواند و در جمیع امور در تمام احوال بدو متوسّل باشد: ﴿وَلَا تَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥ لَهُ ٱلۡحُكۡمُ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ﴾.[2]

انسان باید در امور کوچک و بزرگ قابل اعتناء و غیر قابل اعتناء به خدا پناه برد، چون تمام امور در دست خداست و برای او تفاوتی ندارد؛ ولیکن انسان چون بواسطهٔ تکرّر وقوع بعضی حوادث آنها را عادی می‌بیند تصوّر می‌کند که او خود بخود بوجود آمده و احتیاجی به دعا ندارد. و در امور جزئیّه از قدرت خدا غافل است و امور

---

[1] همان مصدر: [جدّم می‌فرمود: همیشه دعا کنید. بنده هنگامی که بلائی بر او نازل شود و دعا کند، گفته می‌شود این صوت شناخته شده است و اگر قبلاً دعا نکرده باشد، به او گفته می‌شود: تا حال کجا بودی؟ چرا قبل از نزول بلا دعا نمی‌کردی؟ مترجم]

[2] سوره قصص (۲۸) آیه ۸۸: [و با خداوند خدای دیگری را مخوان! هیچ معبودی نیست بجز او. تمام اشیاء الآن نیست و نابودند مگر وجه او، اختصاص به او دارد حکم. و بسوی اوست که شما بازگشت می‌کنید!]

بزرگ را به خدا نسبت می‌دهند.

اگر یک پرِ کاه را ببیند جلّ الخالق نمی‌گوید، ولی چون حرکت یک کره آسمانی را مشاهده کند، یا فاصلهٔ دو کوکب را اندازه‌گیری نماید، و یا طفلی را در گهواره گویا ببیند، و امثال امور غیر مترقّبه فریادش بلند می‌شود و جلّ الخالقش به کهکشان می‌رود؛ با آنکه نسبت قدرت خدا به تمام موجودات مساوی است.

إعمال قدرت از خدا نسبت به موجودی، بیش از إعمال قدرت به موجود

دیگر نیست. همانطوری که آسمانها را با قدرت به وجود آورده و الآن به قدرت او موجودند، خلقت ملائکهٔ مقرّب و ارواح طیّبه و مجرّدات به دست اوست؛ همانطور یک پرِ کاه به قدرت اوست و هر دو تحت قدرت او یکسانند. ولی چون انسان قوّت و ضعف را با نیروی خود می‌سنجد، پرِ کاه را کوچک و کرهٔ شمس را بزرگ می‌بیند؛ خلقت جبرائیل را به قدرت بیشتری مشاهده می‌کند و قدرت مگسی را کمتر. ولی اگر خدا را قادر بداند و همه را مقدور به قدرت خدا ببیند و قدرت او را بسیط تصوّر کند مطلب حل می‌شود.

در تمام امور باید خدای خود را بخواند، چه نمک طعام چه سعادت دنیویّه و اُخرویّه

بنابراین انسان باید در تمام امور خود خدای خود را بخواند، چه نمک طعام باشد و چه سعادت مطلقهٔ دنیویّه و اُخرویّه و وصول به أقصی مدارج و معارج انسانیّت: ﴿قُلۡ مَن يُنَجِّيكُم مِّن ظُلُمَٰتِ ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ تَدۡعُونَهُۥ تَضَرُّعٗا وَخُفۡيَةٗ لَّئِنۡ أَنجَىٰنَا مِنۡ هَٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ * قُلِ ٱللَّهُ يُنَجِّيكُم مِّنۡهَا وَمِن كُلِّ كَرۡبٖ ثُمَّ أَنتُمۡ

تُشۡرِكُونَ﴾.[1]

محمّد بن يعقوب كلينى روايت مى‌كند از سيف تمّار، قال: سمعت أباعبدالله يقول:

عَلَيكُم بِالدُّعاءِ، فَإنَّكُم لا تَقَرَّبُونَ بِمِثلِهِ! و لا تَترُكُوا صَغِيرَةً لِصِغَرِها أن تَدعُوا بِها، إنَّ صاحِبَ الصِّغارِ هُوَ صاحِبُ الكِبارِ.[2]

و نبايد ناامید شد و گفت كه: كار گذشته است، ديگر چه فائده‌اى دارد؟! هر درى كه انسان محكم بكوبد مسلّماً بروى او باز خواهد شد.

و روايت مى‌كند ايضاً از مُيَسِّرِ بنِ عَبدِ العَزِيزِ عَن أبِي‌عَبدِاللهِ عليه السّلام، قالَ:

قالَ لى: يا مُيَسِّرُ! ادعُ و لا تَقُلْ إنَّ الأمرَ قَد فُرِغَ مِنهُ! إنَّ عِندَ اللهِ عَزّوجَلَّ مَنزِلَةً لا تُنالُ إلاّ بِمَسأَلَةٍ؛ و لَو أنَّ عَبدًا سَدَّ فاهُ و لَم يَسال لَم يُعطَ شَيئًا. [فَسَلْ تُعطَ] يا مُيَسِّرُ! إنَّهُ لَيسَ مِن بابٍ يُقرَعُ إلاّ يُوشِكُ أن يُفتَحَ لِصاحِبِهِ.[3]

---

[1] سوره الأنعام (٦) آيه ٦٣ و ٦٤: [بگو: آن كيست كه شما را از تاريكى‌هاى بيابان و دريا نجات مى‌دهد گاهى كه او را به تضرّع و زارى و از باطن قلب مى‌خوانيد كه اگر ما را از اين مهلكه نجات داد پيوسته شكرگزار او خواهيم بود؟ بگو: خداست كه شما را از آن تاريكى‌ها نجات مى‌دهد و از هر اندوهى مى‌رهاند، باز هم به او شرک مى‌آوريد.]

[2] الكافى، ج ٢، ص ٤٦٧: [بر شما باد به دعا كردن زيرا هيچ وسيله‌اى براى تقرّب به خدا بهتر از دعا پيدا نخواهيد كرد. و كوچكى يک مسأله شما را باز ندارد كه دعا نكنيد، خداوندى كه دعاهاى كوچک را مستجاب مى‌كند همان خدائى است كه دعاهاى بزرگ را مستجاب مى‌كند. مترجم]

[3] همان مصدر، ص ٤٦٦: [امام صادق عليه السّلام فرمودند: اى ميسّر! هميشه دعا كن و هيچگاه نگو كه كار از كار گذشته است. در نزد خداوند متعال جايگاهى براى بنده است كه فقط بواسطهٔ دعا و درخواست به آنجا راه مى‌يابد. و اگر بنده‌اى دهانش را از دعا ببندد و از خدا درخواست نكند خدا به او چيزى نخواهد بخشيد. اى ميسّر! بدان كه هيچ درى نيست الاّ اينكه بواسطهٔ كوبيدن اميد آن مى‌رود كه باز خواهد شد. مترجم]

قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم:

الدُّعاءُ مُخُّ العِبادَة

چون دعا روح عبادت است، کما قال النبیّ صلّی الله علیه و آله: الدُّعاءُ مُخُّ العِبادَةِ،[1]

بنابراین همیشه باید خدا را خواند: ﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ ٱلْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ﴾،[2] و در سورهٔ أنبیاء که خداوند از جماعتی از پیمبرانی که نام می‌برد و تحسین و تمجید می‌نماید، می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا۟ يُسَٰرِعُونَ فِى ٱلْخَيْرَٰتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا۟ لَنَا خَٰشِعِينَ﴾.[3]

روی عَن أبِي سَعِيدٍ الخُدرِيِّ قالَ: قالَ النبیّ صلّی اللهَ علیه و آله: ما مِن مُسلِمٍ دَعا اللهَ سُبحانَهُ بِدَعوَةٍ لَيسَ فيها قَطِيعَةُ رَحِمٍ و لا إثمٌ إلاّ أعطاهُ اللهُ بِها إحدَى خِصالٍ ثَلاثَ: إمّا أن يُعَجِّلَ دَعوَتَهُ، و إمّا أن يُؤَخِّرَ لَهُ فی الآخرة، و إمّا أن يَدفَعَ عَنهُ مِنَ السُّوءِ مِثلَها قالُوا: يا رَسُولَ اللهِ إذَن نُكثِرَ! قالَ: اللهَ أكثَرُ! و فی رِوايَةِ أنَسِ بنِ مالِكٍ اللهُ أكثَرُ و أطيَبُ، ثَلاثَ مَرّاتٍ.[4]

---

[1] المحجّة البیضاء، ج ۲، ص ۲۸۲، نقلاً عن الغزالی: [دعا مغز و حقیقت عبادت است. مترجم]

[2] سوره السّجدة (۳۲) آیه ۱٦: [(مؤمنین به آیات ما، شبانگاه) پهلوهای خود را ازخوابگاههایشان تهی می‌کنند، و پروردگارشان را از روی ترس و امید می‌خوانند، و از آنچه ما به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند.]

[3] سوره الأنبیآء (۲۱) آیه ۹۰: [آنها (یحیی و همسرش) در کارهای خیر تعجیل می‌کردند و در حال بیم و امید ما را می‌خواندند و همیشه به درگاه ما خاضع و خاشع بودند.]

[4] مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۹: [أبی سعید خدری از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنید که فرمودند: هیچ مسلمانی از خدا تقاضائی ننمود که در آن قطع رحم و گناه نباشد الاّ اینکه خدای متعال یکی از سه چیز را به او عطاء می‌کند:
یا اینکه درخواست او را زود برآورده می‌نماید، و یا اینکه اگر در دنیا اجابت

خدا بعضی از افراد را که دوست دارد دعایشان را به تأخیر می‌اندازد

و چون دعا اتّصال و قرب بنده است به خدا، لذا نسبت به بعضی از افرادی که خدا آنها را دوست دارد، برای آنکه آنان را ترقّی دهد و توجّه آنها را نسبت به خود زیاد کند استجابت دعای آنان را عقب می‌اندازد تا آنکه آنها خدا را زیاد بخوانند.

و در کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می‌کند که:

إنَّ العَبدَ لَيَدعُو، فَيَقولُ اللهُ [عَزّوجَلَّ] لِلمَلَكَينِ: قَدِ استَجَبتُ لَهُ ولَكِنِ احبِسُوهُ بِحاجَتِهِ، فَإنِّي أُحِبُّ أن أسمَعَ صَوتَهُ! و إنَّ العَبدَ لَيَدعُو، فَيَقولُ اللهُ تَبارَكَ و تَعالَى: عَجِّلُوا لَهُ حاجَتَهُ فَإنِّي أُبغِضُ صَوتَهُ![1]

همانطور که انسان مرغی را در قفس می‌کند که بخواند و انسان از نغمهٔ خوش او لذّت ببرد، همینطور

نکرد در آخرت پاداش خواهد داد، و یا اینکه به میزان آن درخواست، شر و بدی را از او دفع می‌نماید. عرض کردند: ای رسول خدا! حال که چنین است پس ما زیاد دعا می‌کنیم. حضرت فرمودند: خداوند بیشتر اجابت می‌کند.

و در روایت انس بن مالک سه مرتبه تکرار شده است: خداوند بیشتر و پاکیزه‌تر است. مترجم]

[1] الکافی، ج ۲، ص ٤٨٩؛ علی ما نقل عنه فی التفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۲٤: [زمانی که بندهٔ مؤمن دعا کند خدای متعال به دو ملک او می‌گوید: من دعای او را اجابت کردم ولیکن حاجت او را فعلاً ندهید زیرا من دوست دارم که صدای او را مرتّب بشنوم. و نیز بندهٔ دیگری هست که وقتی دعا می‌کند خدا به ملائکه‌اش می‌گوید: زود حاجت او را بدهید زیرا من نمی‌خواهم صدای او را دگر بار بشنوم. مترجم]

پروردگار از ناله و دعای بندهٔ خود مسرور است؛ با این تفاوت که انسان مرغ را در قفس می‌کند، ولی ناله و دعای انسان در حقیقت خلاصی از زندان نفس و رهائی از استکبار و شخصیّت طلبی است. بواسطهٔ دعا دائماً روح عروج می‌کند تا به محلّ امن و أمان برسد؛ و چون خدا خواستار ترقّی و تکامل انسان است لذا دوست دارد بنده پیوسته در دعا و توجّه بسر برد.

اُویس قرن یکی از زهّاد ثمانیه است که شبی را به رکوع و شبی را به سجده می‌گذرانید. آنقدر تابش نور حقیقت در دل او اثر گذارده بود که با آنکه خدمت رسول الله نرسیده بود چنان اتّصال باطنی داشت که وقتی که دندان پیامبر در اُحد شکست، دندان او در وطن خود شکست.

در احوال اُویس قرنی رضوان الله تعالی علیه

از رسول الله صلّی الله علیه و آله روایت است که:

أَنَّهُ كانَ يَقولُ: تَفُوحُ رَوائِحُ الجَنَّةِ مِن قِبَلِ قَرَنٍ. وا شَوقاهْ! إلَيكَ يا اُوَيسُ القَرَنِيُّ![1] ألا و مَن لَقِيَهُ فَليُقرِئهُ مِنِّى السّلامَ! فَقِيلَ: يا رَسُولَ اللهِ! و مَن اُوَيسٌ القَرَنِيُّ؟ قالَ صلّى اللهَ عليه و آله: إن غابَ عَنكُم لَم تَفتَقِدُوهُ، و إن ظَهَرَ لَكُم لَم تَكتَرِثُوا؛[2] بِهِ يَدخُلُ الجَنَّةَ فى شَفاعَتِهِ مِثلُ رَبِيعَةَ

---

[1] و فى القاموس اويس القرنى منسوب الى قرن بن رُمان بن ناجية بن مراد اجداده (سفينة البحار ج ۱، ص ۵۳).

[2] اكترث به: بالى به، لم تكترثوا: لم تبالوا به.

و مُضَرَ، يُؤمِنُ بِي و لا يَراني، و يُقتَلُ بَينَ يَدَیْ خَلِيفَتِي أمِيرِالمُؤمِنِينَ عَلِيِّ بنِ أبِي‌طالِبٍ عليه السّلام فی صِفِّينَ.[1]

شغلش[2] شترچرانی بود و ارتزاقش از آن بود. مادری داشت که بسیار به او علاقه‌مند بود. از مادر اجازه خواست که رخصتش دهد تا به خدمت رسول الله برسد. مادر نیم روز به او اجازه داد که در مدینه خدمت پیغمبر برسد و زیاده توقّف نکند، و اگر پیغمبر در مدینه نبود مراجعت نماید. اویس بسوی مدینه آمد و از رسول الله تفحّص کرد، گفتند پیغمبر در مدینه نیست. یکی دو ساعت توقّف نموده روی اطاعت امر مادر مراجعت کرد. چون حضرت به مدینه مراجعت کردند، فرمود: این نور کیست که در این خانه می‌نگرم؟! گفتند: شتربانی که اُویس نام

---

[1] بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ١٥٥؛ سفينة البحار، ج ١، ص ٥٣: [رسول خدا می‌فرمود: بوهای خوش بهشت از جانب قرن به مشام می‌رسد. چقدر اشتیاق دیدار ترا دارم ای اویس! آگاه باشید: هر کس او را زیارت کرد سلام مرا به او برساند. سؤال شد ای رسول خدا مگر اویس قرن کیست؟ فرمود: شخصی است که اگر از شما پنهان بماند گویا کسی را گم نکرده‌اید و اگر در میان شما باشد چندان به او اعتنائی نمی‌کنید و بهاء نمی‌دهید. بواسطهٔ شفاعت او در روز قیامت همانند تعداد افراد قبیله ربیعه و مضر به بهشت می‌روند. به من ایمان آورده است درحالیکه مرا ندیده و در رکاب خلیفهٔ من أمیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب علیه السّلام در جنگ صفّین به شهادت خواهد رسید. مترجم]

[2] منتهى الآمال، ج ١، ص ١٤٢؛ و ناسخ التواريخ جلد أميرالمومنين، ج ٢، ص ١٢.

داشت آمد و باز شتافت. حضرت فرمودند: در خانهٔ ما نور خود را به هدیه گذاشت و رفت. عمر خواست او را ملاقات کند و سلام پیغمبر را به او برساند، به او گفتند:

تَسألُ عَن رَجُلٍ لا یَسألُ عَنهُ مِثلُكَ. قالَ: فَلِمَ؟ قالُوا: لأَنَّهُ عِندَنا مَغمُورٌ فی عَقلِهِ، و رُبَّما عَبِثَ بِهِ الصِّبیانُ. فَبَلَّغَهُ عُمَرُ سَلامَ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیه و آلِهِ، فَخَرَّ اُوَیسٌ ساجِدًا و مَکَثَ طَوِیلاً ما تَرَقَّی لَهُ دَمعُهُ حَتَّی ظَنُّوا أَنَّهُ ماتَ.[1]

در تذکرة الأولیای شیخ عطّار آورده است که:

مرقّع حضرت رسول الله را بر حسب فرمان أمیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب و عمر در ایّام خلافت عمر به اُویس دادند. عمر نگریست که از جامه عریان است و گلیم شتری بر خود پیچیده. عمر بر حال خود و خلافت خود تأسّف خورد و گفت: کیست که این خلافت به یک گرده نان بخرد؟ اویس گفت: کسی که عقل نداشته باشد؛ چه می‌فروشی! بینداز تا هر کرا بباید برگیرد، خرید و فروخت در میان چه کار دارد! عمر گفت: ای اویس مرا دعائی کن! گفت:

---

[1] بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ١٥٦، با اندکی اختلاف؛ سفینة البحار، ج ١، ص ٥٣: [سؤال می‌کنی از کسی که مانند تو از یک چنین فردی سؤال نمی‌کند، عمر گفت: برای چه؟ گفتند: زیرا او نزد ما فرد کم عقل و کوته فکری بحساب می‌آید و گاهی کودکان با او سربسر می‌گذارند. پس عمر سلام رسول خدا را به او رسانید. پس اویس به حال سجده بروی زمین افتاد و به مدّت زیادی در سجده بود و همینطور اشک از چشمانش جاری بود تا اینکه بعضی گمان کردند روح از بدنش مفارقت کرده است. مترجم]

در ایمان میل نبود دعا کرده‌ام و در هر نماز تشهّد می‌گویم: اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات! اگر شما ایمان به سلامت به گور برید خود شما را دعا دریابد، و اگر نه من دعا ضایع نکنم.[1]

و از أعلام الدّین از اویس نقل است که:

إنّه قالَ لِرَجُلٍ سَأَلَهُ كَيفَ حالُكَ؟ فَقالَ: كَيفَ [يَكُونُ] حالُ مَن يُصبِحُ يَقولُ لا اُمسِي، و يُمسِي يَقولُ لا اُصبِحُ، و يُبَشَّرُ بِالجَنَّةِ و لا يَعمَلُ عَمَلَها، و يُحَذَّرُ النّارَ و لا يَترُكُ ما يُوجِبُها! و اللهِ إنَّ المَوتَ و غُصَصَهُ و كُرُباتِهِ و ذِكرَ هَولِ المُطَّلَعِ و أهوالِ يَومِ القِيامَةِ لَم تَدَعْ لِلمُؤمِنِ فِي الدُّنيا فَرَحًا، و إنَّ حُقُوقَ اللهِ لَم تَبقَ لَنا ذَهَبًا و لا فِضَّةً، و إنَّ قِيامَ المُؤمِنِ بِالحَقِّ فِي النّاسِ لَم يَدَعْ لَهُ صَدِيقًا، نَأمُرُهُم بِالمَعرُوفِ و نَنهاهُم عَنِ المُنكَرِ فَيَشتِمُونَ أعراضَنا و يَرمُونَنا بِالجَرائِمِ و المَعايِبِ و العَظائِمِ و يَجِدُونَ عَلَى ذَلِكَ أعوانًا مِنَ الفاسِقِينَ؛ إنَّهُ و اللهِ لا يَمنَعُنا ذَلِكَ أن نَقُومَ فيهِم بِحَقِّ اللهِ تعالى![2]

روایت شریف: إنِّی لأنْشُقُ رَوحَ الرَّحْمانِ مِن طَرَفِ اليَمَنِ

---

[1] تذكرة الأولياء، ص ۲۸ و ۲۹.

[2] بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳٦۷؛ سفينة البحار، ج ۱، ص ۵۳: [به شخصی که از او سؤال کرده بود حالت چگونه است پاسخ داد: چگونه باشد حال کسی که صبح از شبش خبر ندارد و شب از صبح بی‌اطّلاع است. بشارت بهشت به او داده‌اند ولی او عامل برای بهشت نیست و از نار او را ترسانده‌اند ولیکن از اموری که او را به دوزخ می‌کشاند پرهیز ندارد. قسم به خدا که مرگ و ناراحتیها و گرفتاریهای آن و یادآوری رویاروئی با خدای مطّلع و آگاه بر همه چیز و قضایای روز قیامت دیگر برای مؤمن در دنیا خوشی نمی‌گذارد. و حقوق الهی طلا و نقره‌ای را برای ما بجای نگذارده است. و پرداختن به حقّ در دنیا دوست و رفیقی برای مؤمن باقی نمی‌گذارد. ما آنان را به معروف امر می‌کنیم و از کار زشت نهی می‌نمائیم و آنان با دشنام به نوامیس ما و تهمت به امور منهیّه و خلاف و عیوب و گناهان کبیره از ما استقبال می‌کنند. و بواسطهٔ این کار یارانی را از فسّاق و فجّار بدست می‌آورند ولیکن تمام این مصائب و گرفتاریها ما را مانع نمی‌شود که از پرداختن به حقّ و اظهار حقّ در راه خدا سر باز زنیم و مقهور و مغلوب کردار زشت و ناپسند ایشان شویم. مترجم]

گاهی که حضرت رسول از جانب یمن استشمام نفحات انفاس او نمودی فرمودی:

إنّ لأنشُقُ[1] رَوحَ الرَّحمانِ مِن طَرَفِ اليَمَنِ.[2]

اُویس قرنی در رکاب أمیرالمؤمنین علیه السّلام در صفّین به شهادت رسید

أصبَغ[3] بن نُباته گوید: در صفّین علیّ فرمود: کیست با من به مرگ بیعت کند؟ نود و نه کس بیعت کردند. فرمود: کیست که عدد را تمام کند؟ این وقت مردی را دیدیم که جامه از صوف بس خلق و کهنه در بر دارد بیامد و با علی بیعت کرد و تیغ برکشید و به جنگ در آمد و مردم را به جنگ تحریص همی نمود تا خدنگی بر قلب او آمد و همانجا فوت کرد؛ و او اویس قرنی بود رضوان الله علیه.

---

[1] نَشَقَ ـَ نَشْقاً و نَشَقاً الریحَ: شمّها.

[2] [من نسیم رحمت خدا را از جانب یمن استشمام می‌کنم. مترجم]

[3] ناسخ التواریخ، جلد أمیرالمؤمنین، جزو ۲، ص ۱۵.

مجلس چهارم: تفسیر آیه ﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدعُونِيٓ أَستَجِب لَكُم إِنَّ ٱلَّذِينَ يَستَكبِرُونَ عَن عِبَادَتِي سَيَدخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و الصّلاة على محمّد و آله الطّاهرين

و لعنة اللَه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدّين

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدْعُونِيٓ أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾.[1]

«پروردگار شما می‌گوید: از من بخواهید تا استجابت بنمایم! آن کسانی که از خواندن من استکبار ورزند بزودی با خواری و مذلّت در دوزخ برو خواهند افتاد!»

علت اصلی استکبار از دعا جهل و غفلت است

مراد از استکبار آنست که انسان خود را به دعا بی‌نیاز بیند و بگوید: امورات من که خوب می‌گذرد و از هیچ جهتی نقص ندارد! در این صورت کبر و شخصیّت برای او سدّی آهنین ایجاد کند و بین او و خدایش حاجب گردد و بالنتیجه از دعا امتناع ورزد این بزرگترین گناه برای بنده محسوب می‌شود چون سرچشمه و منبع گناهان است.

زیرا اولاً تمام گناهان ناشی از جهل و غفلت

---

[1] سوره غافر (٤٠) آیه ٦٠.

است نسبت به مقام عظمت ربوبی، و جهل نسبت به ذات و مسکنت انسان؛ و این استکبار که خود منبع جهل

و غفلت است مولّد هزاران گناه خواهد بود. و ثانیاً میزان گناه از غیر گناه همان جهل و غفلت است، و این معنی در استکبار از دعا به نحو اتمّ و أکمل پیداست. بنابراین نفس استکبار محصّل و نتیجه و جوهرهٔ گناهان است، و در مقابل، ابتهال به درگاه خدا و تضرّع و تخشّع و ذلّت و مسکنت که از آثار عبودیت است بزرگترین ثواب و مهمترین موهبت از مواهب الهی است. و چون این معنی را انسان خود بخود میل ندارد در خود ایجاد کند خداوند رحیم موجبات تضرّع را برای دوستان و محبّین خود پیش می‌آورد تا آنها دائماً به درگاه خدا خواهان و نالان باشند، و به خلاف با دشمنان خود که نظر رحمت ندارد اسباب گرفتاری را برای آنان فراهم نمی‌کند تا در غفلت محض بسر برده و ناگهان هلاک شوند:

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَآ إِلَىٰٓ أُمَمٖ مِّن قَبۡلِكَ فَأَخَذۡنَٰهُم بِٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ لَعَلَّهُمۡ يَتَضَرَّعُونَ * فَلَوۡلَآ إِذۡ جَآءَهُم بَأۡسُنَا تَضَرَّعُواْ وَلَٰكِن قَسَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ * فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِۦ فَتَحۡنَا عَلَيۡهِمۡ أَبۡوَٰبَ كُلِّ شَيۡءٍ حَتَّىٰٓ إِذَا فَرِحُواْ بِمَآ أُوتُوٓاْ أَخَذۡنَٰهُم بَغۡتَةٗ فَإِذَا هُم مُّبۡلِسُونَ * فَقُطِعَ دَابِرُ ٱلۡقَوۡمِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ وَٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾.[1]

---

[1] سوره الأنعام (٦) آیه ٤٢ الی ٤٥: [و (پس از آن برخی از احوال و چگونگی امّتهای گذشته را یادآور شده و کفّار قریش را توبیخ و سرزنش نموده

بنابراین فراخی و گشایش و مال فراوان علامت سعادت نیست و برای بعضی ممکن است علامت خذلان باشد تا بدینوسیله غافل از خدا شوند و تدریجاً در مهالک هوی و نفس هبوط کنند: ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوٓاْ إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾؛[1] پس این

می‌فرماید:) هرآینه پیغمبرانی بسوی امّتها و گروه‌هایی از مردم پیش از (زمان) تو فرستادیم، پس (به آن پیغمبران ایمان نیاوردند، ما هم) آنان را بسختی و رنج (به فقر و تنگدستی و مرض و بیماری) گرفتیم (گرفتارشان نمودیم) تا (بسوی ما) تضرّع و زاری کنند (فرمان ما برده و به پیغمبران ایمان آورند). پس چرا هنگامی که عذاب ما رو به ایشان آورد (برای رهایی از آن عذاب) تضرّع و زاری نمی‌نمایند، و (اگر بسوی ما رو آورده و زاری می‌نمودند عذاب را از آنان دور می‌ساختیم) لیکن (بر اثر معاصی و گناهان) دلهاشان سخت شده، و شیطان و دیو سرکش آنچه را بجا می‌آوردند برای ایشان آراسته و جلوه داده است (از اینرو سوی ما رو نیاورده و تضرّع ننمودند) پس چون فراموش کردند (تفکّر و اندیشه ننمودند در) آنچه (سختی و رنج) را که به آن پند داده شدند درهای هر چیز (منفعت و سودی) را بر آنها باز کردیم (صحّت و تندرستی، غنا و توانگری، قدرت و توانایی و مانند آن را به آنان بخشیدیم) تا هنگامی که شاد شدند به آنچه (نعمتهایی که) به ایشان داده شد (و ندانستند که آن نعمتها از جانب خدای تعالی است تا شکر و سپاس او را بجا آورند) ناگاه آنها را گرفتیم (به عذاب گرفتارشان نمودیم) آن گاه (از نجات و رهایی از عذاب) ناامید گشتند. پس اصل و بنیاد گروهی که (به خود و به دیگران) ستم کردند بریده شد (آنان را هلاک و تباه ساختیم و کسی از آنها باقی و بجا نماند) و (چون هلاک ساختن ایشان برای اهل ایمان نعمت و بخششی است که باید شکر آن را بجا آورند، از اینرو می‌فرماید:) هر حمد و سپاس نیکو مختصّ خدا، پروردگار هر صنفی از اصناف آفریده شدگان است.]

[1] سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۸: [نباید چنین بپندارند آنانکه کافر شده‌اند که مهلتی که ما به ایشان می‌دهیم، برای نفوس و کمالاتشان خیر است. این است و جز این نیست که مهلت دادن ما به آنها برای آن است که گناه و عصیانشان زیاد شود؛ و از برای آنان عذاب ذلّت آفرین و پست کننده‌ای

مالها و سرمایه‌ها و مهلت‌ها موجب زیادی گناه و زیادی بُعد و آتش دوزخ است.

در روایت است که:

لَو کانَتْ [عَدَلَتِ] الدُّنیا عِندَ اللهِ عَزّوجَلَّ بِقَدرِ جَناحِ بَعُوضَةٍ ما سَقَی الکافِرَ [عَدُوَّهُ] مِنها شَربَةَ [ماءٍ].[1]

دعا عالیترین هدیهٔ آسمانی است که خدا برای پیغمبران و محبّان خود قرار داده است

بنابراین دعا عالی‌ترین هدیهٔ آسمانیست که خدا برای پیغمبران و محبّان خود آورده، و در مقابل استکبار از دعا بزرگترین نقمت و عذابی است که برای ممتنعین و متمرّدین خدا معیّن کرده است: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَا وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦۚ سَيُجۡزَوۡنَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ * وَمِمَّنۡ خَلَقۡنَآ أُمَّةٞ يَهۡدُونَ بِٱلۡحَقِّ وَبِهِۦ يَعۡدِلُونَ * وَٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِأٓيَٰتِنَا سَنَسۡتَدۡرِجُهُم مِّنۡ حَيۡثُ لَا يَعۡلَمُونَ﴾.[2] «خدا را با أسماء حسنای او باید خواند، و کسانی که در أسماء او راه انحراف و اعوجاج می‌پیمایند (یعنی در اسماء

خواهد بود.]

[1] الکافی، ج ۲، ص ۲٤٦؛ امالی، الشیخ الطوسی، ص ۳۰۵؛ من لا یحضره الفقیه، ج ٤، ص ۳٦۳؛ بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۷۳: [اگر دنیا نزد خدا به اندازهٔ بال پشه‌ای ارزش و اعتبار داشت، کافر و دشمن خود را حتّی از یک جرعهٔ آب محروم می‌ساخت. مترجم]

[2] سوره الأعراف (۷) آیه ۱۸۰ إلی ۱۸۲.

و صفات او غوطه‌ورند لکن آنها را به خود نسبت می‌دهند) بزودی به جزای استکبار و انانیّت خود می‌رسند. بعضی از امّتها از راه دعا و توجّه به اسماء خدا راه را پیدا کرده و مسیر خود را در توکّل و انقطاع بسوی خدا قرار می‌دهند. و آن کسانی که به آیات خدا تکذیب کنند تدریجاً بدون آنکه خود آنها فهم کنند در مهابط غفلت و دامهای نفس امّاره و آتش سوزان دوزخ فرود خواهند آمد.» علّت این استدراج همان کثرت مال و فرزند و جاه و اعتبار و شخصیت است که موجب استکبار شده، و بنده در آن حال خود را مستقل می‌داند و به پروردگار خود اعتنائی ندارد. و او در این حال دائماً از مدارج خود سقوط می‌کند و هر روز حال روحی او ضعیفتر از حالت قبلی او می‌گردد؛ و چون تدریجی است خود نیز نمی‌فهمد چه بلائی به سرش آمده، بلکه شاید خود را معزّز و رستگار و سعادتمند بداند و ملک و مال فراوان را دلیل بر سعادت گیرد. این نیز خود استدراجی جدید است که در مهالک همین خیالات و اندیشه‌های فاسد دائماً پائین می‌آید تا در مکان بُعد و إنقطاع از انوار جمال الهی به هلاکت رسد. مردم که به عبادت دعوت شده‌اند برای همین خاصیّتِ دعائی است که با پیکرهٔ

عبادت خمیر شده است؛ و هر عبادتی که خالی از دعا باشد و عاری از توجّه به خدا، آن عبادت بی‌ارزش است.

قالَ النَّبیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ و آلِهِ: أفضَلُ العِبادَةِ الدُّعاءُ.[1]

و قالَ أیضًا: إذا أذِنَ اللهُ لِعَبدٍ فی الدُّعاءِ فَتَحَ لَهُ بابَ الإجابَةِ بِالرَّحمَةِ، و إنَّه لَن یَهلِكَ مَع الدُّعاءِ هالِكٌ، و إنَّ اللهَ سُبحانَهُ و تَعالَی یَغضِبُ إذا تُرِكَ سُؤالُهُ فَلیَسئَلْ أحَدُکُم رَبَّهُ حَتَّی فی شِسعِ نَعلِهِ إذا انْقَطَعَ، إنَّ سِلاحَ المُؤمِنِ الدُّعاءُ.[2]

حدیث شریف: إنّ اللهَ سُبْحَانَهُ یَبْتَلِی الْعَبدَ حَتّی یَسمَعَ دُعائَهُ و تَضَرُّعَهُ

و قالَ النَّبیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ و آلِهِ أیضًا:

إنَّ اللهَ سُبحانَهُ یَبتَلِی العَبدَ حَتَّی یَسمَعَ دُعائَهُ وَ تَضَرُّعَهُ.[3]

حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند که:

ما کانَ اللهُ لِیَفتَحَ عَلَی العَبدِ بابَ الدُّعاءِ و یَغلِقَ عَنهُ بابَ الإجابَةِ و هو یَقولُ: ﴿ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾، و ما کانَ اللهُ لِیفتَحَ بابَ التَّوبَةِ و یَغلِقَ بابَ المَغفِرَةِ لأنَّهُ تَعالَی یَقولُ: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يَقۡبَلُ ٱلتَّوۡبَةَ عَنۡ عِبَادِهِۦ وَيَعۡفُواْ عَنِ ٱلسَّيِّـَٔاتِ وَيَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ﴾،[4] و ما کانَ اللهُ لِیَفتَحَ بابَ الشُّکرِ و یَغلِقَ بابَ الزِّیادَةِ لأنَّهُ یَقولُ: ﴿لَئِن شَكَرۡتُمۡ لَأَزِيدَنَّكُمۡ﴾،[5] و ما کانَ اللهُ لِیَفتَحَ بابَ التَّوَکُّلِ و لَم یَجعَلْ لِلمُتَوَکِّلِ مَخرَجًا فَإنَّهُ

---

[1] إرشاد القلوب، دیلمی، ج ۱، ص ۱٤۸: [پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: با فضیلت‌ترین عبادتها دعاء است. مترجم]

[2] همان مصدر: [و نیز فرمودند: هنگامی که خداوند بنده‌ای را موفّق به دعاء می‌کند همراه با آن درِ اجابت خود را نیز بر وی بواسطهٔ رحمتش باز می‌کند و به تحقیق که هیچ کس بواسطه دعا به هلاکت نخواهد افتاد. و خداوند وقتی ببیند بنده‌اش از او درخواست و دعا نمی‌کند به غضب خواهد آمد، پس بر شما باد که همواره خدا را بخوانید حتّی در مورد بند نعل اگر پاره شود. بدرستی که سلاح مؤمن دعاء است. مترجم]

[3] همان مصدر: [خداوند سبحان بنده‌اش را مبتلا می‌کند تا دعا و تضرّعش را بشنود. مترجم]

[4] سوره الشّوری (٤۲) آیه ۲۵.

[5] سوره إبراهیم (۱٤) قسمتی از آیه ۷.

سُبحانَهُ يَقُولُ: ﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا * وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُۚ وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓ﴾.[1]

اگر انسان با توجّه تامّ دعا کند و جدّاً از صمیم قلب از خدا بخواهد محالست که حاجت او برآورده نگردد.

در کافی با إسناد خود از هشام بن الحکم از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت می‌کند، قال:

لَمّا اسْتَسقَى رَسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ و آلِهِ و سَقَى النّاسُ حَتَّى قالوا: إنَّهُ الغَرَقُ ـ و قالَ رَسولُ اللهُ صَلَّى اللهُ عَلَيه و آلِهِ بِيَدِهِ و رَدَّها: اللهُمَّ حَوالِينا و لا عَلَينا! قالَ: فَتَفَرَّقَ السَّحابُ ـ فَقالوا: يا رَسولَ اللهِ! اسْتَسقَيتَ لَنا فَلَم نَسْقِ ثُمَّ اسْتَسقَيتَ لَنا فَسَقَينا؟ قالَ: دَعَوتُ و لَيسَ لى فى ذلِكَ نِيَّةٌ، ثُمَّ دَعَوتُ و لى فى ذلِكَ نِيَّةٌ.[2]

هنگام عطایای وهبیّه، حضرت حقّ دل عبد را

---

[1] سوره الطّلاق (٦٥) ذیل آیه ٢ و صدر آیه ٣.

[2] إرشاد القلوب، دیلمی، ج ١، ص ١٤٨: [أمیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرمایند:
هیچگاه خداوند درب دعا را برای مردم نمی‌گشاید درحالیکه بر خود درب اجابت و برآورده شدن حاجات را ببندد زیرا خود در قرآن می‌فرماید: ﴿ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾. وهیچگاه درب توبه را بروی بندگان باز نمی‌کند درحالیکه درب آمرزش را بر خود ببندد، زیرا در قرآن وارد است: (اوست که توبه را از بندگانش می‌پذیرد و از گناهان چشم پوشی می‌نماید)، وهیچگاه خداوند درب شکر را برای بندگان باز نمی‌کند و درب زیاده و افزونی در نعمتها را بر خود ببندد زیرا می‌گوید: (اگر شکر بجای آورید من نیز بر نعمت می‌افزایم) و هیچگاه خداوند درب توکّل را برای بندگانش نمی‌گشاید ولی بر این توکّل گشایش و فتح بابی قرار ندهد زیرا در قرآن وارد است: (کسی که بر خدا توکّل کند خداوند برای او گشایش و آرامش پدید آورد و بدون انتظار و توقع روزی می‌رساند و کسی که بر خدا توکّل کند او را کفالت نموده و بی‌نیاز خواهد کرد. مترجم]

متوجّه دعا می‌کند

در روایات وارد است که چنانچه خدا بخواهد موهبتی به بندهٔ خود عنایت کند ـ گرچه غیر مترقّب باشد ـ دل او را متوجّه دعا می‌کند.

در حالات حضرت ابراهیم خلیل الله می‌فرماید که در پاسخ عموی خود آذر و بت پرستان دیگر گفت:

﴿وَأَعۡتَزِلُكُمۡ وَمَا تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَأَدۡعُواْ رَبِّي عَسَىٰٓ أَلَّآ أَكُونَ بِدُعَآءِ رَبِّي شَقِيّٗا * فَلَمَّا ٱعۡتَزَلَهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَهَبۡنَا لَهُۥٓ إِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَكُلّٗا جَعَلۡنَا نَبِيّٗا﴾.[1]

اینکه حضرتش می‌فرماید: امید است که نسبت به دعا کردن و خواستن از پروردگار خود شقی نباشم، منظور همان حال تذلّل و خشوع است؛ چون شقاوت در اینجا به معنی استکبار و سختی دل است. یعنی من امید دارم از مستکبران از عبادت خدا و از بی‌نیازان به دعا و توجّه به

---

[1] سوره مریم (۱۹) آیه ٤٨ و ٤٩: [و از شما و آنچه جز خدا (بتهاتان که آنها را) می‌خوانید (می‌پرستید) کناره گیرم، و پروردگار خود را می‌خوانم (می‌پرستم) امید است بخواندن و پرستش پروردگارم (از ثواب و پاداش سرای دیگر) بدبخت و بی‌بهره نباشم (چنان که شما از پرستش خدایانتان از آن پاداش بی‌بهره‌اید.). پس چون ابراهیم از ایشان (خویشان و هم‌میهنان خود) و از آنچه (بتهایی را که آنها را) جز خدا می‌پرستیدند کناره گرفت (و به شام و فلسطین رفت، بجای خویشانش که از آنها دوری گزید) اسحاق و یعقوب (پسر اسحاق) را به او بخشیدیم، و هر یک از اسحاق و یعقوب را پیغمبر گردانیدیم (تا مردم بوسیله ایشان به راه حقّ و درست راه یابند).]

ساحت مقدّس او نبوده باشم. در این حال خدا در سنّ یأس و پیری درحالیکه عیال او ساره نیز عجوزه‌ای عقیم بود و به کلّی دست از زناشوئی شسته بود، حضرت اسحاق را از ساره به او عنایت کرد.

فرزنددار شدن حضرت ابراهیم علیه السّلام به هنگام ناامیدی

﴿وَلَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُنَآ إِبْرَٰهِيمَ بِٱلْبُشْرَىٰ قَالُواْ سَلَٰمًا قَالَ سَلَٰمٌ فَمَا لَبِثَ أَن جَآءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ * فَلَمَّا رَءَآ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُواْ لَا تَخَفْ إِنَّآ أُرْسِلْنَآ إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ * وَٱمْرَأَتُهُۥ قَآئِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَٰهَا بِإِسْحَٰقَ وَمِن وَرَآءِ إِسْحَٰقَ يَعْقُوبَ * قَالَتْ يَٰوَيْلَتَىٰٓ ءَأَلِدُ وَأَنَا۠ عَجُوزٌ وَهَٰذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ * قَالُوٓاْ أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ ٱللَّهِ رَحْمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَٰتُهُۥ عَلَيْكُمْ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ إِنَّهُۥ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ * فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَٰهِيمَ ٱلرَّوْعُ وَجَآءَتْهُ ٱلْبُشْرَىٰ يُجَٰدِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ﴾.[1]

---

[1] سوره هود (۱۱) آیات ٦٩ إلى ٧٤: [و هر آینه فرستادگان (فرشتگان) ما (جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و کروبیل که برای عذاب قوم لوط فرستادیم، و به شکل جوانان نو رسیده بسیار زیبا بودند) با بشارت و مژده (به ولادت اسحاق از ساره) نزد ابراهیم آمده گفتند: سلام و درود بر تو، ابراهیم گفت: سلام بر شما، پس (بنا بر عادت و روش خود در پذیرایی از میهمان) درنگ نکرد تا آنکه (برای آنها) گوساله بریان کرده آورد. پس چون ابراهیم دید دستهاشان بسوی آن گوساله بریان شده دراز نمی‌شود (از آن نمی‌خورند) آنان را نشناخت، و (برای اینکه علامت و نشانه دشمنی میهمان با میزبان نخوردن طعام و خوراک او بود) در نهان از ایشان ترسید (زیرا گمان کرد که بسب نخوردن طعام می‌خواهند به او شرّ و بدی برسانند) فرستادگان گفتند (ای ابراهیم) مترس که ما (از جانب خدای تعالی برای عذاب) بسوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم. و زوجه ابراهیم ایستاده (و سخن او را با فرشتگان می‌شنید) پس خندید، و ما او را بشارت به اولادی به نام اسحاق دادیم که در دنبال او یعقوب خواهد بود.

ساره گفت: ای وای بر من! آیا من می‌زایم، و بچه می‌آورم در حالی که من پیرزنی هستم، و این شوهر من است که به شیخوخت و پیری رسیده، این امری است بسیار عجیب.

گفتند: ای ساره آیا تو از کار خدا در شگفت هستی؟ این رحمت خدا و برکات او بر شما اهل بیت است، و او حمید و مجید است. پس چون ترس

و در سورهٔ ذاریات می‌فرماید: چون فرشتگان بشارت جوانی را به ساره دادند از شدّت وحشت و اضطرابی که پیدا نمود ـ چون خود را عجوزهٔ فرتوت عقیم می‌دید ـ با شدّت به صورت خود سیلی نواخت: ﴿هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ ضَيۡفِ إِبۡرَٰهِيمَ ٱلۡمُكۡرَمِينَ * إِذۡ دَخَلُواْ عَلَيۡهِ فَقَالُواْ سَلَٰمٗا قَالَ سَلَٰمٞ قَوۡمٞ مُّنكَرُونَ * فَرَاغَ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦ فَجَآءَ بِعِجۡلٖ سَمِينٖ * فَقَرَّبَهُۥٓ إِلَيۡهِمۡ قَالَ أَلَا تَأۡكُلُونَ * فَأَوۡجَسَ مِنۡهُمۡ خِيفَةٗۖ قَالُواْ لَا تَخَفۡۖ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَٰمٍ عَلِيمٖ * فَأَقۡبَلَتِ ٱمۡرَأَتُهُۥ فِي صَرَّةٖ فَصَكَّتۡ وَجۡهَهَا وَقَالَتۡ عَجُوزٌ عَقِيمٞ * قَالُواْ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡعَلِيمُ﴾.[1]

و بیم از دل ابراهیم بیرون رفت (و شناخت مهمانان فرشتگانند) و بشارت و مژده (به ولادت فرزند) برایش آمده درباره (عذاب) قوم لوط با (فرستادگان) ما مجادله و گفتگو می‌کرد (گفته‌اند: مجادله و گفتگوی ابراهیم با فرشتگان چنین بوده، هنگامی که ایشان گفتند: ما اهل این ده را هلاک و تباه خواهیم نمود، ابراهیم فرمود: اگر در آن پنجاه مؤمن باشد آنان را هلاک می‌نمائید؟ گفتند: نه، فرمود: اگر چهل مؤمن باشد؟ گفتند: نه، پس پی در پی از عدد و شماره مؤمن کم کرد و آنها می‌گفتند: نه، تا آنکه فرمود: اگر در آن یک مؤمن باشد آیا ایشان را هلاک می‌کنید؟ گفتند: نه، فرمود: لوط در میان ایشان است «چگونه آنها را هلاک می‌نمائید؟» گفتند: ما به کسی که در میان آنان است داناتریم، هر آینه او را با اهلش از عذاب نجات داده و می‌رهانیم)]

[1] سوره الذّاریات (۵۱) آیات ۲٤ إلی ۳۰: [آیا خبر و آگهی (داستان) مهمانان گرامی داشته شده ابراهیم تو را آمده (شنیده‌ای)؟ آن گاه که بر او داخل شده پس سلام و درود گفتند، ابراهیم گفت: بر شما سلام و درود، شما گروهی هستید ناشناس. پس ابراهیم در پنهانی (از آنان) بسوی اهل و همسر خود (ساره) رفت (تا برای مهمانان طعام و خوراک بیاورد،) پس گوساله فربه (بریان شده)ای را آورد. پس آن را نزد آنان نزدیک گردانید (و چون مهمانان در آن طعام دست نبردند) پس ابراهیم گفت: آیا شما (از این طعام و خوراک) نمی‌خورید؟! پس، از (نخوردن) ایشان خوف و ترس در دل خود

خداوند به حضرت ابراهیم از آن عجوزهٔ فرتوت اسحاق را عنایت کرد، و از حضرت هاجر اسماعیل را عنایت کرد. حضرت ابراهیم سپاس خدای بجا آورد: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى ٱلۡكِبَرِ إِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ﴾.[1]

می‌فرماید: چون خداوند، شنوای خواست و دعای بندگانست در زمان پیری و کبر به من این دو فرزند برومند را عنایت فرمود. حضرت زکریّا نیز در زمان پیری و عقیم بودن عیالش از خدا تقاضای فرزند کرد؛ همین که در بیت المقدس آمد و مائدهٔ آسمانی را در نزد مریم عذرا دید، و پرسید: این تحفه و غذا را از کجا آوردی؟ و مریم جواب داد که از نزد خدا آمده، و خدا هر کس را بخواهد بدون حساب روزی می‌دهد! آنجا

درآورد (و چون مهمانان نشانه خوف و ترس در او دیدند) گفتند: (ای ابراهیم از ما) مترس (که فرشتگان و فرستادگان پروردگار توایم) و او را به (دنیا آمدن) پسری (از ساره که اسحاق نام داشت، و) دانا (ی به علوم و حقائق بود) بشارت و مژده دادند. پس زن ابراهیم (ساره هنگامی که مژده فرزند را شنید) در میان آن جماعت و گروه (یا در حال صیحه و فریاد کشیدن) روی آورده، پس (از روی تعجّب و شگفت) سیلی بروی خود زد و گفت: من پیر زن نازایم (چگونه فرزند آورم؟!).مهمانان گفتند: این چنین که تو را بشارت و مژده داده‌ایم، پروردگارت گفته است محقّقاً او (در کارها) درستکار (و به احوال و چگونگی‌های بندگانش) دانا است.]

[1] سوره ابراهیم (١٤) آیه ٣٩: [حمد و ستایش اختصاص به خدا دارد، خدائی که در سنین پیری به من اسماعیل و اسحاق را بخشید، و بدرستی که پروردگار من درخواست و دعای بندگان را می‌شنود.]

حضرت زکریّا دست به دعا برداشت و از خدای خود ذریّهٔ طیّبه درخواست کرد که وارث او و وارث آل یعقوب باشد:

﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ * فَنَادَتْهُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ وَهُوَ قَآئِمٌ يُصَلِّي فِي ٱلْمِحْرَابِ أَنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًۢا بِكَلِمَةٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ ٱلصَّـٰلِحِينَ * قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَـٰمٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ ٱلْكِبَرُ وَٱمْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَٰلِكَ ٱللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ﴾.[1]

تعجّب حضرت زکریّا از بشارت به فرزنددار شدن

عجب اینجاست که: با آنکه فرشتگان بشارت فرزند را به حضرت زکریّا دادند، از شدّت نومیدی و عدم توافق اسباب می‌گوید: چگونه

---

[1] سوره آل عمران (۳) آیات ۳۸ إلی ٤٠: [در آن هنگام (که) زکریّا پروردگارش را خوانده گفت: پروردگارا از نزد خودت فرزند پاکیزه (صالح و شایسته) به من ببخش (چنان که مریم را به مادرش حنّه بخشیدی) که تو شنوای (پذیرنده و روا کننده) دعاء و درخواستی. پس فرشتگان او را درحالیکه در محراب و نمازگاه ایستاده نماز می‌گزارد آواز داده و خواندند که خدا ترا به یحیی مژده می‌دهد در حالی که تصدیق کننده (ایمان آورنده) به کلمه و سخن از جانب خدا (عیسی علیه السّلام) است و سیّد و مهتر و فرونشسته از زن (یا باز دارنده خود از شهوات و خواهشها) و پیغمبری از نیکوکاران (بزرگواران) است (چون همه پیغمبران نکوکارانند). زکریّا گفت: پروردگارا کجا (چگونه) برای من فرزندی باشد درحالیکه مرا پیری و بزرگسالی فرارسیده، و زنم نازاد است، خدا (از راه وحی به او) فرمود: در همین حال که هستید خدا قادر و توانا است بر آنچه را که خواهد.]

می‌شود که مرا فرزندی بیاید، در صورتی که پیری ناتوان شده‌ام و زن من نیز از کار زناشوئی افتاده! فرشتگان خطاب نمودند: این ارادهٔ خداست! خداوند هرچه اراده کند به وقوع خواهد پیوست.

در روایات بسیار وارد است که دعا کنید، زیرا با دعا کارهای ممتنع آسان و مشکلات حل می‌گردد؛ دعا بلاء مبرم و قضاء حتمی را دفع می‌کند.

در کافی با إسناد خود از حمّاد بن عثمان روایت می‌کند، قال:

سَمِعتُهُ یَقولُ: إنَّ الدُّعاءَ یَرُدُّ القَضاءَ، یَنقُضُهُ کَما یُنقَضُ السِّلکُ و قَد اُبرِمَ إبرامًا.[1]

و از حضرت أباالحسن موسی بن جعفر حدیث می‌کند که یقول:

إنَّ الدُّعاءَ یَرُدُّ ما قَد قُدِّرَ و ما لَم یُقَدَّرْ. قُلتُ: و ما قَد قُدِّرَ عَرفتُهُ، فَما لَم یُقَدَّر؟ قالَ: حَتّی لا یَکُونَ.[2]

حدیث شریف: **الدُّعاءُ یَرُدُّ القَضاءَ و قَدْ اُبْرِمَ إبْرامًا**

و با إسناد خود ایضاً روایت می‌کند از زراره

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ٤٦٩: [امام علیه السّلام می‌فرمایند: دعاء قضای الهی را دگرگون خواهد کرد همچون ریسمان محکم که کم‌کم رشته‌های آن باز شود. مترجم]

[2] ضمیر مستتر در یکون راجع به تقدیر است یعنی دعا آنچه را که تقدیر نشده است نمی‌گذارد از این به بعد تقدیر شود.

عن أبی جعفر علیه السّلام، قال:

قالَ لی: أ لا أدُلُّکَ عَلَی شَیءٍ لَم یَستَثنِ فیهِ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله؟ قُلتُ: بَلَی! قالَ: الدُّعاءُ یَرُدُّ القَضاءَ و قَد اُبرِمَ إبرامًا؛ و ضَمَّ أصابِعَهُ علیه السّلام.[1]

و از عبداللَه بن سنان حدیث می‌کند از حضرت امام صادق علیه السّلام، یقول:

الدُّعاءُ یَرُدُّ القَضاءَ بَعدَ ما اُبرِمَ إبرامًا. فَأکثِرْ مِنَ الدُّعاءِ فَإنَّهُ مِفتاحُ کُلِّ رَحمَةٍ و نَجاحُ کُلِّ حاجَةٍ، و لا یُنالُ ما عِندَ اللهِ عَزّوجَلَّ إلاّ بِالدُّعاءِ، و إنَّهُ لَیسَ بابٌ یُکثَرُ قَرعُهُ إلاّ یُوشِکُ أن یُفتَحَ لِصاحِبِهِ![2]

و از عبداللَه بن محبوب از أبی ولاّد روایت می‌کند، قال:

قالَ أبُوالحَسَنِ مُوسیَ علیه السّلام: عَلَیکُم بِالدُّعاءِ! فَإنَّ الدُّعاءَ لِلَّهِ و الطَّلَبَ إلَی اللهِ یَرُدُّ البَلاءَ و قَد قُدِّرَ و قُضِیَ و لَم یَبقَ إلاّ إمضاؤُهُ؛ فَإذا دُعِیَ اللهُ عَزّوجَلَّ و سُئِلَ صُرِفَ البَلاءُ صَرفَةً.[3]

---

[1] همان مصدر، ص ٤٧٠: [امام باقر علیه السّلام به زراره فرمودند: آیا نمی‌خواهی ترا راهنمائی کنم به چیزی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم هیچ استثنائی را در آن قرار نداده است؟
عرض کردم: بفرمائید. حضرت درحالیکه انگشتان خود را بهم پیوسته بودند فرمودند: آن چیز دعاء است که قضاء الهی را برمی‌گرداند درحالیکه به مرتبه تنفیذ و تقدیر رسیده است. مترجم]

[2] همان مصدر: [امام صادق علیه السّلام فرمود: دعا قضاء حتمی الهی را برمی‌گرداند پس زیاد دعا کن که دعا کلید هر رحمت و برآورده شدن هر حاجتی است. و هر نعمتی از ناحیهٔ پروردگار بواسطهٔ دعاء جاری می‌شود و هیچ دربی نیست که زیاد به صدا درآید مگر اینکه برای صاحبش باز خواهد شد. مترجم]

[3] همان مصدر: [امام کاظم علیه السّلام فرمودند: بر شما باد که زیاد دعا کنید که دعاء برای خدا است. و درخواست از خدا بلاء را برمی‌گرداند، اگر چه تقدیر شده باشد امّا به مرحلهٔ امضاء نرسیده است در این هنگام اگر از خداوند درخواست شود او نیز آن را برمی‌گرداند. مترجم]

و از إسحاق بن عمّار روایت می‌کند که قال: قال أبوعبدالله علیه السّلام:

إنَّ اللهَ عَزّوجَلَّ لَيَدفَعُ بِالدُّعاءِ الأمرَ الَّذِی عَلِمَهُ أن يُدعَی لَهُ فَيَستَجِيبُ، و لَولا ما وُفِّقَ العَبدُ مِن ذَلِكَ الدُّعاءِ لأصابَهُ مِنهُ ما يَجُثُّهُ[1] مِن جَدِيدِ الأرضِ.[2]

دعا یک حلقه از اسباب عدم نزول بلاء است

این روایت می‌فهماند که دعا یک حلقه از سلسله اسباب عدم نزول بلاء است، و عدم دعا یک حلقه از سلسله نزول اسباب بلا است. چنانچه خدا بداند که بنده‌اش دعا می‌کند، آن امری که مقدّر شده بر می‌گرداند؛ و اگر بنده دعا نکند آن بلا به او می‌رسد گرچه هیچ سببی به صورت ظاهر برای هلاکت او نباشد، لیکن درختی را که از زمین می‌کنده مثلاً به او برخورد می‌کند و او را از پای در می‌آورد. پس اگر بنده الهام به دعا شود این الهام کاشف از رفع بلا است، و اگر قلبش میل به دعا پیدا نکند و در حال بلا یا قبل از آن إنابه و تقاضائی نداشته باشد این کاشف از وقوع بلا است.

---

[1] جَث به معنی قطع است؛ و در بعضی از نسخ کافی ما یجنّه با نون ذکر شده که معنی استتار را دارد.

[2] همان مصدر: [امام صادق علیه السّلام فرمودند: خداوند متعال بواسطهٔ دعاء حادثه‌ای را که می‌داند بنده‌اش دربارهٔ آن دعاء می‌کند برمی‌گرداند. و اگر عبد موفّق به این دعاء نشود چه بسا بواسطهٔ حادثه‌ای مثل کندن چیزی از زمین و برخورد با او مصدوم می‌شود. مترجم]

در کافی از هشام بن سالم روایت می‌کند که، قال:

قالَ أبُوعَبدِاللهِ علیه السّلام: هَل تَعرِفُونَ طُولَ البَلاءِ مِن قِصَرِهِ؟ قُلنا: لا! قالَ: إذا اهِمَ أحَدُ[کُمُ] الدُّعاءَ عِندَ البَلاءِ فَاعلَمُوا أنَّ البَلاءَ قَصِيرٌ.[1]

و از أبی ولاّد روایت می‌کند که، قال:

قالَ أبُوالحَسَنِ مُوسیَ علیه السّلام: ما مِن بَلاءٍ يَنزِلُ عَلَی عَبدٍ مُؤمِنٍ فَيُلهِمُهُ اللهُ عَزّوجَلَّ الدُّعاءَ إلاّ کانَ کَشفُ ذَلِكَ البَلاءِ وَشِيکًا،[2] و ما مِن بَلاءٍ يَنزِلُ عَلَی عَبدٍ مُؤمِنٍ فَيُمسِكُ عَنِ الدُّعاءِ إلاّ کانَ ذَلِكَ البَلاءُ طَوِيلاً؛ فَإذا نَزَلَ البَلاءُ فَعَلَيکُم بِالدُّعاءِ و التَّضَرُّعِ إلَی اللهِ عَزَّوَجَل.[3]

بلکه به برکت دعای یک مؤمن زنده دل، خدا عذاب و بلا را از جمعیّتی بر می‌دارد.

در کافی از أبی حمزه ثمالی عن حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می‌کند، قال:

مَکتُوبٌ فی التَّوراةِ الَّتِی لَم تُغَيَّرْ: أنَّ مُوسیَ علیه السّلام سَألَ رَبَّهُ، فَقالَ: يا رَبِّ! أ قَرِيبٌ أنتَ مِنِّی فَأُناجِيَكَ أم بَعِيدٌ فَأُنادِيَكَ؟ فَأوحَی اللهُ عَزّوجَلَّ إلَيهِ: يا مُوسیَ أنا جَلِيسُ مَن ذَکَرَنِی! فَقالَ مُوسیَ: فَمَن فی سِترِكَ يَومَ لا سِترَ إلاّ سِترُكَ؟ فَقالَ: الَّذِينَ يَذکُرُونَنِی فَأذکُرُهُم و يَتَحابُّونَ فی فَأُحِبُّهُم، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ إذا أرَدتُ أن اُصِيبَ أهلَ الأرضِ بِسُوءٍ ذَکَرتُهُم فَدَفَعتُ عَنهُم بِهِم.[4]

---

[1] همان مصدر، ص ٤٧١: [امام صادق علیه السّلام به هشام فرمودند: آیا ابتلاء ممتد و طولانی و ابتلاء کوتاه مدت را می‌شناسید؟ عرض کردم: خیر، فرمود: اگر در هنگام نزول بلاء در قلب شما میل به دعا پیدا شد بدانید که این ابتلاء کوتاه مدت است. مترجم]

[2] الوشیک بمعنی السریع.

[3] همان مصدر، ص ٤٧١: [امام کاظم علیه السّلام فرمودند: هر بلائی که بخواهد بر بندهٔ مؤمنی نازل شود و خداوند پیش از آن بر قلب او میل به دعا را ایجاد کند آن بلاء را سریعاً از او برمی‌گرداند. و اگر بلائی بخواهد نازل شود و میل به دعا در قلب آن شخص پیدا نشود آن بلاء به مدّت طولانی نازل می‌شود. پس هرگاه بلائی نازل شد، بر شما باد به دعا و تضرّع در پیشگاه خدا. مترجم]

[4] همان مصدر، ص ٤٩٦: [امام باقر علیه السّلام می‌فرماید: در توراتی که تحریف نشده است نوشته شده: حضرت موسی از خدا سؤال کرد: ای پروردگار من! آیا تو نزدیک به منی تا با تو مناجات کنم یا دور هستی تا صدایت زنم. خداوند به او وحی فرستاد، ای موسی! من همنشین کسی

حکایت حال رُشَید هَجَری از اصحاب منایا و بلایای أمیرالمؤمنین علیه السّلام

یکی از اصحاب أمیرالمؤمنین علیه السّلام که دارای علم منایا و بلایا بوده رُشَیْد هَجَری است؛ بلکه او از أصفیاء آن حضرت و صاحب سرّ بوده است.

شیخ مفید[1] با إسناد خود از علی بن الحکم آورده است که:

وَ مِن أصفِیاءِ أصحابِهِ علیه السّلام: عَمرُو بنُ الحَمِقِ الخُزاعِیُّ عَرَبِیٌّ، و مِیثَمٌ التَّمّارُ و هُوَ مِیثَمُ بنُ یَحیَی مَولی، و رُشَیدٌ الهَجَرِیُّ، و حَبِیبُ بنُ مُظَهَّرٍ الأسَدِیُّ، و مُحَمَّدُ بنُ أبِی بَکرٍ؛ إلی آخر ما قال.

شیخ کشّی[2] روایت کرده است که: روزی أمیرالمؤمنین علیه السّلام با اصحاب خود به نخلستانی آمدند و در زیر درختی نشستند، و فرمود که از آن درخت خرما آوردند و با اصحاب تناول فرمود. رشید گفت: یا أمیرالمؤمنین چه نیکو رطبی بود! حضرت فرمود: ای رشید! ترا بر

هستم که یاد مرا کند، پس موسی عرض کرد: چه کسی در حفظ و حراست تو است در روزی که هیچ حراست و حفظی در آن روز وجود ندارد؟ خداوند فرمود: آن کسانی که یاد مرا می‌کنند پس من نیز یاد آنها خواهم کرد و محبّت مرا در دل می‌پرورانند و من نیز آنان را دوست خواهم داشت، اینان کسانی هستند که اگر بخواهم بلاء خود را بر اهل زمین بفرستم به خاطر آنها منصرف می‌شوم. مترجم]

[1] اختصاص، ص ۳: [از جملهٔ برگزیدگان اصحاب أمیرالمؤمنین علیه السّلام این افراد هستند ... . مترجم]

[2] منتهی الآمال، ص ۱٤٤.

چوب این درخت به دار خواهند کشید. رشید پیوسته نزد آن درخت می‌آمد و آن درخت را آب می‌داد. روزی دید که آن درخت را بریده‌اند، گفت: اجل من نزدیک شده! روز دیگر دید که آنرا به دو نیمه نموده‌اند، گفت: این را برای من بریده‌اند! زیاد پدر عبیدالله بن زیاد او را می‌طلبید و جواسیس برای دستگیری او گماشته بود.

شیخ مفید آورده است که:

لَمّا طَلَبَ زِيادٌ أَبُوعُبَيدِاللهِ رُشَيدَ الهَجَرِيِّ اخْتَفَى رُشَيدٌ. فَجاءَ ذاتَ يَومٍ إِلَى أَبِي أَراكَةَ

و هُوَ جالِسٌ عَلَى بابِهِ فى جَماعَةٍ مِن أصحابِهِ فَدَخَلَ مَنزِلَ أبِي أراكَةَ، فَفَزِعَ لِذَلِكَ أبُو أراكَةَ و خافَ، فَقامَ فَدَخَلَ فى أثَرِهِ فَقالَ: وَيحَكَ قَتَلتَنِى و أيتَمتَ وُلدِى و أهلَكتَهُم! قالَ: و ما ذاكَ؟ قالَ: أنتَ مَطلُوبٌ و جِئتَ حَتَّى دَخلتَ دارِى و قَد رَآكَ مَن كانَ عِندِى. فَقالَ: ما رَآنِى أحَدٌ مِنهُم! قالَ: و سَتَجرِبَنَّ [تَسخَرُ بِى] أيضًا. فَأخَذَهُ و شَدَّهُ كِتافًا ثُمَّ أدخَلَهُ بَيتًا و أغلَقَ عَلَيهِ بابَهُ، ثُمَّ خَرَجَ إلَى أصحابِهِ فَقالَ لَهُم: إنَّهُ خُيِّلَ إلَىَّ أنَّ رَجُلاً شَيخًا قَد دَخَلَ آنِفًا دارِى؟ قالُوا: ما رَأينا أحَدًا! فَكَرَّرَ ذَلِكَ عَلَيهِم، كُلَّ ذَلِكَ يَقولُونَ: ما رَأينا أحَدًا! فَسَكَتَ عَنهُم، ثُمَّ إنَّهُ تَخَوَّفَ أن يَكُونَ قَد رَآهُ غَيرُهُم، فَذَهَبَ إلَى مَجلِسِ زِيادٍ لِيَتَجَسَّسَ هَل يَذكُرُونَهُ، فَإن هُم أحَسُّوا بِذَلِكَ أخبَرَهُم أنَّهُ عِندَهُ و رَفَعَهُ إلَيهِم. قالَ: فَسَلَّمَ عَلَى زِيادٍ و قَعَدَ عِندَهُ و كانَ الَّذِى بَينَهُما لَطِيفٌ. قالَ: فَبَينا هُوَ كَذَلِكَ إذ أقبَلَ الرُّشَيدُ عَلَى بَغلَةِ أبِى‌أراكَةَ مُقبِلاً نَحوَ مَجلِسِ زِيادٍ. قالَ: فَلَمّا نَظَرَ إلَيهِ أبُو‌أراكَةَ تَغَيَّرَ لونُهُ [وَجهُهُ] و اُسقِطَ فى يَدَيهِ و أيقَنَ بِالهَلاكِ. فَنَزَلَ رُشَيدٌ مِن البَغلَةِ و أقبَلَ إلَى زِيادٍ فَسَلَّمَ عَلَيهِ، و قامَ إلَيهِ زِيادٌ فَاعتَنَقَهُ و قَبَّلَهُ ثُمَّ أخَذَ يسألُهُ [يُسائِلُهُ] كَيفَ قَدِمتَ؟ و كَيفَ مَن خَلَّفتَ؟ و كَيفَ كُنتَ فى مَسِيرِكَ؟ و أخَذَ لِحيَتَهُ ثُمَّ مَكَثَ هُنَيهَةً ثُمَّ قامَ فَذَهَبَ. فَقالَ أبُو‌أراكَةَ لِزِيادٍ: أصلَحَ اللهُ الأمِيرَ! مَن هَذا الشَّيخُ؟ قالَ: هَذا أخٌ مِن إخوانِنا مِن أهلِ الشّامِ قَدِمَ إلَينا زائِرًا. فَانصَرَفَ أبُو أراكَةَ إلَى مَنزِلِهِ فَإذا رُشَيدٌ بِالبَيتِ كَما تَرَكَهُ. فَقالَ لَهُ أبُو أراكَةَ: أمّا إذا كانَ عِندَكَ مِنَ العِلمِ كُلُّ ما أرَى فَاصنَعْ ما بَدا لَكَ و ادْخُلْ عَلَينا كَيفَ شِئتَ![1]

---

[1] اختصاص، ص ۷۸: [وقتی زیاد به دنبال رُشَید هَجَری فرستاد او خود را پنهان نمود، روزی گذرش به أبی‌اراکه افتاد درحالیکه او به اتّفاق عدّه‌ای از دوستانش کنار منزلی نشسته بود پس داخل منزل أبی‌اراکه شد، أبی‌اراکه از این مسأله دچار وحشت و ترس شد و فوراً به دنبال او داخل منزل شد و به او گفت: وای بر تو مرا به کشتن دادی و فرزندانم را یتیم و هلاک نمودی، رشید گفت: برای چه؟ أبی‌اراکه گفت: مگر نمی‌دانی که زیاد به دنبال تو می‌گردد حال تو آمده‌ای و داخل منزل من شده‌ای. و افرادی که نشسته‌اند تو را دیده‌اند.

رشید گفت: کسی مرا ندید، أبی‌اراکه گفت: مرا مسخره می‌کنی حال خواهی دید. پس ریسمان آورد و کتف او را بست و داخل اطاقی کرد و درب اطاق را قفل نمود و بسوی اصحابش برگشت و به آنان گفت: اینطور به خیالم خطور کرده است که پیرمردی هم اکنون داخل خانه‌ام شده است آیا شما او را دیدید؟ همه گفتند: ما کسی را ندیدیم. باز تکرار کرد، گفتند: ما کسی را ندیدیم. با خود گفت: شاید کسی در راه او را دیده باشد و به زیاد اطّلاع بدهد. حرکت کرد بسوی مجلس زیاد تا ببیند آیا کسی از او سخن خواهد گفت که اگر چنین باشد به آنان بگوید: من او را حبس نمودم تا به شما تحویل دهم.

داخل مجلس زیاد شد و پس از تعارفات در کنار او نشست و چون با هم دوستی دیرینه داشتند به صحبت پرداختند. ناگهان رشید هجری درحالیکه سوار بر قاطر أبی‌اراکه شده بود به مجلس زیاد وارد شد و رنگ از چهره أبی‌اراکه پرید و سرش را به پائین انداخت و یقین به هلاکت خود نمود.

رشید از قاطر فرود آمد و به زیاد سلام کرد و زیاد از جا برخاست و او را در آغوش گرفت و در کنار خود نشاند و از احوال او جویا شد که چطور به

باری[1] چون ابن زیاد او را طلب نمود، گفت: از دروغهای امام خود برای من نقل کن! رشید گفت: امام من دروغگو نبوده است.

فَقالَ لَهُ [ابن] زِیادٌ: ما قالَ لَکَ خَلِیلُکَ أنّا فَاعِلُونَ بِکَ؟ قالَ: تَقطَعُونَ یَدَیَّ و

اینجا آمده است و در مسیر چگونه گذشته است و خانواده‌اش چگونه می‌باشند، رشید دستی بر محاسنش کشید و قدری توقّف نمود سپس خداحافظی کرد و از مجلس خارج شد.

أبواراکه رو کرد به زیاد و گفت: این شخص که بود؟ زیاد گفت: یکی از دوستان ما که در شام زندگی می‌کند آمد اینجا تا ما را زیارت کند. أبی‌اراکه از زیاد خداحافظی کرد و به منزل خویش بازگشت و دید همانطور که رشید را در اطاق با دست بسته محبوس کرده بود به همان وضع قرار دارد. أبی‌اراکه رو کرد به او و گفت: حال که تو دارای علمی هستی که این گونه کارها را که من می‌بینم انجام می‌دهی هر طور میل داری عمل کن و هرگاه خواستی نزد ما بیا. مترجم]

[1] لا یخفی آنکه قصّه‌ای که از رشید و أبو اراکه نقل شده است راجع به زیاد بن أبیه است، و امّا قاتل رشید فرزند او ابن زیاد است.

رِجلَيَّ و تَصلُبُونَنِي. فَقالَ زِيادٌ: أما واللهِ لأُكَذِّبَنَّ حَدِيثَهُ؛ خَلُّوا سَبِيلَهُ! فَلَمّا أرادَ أن يَخرُجَ قالَ: رُدُّوهُ، لا نَجِدُ لَكَ شَيئًا أصلَحَ مِمّا قالَ صاحِبُكَ، إنَّكَ لَن تَزالَ تَبغِي لَنا سُوءًا أن بَقِيتَ! اقطَعُوا يَدَيهِ و رِجلَيهِ [فَقَطَعُوا يَدَيهِ و رِجلَيهِ] و هُوَ يَتَكَلَّمُ، و قالَ: اصلُبُوهُ خَنِقًا فى عُنُقِهِ.[1]

ابن زیاد دستور داد دستها و پاهای او را بریدند و زبان او را نبریدند. دختر رشید قَنْوا می‌گوید: پدرم را به این حال به منزل آوردند.

رشید هجری از قطع دست و پا إلمی را حس نمی‌کند

فَقُلتُ: يا أبَةِ هَل تَجِدُ ألَمًا لِما أصابَكَ؟ فَقالَ: لا يا بِنتِي إلاّ كَالزِّحامِ بَينَ النّاسِ! فَلَمّا احتَمَلناهُ و أخرَجناهُ مِنَ القَصرِ اجتَمَعَ النّاسُ حَولَهُ، فَقالَ: آتُونِي بِصَحِيفَةٍ و دَواةٍ أكتُبْ لَكُم ما يَكُونُ إلَى [يَومِ] السّاعَةِ. فَأرسَلَ إلَيهِ الحَجّامَ حَتّى يَقطَعَ لِسانَهُ، فَماتَ رَحمَةُ اللهِ عَلَيهِ فى لَيلَتِهِ. [قالَ] و كانَ أميرُالمُؤمِنينَ صلوات الله عليه يُسَمِّيهِ رُشَيدَ البَلايا.[2]

البتّه معلومست که طبق إخباراتی که أمیرالمؤمنین

---

[1] سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۲۲، و این مطالب را مرحوم مفید در اختصاص، صفحه ۷۷ آورده است: [ابن زیاد به او گفت: رفیقت (علی بن أبی‌طالب علیه السّلام) دربارهٔ ما و تو چه گفت؟ رشید گفت: فرمود که دو دست و دو پای مرا قطع می‌کنید و مرا بر دار خواهید زد ابن زیاد گفت: قسم به خدا دروغش را آشکار خواهم ساخت او را رها کنید، امّا همین که خواست خارج شود گفت: او را برگردانید، بهتر از آنچه که رفیقت دربارهٔ تو گفته است چیزی نمی‌یابم، اگر ترا بحال خود بگذارم بر علیه ما تبلیغ خواهی کرد و ما را رسوا می‌نمائی. دو دست و دو پایش را قطع کنید و درحالیکه تکلّم می‌کرد دست و پایش را بریدند. آنگاه گفت: او را بر دار زنید بنحوی که با حال خفگی از دنیا برود. مترجم]

[2] سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۲۲، و این مطالب را مرحوم مفید در اختصاص، صفحه ۷۷ آورده است: [گفتم: آیا احساس ناراحتی بواسطه این جراحتها می‌کنی؟ گفت: خیر ای دخترم مگر یک فشاری چنان که بواسطه ازدحام جمعیّت برای انسان پیدا شود. پس وقتی او را برداشتیم و از قصر خارج کردیم مردم به دور او جمع شدند. رشید گفت: کاغذ و دوات بیاورید مطلبی را بنویسم که تا روز قیامت برای شما خواهد بود، ابن زیاد حجامت کن را فرستاد تا زبان او را قطع نمود و سپس در همان شب وفات نمود، و أمیرالمؤمنین علیه السّلام او را به رشید بلاها لقب داده بود. مترجم]

به رشید داده بودند او را به دار آویختند، و او بر فراز دار با مردم تکلّم می‌نمود و می‌گفت: دوات و کاغذی بیاورید تا برای شما از فضایل اهل بیت و از عواقب وخیم خاندان بنی امیّه بیان کنم. چون در آن زمان کسی که مصلوب می‌شد ریسمان بر گردنش نمی‌آویختند، بلکه بدن او را به چوبهٔ دار محکم می‌بستند تا خود کم‌کم جان بدهد؛ و یا دستها و پاهای او را به چوبه دار میخکوب می‌کردند. رشید را نیز چنین کردند؛ دستها و پاهای او را بریده و بر دار آویختند. او از بالای دار تکلّم می‌نمود؛ خبر به عبیدالله بن زیاد دادند که شما بنی امیّه را رسوا نمود. دستور داد که حجّام زبان او را قطع کند. چون زبانش را بریدند با دست خود اشاره کرد که به عبیدالله بگوئید: دیدی که مولای من أمیرالمؤمنین علیه السّلام دروغ نگفت و سپس به رحمت خدا پیوست.

کلام زیبای رشید هجری به دختر خود در هنگام شهادت

قنوا[1] می‌گوید:

قُلتُ لأبِي: ما أشَدَّ اجتِهادَكَ؟! قالَ: يا بُنَيَّةِ! يَأتِي قَومٌ بَعدَنا بَصائِرُهُم فِي دِينِهِم أفضَلُ مِنِ

---

[1] اختصاص، ص ۷۸.

اجتِهادِنا.[1]

[1] [به پدرم گفتم: چقدر در دین کوشا و پر تلاش بودی، رُشید پاسخ داد: ای دخترم! روزگاری خواهد آمد که افراد در آن روزگار بصیرت در دینشان با فضیلت‌تر از این تلاش و کوشش ما در عبادت است. مترجم]

مجلس پنجم: دعا برای بنده حال انقطاع بسوی خدا می‌آورد

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و الصّلاة على محمّد و آله الطّاهرين

و لعنة اللَه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدّين

حكايةً عن قول إبراهيم عليه السّلام: ﴿وَأَدۡعُواْ رَبِّي عَسَىٰٓ أَلَّآ أَكُونَ بِدُعَآءِ رَبِّي شَقِيّٗا﴾.[1]

سابقاً ذكر شد كه بهترين حالات بنده حال دعاست. حال دعا حاليست كه بر اساس عبوديّت پديد مى‌آيد به خلاف حال عدم ميل به دعا كه همان شقاوت دل و سختى قلب است، آن حال در ضدّ راه عبوديّت قرار دارد؛ روى همين اصل پيغمبر اكرم صلّى الله عليه و آله دعاها را جوهرهٔ عبادات قرار داده است:

الدُّعاءُ مُخُّ العِبادَةِ.[2]

دعا براى بنده حال انقطاعِ بسوى خدا مى‌آورد و بين بنده و خالقش پرده را برمى‌دارد، و پرتو انوار خدا در دل بنده مى‌تابد و مجذوب به جذبات الهيّه

---

[1] سوره مريم (١٩) آيه ٤٨: [و پروردگار خود را مى‌خوانم اميد است بخواندن و پرستش پروردگارم (از ثواب و پاداش سراى ديگر) بدبخت و بى‌بهره نباشم.]

[2] المحجّة البيضاء، ج ٢، ص ٢٨٢، نقلاً عن الغزالى: [دعا حقيقت و مغز عبادت است. مترجم]

می‌گردد. لذا اولیای خدا و مقرّبین درگاه ربوبیّتش بدون حاجت ظاهری همیشه با خدا در راز و نیاز و گفتگو و مناجات بوده‌اند.

کلام و مناجات امام سجّاد علیه السّلام در کنار خانهٔ خدا به نقل از أصمعی

رَوَی [خَبَرُ] الأصمَعِیُّ قالَ: خَرَجتُ إلی الحَجِّ إلی بَیتِ اللهِ [الحَرامِ] و [إلی] زِیارَةِ النَّبیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ و آلِهِ، فَبَینَما أنا أطوفُ حَولَ الکَعبَةِ ـ و کانَ لَیلَةً مُقمِرَةً ـ و إذًا بِصَوتٍ أنینٍ و حَنینٍ و بُکاءٍ فَتَبَعتُ الصَّوتَ و إذًا أنا بِشابٍّ حَسَنَ الوجهِ ظَرِیفِ الشَّمائِلِ و عَلَیهِ ذَوائِبُ و هو مُتَعَلِّقٌ بِأستارِ الکَعبَةِ و هو یَقولُ:

یا سَیِّدی و مَولای! قَد نامَتِ العُیونُ و غارَتِ النُّجُومُ و أنتَ حَیٌّ قَیّومٌ! إلهی غَلَقَتِ المُلوکُ أبوابَها و قامَ عَلَیها حُجّابُها و حُرّاسُها و بابُکَ مَفتوحٌ لِلسّائِلِینَ، فَها أنا بِبابِکَ أنظُرُ بِرَحمَتِکَ یا أرحَمَ الرّاحِمِینَ! ثُمَّ أنشَأَ یَقولُ:

ثُمَّ قالَ: رَفَعَ رَأسَهُ إلَی السَّماءِ و هو یُنادِی: إلهی [و سَیِّدی] أطَعتُکَ بِمَشِیَّتِکَ فَلَکَ الحُجَّةُ عَلَیَّ بِإظْهارِ حُجَّتِکَ إلاّ ما رَحِمتَنِی و عَفَوتَ عَنِّی و لا تُخَیِّبنِی یا سَیِّدی! ثُمَّ قالَ: إلهی و سَیِّدی! الحَسَناتُ تَسُرُّکَ و السَیِّآتُ لا [ما] تَضُرُّکَ فَاغفِرْ لی و تَجاوَزْ عَنِّی فِیما لا یَضُرُّکَ! ثمّ أنشأ یَقولُ:

قالَ الأصمَعِیُّ: و کانَ یُکَرِّرُ هذِهِ الأبیاتَ حَتَّی سَقَطَ مَغشِیًّا عَلَیه، فَدَنوتُ مِنهُ لأعرِفَهُ فَاذًا هو زَینُ العابِدِینَ بنُ الحُسَینِ بنِ عَلِیٍّ عَلَیهِمُ السَّلامُ. قالَ الأصمَعِیُّ: فَأخَذتُ رَأسَهُ و وَضَعتُهُ

فی حِجرِی و بَکیتُ فَقَطَرَتْ قَطرَةٌ مِن دُموعِی عَلَی خَدِّهِ فَفَتَحَ عَینَیهِ و قالَ: مَن هذا الَّذِی أشغَلَنِی عَن ذِکرِ رَبِّی؟ قُلتُ: [یا مَولایَ] عَبدُکَ و عَبدُ أجدادِکَ الأصمَعِیُّ؛ فَما هَذا الجَزَعُ و الفَزَعُ و البُکاءُ و الأنینُ و أنتَ مِن أهلِ بَیتِ النُّبوَّةِ و مَوضِعِ [مَعدَنِ] الرِّسالَةِ، و قَولُهُ تَعالَی: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾؟![1] قالَ: فَاسْتَوَی قاعِدًا و قالَ: هَیهاتَ هَیهاتَ یا أصمَعِیُّ! إنّ اللهَ تَعالَی خَلَقَ الجَنَّةَ لِمَن أطاعَهُ و لَو کانَ عَبدًا حَبَشِیًّا و خَلَقَ النّارَ لِمَن عَصاهُ و لَو کانَ سَیِّدًا قُرَشِیًّا! أما سَمِعتَ قَولُهُ تَعالَی: ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيۡنَهُمۡ﴾؟[2] قالَ الأصمَعِیُّ: فَتَرَکتُهُ عَلَی حالِهِ یُناجی رَبَّهُ.[3]

[4]...

---

[1] سوره الأحزاب (۳۳) ذیل آیه ۳۳.

[2] سوره المؤمنون (۲۳) صدر آیه ۱۰۱.

[3] مصباح الانظار، للفیض القاسانی، ص ٥٤٥، و اسرار الصلوة، للحاج المیرزا جواد آقا التبریزی، ص ۱۳۵، و اورد هذه الحکایة الشیخ احمد الغزالی فی تفسیره سورة یوسف مع زیادةٍ فی ص ٦٣، الی ص ٦٦: [اصمعی گوید: به قصد زیارت بیت الله حرام و رسول الله به مکّه رفتم، [ادامه در صفحه بعد]

[4] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] در شبی مهتابی که در حال طواف بودم صدائی برخاسته از درد و اندوه همراه با گریه به گوشم خورد، به دنبال صدا رفتم به ناگاه به جوانی خوش سیما و برازنده روبرو شدم که موهای پشت سرش از زیر عمامه برآمده بود و درحالیکه به پردهٔ کعبه دست انداخته بود چنین می‌گفت: ای آقا و مولای من اکنون چشمها به خواب رفته‌اند و ستارگان پنهان شده‌اند و تو زنده و بیدار و آگاه می‌باشی. ای خدای من پادشاهان دربهای خود را بروی مردم بسته‌اند و بر آنان پاسداران و گماشتگان قرار داده‌اند درحالیکه درب خانه تو برای حاجتمندان گشوده است پس آگاه باش که من اکنون کنار درب خانه تو هستم و چشم به مرحمت تو گشوده‌ام ای رحم کننده‌ترین رحم کنندگان. سپس این اشعار را انشاء نمود:

۱. ای کسی که درخواست مضطرّ را در دل شب اجابت می‌کنی و از فرد مریض و گرفتار، بیماری و گرفتاری را برمی‌داری.

۲. روی آورندگانت در کنار خانه‌ات به خواب رفته و گروهی بیدار شده‌اند و تو ای کسی که پیوسته زنده و صاحب اراده همه هستی هرگز نخوابیدی.

۳. ای پروردگار ترا می‌خوانم در حال اندوه و اضطراب پس به گریه من رحم نما به حقّ این خانه و حرم.

٤. اگر گناهکار امید عفو و بخشش ترا نداشته باشد پس چه کسی بر گناهکاران به نعمت‌های خود بخشاید.

در این وقت سرش را به آسمان برداشت و عرض کرد: ای خدای من! ترا

اطاعت کردم درحالیکه از حیطهٔ اراده و اختیار تو بیرون نبودم پس برای تو است برهان و دلیل در مقابل من بواسطه اظهار و روشن نمودن حجّت و دلیل برای من. پس مرا مورد رحمت و بخشش خودت قرار ده و مرا سرافکنده مفرما ای آقای من.

سپس عرضه داشت: ای خدای من و آقای من کارهای نیکو تو را شاد و کارهای ناپسند به تو آسیبی نمی‌رسانند پس مرا بیامرز و از من درگذر در گناهانی که به تو آسیبی نمی‌رسانند. سپس این اشعار را انشاء نمود:

۱. آگاه باش ای کسی که در هر حاجت و تقاضائی فقط تو مورد نظر و توجّه می‌باشی من از گرفتاری خود پیش تو شکایت آورده‌ام پس بر گرفتاری من رحم نما.

۲. آگاه باش ای کسی که امید من می‌باشی فقط تو برطرف کنندهٔ غم و اندوه من هستی پس گناهانم را بر من ببخش و حاجتم را روا نما.

۳. پس توشهٔ من اندک است آنرا برای رسیدن به مقصد کافی نمی‌دانم آیا بر کمی توشه بگریم یا بر طولانی بودن سفر؟

٤. با اعمال و کردار ناشایست و قبیح بر تو وارد شدم پس بنده‌ای را در بین خلائق نمی‌یابم که مانند من جنایت کرده باشد.

۵. آیا مرا به آتش دوزخت می‌سوزانی ای کسی که منتهای آرزوی من هستی؟ پس کجا رفت امید من به تو و چه شد ترس من از عاقبت اعمال و کردارم؟

اصمعی گوید: همینطور این جوان اشعار را تکرار می‌کرد تا اینکه بی‌هوش بروی زمین افتاد. پس نزدیک او شدم تا او را بشناسم به ناگاه دیدم این شخص امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السّلام است. پس سر او را در دامن خود قرار دادم و شروع به گریه نمودم قطرات اشک بر چهرهٔ او فرو افتاد چشمانش را باز کرد و فرمود: چه کسی مرا از یاد پروردگارم باز داشت؟ عرض کردم: ای مولای من! بندهٔ تو و بندهٔ اجداد تو اصمعی هستم، این چه جزع و فزع و گریه و بی‌تابی است که می‌کنید درحالیکه شما از اهل بیت نبوّت و محلّ رسالت هستید و خدای تعالی فرموده است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرًا﴾. در این وقت امام علیه السّلام نشست و فرمود: ابداً ابداً ای اصمعی. خداوند بهشت را برای فرد مطیع خلق کرده گرچه بنده حبشی باشد و آتش را برای گناهکار خلق کرده گرچه آقای قریشی باشد آیا نشنیدی کلام خدا را که می‌فرماید: پس زمانی که در صور دمیده شود دیگر نسبت و ارتباطی بین افراد نخواهد بود؟ اصمعی گوید: او را به حال خود گذاشتم تا به مناجاتش با پروردگارش ادامه دهد. مترجم]

اینها حالاتی است که در مقام اُنس و خلوت با خدا برای اولیاء مقرّبین رخ می‌دهد. در آنجا فقط محو جمال او هستند و بس! حتّی اگر تا روز قیامت توبه کنند و استغفار نمایند و دعا کنند خود را لایق مقام مغفرت حضرتش نمی‌دانند؛ آن چنان عظمت خدا جلوه می‌کند که هیچ طاعتی را لایق او نمی‌دانند، و کوچکترین خطائی را جُرمی بزرگ و موبقه‌ای عظیم می‌نگرند.

حضرت زین العابدین علیه السّلام در ضمن مناجاتهای خود می‌فرماید:

یا إلَهِی! لَو بَکَیتُ إلَیکَ حَتَّی یَنقَطِعَ صَوتِی، و قُمتُ لَکَ حَتَّی تَتَنَشَّرَ قَدَمایَ، و

رَكَعتُ لَكَ حَتَّى يَنخَلِعَ صُلبِی، و سَجَدتُ لَكَ حَتَّى تَتَفَقَّأ حَدَقَتایَ، و أكَلتُ تُرابَ الأرضِ طُولَ عُمُرِی، و شَرِبتُ ماءَ الرَّمادِ آخِرَ دَهرِی، و ذَكَرتُكَ فی خِلالِ ذَلِكَ حَتَّى یَكِلَّ لِسانِی، ثُمَّ لَم أرفَعْ طَرفِی إلَى آفاقِ السَّماءِ استِحیاءً مِنكَ ما استَوجَبتُ بِذَلِكَ مَحوَ سَیِّئَةٍ واحِدَةٍ مِن سَیِّئاتِی.[1]

الجاهِلُ إذَا صَلَّى رَكْعَتَینِ یَنتَظِرُ الوَحْیَ

باری چون بنده از خدا غافل باشد و عظمت و عدم تناهی صفات و اسماء حضرت حق بر او مکشوف نباشد به حول و قوّهٔ خود متمسّك گردد؛ برای أعمال خود ارزش قائل است و خود و صفات و افعال خود را در مقابل پروردگار ذی اثر می‌بیند، و به پاس طاعت طلب جنّت می‌کند، و بین خود و خدا معامله و ربطی برقرار می‌دارد، کأنّه او در زمین و خدا در آسمان است، او عمل می‌دهد و بهشت را جزا می‌خواهد؛ کما ورد فی الخبر:

الجاهِلُ إذا صَلَّى رَكعَتَینِ یَنتَظِرُ الوَحیَ.[2]

---

[1] الصحیفه السجادیّه الکاملة، ص ۸۸؛ اسرار الصلوة، للحاج میرزا جواد آقا، ص ۱۳٤: [ای خدا من! اگر آنقدر گریه کنم برای تو تا صدایم قطع شود و در پیشگاه تو بایستم تا پاهایم از هم جدا شوند و آنقدر به رکوع برای تو ادامه دهم تا کمرم گسیخته گردد و آنقدر سجده کنم تا چشمهایم از حدقه بیرون آید و خاک زمین را در تمام عمر بخورم و از آب گل آلود در همه عمر استفاده کنم و در تمام این مدّت آنقدر ذکر ترا بر زبان آورم تا زبانم از حرکت باز ماند سپس روی خود را به طرف آسمان از شدّت خجالت و حیاء بلند نکنم هیچگاه نخواهم توانست یک گناه از گناهانم را محو و نابود سازم. مترجم]

[2] [جاهل وقتی دو رکعت نماز بخواند توقّع دارد وحی بر او نازل شود. مترجم]

ولی کم‌کم که در اثر معرفت فهمید که او محو در قدرت و علم و حیات خداست، او خدای زمین نیست و پروردگار نیز در آسمان مکان ندارد، خدای تعالی همه جا هست و وجود بنده به او قائم است، و از نقطهٔ نظر عمل مبادله و معامله‌ای در بین نیست، چون بنده وجود مستقلّی ندارد بلکه عمل برای ایجاد یقین و رفع حجابهای ظلمانی و ازدیاد بصیرت است، در آن وقت بنده می‌فهمد

که هیچ وجود او در مقابل خدا کوچکترین قدر و قیمتی ندارد، و عمل او جز شرمندگی و طاعت او جز خجلت چیزی نیست.

هنگامی که نور احدیّت و مقام عزّ لایتناهی الهی سراپای عبد را بگیرد و او خود را محو و نابود در آن دریای بیکران مشاهده کند، کجا می‌تواند برای آن نور شمع نیم سوختهٔ هستی خود در مقابل فروزش شمس جهان تاب توحید اثر و قدری را حساب کند! در آن وقت فریادش بلند می‌شود و از اعمال و طاعات خود معذرت می‌طلبد و فقط و فقط نظرش بر رحمت اوست و امیدش به عفو و کرم او؛ لذّتش در انس با او و عقابش در بعد و دوری و هجرت اوست.

مناجات حضرت سجّاد در سجدهٔ شکر نمازهای شب خود

روایت شده است که حضرت زین العابدین علیه السّلام در بین هر دو رکعت نمازی که می‌گزاردند از نمازهای شب، سجدهٔ شکر بجای می‌آوردند و در آن سجده می‌گفتند:

إلَهی بِعِزَّتِكَ و جَلالِكَ و عَظَمَتِكَ لَو أنِّ مُنذُ بَدَعتَ فِطرَتِي مِن أوَّلِ الدَّهرِ عَبَدتُكَ دَوامَ خُلُودِ رُبُوبِيَّتِكَ بِكُلِّ شَعرَةٍ فی كُلِّ طَرفَةِ عَينٍ سَرمَدَ الأبَدِ بِحَمدِ الخَلائِقِ و شُكرِهِم أجمَعِينَ، لَكُنتُ مُقَصِّرًا فی بُلُوغِ أداءِ شُكرِ خَفِيِّ نِعمَةٍ مِن نِعَمِكَ عَلَيَّ! و لَو أنِّ كَرَبتُ[1] مَعادِنَ حَدِيدِ الدُنيا بِأنيابِي و حَرَثتُ أرضَها بِأشفارِ عَينِي و بَكَيتُ مِن خَشيَتِكَ مِثلَ بُحُورِ السَّماواتِ و الأرَضِينَ

[1] كَرَبَ ـُ كربًا الأرض: قلبها و حَرَثها للزرع و نحوه.

دَمًا و صَدِيدًا لَكانَ ذَلِكَ قَلِيلاً مِنِّی فی [من] كَثِيرِ ما يَجِبُ مِن حَقِّكِ عَلَيَّ! و لَو أَنَّكَ إلهِی عَذَّبتَنِی بَعدَ ذَلِكَ بِعَذابِ الخَلائِقِ أجمَعِينَ و غَطّيتَ[1] لِلنّارِ خَلقِی و جِسمِی و مَلأتَ طَبَقاتِ جَهَنَّمَ [و أطباقَها] مِنِّی حَتَّی لا تَكُونَ فی النّارِ مُعَذَّبٌ غَيرِی و لا يَكُونَ لِجَهَنَّمَ حَطَبٌ سِوایَ لَكانَ ذَلِكَ بِعَدلِكَ عَلَيَّ قَلِيلاً فی كَثِيرِ ما استَوجَبتُهُ مِن عُقُوبَتِكَ![2]

خطبهٔ أمیرالمؤمنین علیه السّلام در عید أضحی

و در کتاب من لا یحضره الفقیه می‌گوید که أمیرالمؤمنین علیه السّلام در عید أضحی خطبه‌ای ایراد فرمودند:

ثُمَّ ساقَ الخُطبَةَ إلی أن قالَ عَلَيهِ السَّلامُ: فَوَ اللهِ لَو حَنَنتُم حَنِينَ[3] الوالِهِ العَجلانِ [العِجَالِ] و

---

[1] در مفتاح الفلاح و أسرار الصلوة طبع جدید: و عَظَّمتَ.

[2] مفتاح الفلاح، للشیخ بهاء الدین العاملی، ص ۲۴۵؛ و أسرار الصلوة، الطبع الجدید، ص ۳۰۸، و الطبع القدیم ص ۱۳۸، للحاج المیرزا جواد آقا: [خدایا قسم به عزّت و جلال و عظمتت، اگر مرا از آن هنگام که فطرتم را بسرشتی از ابتدای عالم خلقت در تمام دوران بی‌نهایت پروردگاری تو به عبادت می‌پرداختم و به تعداد موهای بدنم در تمامی لحظه‌ها در گستره بی‌انتهای عالم وجود همراه با حمد و شکر تمام خلائق به شکر تو می‌پرداختم و به تحقیق در اداء شکر نعمتی از نعمتهای پنهانی تو عاجز و ناتوان بودم. و اگر معدنهای آهن دنیا را با ناخنهای خود حفر می‌نمودم و زمین را با مژه چشمان شخم می‌زدم و از خوف و بیم تو مانند دریاهای آسمانها و زمین خون و خونابه از دیدگان می‌باریدم قطعاً این مقدار کمی از بسیار حقوقی بود که نسبت به تو می‌توانستم ابراز کنم و اگر تو ای خدای من پس از این امور مرا عذاب نمائی به عذاب تمامی خلائق، و جسم و بدنم را به آتش دوزخ بسپاری و تمامی طبقات جهنّم را از بدن و جسم من انباشته کنی تا کسی غیر از من در دوزخ باقی نماند و هیچ هیزمی جز بدن من در جهنّم وجود نداشته باشد، تمامی این مسایل عقوبتی ناچیز است از عقوبتهای بسیار که به مقتضای عدل تو نسبت به من روا می‌داری. مترجم]

[3] حَنَّ ـِ حنینًا: صَوتٌ لا سِيَّما عَن طَرَبٍ أو حُزنٍ؛ ولَه ـِ حَزِنَ شَدیدًا حَتّی كادَ يَذهَبُ عَقلُهُ، بتَحَيُّرٍ مِن شِدَّةِ الوَجدِ، فَهو والِهٌ؛ العَجلانِ: المُسرِعُ، الثَّكلانِ؛ جَأر ـَ جَأرًا: رَفَعَ صوتَهُ بالدُّعاءِ بتَضَرُّعٍ؛ بَتَّلَ و تَبَتَّلَ: انقَطَعَ عَن الدُّنيا إلی الله، فَهو مُتَبَتِّلٌ و المُتَبَتِّلِی الرُّهبانِ جَمعٌ. الرّاهِب: مَن اعتَزَلَ عَن النّاسِ إلی دَيرِ طَلَبًا لِلعِبادَةِ، جَمع: رُهبان، مؤنث: راهِبَة.

دَعَوتُم بِمِثلِ دُعاءِ الأنامِ و جَأرتُمْ جُؤارَ[1] مُتَبَتِّلِی الرُّهبانِ و خَرَجتُم إلَی اللهِ مِنَ الأموالِ و الأولادِ التِماسَ القُربَةِ إلَیهِ فی ارْتِفاعِ دَرَجَةٍ عِندَهُ أو غُفرانِ سَیِّئَةٍ أحصَتْها کَتَبَتُهُ و حَفِظَتها رُسُلُهُ لَکانَ قَلِیلاً فیما أرجُو لَکُم مِن ثَوابِهِ وَ أتَخَوَّفُ عَلَیکُم مِن ألِیمِ عِقابِهِ! و بِاللهِ لَوِ انْماثَتْ[2] قُلُوبُکُمُ انْمِیاثًا و سَالَتْ

عُیُونُکُم مِن رَغبَةٍ إلَیهِ و رَهبَةٍ مِنهُ دَمًا ثُمَّ عُمِّرتُم فی الدُنیا ما کانَتِ الدُنیا باقِیَةً ما جَزَتْ أعمالُکُم! و لَو لَمْ تُبقُوا شَیئًا مِن جُهدِکُم لِنِعَمِهِ العِظامِ عَلَیکُم و هُداهُ إیّاکُم إلَی الإیمانِ ما کُنتُم لِتَستَحِقُّوا أبَدَ الدَّهرِ! ما الدَّهرُ قائِمٌ بِأعمالِکُم جَنَّتَهُ و لا رَحمَتَهُ ولَکِن بِرَحمَتِهِ تُرحَمُونَ و بِهُداهُ تَهتَدُونَ و بِهِما إلَی جَنَّتِهِ تَصِیرُونَ، جَعَلَنا اللهُ و إیّاکُم [بِرَحمَتِهِ] مِنَ التّائِبِینَ و العابِدِینَ![3] الخ[4]

دعاهای اولیاء خدا نه به جهت طمع بهشت و نه از جهت خوف دوزخ است، بلکه خدا را

---

[1] جَأر إلی الله: رَفَعَ صَوتَهُ بالدُّعاء.

[2] ماثَ الشَّیءَ فی الماء: أذابَهُ فیه، و انماثَت قُلوبُکُم: ذابَت.

[3] روی هذه الخطبة أیضًا فی نهج البلاغة، طبع مصر عبده، ص ۱۰۲ بأدنی اختلاف.

[4] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۹؛ و أبونعیم حافظ در حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۷۷ نیز با ادنی اختلافی در لفظ از امیرالمؤمنین روایت کرده است: [أمیرالمؤمنین علیه السّلام در ضمن خطبهٔ عید قربان فرمودند: قسم به خدا اگر بنالید چون نالهٔ مصیبت دیدهٔ سرگردان و همچون دعاء مردم برای رفع گرفتاری و نگرانی خدا را بخوانید و صدای خود را با تضرّع و ابتهال چون فرد ناامید از دنیا و متوجّه بسوی خدا بلند کنید و از اموال و اولاد خود در راه خدا بگذرید برای تقرّب بسوی او و صعود به درجات قرب یا بخشش گناهی از گناهان که ثبت کنندگان او آن را ثبت کرده و فرستادگان او آن را حفظ نموده‌اند، اینها تمام نسبت به امیدی که به اعطاء ثوابی از جانب پروردگار و یا ترس از عقاب و مجازات او برای شما دارم بسیار کم و ناقابل خواهد بود. و سوگند به خدا اگر دلهای شما ذوب شود و از چشمان شما برای تقرّب به او و یا خوف از او خون ببارد و عمر دنیا را داشته باشید اعمال شما کافی نخواهد بود.

و اگر از هیچ کوششی برای سپاس از نعمت‌های عظیم پروردگار بر شما و هدایت او شما را بسوی ایمان فرو گذار نباشید ابداً استحقاق این نعمت و هدایت را نخواهید داشت، این چنین نیست که روزگار در برابر این اعمال بهشت و رحمت خدا را به شما ارزانی دارد ولیکن بواسطه رحمت خدا مورد رحمت قرار خواهید گرفت و به هدایت او هدایت خواهید یافت و بواسطه آن دو بسوی بهشت رهسپار خواهید شد خداوند ما و شما را از زمرهٔ توبه کنندگان و عبادت کنندگان قرار دهد. مترجم]

سزاوار دعا و عبادت می‌بینند و دوست دارند پیوسته با او در تکلّم باشند؛ أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند:

إلهی ما عَبَدتُكَ خَوفًا مِن نارِكَ و لا طَمَعًا فی جَنَّتِكَ، لَكِن وَجَدتُكَ أهلاً لِلعِبادَةِ فَعَبَدتُكَ![1]

معاملهٔ تمام افراد بشر با خدا ـ غیر از أولیاء و مقرّبین درگاه او ـ همه عنوان داد و ستد و أخذ و إعطاء است، و این خلاف حقیقت عبودیّت است؛ بلکه عبد که برای خود ملکیّتی نمی‌داند و تمام سرمایه‌ها را مختصّ مولی می‌داند بنابراین چیزی عاید او نمی‌شود، بلکه هر چه هست تعلّق به مولای او دارد. آری آزادگان از هوی و هوس و تعلّقات دنیّه که به مقام عبودیّت مطلقهٔ حضرت ذوالجلال واصل شده‌اند غیر از جمال او به چیزی نمی‌نگرند و غیر از انس با او با کسی انس ندارند؛ هرچه می‌کوشند در مقام عبادت باز خود را قاصر و کوتاه می‌بینند.

تقسیم عبادت کنندگان به سه قسم در لسان روایات اهل بیت علیهم السّلام

قال أمیرالمؤمنین علیه السّلام:

إنَّ قَومًا عَبَدُوا اللهَ رَغبَةً فَتِلكَ عِبادَةُ التُّجّارِ، و إنَّ قَومًا عَبَدُوا اللهَ رَهبَةً فَتِلكَ عِبادَةُ العَبِيدِ، و إنَّ قَومًا عَبَدُوا اللهَ شُكرًا فَتِلكَ عِبادَةُ الأحرارِ![2]

---

[1] عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۰؛ بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ١٨٦، با اندکی اختلاف: [خدایا من تو را به جهت ترس از آتش دوزخت و به خاطر طمع به بهشتت عبادت نکردم، لیکن تو را سزاوار عبادت یافتم از این رو عبادت کردم. مترجم]

[2] نهج البلاغة، عبده، فی الحکم، ج ٤، ص ٥٣: [گروهی عبادت خدا را به جهت میل و اشتیاق به بهشت انجام می‌دهند این عبادت تجارت گونه است؛ و دسته‌ای عبادت خدا را به جهت ترس از دوزخ انجام می‌دهند این نیز عبادت بندگان است؛ و گروهی عبادت خدا را فقط به جهت شکر از او بجای می‌آورند این عبادت آزادگان است. مترجم]

و از حضرت صادق علیه السّلام مرویست که:

العُبّادُ ثَلاثَةٌ: قَومٌ عَبَدُوا اللهَ عَزّوجَلَّ خَوفًا فَتِلكَ عِبادَةُ العَبِيدِ، و قَومٌ عَبَدُوا اللهَ [تَبارَكَ و تَعالَى] طَلَبًا لِلثَّوابِ فَتِلكَ عِبادَةُ الأُجَراءِ، و قَومٌ عَبَدُوا اللهَ عَزّوجَلّ حُبًّا لَهُ فَتِلكَ عِبادَةُ الأحرارِ و هِيَ أفضَلُ العِبادَةِ![1]

أولیاء خدا حالاتی دارند که با مردم عادی قابل سنجش نیست؛ حقّاً «حَسَناتُ الأبرارِ سَيِّئاتُ المُقَرَّبينَ».[2] طاعت خدا کردن و مزد خواستن برای بهشت یا برای خوف از نار، فکر مرگ بودن و فکر عواقب وخیم آن از برای متّقین بسیار خوب است ولی از برای أولیاء و مقرّبین عین گناه است.

گویند که اُوَیس[3] را گفتند که: در این نزدیکی تو مردی است، سی سالست که گوری فرو کرده

---

[1] مصباح الفلاح، ص ۷۲، طبع سنگی؛ و طبع حروفی، ج ۱، ص ۲۱۵؛ الکافی، ج ۲، ص ۸٤، بحارالأنوار، ج ٦۷، ص ۲۳٦ با اندکی اختلاف: [عبادت کنندگان بر سه دسته‌اند، گروهی عبادت خدا را از روی ترس انجام می‌دهند این عبادت بندگان است؛ و دسته‌ای عبادت خدا را به جهت رسیدن به ثواب و اجر اخروی انجام می‌دهند این عبادت مزدوران است؛ و گروهی عبادت خدا را به جهت محبّت به او بجای می‌آورند پس این عبادت آزادگان است و این با فضیلت‌ترین عبادت است. مترجم]

[2] این عبارت در تفسیر المیزان، ج ٦، ص ۳٦٦ نسبت به مشهور داده شده است.

[3] تذکرة الأولیاء، ص ۳۲.

است و کفنی در آویخته و بر سر آن نشسته است و می‌گرید، و نه به شب قرار گیرد و نه به روز. اویس گفت: مرا آنجا برید تا او را ببینم. اویس را نزدیک او بردند، او را دید زرد گشته و نحیف شده و چشم از گریه در مغاک افتاده؛ بدو گفت: یا فلان! شَغَلَکَ القَبرُ عَنِ اللهِ.[1] ای مرد! سی سالست تا گور و کفن تو را از خدای مشغول کرده است، و بدین هر دو باز مانده‌ای و این هر دو بت راه تو آمده است!

در احوال محمّد بن أبی‌بکر و کیفیّت ولای او به اهل بیت علیه السّلام

محمّد بن أبی‌بکر رضوان الله علیه جوان بود، ولی در اثر معرفت و تجلّیات انوار الهی از پیران گوی سبقت را ربوده بود، و از أصفیاء اصحاب أمیرالمؤمنین

[1] [این قبر تو را از یاد خدا باز داشته است. مترجم]

علیه السّلام محسوب می‌شد؛ بلکه از حواریّین آن حضرت بود. در دامان أمیرالمؤمنین از کودکی تربیت شد و حکم فرزند آن حضرت را داشت. چون مادرش أسماء بنت عُمَیس بود و او اوّل زوجهٔ جعفر طیّار بود و از او سه پسر آورد: عبدالله و عَوْن و محمّد را آورد. و پس از شهادت حضرت جعفر أبوبکر او را به نکاح خویش در آورد و از او محمّد بن أبی‌بکر در بَیداء در سفر حجّة الوداع متولّد شد. و پس از أبوبکر أمیرالمؤمنین علیه السّلام أسماء را به نکاح خویش در آوردند و از او یحیی[1] متولّد گشت.

مرحوم میرزا محمّد تقی سپهر در ناسخ التواریخ می‌گوید: اولادی که أسماء از أمیرالمؤمنین آورد نامش عَوْن بود، و بنا بر روایت صاحب کتاب روضة الأحباب که از أجلّهٔ علمای سنّت است در یوم الطفّ در خدمت برادرش حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام شهید گشت.

کلام أمیر مؤمنان در مورد محمّد بن أبی‌بکر

بالجمله محمّد بن أبی‌بکر از طفولیّت در حجر مولی الموالی تربیت شد و ربیبهٔ آن حضرت بود؛

---

[1] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۵۶.

حضرت دربارهٔ او فرمود: أَنَّهُ كانَ لی رَبیبًا و [كانَ لِبَنِیَّ أخًا] و كُنتُ لَهُ والِدًا أعُدُّهُ وَلَدًا.[1] و چون أسماء او را حامل شد پیغمبر دربارهٔ او دعا کردند که:

تُسَمِّیهِ مُحَمَّدًا یَجعَلُهُ اللهُ تعالی غَیظًا عَلَی الكافِرِینَ و المُنافِقِینَ.[2]

قال ابن أبی الحدید:

---

[1] سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۱۳، طبع قدیم؛ ج ۱، ص ۷۲۵، طبع آستان قدس رضوی: [او طفل تربیت شدهٔ در خانهٔ من است و من حکم پدر او را داشتم بنابراین او را فرزند خود به حساب می‌آورم. مترجم]

[2] همان مصدر، ص ۷۲٤: [او را محمّد نام بگذار خداوند او را شدید بر کافرین و منافقین قرار دهد. مترجم]

و إنَّه لَم يَكُن يَعرِفُ أبًا غَيرَ عَلِيٍّ [عَلَيهِ السَّلامُ] حَتّى قالَ أميرُالمُؤمِنينَ عَلَيهِ‌السّلامُ: «مُحَمَّدٌ ابنِى مِن صُلبِ أبى‌بَكرٍ.» و كانَ يُكَنّى أباالقاسِمِ، و كانَ مِن نُسّاكِ قُرَيشٍ، و كانَ مِمَّن أعانَ فِى يَومِ الدّارِ.[1]

محمّد در ركاب مولى در حرب جمل و صفّين حاضر بود، و در سنهٔ ۳۸ هجريّه أميرالمؤمنين او را به ولايت مصر فرستادند و كتابى را براى او نوشتند كه در نهج البلاغه[2] مرحوم سيّد رضىّ رضوان الله عليه آورده است. و چون محمّد كشته شد اين كتاب را به شام براى معاويه آوردند؛[3] معاويه از اين نامه بسيار تعجّب داشت و بسيار به او نظر مى‌كرد. وليد بن عقبة چون ديد معاويه از اين نامه بسيار در شگفت است گفت: فرمان بده آنرا بسوزانند! معاويه گفت: رأى تو پسنديده نيست. وليد گفت: پس رأى چنانست كه مردم بدانند كه نامه‌هاى أبوتراب در دست تو است و تو از آنها تعلّم مى‌كنى و دستورالعمل خود قرار مى‌دهى؟! معاويه گفت: واى بر تو! آيا امر مى‌كنى مرا كه

---

[1] سفينة البحار، ج ۱، ص ۳۱۳، طبع قديم؛ ج ۱، ص ۷۲۵، طبع آستان قدس رضوى؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابى الحديد، ج ٦، ص ٥٤: [محمّد بن أبى بكر پدرى را جز على براى خود نمى‌شناخت تا اينكه أميرالمؤمنين عليه السّلام فرمودند: «محمّد فرزند من است از ناحيهٔ أبى‌بكر.» و كنيه‌اش أبى‌القاسم بود. و از عبادت كنندگان قريش محسوب مى‌شد و از جمله كسانى بود كه در يوم الدّار كمک نمود. مترجم]

[2] نهج البلاغة، عبده، باب الكتب، ج ۳، ص ۲۷.

[3] سفينة البحار، ج ۱، ص ۳۱۲ طبع قديم؛ ج ۱، ص ٧٢٤، طبع آستان قدس رضوى.

مثل چنین علومی را بسوزانم! سوگند به خدا که تا به حال مانند این نامه به علمی که شامل تمام جهات باشد و بر اساس استوار قائم باشد برخورد نکرده‌ام! معاویه به یاران خود نظری نموده گفت که: به کسی نگوئید که این نامه از نامه‌های علیّ بن أبی‌طالب است؛ بلکه بگوئید از نامه‌های أبی‌بکر است که در نزد فرزندش محمّد بوده است.

باری این نامه در خزانهٔ بنی‌اُمیّه بود تا زمان عمر بن عبدالعزیز که او را اظهار

نموده و اعلان کرد که از نامه‌های حضرت أمیرالمؤمنین است. چون به خدمت أمیرالمؤمنین ابلاغ شد که این نامه را نزد معاویه بردند آن حضرت متأثّر شد.

باری چون محمّد به مصر رسید معاویه، عمرو بن عاص و معاویة بن خدیج[1] و أبوالأعور سلمی را با جماعت بسیاری به مصر فرستاد و با محمّد و اصحاب او جنگ کردند. آنها هواخواهان عثمان را بر علیه محمّد و اصحابش تحریک کردند، و پس از جنگی محمّد را دستگیر کردند و طناب به گردن او انداخته در روی زمین می‌کشیدند، تا معاویة بن خدیج او را به لب نهر آبی آورده با لب تشنه بر کنار نهر مانند گوسفند سر برید، و سپس جسد او را در شکم حمار مرده‌ای گذاردند و آتش زدند؛ چون این خبر به أمیرالمؤمنین رسید آنقدر آن حضرت متأثّر شد که حدّ ندارد.

رسیدن خبر شهادت محمّد بن أبی‌بکر به حضرت علی علیه السّلام

---

[1] سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۱۲، طبع قدیم؛ ج ۱، ص ۷۲۵، طبع آستان قدس رضوی؛ نقلاً عن کتاب حیوة الحیوان، للدمیری: أنّ حُدَیج بالحاء المهمله و فتح الدال و آخره الجیم.

قالَ المَدائِنِیُّ: و قِیلَ لِعَلِیٍّ: [علیه السّلام] لَقَد جَزِعتَ عَلَی مُحَمَّدِ بنِ أبِی بَکرٍ جَزَعًا شَدِیدًا یا أمیرَالمُؤمِنینَ! فَقالَ عَلَیهِ السَّلام: و ما یَمنَعُنِی! أنَّهُ کانَ لی رَبِیبًا و کانَ لِبَنِیَّ أخًا، و کُنتُ لَهُ والِدًا أعُدُّهُ وَلَدًا.[1]

حضرت برای ابن عبّاس که حاکم بصره بود نامه‌ای نوشتند که:

مُحَمَّدُ بنُ أبِی بَکرٍ رَحِمَهُ اللَهُ قَدِ استُشهِدَ، فَعِندَ اللَهِ نَحتَسِبُهُ وَلَدًا ناصِحًا و عامِلاً کادِحًا و سَیفًا قادِحًا [قاطِعًا] و رُکنًا دافِعًا؛ و قَد کُنتُ حَثَثتُ النّاسَ عَلَی لَحاقِهِ و أمَرتُهُم بِغِیاثِهِ قَبلَ الوَقعَةِ و دَعَوتُهُم سِرًّا و جَهرًا و عَودًا و بَدءًا، فَمِنهُمُ الآتِی کارِهًا و مِنهُمُ المُعتَلُّ کاذِبًا و مِنهُمُ القاعِدُ خاذِلاً، أسألُ اللَهَ [تَعالَی] أن یَجعَلَ لی

[1] [مدائنی گوید: به أمیرالمؤمنین علیه السّلام گفتند: بر سوگ محمّد بن أبی‌بکر بسیار جزع و بی‌تابی نمودی! حضرت فرمودند: چرا که جزع نکنم او دست پروردگار در خانهٔ من و برادر فرزندانم بود و من پدر او بودم و او را چون فرزند خود می‌پنداشتم. مترجم]

مِنهُم فَرَجًا عاجِلاً. فَواللهِ لَولا طَمَعِی عِندَ لِقاءِ عَدُوِّی بالشَّهادَةِ و تَوطِینِی نَفسِی عَلَی المَنِیَّةِ لأحبَبتُ إلاّ أبقَی مَعَ هَؤُلاءِ یَومًا واحِدًا و لا التَقِیَ بِهِم أبَدًا![1]

ابن عبّاس چون بر شهادت محمّد اطّلاع یافت از بصره به جهت تعزیت أمیرالمؤمنین علیه السّلام به کوفه آمد. یکی از جاسوسان حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام که در شام بود چون به کوفه آمد گفت که: معاویه و اهل شام آنقدر خوشحالی کردند که من هرگز سروری مانند چنین سروری که در شام دیدم ندیده بودم.

رُوِیَ إنَّهُ قَدِمَ عَبدُالرَّحمَنِ بنُ مُسَیِّبٍ و کانَ عَینًا لِعَلِیٍّ و أخبَرَهُ: أنَّهُ لَم یَخرُجْ مِن الشّامِ حَتَّی قَدِمَتْ البُشرَی مِن قِبَلِ عَمروِ بنِ العاصِ یَتَّبِعُ بَعضُها بَعضًا بِفَتحِ مِصرٍ و قَتلِ مُحَمَّدِ بنِ أبِی‌بَکرٍ. و قالَ: یا أمیرَالمُؤمِنینَ! ما رَأیتُ یَومًا قَطُّ سُرورًا مِثلَ سُرورٍ رَأیتُ بِالشّامِ حِینَ أتاهُم خَبرُ قَتْلِ مُحَمَّدٍ. فَقالَ عَلِیٌّ عَلَیهِ السَّلامُ: أمَّا إنَّ حُزنَنا عَلَی قَتلِهِ عَلَی قَدرِ سُرورِهِم بِهِ، لا بَل یَزیدُ أضعافًا![2]

---

[1] نهج البلاغة، عبده، باب الکتب، ج ۳، ص ٦٠: [محمّد بن أبی‌بکر که خدایش رحمت کند به شهادت رسید و ما او را نزد خداوند فرزندی درستکار و فرمانروائی سخت کوش و شمشیری برنده و ستونی بلند مرتبه به حساب می‌آوریم. و من پیوسته مردم را بسوی او دعوت و تشویق می‌نمودم و همواره آنها را به یاری او قبل از این واقعه امر می‌نمودم و آنها را در پنهان و آشکار در رفت و برگشت دعوت به او می‌کردم. بعضی از این مردم با کراهت و نارضایتی می‌آمدند و برخی به بهانه و عذر بیماری از یاری و کمک سر باز می‌زدند و گروهی با ذلّت و پستی بر زمین نشسته ما را نظاره می‌کردند. از خداوند درخواست می‌کنم بزودی زود رهائی و فرج مرا از دست این قوم فراهم آورد. بخدا سوگند اگر آرزوی شهادت را هنگام برخورد با دشمنان دین نداشتم و خود را برای رویاروئی با مرگ دلخوش نمی‌نمودم، هرگز نمی‌خواستم که یک روز از عمرم را با این گروه و مردم بسر آورم و هیچگاه روی یکی از اینان را ببینم. مترجم]

[2] [در خبر است که عبد الرّحمن بن مسیّب جاسوس أمیرالمؤمنین علیه السّلام در شام به کوفه آمد و گفت: از شام خارج نشد مگر درحالیکه دید فرستادگان عمرو بن العاص یکی پس از دیگری بشارت فتح مصر و کشته شدن محمّد بن أبی‌بکر را به شام می‌آوردند. و ادامه داد ای أمیرالمؤمنین: من هرگز روز پر سرور و شادی را مثل روزی که در شام خبر کشته شدن

چون این خبر به مادرش أسماء رسید از شدّت غضب و اندوه خون از پستانش می‌چکید؛ و خواهرش سوگند یاد کرد که در تمام مدّت عمر گوشت کباب شده و سرخ شده نخورد، چون محمّد را آتش زده بودند.

در سفینة البحار فرموده که:

نَقَلَ بَعضُ الأفاضِلِ: إنّهُ أنشَدَ أباهُ حِينَ ما لاحاهُ عَن وِلاءِ أميرِالمُؤمِنينَ، هَذِه الأبياتَ:

محمّد بن أبی‌بکر آمد ندیده‌ام. أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: آگاه باش که غم و اندوه ما بر او همانند سرور و شادی آنهاست بلکه به مراتب بیشتر و افزونتر است. مترجم]

مجلس ششم: تفسیر آیه ﴿قُل مَا يَعبَؤُاْ بِكُم رَبِّي لَولَا دُعَآؤُكُم فَقَد كَذَّبتُم فَسَوفَ يَكُونُ لِزَامًا﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و الصّلاة على محمّد و آله الطّاهرين

و لعنة اللَه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدّين

﴿قُلۡ مَا يَعۡبَؤُاْ بِكُمۡ رَبِّي لَوۡلَا دُعَآؤُكُمۡ فَقَدۡ كَذَّبۡتُمۡ فَسَوۡفَ يَكُونُ لِزَامٗا﴾.[1]

«بگو: خدای شما چه اعتنائی به شما دارد و چه باکی از شما دارد اگر دعای شما در بین نبود؟! ولی شما بدین مطلب تکذیب نمودید و به زودی نتیجهٔ تکذیب خود را ملازم با خود خواهید دید!»

از این کریمهٔ مبارکه استفاده می‌شود که هر اعتنائی که پروردگار به بندگان خود دارد در اثر دعای آنهاست؛ و چون دعا مناط توجّه و اعتناء خداست بنابراین هر چه دعا از دل پاکتری و از توجّه و انقطاع بیشتری به خدا کرده شود اثر آن که عطف توجّه و اعتنا و رحمت خداست بیشتر خواهد بود چون بنده دعا کند پروردگار مستجاب فرماید و سلسلهٔ علل و معلولات را طبق خواستهٔ او به گردش درآورد: بنابراین دعا مهمترین عامل در سلسلهٔ اسباب برای حصول

---

[1] سوره الفرقان (۲۵) آیه ۷۷.

نتیجه است؛

اگر دعا نباشد بلا از آسمان نازل شود و اگر دعا بشود جلوی بلا را بگیرد.

در کافی با إسناد خود از بسطام الزیّات روایت می‌کند از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام، قال:

إنَّ الدُّعاءَ يَرُدُّ القَضاءَ و قَد نَزَلَ مِنَ السَّماءِ و قَد اُبرِمَ إبرامًا.[1]

اگر دواعی برای حصول بلا شدید باشد دعای بهتری باید کرد و جدّی‌تر از خدا باید خواست، و اگر دواعی بلا ضعیف باشد با دعای مختصری رفع می‌گردد.

در کافی با إسناد خود از حضرت رضا علیه السّلام روایت می‌کند که، قال:

قالَ عَلِيُّ بنُ الحُسَينِ عليهما السلام: إنَّ الدُّعاءَ و البَلاءَ لَيَتَرافَقانِ إلَى يَوم القِيامَةِ؛ إنَّ الدُّعاءَ لَيَرُدُّ البَلاءَ و قَد اُبرِمَ إبرامًا.[2]

تدافع دائمی دعا و بلاء

دعا و بلا دائماً با یکدیگر تدافع دارند و بر روی یکدیگر اثر می‌گذارند؛ اگر مبدأ بلا شدید باشد و مبدأ دعا که حال داعی است ضعیف باشد بلا غلبه می‌کند، و اگر حال داعی در حال دعا قوی باشد بلا را هر چه هست برمی‌گرداند. و

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ٤٦٩: [دعاء قضای الهی را دگرگون خواهد کرد همچون ریسمان محکم که کم‌کم رشته‌های آن باز شود. مترجم]

[2] همان مصدر: [امام سجّاد علیه السّلام فرمودند: دعاء و بلاء تا روز قیامت با هم پیوسته خواهند بود. بدرستی که دعاء بلاء را بر می‌دارد گرچه مقدّر شده باشد. مترجم]

برای توضیح این مطلب مقدّمه‌ای ذکر می‌شود و او آنکه:

همانطور که ملاحظه می‌شود حرکات و سکنات بدن انسان تابع ارادهٔ انسان و محکوم خواسته‌های نفس است همینطور در جهان آفرینش و کاخ عالم هستی هر حرکت و سکون و هر تغییر و تبدیل و هر موت و حیات تابع یک ارادهٔ کلّی و محکوم یک نفس کلّی است که بر تمام جهان تسلّط دارد. اگر انسان سریرهٔ خود را پاک کند و از گناه اجتناب کند نفس او متّصل به نفس کلّی می‌گردد و اموری که در خارج واقع می‌شود همه بر طبق مراد و بر صلاح او خواهد بود،

مُقدّرات تماماً رحمت و برکت و عزّت و فلاح است، نعمت مادّی و معنوی ریزش خواهد نمود و نقمت رخت بر خواهد بست؛ و اگر انسان باطن خود را به گناه آلوده کند در مقام بُعد و دوری قرار می‌گیرد و با آن نفس کلّی متّصل نمی‌گردد، و نه تنها حاجتش برآورده نمی‌شود بلکه نقمت و هلاکت و معیشت ضنک و فقر و مرض و قحط و بلا و امراض معنوی سراپای او را احاطه می‌کند: ﴿وَلَوۡ أَنَّ أَهۡلَ ٱلۡقُرَىٰٓ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوۡاْ لَفَتَحۡنَا عَلَيۡهِم بَرَكَٰتٖ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَٰكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذۡنَٰهُم بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ﴾.[1]

از این آیه استفاده می‌شود که خداوند تقوی و ایمان را در سلسلهٔ نزول برکات معنوی و مادّی قرار داده است، و خلاف آن که تکذیب و تمرّد باشد آنرا موجب اخذ به قدرت و نزول نقمت شمرده است: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ لَمۡ يَكُ مُغَيِّرٗا نِّعۡمَةً أَنۡعَمَهَا عَلَىٰ قَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ وَأَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ﴾[2]

---

[1] سوره الأعراف (۷) آیه ۹۶: [و اگر چنانچه اهل شهرها و قریه‌ها ایمان می‌آوردند و تقوی پیشه می‌ساختند؛ ما هر آینه برکت‌های خود را از آسمان و زمین به روی آنها می‌گشودیم و لیکن پیغمبران را تکذیب کرده و دروغ دانستند، ما هم آنان را بسبب آنچه (گناهان و سرکشیها که) می‌کردند (به عذاب سخت) گرفتیم.]

[2] سوره الأنفال (۸) آیه ۵۳: [و این به جهت آنست که خداوند هیچگاه منهاجش بر آن قرار نگرفته است که: نعمتی را که به قومی ارزانی داشته

علّت تبدیل بلاء و قضاء الهی بوسیلهٔ دعا

اگر نعمت خارجی بر مردم تغییر کرد و رحمت و برکت از بین رفت باید علّت آن را در تغییر حالات نفسیّهٔ مردم جستجو نمود؛ چون آنها حالات خوش خود را تبدیل به سیّئه و گناه نمودند رحمت و برکت نیز تبدیل به نقمت و گرفتاری می‌شود: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ وَإِذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ

است آن را تغییر دهد، تا آن زمانی که ایشان آنچه را که در نفوس خود آنهاست تغییر دهند. و خداوند شنوا و داناست.]

بِقَوۡمٍ سُوٓءٗا فَلَا مَرَدَّ لَهُۥۚ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَالٍ﴾.[1]

در این آیهٔ مبارکه مطلب را أعمّ بیان می‌کند. تغییر ما بالأنفس موجب تغییر خارج است؛ اگر تغییر از بدی بسوی خوبی باشد در خارج نیز از نقمتْ امور بسوی نعمت حرکت می‌کند، و اگر تغییر نفس از خوبی بسوی بدی باشد در خارج نیز نعمت بسوی نقمت می‌رود، و آن ارادهٔ سوئی که خداوند به قومی دارد نتیجه افعال آنهاست. این مطلب که واضح شد تأثیر دعا روشن می‌شود و او آنکه:

دعا دست زدن به باطن عالم و استمداد از امر غیبی است و موجب حرکت سلسلهٔ اسباب از مبدأ و منشأ آنهاست؛ اگر انسان در حال دعا صد در صد توجّه و اخلاص و انقطاع به خدا داشته باشد نفس خود را به مبدأ حرکات و سکونات خارجی رسانیده و در افق ارادهٔ کلیّهٔ عالم وارد شده و از آنجا امور را بر طبق خواسته‌های خود اراده می‌کند، و اگر انسان در حال دعا چنین انقطاعی نداشت خود را در افق ارادهٔ کلّیه نمی‌تواند برساند و لذا دعای او زمین می‌ماند و

---

[1] سوره الرّعد (۱۳) آیه ۱۱: [همانا خداوند نعمت را بر مردمی تغییر نمی‌دهد، تا زمانی که آنان حالات خودشان را تغییر دهند چون خداوند برای مردمی ارادهٔ بدی داشته باشد بازگردانیدنی برای آن بدی نیست و از برای ایشان غیر از خداوند هیچ والی نیست.]

آن ارادهٔ بلا و نزول قضا که قویتر است کار خود را می‌کند و بلا و قضای الهی نازل می‌گردد.

لذا دعا و بلا دائماً در کشمکشند؛ هر کدام نیروی آن غالب باشد دیگری را از بین می‌برد و خود اثر خود را می‌گذارد. لذا هیچ بلا و هیچ قضائی نیست الاّ آنکه با دعا قابل تغییر است، و خارج از مقام دعا اصلاً قضاء حتمی وجود ندارد بلکه حتمیّت قضا و عدم حتمیّت آن بستگی به عدم دعا و وجود دعا دارد؛ و تا انسان به قوّه و قدرت خود متّکی است و یا به غیر خود اعتماد دارد و هنوز جام صبرش لبریز نشده است دعا مستجاب نیست، بلکه چون صبر تمام شود آن وقت حال اضطرار و انقطاع است و در آن وقت نفسْ اتّصال با خدای خود پیدا می‌کند

و بدون حجاب او را می‌طلبد.

روایت: عِندَ فَنَاءِ الصَّبرِ يَأتِي الْفَرَجُ

عن النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: عِندَ فَناءِ الصَّبرِ يَأتِي الفَرَجُ.[1]

و در روایت دیگر است که:

جاءَتْ إمرَأةٌ إلى الصّادِقِ عَلَيهِ السّلامُ و قالَت: يا بنَ رَسولِاللّهِ! إنَّ ابنِی سافَرَ عَنِّی و قَد طالَتْ غَيبَتُهُ و قَد اشتَدَّ شَوقِی إلَيهِ فَادعُ اللّهَ لی. فَقالَ لَها: عَلَيكِ بِالصَّبرِ! فَمَضَتْ و أخَذَتْ صَبرًا و استَعمَلَتهُ ثُمَّ جائَتْ بَعدَ ذَلكَ فَشَكَتْ إلَيهِ، فَقالَ لَها: عَلَيكِ بِالصَّبرِ! فَاستَعمَلَتهُ ثُمَّ جاءَتْ بَعدَ ذَلِكَ فَشَكَتْ إلَيهِ طُولَ غَيبَةِ ابنِها، فَقالَ: أ لَم أقُلْ لَكِ عَلَيكِ بِالصَّبرِ فَقالَت: يَا بنَ رَسُولِ اللّهِ كَم الصَّبرُ؟ فَوَاللّهِ لَقَد فَنِیَ الصَّبرُ! فَقالَ: ارجِعِی إلَى مَنزِلِكِ تَجِدِی وَلَدَكِ قَد قَدِمَ مِن سَفَرِهِ. فَمَضَتْ فَوَجَدَتهُ قَد قَدِمَ مِن سَفَرِهِ فَأتَتْ بِهِ إلَيهِ فَقالَتْ: يا بنَ رَسولِ اللّهِ! أ وَحیٌ بَعدَ رَسُولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ و آلِهِ؟ قالَ: لا وَلَكِنَّهُ قَد قالَ: «عِندَ فَناءِ الصَّبرِ يَأتِي الفَرَجُ.» فَلَمّا قُلتِ: قَد فَنِیَ الصَّبرُ، فَعَرَفتُ أنَّ اللّهَ قَد فَرَّجَ عَنكِ بِقُدُومِ وَلَدَكِ.[2]

و این معنی را خداوند در قرآن بیان می‌کند: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا ٱسۡتَيۡـَٔسَ ٱلرُّسُلُ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ قَدۡ كُذِبُواْ جَآءَهُمۡ نَصۡرُنَا

---

[1] إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۵۰: [از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم: هنگام بسر آمدن صبر فرج خواهد آمد. مترجم]

[2] إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۵۰: [زنی خدمت امام صادق علیه السّلام رسید و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا فرزندم به سفر رفته و مدّتی است برنگشته، دلم برای او بسیار تنگ شده از خدا بخواه که او را زیارت کنم. حضرت فرمودند: بر تو باد به صبر. مدّتی گذشت و همچنان این زن بر فراق فرزند صبر می‌نمود، سپس دوباره خدمت حضرت آمد و همان درخواست را تکرار کرد، امام علیه السّلام باز او را امر به صبر و بردباری نمودند، او نیز بر فراق فرزند صبر نمود تا مدّتی گذشت و از فرزندش خبری نشد، برای بار سوّم خدمت حضرت آمد و خواهش خود را تکرار کرد. حضرت فرمودند: مگر تو را دعوت به صبر نکردم؟ عرض کرد: ای فرزند رسول خدا تا کی باید صبر کنم؟ قسم به خدا که صبرم لبریز شد، حضرت فرمودند: به خانه بازگرد فرزند خود را خواهی یافت که از سفر مراجعت کرده است. زن به منزل بازگشت و فرزندش را دید که از سفر بازگشته است، آمد خدمت امام علیه السّلام و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا آیا پس از رسول خدا باز وحی برقرار است؟ حضرت فرمودند: خیر ولی رسول خدا فرموده است: پس از لبریز شدن صبر فرج خواهد آمد و هنگامی که از تو شنیدم که گفتی: صبرم تمام شده است متوجّه شدم فرج تو از جانب خدا به آمدن فرزندت محقّق شده است. مترجم]

فَنُجِّيَ مَن نَّشَآءُ وَلَا يُرَدُّ بَأۡسُنَا عَنِ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡمُجۡرِمِينَ﴾.[1]

با بیانات فوق خوب رفع این اشکال می‌شود که بعضی می‌گویند که: در صورتی که قضاء حتم واقع خواهد شد در این صورت دعا چه فائده‌ای دارد؟

و برای توضیح بیشتر به بیان دیگر نیز رفع این اشکال می‌نمائیم، و او آنکه: همانطور که قضاء حتم و بلاء نازل از جانب خداست، خود این دعا نیز از قضاء حتم بوده و از جانب خداست؛ و دعا سبب نزول رحمت و ردّ بلا است. همچنان که آبیاری در زمین سبب رشد نباتات و اشجار است، و همچنان که سپر سبب دفع شمشیر و نیزه و تیر است، همچنین دعا سبب رفع بلا است. شمشیر و نیزه و تیر به انسان اصابت می‌کند به قضاء خدا در صورتی که انسان سپر نگیرد، و چون سپر گرفت و شمشیر و نیزه را ردّ کرد معلوم می‌شود قضاء حتم گرفتن سپر و ردّ شدن شمشیر بوده است. و همچنین قضاء حتم خدا

---

[1] سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۱۰: [ما عذاب را از کفّار پیش از ایشان به تأخیر انداختیم تا اینکه پیغمبران (از ایمان آوردن آنان) نومید شدند، و گمان نمودند که به ایشان خلاف گفته شده است آن گاه یاری کردن ما بر پیغمبران (بسبب فرستادن عذاب بر امّتهاشان) آمد، پس نجات داده شد (از آن عذاب) هر که (پیغمبران و پیروانشان) را که می‌خواستیم، و عذاب ما از گروه گناهکاران (مشرکین و کفّار هنگامی که بیاید) باز گردیده نمی‌شود.]

پوسیده شدن و فاسد شدن تخم در زمین است اگر آب به او نرسد، ولی قضاء حتم او نیز رشد و نموّ گیاه است اگر آب به آن دانه و تخم برسد. این دو قضاء حتم خداست هر یک مشروط بشرطی خاص ولی هر کدام از شرطها که در خارج محقّق شد معلوم می‌شود که قضاء حتم خدا طبق آن بوده است و دیگری قضاء

حتم به معنی تحقّق در خارج نبوده، بلکه یک قضیّهٔ کلّیه روی موضوع خود مشروط به شرط خاصّی بوده است.

بنابراین همینطور که قضاء به موت خدا ما را الزام نمی‌کند که شمشیر در دست نگیریم، بلکه خود او امر می‌کند: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ خُذُواْ حِذۡرَكُمۡ﴾،[1] همینطور قضاء او به نزول بلا ما را منع از دعا نمی‌نماید، و با تحقّق دعای جدّی آن بلا مرتفع می‌گردد. و ابداً تنافی و تناقضی بین دعا و قضاء نیست، بلکه محلّ و موطن هر یک در صورت عدم وجود دیگری است؛ بلا نازل می‌شود در صورت عدم دعا، و دعا اثر می‌کند و بلا را دفع می‌نماید.

علاوه بر این مطالبی که ذکر شد خدا دوست دارد پیوسته بندگان را به نماز ببیند، و قضاء حتمیّهٔ خود را مترتّب بر این نیاز کرده است؛ و چون غالب مردم انقطاع به خدا پیدا نمی‌کنند مگر در حال نزول بلا: ﴿وَإِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ فَذُو دُعَآءٍ عَرِيضٖ﴾،[2] بنابراین بلا می‌فرستد تا مردم

---

[1] سوره النّسآء (٤) آیه ٧١: [ای کسانی که (بخدا و رسول) ایمان آورده و گرویده‌اید سلاح خودتان (آلات و افزار جنگ) را فراگیرید.]

[2] سوره فصّلت (٤١) آیه ٥١: [و هنگامی که شرّی به وی مسّ می‌کند، او صاحب دعا و خواندن عریض و طویلی می‌شود.]

دعا کنند و بدینوسیله مرتفع گردد، و بالنتیجه آن توجّه و انقطاع و حال خوش برای آنها باقی بماند. آن حال خوش که حال ذُکر است مخّ و نتیجهٔ عبادت است؛ و لذا خداوند بلا را اوّل برای أنبیاء و سپس برای أوصیاء و بعداً برای أولیاء و بعداً برای سایر مردم، الأمثل فالأمثل فرستاده است؛ هرچه مقام بالاتر رود خدا بهتر می‌خواهد توجّه عبد را به خود جلب کند، و لذا بلا بیشتر می‌فرستد.

حال ذُکر، مخّ و نتیجهٔ عبادت است

در جامع الأخبار وارد است که:

قالَ النَّبیُّ صَلّی اللهُ عَلَیهِ و آلِهِ: إنَّ أشَدَّ النّاسِ بَلاءً النَّبِیُّونَ ثُمَّ الوَصِیُّونَ ثُمَّ

الأمثَلُ فَالأمثَلُ. و إنَّما يُبتَلَى المُؤمِنُ عَلَى قَدرِ أعمالِهِ الحَسَنَةِ، فَمَن صَحَّ دِينُهُ و حَسُنَ عَمَلُهُ اشتَدَّ بَلاؤُهُ، و مَن سَخُفَ دِينُهُ و ضَعُفَ عَمَلُهُ قَلَّ بَلاؤُه. و البَلاءُ أسرَعُ إلَى المُؤمِنِ التَّقِيِّ مِنَ المَطَرِ إلَى قَرارِ الأرضِ، و ذَلِكَ أنَّ اللهَ تَعالَى عَزّوجَلَّ لَم يَجعَلِ الدُّنيا ثَوابَ المُؤمِنِ و لا عُقُوبَةَ الكافِرِ.[1]

و در جامع الأخبار آورده است كه:

رابطهٔ بلاء و ايمان

قالَ أبوجَعفَرٍ عَلَيهِ السّلامُ: إنَّما المُؤمِنُ بِمَنزِلَةِ كِفَّةِ المِيزانِ كُلَّما زِيدَ فى إيمانِهِ زِيدَ فى بَلائِهِ.[2]

بنابراين مؤمن هميشه بايد از غير خدا منقطع به خدا باشد.

در كافى با إسناد خود از حسين بن علوان روايت كرده است، قال:

كُنّا فى مَجلِسٍ نَطلُبُ فيهِ العِلمَ و قَد نَفِدَتْ نَفَقَتِى فى بَعضِ الأسفارِ، فَقالَ لى بَعضُ أصحابِنا: مَن تُؤَمِّلُ لِما قَد نَزَلَ بِكَ؟ فَقُلتُ: فُلانًا! فَقالَ: إذًا وَاللهِ لا تُسعَفُ حاجَتُكَ و لا يَبلُغُكَ أمَلُكَ و لا تُنجَحُ طَلِبَتُكَ! قُلتُ: و ما عَلَّمَكَ رَحِمَكَ اللهُ؟ قالَ: إنَّ أباعَبدِاللهِ عليه السّلام حَدَّثَنِى أنَّهُ قَرَأ فى بَعضِ الكُتُبِ أنَّ اللهَ تَبارَكَ و تَعالَى يَقولُ: و عِزَّتِى و جَلالِى و مَجدِى و ارتِفاعِى عَلَى عَرشِى لأقطَعَنَّ أمَلَ كُلِّ مُؤَمِّلٍ [مِنَ النّاسِ] غَيرِى، [بِاليَأسِ] و لأكسُوَنَّهُ ثَوبَ المَذَلَّةِ عِندَ النّاسِ، و لأُنَحِّيَنَّهُ مِن قُربِى و لأُبَعِّدَنَّهُ مِن فَضلِى! أ يُؤَمِّلُ غَيرِى فى الشَّدائِدِ و الشَّدائِدُ بِيَدِى و يَرجُو غَيرِى و

---

[1] جامع الأخبار، ص ۱۳۳: [رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمودند: از همه مردم آن كسانى كه ابتلائشان بيشتر است پيامبرانند، سپس اوصياى آنان سپس هر كس كه نزديكتر به آنان است. و به تحقيق كه ابتلاء مؤمن به ميزان كردار شايستهٔ او است، پس كسى كه دينش استوار و كردارش نيكو باشد ابتلاء او زياد است و كسى كه دينش سست و عملش ناچيز باشد ابتلاء او كم است و ابتلاء براى مؤمن پرهيزكار زودتر از رسيدن باران به زمين است زيرا خداوند دنيا را پاداش مؤمن قرار نداده و جزاى كافر نيز در دنيا نمى‌باشد. مترجم]

[2] همان مصدر، ص ۱۳٤: [امام باقر عليه السّلام فرمودند: مؤمن مانند كفّه ترازو است هر قدر كه بر ايمانش افزوده شود ابتلائش بيشتر است. مترجم]

يَقرَعُ بِالفِكرِ بابَ غَيرِى؟ و بِيَدِى مَفاتِيحُ الأبوابِ و هِىَ مُغلَقَةٌ و بابِى مَفتُوحٌ لِمَن دَعانِى! فَمَن ذا الَّذِى أمَّلَنِى لِنَوائِبِهِ فَقَطَعتُهُ دُونَها؟! و مَن ذا الَّذِى رَجانِى لِعَظِيمَةٍ فَقَطَعتُ رَجاءَهُ مِنِّى؟! جَعَلتُ آمالَ عِبادِى عِندِى مَحفُوظَةً فَلَم يَرضَوا بِحِفظِى، و مَلأتُ سَماواتِى مِمَّن لا يَمَلُّ مِن تَسبِيحِى و أمَرتُهُم أن لا يُغلِقُوا الأبوابَ بَينِى و بَينَ عِبادِى فَلَم يَثِقُوا بِقَولِى! أَلَم يَعلَم [أنَ] مَن طَرَقَتهُ نائِبَةٌ مِن نَوائِبِى أنَّهُ لا يَملِكُ كَشفَها أحَدٌ غَيرِى إلاّ مِن بَعدِ إذنِى؟! فَما لِى أراهُ لاهِيًا عَنِّى؟ أعطَيتُهُ بِجُودِى ما لَم يَسْألنِى، ثُمَّ انْتَزَعتُهُ عَنهُ فَلَم يَسْألنِى رَدَّهُ و سَأَلَ غَيرِى! أ فَيَرانِى أبدَأُ بِالعَطاءِ قَبلَ المَسأَلَةِ ثُمَّ أُسأَلُ فَلا أُجِيبُ سائِلِى؟! أ بَخِيلٌ أنا فَيُبَخِّلُنِى عَبدِى؟! أوَ لَيسَ الجُودُ و الكَرَمُ لِى؟! أوَ لَيسَ العَفوُ و الرَّحمَةُ بِيَدِى؟! أوَ لَيسَ أنا مَحَلَّ الآمالِ؟ فَمَن يَقطَعُها دُونِى؟! أ فَلا يَخشَى المُؤَمِّلُونَ أن يُؤَمِّلُوا غَيرِى؟! فَلَو أنَّ أهلَ سَماواتِى و أهلَ أرضِى أمَّلُوا جَمِيعًا ثُمَّ أعطَيتُ كُلَّ واحِدٍ [مِنهُم] مِثلَ ما أمَّلَ الجَمِيعُ ما انتَقَصَ مِن مُلكِى مِثلَ عُضوِ ذَرَّةٍ؛ و كَيفَ يَنقُصُ مُلكٌ أنا قَيِّمُهُ؟! فَيا بُؤسًا لِلقانِطِينَ مِن رَحمَتِى، و يا بُؤسًا لِمَن عَصانِى و لَم يُراقِبنِى![1]

---

[1] الكافى، ج ٢، ص ٦٦، و قد روى هذه الرواية صاحب مستدرک الوسائل، فى أبواب جهاد النّفس و ما يناسبه، ج ١١، ص ٢٢١، فى مستدركه عن البحار، عن مجموع الدّعوات المنسوب الى أبى محمّد هارون بن موسى التلعكبرى عن نوف البكالى عن أميرالمؤمنين عليه السّلام، و فيها زياداتٌ فليراجع. و أوردها فى البحار، كتاب الذكر و الدّعا، ج ٩٤، ص ٩٤، ايضاً من الطبع الحديث عن كتاب العتيق الغروى و فيها زيادات هامّة، و فى آخرها دعاءٌ جميل أمر أميرالمؤمنين عليه السّلام أن يدعو بها نوف البكالى: [ما در مجلسى كه مباحث علمى مطرح مى‌شد حضور مى‌يافتيم درحاليكه قدرت مالى من در بعضى از سفرها به پايان رسيده بود، بعضى از دوستانم به من گفت: انتظار دارى اين مشكل بواسطهٔ چه كسى حلّ شود؟ گفتم: فلان كس ممكن است مشكل مرا حلّ كند، او پاسخ داد: پس معلوم مى‌شود كه به حاجتت نخواهى رسيد و آرزويت برآورده نخواهد شد و درخواستت به اجابت نمى‌رسد. گفتم: از كجا اين مطلب را مى‌گوئى؟ گفت: امام صادق عليه السّلام فرمودند: در بعضى از كتب خوانده‌ام كه خداى تبارک و تعالى مى‌گويد: قسم به عزّت و جلال و عظمت و مرتبه اعلاى من بر عرش كه هر آينه قطع خواهم نمود آرزوى هر آرزوكننده‌اى را از غير من. و به تحقيق كه بر او لباس مذلّت و پستى را پيش مردم مى‌پوشانم. و او را از نزديكى به خود بر كنار مى‌دارم. و از فضل و كرم خود دور مى‌سازم، آيا در گرفتاريها به سراغ ديگرى جز من مى‌رود، درحاليكه گرفتاريها به دست من است و او غير مرا مى‌طلبد. و در فكر خود درب منزل غير مرا مى‌كوبد. و كليدهاى همه دربها در دست من است، درحاليكه همهٔ آنها بسته‌اند، و فقط درب خانه من براى كسى كه مرا بخواند باز است، كيست كه مرا براى حادثه‌ها بطلبد و من رابطهٔ خود را با او قطع كرده باشم؟ و كيست كه در امر مهمّى اميد دستگيرى مرا داشته است و من اميد او را از خود نااميد كرده باشم؟ من آرزوهاى بندگانم را نزد خود محفوظ داشتم امّا آنان به اين امر رضايت ندارند. و آسمانهايم را از كسانى كه دائم در حال تسبيح من‌اند و هيچگاه

کسالت و ملالت بر ایشان پیش نمی‌آید پر نموده‌ام و به آنان امر کرده‌ام که درهای بین من و بین بندگانم را هرگز نبندند ولی این بندگان به کلام من اعتماد نکردند. آیا کسی که حادثه‌ای از حوادث روزگار بر او وارد شده است نمی‌داند که هیچ کس قادر بر رفع آن نمی‌باشد مگر پس از اذن و اجازهٔ من. پس چه شده است که می‌بینم از من غفلت ورزیده است. از بخشش خود چیزهائی به او عطاء کرده‌ام درحالیکه درخواست نکرده است، و سپس از او باز ستانده‌ام ولی او از من درخواست نکرده است که برگردانم و سراغ دیگری رفته است. آیا اینطور می‌پندارد که من کسی باشم که بدون درخواست اعطاء نماید ولی هنگام درخواست جوابی ندهم؟ آیا من بخیلم تا بندهٔ من مرا بخیل پندارد؟ آیا کرم و بخشش اختصاص به من ندارد؟ آیا رحمت و عفو در دست من نیست؟ آیا من محلّ آرزوها نیستم؟ پس چه کسی می‌تواند بین من و آن آرزوها فاصله بیندازد؟ آیا آرزومندان نمی‌ترسند که شخص دیگری را غیر از من آرزو نمایند؟ اگر اهل آسمانها و زمین من همگی آرزو نمایند سپس به هر کدام از آنها به اندازهٔ تمام آرزومندان اعطاء نمایم به اندازهٔ قسمتی از یک ذرّه از دارائی من کم نخواهد شد و چگونه منقصت پذیرد سرمایه‌ای که من عهده‌دار و مالک آن می‌باشم پس چه زشتی و پلیدی خواهد بود برای کسانی که از رحمت من ناامید باشند و برای کسانی که گناه می‌کنند و مراقب دستورات من نمی‌باشند. مترجم]

مجلس هفتم: تفسیر آیه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدۡحٗا فَمُلَٰقِيهِ﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و الصّلاة على محمّد و آله الطّاهرين

و لعنة اللَه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدّين

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدۡحٗا فَمُلَٰقِيهِ﴾.[1]

«ای انسان تو با سعی و کوشش و رنج و تعب بسوی پروردگار خود درشتابی، بنابراین به ملاقات او خواهی رسید!»

تمام افراد بشر در سیر و حرکتند از نقطه‌ای به نقطهٔ دیگر؛ خواهی نخواهی گردش زمان و سیر شمس و قمر آنها را از تولّد به زمان مرگ خواهد کشید. این از نقطهٔ نظر سیر ظاهر است، و امّا از نقطهٔ نظر سیر باطن همهٔ افراد بسوی خدا، بلکه تمام موجودات بازگشتشان بسوی اوست: ﴿أَلَآ إِلَى ٱللَهِ تَصِيرُ ٱلۡأُمُورُ﴾.[2]

و در سورهٔ مائده می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا وَإِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ﴾.[3]

---

[1] سوره الانشقاق (٨٤) آیه ٦.

[2] سوره الشّوری (٤٢) آیه ٥٣: [آگاه باش که: امور به سوی خدا بازگشت می‌کند!]

[3] سوره المائدة (٥) آیه ١٨: [و پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه میان آنها است از آن خدا است، و (در آخرت) بازگشت (بندگان) به سوی او است.]

و در سورهٔ هود می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ غَيۡبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَإِلَيۡهِ يُرۡجَعُ ٱلۡأَمۡرُ كُلُّهُۥ﴾.[1]

و در سورهٔ مریم می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَرِثُ ٱلۡأَرۡضَ وَمَنۡ عَلَيۡهَا وَإِلَيۡنَا يُرۡجَعُونَ﴾.[2]

همهٔ انسانها تسلیم و منقاد ارادهٔ حقّ هستند طوعاً أو کرهاً

همه تسلیم و منقاد ارادهٔ او هستند طوعاً أو کرهاً؛ در زیر خطّ فرمان حضرتش قرار دارند.

در سوره آل عمران می‌فرماید: ﴿وَلَهُۥٓ أَسۡلَمَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ طَوۡعٗا وَكَرۡهٗا وَإِلَيۡهِ يُرۡجَعُونَ﴾.[3]

مؤمن و منافق و کافر، مشرک و موحّد، نیکوکار و زشت کردار همه باید بسوی او حرکت کنند و او را زیارت و ملاقات نمایند.

و در سورهٔ جاثیه می‌فرماید: ﴿مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا فَلِنَفۡسِهِۦۖ وَمَنۡ أَسَآءَ فَعَلَيۡهَاۖ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمۡ

---

[1] سوره هود (۱۱) آیه ۱۲۳: [و عوالم غیب آسمانها و زمین اختصاص به خدا دارد؛ و تمام امور بازگشتنش به سوی اوست.]

[2] سوره مریم (۱۹) آیه ٤٠: [و بدرستی که تحقیقاً ما خودمان زمین را با آن کسانی که بر روی آن هستند به ارث خواهیم برد، و بسوی ما بازگشت می‌کنند.]

[3] سوره آل عمران (۳) آیه ۸۳: [آیا (پس از این همه ادلّه و آیات) جز دین خدا را می‌طلبند؟! درحالیکه هر که در آسمانها و زمین است (مؤمنین) از روی اطاعت و فرمانبری و (کفّار) از روی کراهت و سختی فرمانبردار او خواهد بود، و (در قیامت) بسوی او بازگردیده می‌شوند.]

تُرْجَعُونَ﴾.[1]

بنابراین مسلّم می‌شود که در این سیر و حرکت مقصد خداست، خواه راهرو مؤمن باشد و نیکوکار، خواه کافر باشد و بدرفتار. بنابراین همهٔ افراد در مسافرتند از مبدئی به منتهائی. مسافر خود آنها هستند، سفر بسوی خدا، راه سفر سیر در ملکات نفس است، زمان سفر مدّت خروج از منزل و وصول به مقصد است، مبدأ سفر عالم کثرت و حجاب، و منتهای سفر عالم توحید و رفع حجاب است. ولی مطلب اینجاست که با آنکه همه به شرف زیارت و ملاقات خدا می‌رسند، آنهائی که از راه مستقیم حرکت کرده و بر نفس خود ستم ننموده‌اند در تحت تجلّیات جمال و عطوفت و رحمت خدا واقع می‌شوند، و آنها که از راههای کج و منحرف راه پیموده‌اند بر نفس خود ستم نموده عمر خود را به بطالت گذرانیده و نتیجه از معرفت کم به دست آورده‌اند، در تحت تجلّیات جلال و قهر خدا واقع

---

[1] سوره الجاثیة (٤٥) آیه ١٥: [هر کس کار نیکو کرد برای خود کرده، و هر کس بدی نموده برای خود بجا آورده، سپس شما را (در قیامت) بسوی (جزاء و سزای) پروردگارتان باز می‌گردانند.]

شده، مطرود و منفور و در عالم بُعد قرار می‌گیرند.

راه خاصّ برای هر یک از افراد بشر به سوی خدا وجود دارد

با اندک توجّه به دست می‌آید که هر یک از افراد بشر راهی خاصّ از باطن خود بسوی خدا دارد. همانطوری که یک عدّه‌ای که در ظاهر یکجا اجتماع می‌کنند و به یک شکل و به یک نظم مانند صفّ جماعت قرار می‌گیرند لکن آرزوها و خیالات و افکار و اهداف هر یک از آنها مخالف با دیگری است و خاطرات وارده در دلهای آنان هر یک خلاف دیگری است، همینطور سیرهای باطنی و روحی هر یک خلاف دیگری است و هر یک از آنها در مجرائی خاصّ و مسیری معیّن بسوی مقصد حرکت می‌کند. آن کسی که ابداً و ابداً شائبهٔ خودپسندی و استکبار در نفس او نبوده، سر در مقام تسلیم نهاده و به فرمان تشریعی حضرت احدیّت خاضعاً خاشعاً در راه افتد و قلب و سرّ و نفس و بدن خود را در طاعت نهد، او در صراط مستقیم و به أقصر فاصله در مدّتی کوتاه از همه سرمایه‌های خدادادی حدّاکثر استفاده را برده و به مقصد خواهد رسید. آنان در روز قیامت مورد رحمت خدا واقع می‌شوند و به زیارت خدا با تجلّیات

جمال و تحقّق به مقام حمد نائل می‌گردند، خدا را با شادی و خوشی و مسرّت و لذّت و حبور و سرور ملاقات

می‌کنند، نامه عمل از سمت راست که کنایه از سعادت و رستگاری است به آنها می‌رسد؛ چنانکه خدا فرماید: ﴿فَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَيَقُولُ هَآؤُمُ ٱقۡرَءُواْ كِتَٰبِيَهۡ * إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلَٰقٍ حِسَابِيَهۡ * فَهُوَ فِي عِيشَةٖ رَّاضِيَةٖ * فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٖ * قُطُوفُهَا دَانِيَةٞ * كُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ هَنِيٓـَٔۢا بِمَآ أَسۡلَفۡتُمۡ فِي ٱلۡأَيَّامِ ٱلۡخَالِيَةِ﴾.[1]

این دسته که اصحاب یمینند شادان و خرّم با دیگران می‌گویند: ای مردم بیائید و این نامهٔ عمل را بخوانید، ببینید چگونه پروردگار رحیم از نوشتن ذرّه‌ای خودداری ننموده، و چه جزئیّات از اعمال نیکوی ما را ضبط نموده است! ببینید چه نامهٔ پر ارج و با مسرّتی است که دلها را شاد و روح را خرّم می‌کند! آری من چون در دنیا یقین به حساب داشتم و می‌دانستم که عالم خلقت و کاخ آفرینش سرسری نیست و بازیچه خلق نشده است قدم در راه صدق استوار نهادم و از این خطّه تجاوز ننمودم، خدا برای من چنین

---

[1] سوره الحاقّة (٦٩) آیات ١٩ إلی ٢٤: [و امّا آن کسی که نامهٔ عمل از جانب راست به او داده شود (به اهل محشر با سرور و فرح) گوید: بیائید و نامهٔ عمل مرا بخوانید! من ملاقات و میعاد چنین روزی را باور داشتم و معتقد بودم! این چنین کسی در عیش و نوش دائمی‌که مورد پسندش باشد پیوسته خواهد بود؛ در بهشت عالی مرتبه که میوه‌های نزدیک و در دسترس است جاودان زیست می‌نماید؛ (و از جانب فرشتگان الهی به آنان خطاب رسد که) بخورید و بیاشامید! گوارا باد بر شما! این دستمزد و پاداشی است که در مقابل آن ایّامی‌که در دنیا گذشت و به طاعت و اجتناب از معصیت مشغول بودید داده می‌شود.]

منزلگهی مقرّر فرمود!

این دسته در عیش و کامرانی مورد پسند خود واقع خواهند بود، در بهشت‌های رفیع الدرجه و عالی‌مقام سکنی خواهند گزید، آنجا که دسترسی به تمام مشتهیات میسّر است، ﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ ٱلْأَنفُسُ وَتَلَذُّ ٱلْأَعْيُنُ﴾؛[1] در چیدن

میوه از درخت مشکلی ایجاد نمی‌گردد، میوه‌ها رسیده و در دسترس واقعند. خطاب از جانب حضرت حق برسید: به این نعمت‌ها متنعّم باشید! بخورید و بیاشامید! گوارا باد بر شما این نعمتهای بهشتی به پاس اجر و مزد آن چند روزهٔ موقّت دنیا که با صدق قدم زدید و به امانتهای خدا که به شما سپرده بود تجاوز ننموده، آنها را صحیحاً و سالماً به حضرت ربوبی برگردانیدید!

و امّا آن کسانی که عقل خود را منکوب هواهای خود نموده، شهوات و نفس امّاره بر آنها مستولی شده است، و در دائرهٔ خیالات و هواهای نفسی و آرزوهای باطل دور می‌زنند تا بالأخره

---

[1] سوره الزّخرف (٤٣) قسمتی از آیه ٧١: [و در آن بهشت‌ها از هر چیزی که نفوس بخواهند و اشتها کنند، و دیدگانشان از آن لذّت برد موجود است.]

عمرشان به پایان رسیده و از نور معرفت در دلشان چیزی نتابیده، آنهائی که در راه کج افتاده و مسیر خود را طولانی نموده، خسته و فرسوده شده و قدمی جلو نیامده‌اند، آنهائی که امانتهای خدا را خیانت کرده، از چشم و گوش و عقل و علم و قدرت و حیات بهره نبرده‌اند، و آنها را در راه باطل و خیالات فاسد نموده‌اند مورد تجلّیات جلال و قهر واقع می‌شوند خدا را ملاقات می‌کنند ولی با خشم و غضب، و با لعن و طرد او مواجهند: ﴿وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِشِمَالِهِۦ فَيَقُولُ يَٰلَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَٰبِيَهْ * وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ * يَٰلَيْتَهَا كَانَتِ ٱلْقَاضِيَةَ * مَآ أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهْ * هَلَكَ عَنِّي سُلْطَٰنِيَهْ﴾.[1] فریاد می‌دارند که: ای کاش این نامهٔ عمل از طرف چپ که کنایه از شقاوت و خذلان و جهنّم است به ما نمی‌رسید ای کاش نامه عملی نداشتیم! ای کاش از حساب خود

آگاه نمی‌شدیم! ای کاش آن مرگی که ما را ربوده

---

[1] سوره الحآقّة (٦٩) آیه ٢٥ إلی ٢٩: [و امّا آن کسی که نامهٔ عمل را از جانب چپ (که جانب شقاوت است) به او داده شود، پس می‌گوید: ای کاش من چنین نامهٔ عملی را دریافت نمی‌کردم؛ و من هرگز از حساب کردارم آگاه نمی‌شدم: ای کاش نابودی و نیستی مرا در کام خود می‌برد و مرا از چنگ این غصّه و اندوه می‌رهانید؛ ای وای که آن مال و منال به درد من نخورد؛ و مرا از چنین روزی در امان نداشت و بی‌نیاز نکرد؛ ای وای که قدرت و سلطنت من نابود گشت و امروز دستی از من نگرفت.]

بود یکسره ما را در کام خود می‌گرفت و نیست و نابود می‌گردیدیم و برای ما چنین روزی نبود! آن همه اموال ما به درد ما نخورد! قدرت و قوّتهای ما همه نیست و نابود شده، اینجا ما را تنها گذاردند با دست خالی بدون مال و شوکت و عظمت، با باری از گناه و شرمندگی وارد شدیم!

به این دسته از طرف خدا به ملائکه خطاب می‌شود: ﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ ٱلْجَحِيمَ صَلُّوهُ * ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَٱسْلُكُوهُ * إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ ٱلْعَظِيمِ * وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلْمِسْكِينِ﴾.[1] «او را بگیرید و سپس به آتش دوزخ درافکنید و سپس در زنجیرهائی که طول آن هفتاد ذراعست درآویزید چون به خدای عظیم ایمان نیاورده بود و بر غذا دادن به مسکینان و مستمندان رغبتی نداشت! امروز جز آتش دوزخ و فلزّ گداختهٔ توأم با چرک و خون که غذای زیانکاران است غذائی ندارد!»

بنابراین تمام افراد بشر که دارای دستجات مختلف و به گروههای متعدّد منقسم می‌گردند و احزاب متنوّعه‌ای دارند از نقطهٔ نظر معنی از این دو دسته خارج نیستند: یا مورد لطف خدا

---

[1] سوره الحآقّة (٦٩) آیات ٣٠ الی ٣٤.

هستند، و این اختصاص به مردان راست کردار و راست گفتار و مؤمن و موحّد دارد: ﴿رَضِيَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ أُوْلَـٰٓئِكَ حِزْبُ ٱللَّهِ أَلَآ إِنَّ حِزْبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ﴾،[1] یا کجرو و منحرف و متجاسر و متجاوز به

حقوق نفس و غیر بوده، شیطان بر آنها مسلّط شده و یاد خدا از دل آنها بیرون رفته، و این افراد داخل در حزب شیطانند: ﴿ٱسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ ٱلشَّيْطَـٰنُ فَأَنسَىٰهُمْ ذِكْرَ ٱللَّهِ أُوْلَـٰٓئِكَ حِزْبُ ٱلشَّيْطَـٰنِ أَلَآ إِنَّ حِزْبَ ٱلشَّيْطَـٰنِ هُمُ ٱلْخَـٰسِرُونَ﴾.[2]

در امّت پیغمبر خاتم النّبیین محمّد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم دسته‌ای حزب خدا هستند که از آن حضرت به تمام معنی الکلمه تبعیّت کنند؛ آنها که ایمان به ولایت أمیرالمؤمنین علیه الصّلوة و السّلام بیاورند و در تحت تعلیمات آن حضرت به پیروی از حرکات و

---

[1] سوره المجادلة (۵۸) آیه ۲۲: [خدا (بسبب ایمان و کردارشان در دنیا) از ایشان راضی و خوشنود است، و اینان از خدا (بسبب گرامی داشتن او آنان را در دنیا و آخرت) خوشنوداند، آن گروه لشگر خدایند، آگاه باشید محقّقاً لشگر خدا (به همه خیرات و نیکیهای دنیا و آخرت) همان رستگارانند.]

[2] سوره المجادلة (۵۸) آیه ۱۹: [شیطان بر ایشان غالب و چیره گشته، پس ذکر و یاد خدا را از یادشان برده (آنها را از توجّه و روی آوردن بخدای تعالی غافل و نا آگاه گردانیده) آن گروه لشگر و یاران شیطان‌اند (ای عقلاء و خردمندان) آگاه باشید لشگر شیطان همان زیانکاران‌اند (که نعمت همیشگی را از دست داده و خود را به عذاب جاوید گرفتار کرده‌اند).]

سکنات آن حضرت به مقصد برسند: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ * وَمَن يَتَوَلَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَإِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ﴾.[1]

فقط شیعیان حزب غالب و پیروزند

این آیات که دربارهٔ أمیرالمؤمنین علیه السّلام نازل شده است صراحت دارد بر آنکه: شیعیان که از خدا و رسول و مقام ولایت أمیرالمؤمنین علیه السّلام تبعیّت کنند و آن حضرت را ولیّ و سرپرست و صاحب اختیار خود بدانند فقط آنان حزب غالب و پیروزند و بس! آنها هستند که خدا از آنها راضی بوده و آنان نیز از خدا راضی خواهند بود! آنها هستند که در صراط مستقیم حرکت نموده و تمام نیروهای ظاهری و باطنی خود را در راه خدا به مصرف انداخته و بکار برده‌اند!

پیغمبر در حدیث مجمعٌ علیه بین شیعه و سنّی فرمود که: من کتاب خدا و

---

[1] سوره المائدة (٥) آیه٥٥ و ٥٦: [این است و جز این نیست که ولیّ شما خداست و رسول خدا و کسانی که ایمان آورده؛ اقامهٔ نماز می‌کنند؛ و در حال رکوع أداء زکات می‌نمایند. و هر کس که ولایت خدا و رسول خدا و مؤمنان را بپذیرد، پس حقّاً، حزب خدا غلبه کنندگانند.]

عترت خود را که اهل بیت منند در میان شما به خلافت می‌گذارم، و این دو قابل تفکیک نیستند تا هر دو با هم روز بازپسین کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

و فی الإحتِجاجِ[1] فی رِسالَةِ أبی الحَسَنِ الثّالِثِ عَلِیِّ بنِ مُحَمَّدٍ الهادِی عَلَیهِماالسَّلامُ إلَی أهلِ الأهوازِ ـ حینَ سَئَلوهُ عَنِ الجَبرِ و التَّفویضِ ـ إلی أن قالَ عَلَیهِما السَّلامُ: و أصَحُّ خَبَرٍ ما عُرِفَ تَحقِیقُهُ مِنَ الکِتابِ مِثلُ الخَبَرِ المُجمَعِ عَلَیهِ مِن رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله، [حَیثُ] قالَ: إنِّی مُستَخلِفٌ فِیکُمْ خَلِیفَتَینِ: کِتابَ اللهِ و عِترَتِی؛ ما إن تَمَسَّکتُمْ بِهِما لَن تَضِلُّوا بَعدِی، و إنَّهُما لَن یَفتَرِقا حَتَّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ! و اللَّفظَةُ الأُخرَی عَنهُ فی هَذا المَعنَی بِعَینِهِ قَولُهُ صلّی الله علیه و آله و سلّم: إنِّی تارِکٌ فِیکُمُ الثِّقلَینِ: کِتابَ اللهِ و عِترَتِی أهلَ بَیتِی، و إنَّهُما لَن یَفتَرِقا حَتَّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ؛ ما إن تَمَسَّکتُمْ بِهِما لَن تَضِلُّوا![2]

بنابراین کسانی که گفتند: کَفانا کِتابَ اللهِ دروغ

---

[1] علی ما نقل عنه فی تفسیر المیزان، ج ٦، ص ١٨ ـ ١٧.

[2] نقل فی سفینة البحار، ج ٢، ص ٣٥٩، عَنِ الشَّیخِ الطُوسیِّ (ره) عَن عَلِیِّ بنِ أبی‌طالِبٍ عَلَیهِ السّلامُ، قالَ: سَمِعتُ رَسولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ و آلِهِ یَقولُ: إنَّ اُمَّةَ موسَی افتَرَقَت بَعدَهُ عَلَی إحدَی و سَبعینَ فِرقَةً، فِرقَةٌ مِنها ناجِیَةٌ و سَبعونَ فی النّارِ؛ و افتَرَقَت اُمَّةُ عیسَی بَعدَهُ عَلَی اثنَتَینِ و سَبعینَ فِرقَةً، فِرقَةٌ مِنها ناجِیَةٌ و إحدَی و سَبعونَ فی النّارِ؛ و إنَّ اُمَّتِی سَتَفتَرِقُ [بَعدِی] عَلَی ثَلاثَةٍ و سَبعِینَ فِرقَةً، فِرقَةٌ مِنها ناجِیةٌ و اثنَتانِ و سَبعونَ فی النّارِ! و بِمَضمونِها رِواياتٌ کَثیرةٌ.

[در کتاب احتجاج در نامه‌ای از امام هادی علیه السّلام به مردم اهواز ضمن پاسخ به سؤال از جبر و تفویض می‌فرمایند: صحیح‌ترین خبری که از حیث اتقان با کتاب الهی مشابهت دارد و خبری است که تمامی فرقه‌ها بر آن شهادت می‌دهند، روایتی است از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم که فرمودند: من دو جانشین پس از خود در میان شما باقی می‌گذارم: کتاب الهی و عترت خودم. مادامی که به آن دو تمسّک کنید گمراه نخواهید شد و این دو از هم جدا نخواهند شد تا اینکه کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. و عبارت دیگر از رسول خدا در این مورد اینست: من در میان شما دو چیز گرانسنگ باقی می‌گذارم اوّل کتاب خدا و دوّم عترت و اهل بیت من. و این دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند، تا مادامی که به این دو تمسّک بجوئید گمراه نخواهید شد. مترجم]

گفتند؛ چون کتاب اللَه از عترت جدا نمی‌شود. آنها نه کتاب را گرفتند نه عترت را، دستشان از همه جا خالی ماند، چون کتاب اللَه که مجموعۀ بین الدّفّتین نیست، ﴿بَلۡ هُوَ ءَايَٰتُۢ بَيِّنَٰتٞ فِي صُدُورِ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ﴾.[1] بنابراین دستشان از دامان راسخین در علم که کوتاه شد دستشان از کتاب خدا کوتاه شد، گرچه شبانه روز با پیغمبر بودند و در صفّ اوّل نماز با پیغمبر حاضر می‌شدند، ولی چه فایده که دلهای آنان کور و بر گوشهای آنان وقر و پارگی رخ داده از درك حقایق محروم بودند.

امّا شیعیان و پیروان علی بن أبی‌طالب در همان زمانِ رسول خدا فائز و ناجح بوده، دلهای آنان روشن و قلوب آنان طاهر بود.

سرگذشت اُویس قرنی

اُویس قرنی به خدمت پیغمبر مشرّف نشد؛ در زمان حیات رسول الله آن حضرت را دیدار نکرد، مرد شترچرانیست در یمن که مردم شتران خود

---

[1] سوره العنکبوت (۲۹) صدر آیه ٤۹: [بلکه این قرآن، آیات روشن و ادلّۀ واضح و مبرهن است در سینه‌های کسانی که به آنها علم داده شده است، و کسی نیست که آیات ما را انکار کند مگر ظالمان و ستم پیشگان.]

را به او می‌سپردند، و او آنها را اجاره می‌کرد و با مادرش از درآمد آن ارتزاق می‌نمود. ولی چنان قلبش روشن و چنان به انوار ملکوتیّه آشنا شده بود. چنان نور خدا در دلش تابان و به اسرار و رموز قرآن و ولایت أمیرالمؤمنین واقف گشته بود که پیغمبر به زیارت و دیدار او اظهار اشتیاق می‌فرمود! این مرد برای درک محضر مقدّس مولای متّقیان از یمن حرکت کرد و در سنهٔ ۳۸ هجری در کوفه آمد و در رکاب مقدّس مولی الموالی در جنگ صفّین شربت شهادت نوشید؛ هنیئاً له. نه از او سری بود نه صدائی، مرد آرام بی‌هوا؛ آری خواجهٔ لولاک فرمود:

أولیائِی تَحتَ قَبابِی لا یَعرِفُهُم غَیرِی.[1]

هرم بن حیّان گوید: اویس که در کوفه وارد شد هیچکس او را نمی‌شناخت و از احوال او خبری نداشت، ولی چون من شنیده بودم که پیغمبر فرموده است که این مرد یَمَنی به اندازهٔ طایفهٔ ربیعه و مضرّ را شفاعت می‌کند، آتش عشق او در دل من زبانه کشید. به جستجوی او رفتم و دیدم در کنار شطّ کوفه وضو می‌ساخت و جامه‌های خود را می‌شست. او را همانطور که شنیده بودم یافتم. سلام کردم، جواب داد و در من نگریست. خواستم دستش بگیرم دست به من نداد. گفتم: رَحِمَکَ اللهُ یا اُوَیسُ و غَفَرَ لَکَ! چگونه‌ای اویس؟ او نیز بر من نظر نموده، گفت: حَیّاکَ اللهُ یا هَرِمَ بنَ حَیّانِ! چگونه‌ای؟ گفتم: نام مرا و نام پدر مرا از کجا دانستی؟ گفت: نَبَّأنِی العَلیمُ الخَبیرُ؛ آن کسی که هیچ چیز از علم او خارج نیست! گفتم: به من از رسول الله حدیثی بگو! گفت: من او را درنیافته‌ام، اخبار وی از دیگران شنیده‌ام و نخواهم که راه حدیث بر خویش گشایم، و نخواهم که محدّث و مفتی و مذکِّر باشم که مرا خود شغلی هست که بدان مشغولم. گفتم: آیه‌ای از قرآن بر من تلاوت کن! گفت: أعوذُ باللهِ مِن الشَّیطانِ الرَّجیمِ و زار بگریست، و

---

[1] تذکرة الأولیاء، ص ٢٦.

گفت: چنین می‌فرماید خدای جلّ جلاله: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ﴾،[1] ﴿وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا لَٰعِبِينَ﴾،[2] ﴿مَا خَلَقۡنَٰهُمَآ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ تا اینجا که ﴿هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ﴾.[3]

باری،[4] این مرد زنده دل به حقیقت کتاب خدا آشنا شده و به سرّ ولایت رسید، و لذا از شیعیان و موالیان أمیرالمؤمنین علیه السّلام بود.

کیفیّت استفاده از حضرت حجّت علیه السّلام در عصر غیبت

ما نیز نگوئیم که حضرت قائم آل محمّد حجّة بن الحسن المهدیّ غائب است و ما نمی‌توانیم استفاده کنیم! او از ما غائب است نه ما از او؛ او همه جا هست و بر هر موجودْ حاضر و ناظر. حجاب از طرف ماست که بر دل‌های ما چرک گرفته و دیده‌های قلب ما را کور نموده،

---

[1] سوره الذّاریات (۵۱) آیه ٥٦: [و من جنّ و انس را نیافریدم مگر برای آن که مرا عبادت نمایند.]

[2] سوره الأنبیآء (۲۱) آیه ١٦: [و ما در خلقت آسمان و زمین و آنچه که در بین آنهاست، بازیگر نبوده‌ایم (به بازیچه نیافریده‌ایم).]

[3] سوره الدّخان (٤٤) آیه ۳۹ إلی ذیل آیه ٤٢: [آسمانها و زمین را نیافریدیم مگر بحقّ و درستی ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند.]

[4] تذکرة الأولیاء، ص ۳۰.

نمی‌گذارد چشممان به جمال دل آرای او بیفتد. اگر در مقام تزکیه و طهارت برآئیم و قدم در راه صدق گذاریم و مرسل العنان خود را به دست هوی نسپاریم این حجاب کنار برود و جمالش را زیارت کنیم و به حقایق أسرار عالم و حقیقت آن حضرت واقف گردیم، گو که ظهور نوعی و عمومی بشود یا نشود. خدا این راه را بر أحدی نبسته و کسی را به علّت فساد و گناه غیر، از زیارت آن حضرت محروم ننموده است. شاید با لطف خدا این حقیقت جلوه‌گر شود و دلهای خسته را به نور خود راحتی و زخمهای جانکاه را با دست خود مرهمی بنهد.

فرازی از دعای ندبه

امروز که روز عید است علاوه بر غسل و نماز عید و اخراج فطره، خواندن دعای ندبه مستحبّ است. دعای ندبه یعنی گله و شکوه‌ای که مؤمن در زمان غیبت می‌کند، و آه و درد و ناله‌ای که در حال فرقت أنوار جمال ولیّ خدا دل او را آتش می‌زند؛ همه امروز دعای ندبه را بخوانیم:

أینَ بَقِیَّةُ اللهِ الَّتِی لا تَخلُو مِنَ العِترَةِ الهادِیَةِ! أینَ المُدَّخَرُ لِتَجدِیدِ الفَرائِضِ و السُّنَنِ! أینَ المُتَخَیَّرُ لإعادَةِ المِلَّةِ و الشَّرِیعَةِ! أینَ مُحیِی مَعالِمِ الدِّینِ و أهلِهِ! أینَ مُعِزُّ الأولِیاءِ و مُذِلُّ الأعداءِ! أینَ جامِعُ الکَلِمَةِ عَلَی التَّقوَی! أینَ بابُ اللهِ الَّذِی

مِنهُ يُؤتَى! أينَ وَجهُ اللهِ الَّذِى إلَيهِ يَتَوَجَّهُ الأولِياءُ! أينَ السَّبَبُ المُتَّصِلُ بَينَ الأرضِ و السَّماءِ! أينَ صاحِبُ يَومِ الفَتحِ و ناشِرُ رايَةِ الهُدَى! أينَ مُؤَلِّفُ شَملِ الصَّلاحِ و الرِّضا! أينَ الطّالِبُ بِذُحُولِ الإنبِياءِ و أبناءِ الأنبياءِ! أينَ الطّالِبُ بِدَمِ المَقتولِ بِكَربَلاءَ! أينَ صَدرُ الخَلائقِ ذُو البِرِّ و التَّقوَى! أينَ ابنُ النَّبِيِّ المُصطَفَى و ابنُ عَلِيٍّ المُرتَضَى![1]

---

[1] فقراتی از دعای ندبه: [کجاست بقیّة الله که از عترت و اهل بیت هدایتگر جدا نیست! کجاست آن ذخیره‌ای که خدای متعال برای تجدید واجبات و سنّت‌ها مقرّر فرموده است! کجاست آن برگزیده برای بازگرداندن ملّت اسلام و شریعت پیامبر بر محور اصلی و واقعی خود! کجاست زنده کنندهٔ حقائق و مبانی دین و اهل آن! کجاست درب حریم الهی که از آنجا باید وارد گردید! کجاست آن مظهر اتمّ الهی که اولیاء متوجّه او می‌باشند! کجاست ریسمان اتّصال فیض خداوند با زمین و آسمان! کجاست صاحب روز رستگاری و انتشار دهندهٔ پرچم هدایت! کجاست پیوند دهنده پراکندگی صلاح و خوشنودی! کجاست طلب کنندهٔ ستمها و کینه‌هائی که بر انبیاء و فرزندان انبیاء روا داشتند! کجاست طلب کنندهٔ خون شهید کربلاء! کجاست برترین خلائق نیکوکار و نیکو سرشت! کجاست فرزند پیامبر مصطفی و فرزند علی مرتضی! مترجم]

مجلس هشتم: تفسیر آیه ﴿قُلِ ٱدعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدعُواْ ٱلرَّحمَٰنَ أَيًّا مَّا تَدعُواْ فَلَهُ ٱلأَسمَآءُ ٱلحُسنَىٰ﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و الصّلاة على محمّد و آله الطّاهرين

و لعنة اللَه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدّين

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدۡعُواْ ٱلرَّحۡمَٰنَ أَيّٗا مَّا تَدۡعُواْ فَلَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾.[1]

«بگو: خدا را بخوانيد يا رحمن را بخوانيد، هر چه را كه بخوانيد اسم اوست! براى خدا أسماء حسنائيست، خدا را با أسماء حسناى او بخوانيد!»

شكّ نيست كه ذات مقدّس لايزالى كه مافوق تصوّر و مافوق اسم و رسم است هيچ صفتى به حدودها منطبق بر او نيست، بلكه آن ذات خارج از حيطهٔ تعيّنات أسماء و صفاتست؛ فرمود أميرالمؤمنين عليه السّلام:

وَ كَمالُ الإخلاصِ لَهُ نَفيُ الصِّفاتِ عَنهُ لِشَهادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أنَّها غَيرُ المَوصُوفِ و شَهادَةِ كُلِّ مَوصُوفٍ أنَّهُ غَيرُ الصِّفَةِ، فَمَن وَصَفَ اللَهَ سُبحانَهُ فَقَد قَرَنَهُ؛ الخ.[2]

ولكن در مرتبهٔ اوّل تعيّنات ذات مقدّسه با اسم

---

[1] سوره الإسرآء (۱۷) صدر آيه ۱۱۰.

[2] نهج البلاغة، عبده، الخطبة الأُولى، ج ۱، ص ۱۵: [و كمال اخلاص براى خداوند نفى صفات از اوست. زيرا هر صفتى خود گواه بر مغايرت با موصوف خود است و هر موصوفى گواه بر جدائى او از صفت خود است. پس كسى كه خدا را توصيف كند براى او همانند و مثل قرار داده است. مترجم]

«هو» و «الله» و سپس در مراتب دیگر با اسم «حیّ» و «قادر» و «عالم»، و سپس با تعیّنات این أسماء در مراتب دیگر با اسم «الرّحمن» و «الرّحیم» و «الخالق» و «المبدأ» و «المعید»، و همچنین در مراتب نازلتری با اسم «أحکم الحاکمین» و «أرحم الرّاحمین» و «شدید العقاب» و غیر ذلک متعیّن می‌گردد.

بندهٔ پروردگار در هر حالی که هست و در تحت هر اسمی که خود را می‌بیند باید خدا را از راه آن اسم بخواند

بندهٔ پروردگار در هر حالی که هست و خود را در تحت هر اسمی که می‌بیند باید خدا را از راه آن اسم بخواند. مثلاً شخصی که احتیاج به رزق دارد، گرسنه است نان می‌خواهد یا تشنه است آب طلب می‌کند باید خدا را با اسم «رازق» بخواند، نه با اسم «القهّار» و «الخالق» مثلاً؛ و کسی که فرزند ندارد و دنبال فرزند می‌گردد باید خدا را با اسم «الخالق» و «البارئ» و «المصوّر» و «المکوّن» طلب کند، نه با اسم «الغفور» و «توّاب الذنوب» مثلاً. کسی که از دست دشمنی شکوه دارد و می‌خواهد خدا او را خلاص کند و دشمن را هلاک گرداند باید خدا را با اسم «المخلّص» و «المنجی» و «شدید العقاب» بخواند. کسی که از

گناهان خود شکوه دارد و طلب آمرزش می‌کند باید خدا را به اسم «الرّحیم» و «الغفّار» بخواند نه با اسم «الخالق» و «القهّار» مثلاً. و اگر هم لفظاً با این أسماء نخواند، بلکه اشتباهاً با أسماء مخالف آن بخواند باز دعایش مستجاب می‌شود؛ چون در حقیقت معنی همان اسمی را که قلبش از آن اسم مدد می‌طلبد در نظر آورده است و به حقیقت همان اسم دل داده و تمسّک جسته، نه به حقیقت این اسمی را که خطاءً بر زبان جاری ساخته است ﴿وَلِلَّهِ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ فَٱدْعُوهُ بِهَا﴾.[1]

بنابراین حتماً باید استمداد از ذات لایزالی برای قضاء حوائج مختلفه با

[1] سوره الأعراف (۷) آیه ۱۸۰: [از برای خداوند اسماء نیکوترین و نامهای بهترین وجود دارد؛ پس او را با آن اسماء و نامهای بهترین بخوانید!]

أسماء مختلفه باشد، و به خدا از راه آن اسم تمسّک جست. ادعیهٔ مختلفی که در شرع مقدّس از أئمّهٔ معصومین صلوات الله علیهم أجمعین وارد شده است بر این منظور است. هر دعا خاصیتی مخصوص به خود برای استجابت دعوت خاصّی دارد. مؤمن باید حال خود را بسنجد و ببیند که قلب او در تحت کدام اسم واقعست، به همان ذکر و دعا متذکّر و داعی شود. در این صورت ترقّی می‌کند. و الاّ عروج و صعودی ندارد و در همانجا می‌ماند و یا سیر قهقری می‌نماید.

اولیائی که زبانشان از دعا کردن بسته می‌باشد

بعضی از أولیاء خدا که در مقام سیر روحی از أسماء تعیّنیه عبور کرده‌اند و قدرت و علم و حیات خدا را محیط بر جمیع کائنات بالمشاهدة و المعاینة درک نموده‌اند و در تحت اسم «الله» یا اسم «هو» قرار گرفته، محو أنوار ذات ذوالجلال واقع شده‌اند، دیگر در آن حال نمی‌توانند خدا را به اسم خاصّی بخوانند، بلکه به آن ذات واجب الوجود بدون تعیّن در صفت و اسمی عارف شده و تجلّیات أنوار ذات بدون تحدّد و تقیّد به اسم خاصّی بر آنان جلوه‌گر است؛ آنها کسانی هستند که دائماً متوجّه و ذاکر خدا بوده، محو و غرق

انوار او هستند و مات و مبهوت و متحیّر، در آن عظمت دریای بی‌کران توحید مدهوشند. در اینجاست که مولی محمّد رومی بلخی رحمة الله علیه گوید:

اینجاست که تلذّذ عبد به حمد خدا و تعظیم شأن خدا و اعتراف به احسان خدا صدها برابر لذّتش از دعا بیشتر است.

قال السیّد الأجلّ علی بن طاووس:

فَیَکونُ تَلذُّذُکَ بِحَمدِهِ و تَعظِیمِ شَأنِهِ و الإعتِرافُ بِإحسانِهِ أحَبُّ إلَیکَ فی أوقاتِ الدُّعاءِ مِن ذِکرِ حَوائِجِکَ، و لَو کانَتْ مِن مُهِمّاتِکَ فی دارِ الفَناءِ أو لِدَفعِ أعظَمِ البَلاءِ؛ فَإنَّکَ أیُّهَا العَبدُ لَو عَرَفتَهُ جَلَّ جَلالُهُ عَلَی الیَقینِ عَرَفتَ أنّ اشتِغالَکَ بِحِفظِ

حُرمَتِهِ و حَقِّ رَحمَتِهِ أبلَغَ فيما تَرَاهُ مِن إجابَتِهِ و مُساعَدَتِهِ. [ثُمَّ قالَ:] كَما رُوِينا بِإسنادِنا إلى مُحَمَّدِ بنِ يَعقوبِ الكُلَينِي عَن عَلِيِّ بنِ إبرَاهِيمَ عَن أبيهِ [عَن أبي بَصيرٍ] عَن إبنِ أبي عُمَيرٍ عَن هِشامِ بنِ سالِمٍ عَن أبي‌عَبدِاللهِ عَلَيهِ السّلامُ، قالَ: إنَّ اللهَ عَزَّوجَلَّ يَقولُ: مَن شَغَلَ بِذِكرِي عَن مَسئَلَتِي أعطَيتُهُ أفضَلَ ما أُعطِيَ مَن سَئَلَنِي. [ثُمَّ قالَ:] أقولُ أنا: أما عَرَفتَ هَذا المَقامَ عَن أهلِ القُدوَةِ مِن أئمَّةِ الإسلامِ إنّ النَّبيّ عَلَيهِ أفضَلُ السَّلامِ قالَ: أفضَلُ الدُّعاءِ دُعائِي و دُعاءُ الأنبياءِ قَبلي؛ ثُمَّ ذَكَرَ تَهليلاً و تَمجيدًا و تَحميدًا. فَقيلَ لَه: ما مَعناهُ أينَ هَذا مِنَ الدُّعاءِ؟ فَقالَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيهِ و عَلَى آلِه [و عَلَى] مَن تَقَدَّمَ و تَأَخَّرَ عَنهُ مِنَ الأصفياءِ ما مَعناهُ: فَأَيُّنا أعرِفُ بِمرادِ الدّاعِي و السّائِلِ و أكمَلُ في طَلَبِ الفَضائِلِ؟ اللهُ جَلَّ جَلالُهُ أو عَبدُاللهِ بنُ جَذعانِ؟ حَيثُ مَدَحَهُ أُمَيَّةُ بنُ أبي الصَّلتِ، فَقالَ:

فانی در اسم اعظم نمی‌تواند خدا را به اسم خاصّی بخواند

البته اگر بنده‌ای که به اسم أعظم حق متحقّق نشده و فانی در ذات الهی نگشته است، ذات خدا را در نظر آورد و به ثناء و حمد او مشغول گردد چه بهتر، ولی آن کسی که فانی در اسم أعظم شده است ابداً قدرت ندارد در آن حال خدا را به اسم خاصّی بخواند.

در حالات حضرت ابراهیم خلیل سلام الله علیه آورده‌اند که چون او را منجنیق گذاردند، آسمان و زمین و آنچه در آسمان و زمین بود از فرشتگان ـ مگر ثقلین ـ صیحه زدند[1] به یک صیحهٔ واحده، که ای پروردگار ما، در روی زمین غیر از ابراهیم کسی نیست که تو را بپرستد، ما را

[1] تفسیر روح البیان، ج ۵، ص ۴۹۷ و ۴۹۸.

امر کن تا او را یاری کنیم!

فَقالَ تَعالَی: إن استَغاثَ بِأحَدٍ مِنکُم لِیَنصُرَهُ فَقَد أذِنتُ لَه فی ذَلکَ، و إن لَم یَدعُ فَأنا أعلَمُ بِهِ؛ و أنا وَلیُّهُ فَخَلّوا بَینی و بَینَهُ فَإنّهُ خَلیلی لَیسَ لِی خَلیلٌ غَیرُهُ، و أنا إلهُهُ لَیسَ لَه إلَهٌ غَیرِی! فَلَمّا أرادوا إلقاءَهُ فی النّارِ أتاهُ خازِنُ الرِّیاحِ، فَقالَ: إن شِئتَ طَیَّرتُ النّارَ فی الهَواءِ! و أتاهُ خازِنُ المیاهِ، فَقالَ: إن أرَدتَ أخمَدتُ النّارَ! فَقالَ إبراهیمُ: لا حاجَةَ لی إلَیکُم! ثُمَّ رَفَعَ رأسَهُ إلی السَّماءِ، فَقالَ: اللهُمَّ أنتَ الواحِدُ فی السَّماءِ و أنا الواحِدُ فی الأرضِ، لَیسَ فی الأرضِ مَن یَعبُدُکَ غَیری،

حَسبِیَ اللهُ و نِعمَ الوَکیلُ! إلی أن قالَ:
إنّ جَبرَئیلَ عَلَیهِ السّلامُ أدرَکَهُ فی الهَواء فَامتَحَنَهُ بِقَولِهِ: هَل لَکَ مِن حاجَةٍ؟ و ما کانَ فیهِ مِنَ الوجودِ ما تَتَعَلَّقُ بِهِ الحاجَةُ. فَقالَ: أمّا إلیکَ فَلا! قالَ لَهُ جَبرَئیلُ: سَل رَبَّکَ ـ امتِحانًا لَه ـ فَأخفَی سِرَّهُ عَن جَبرَئیلَ غَیرَةً عَلَی حالِهِ، فَقالَ: حَسبِی مِن سُؤالِی عِلمُهُ بِحالِی.[1]

شاید اشاره به بعضی از نظایر این حالات باشد[2] آنجا که شیخ مصلح الدّین

---

[1] تفسیر روح البیان، ج ۵، ص ۴۹۷ و ص ۴۹۸: [پس خداوند خطاب کرد: اگر ابراهیم به یکی از شما استغاثه کرد برای یاری، من این اجازه و اذن را به شما می‌دهم و اگر از شما درخواست و تقاضا نکرد پس من بهتر می‌دانم با او چه کنم درحالیکه من ولیّ او هستم پس بین من و او فاصله میندازید زیرا او دوست من است و من دوستی جز او ندارم و من خدای اویم و جز من برای او خدائی نیست. پس وقتی خواستند او را در آتش اندازند فرشته موکّل بر باد نزد او آمد و گفت: اگر می‌خواهی آتش را در فضا پراکنده سازم، و فرشته موکّل بر آب آمد و گفت: اگر مایلی آتش را بوسیلهٔ آب خاموش گردانم. پس ابراهیم گفت: هیچ نیازی به شما ندارم، آنگاه سرش را بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد: پروردگارا توئی واحد در آسمان و من واحد در زمین کسی جز من ترا در زمین عبادت نمی‌کند. خداوند مرا کفایت می‌کند و اوست بهترین متولّی و کفالت کننده. حضرت ادامه دادند تا اینکه فرمودند:
جبرائیل در میان هوا به سراغش آمد و خواست او را امتحان کند و گفت: آیا حاجت و تقاضائی از من داری؟ درحالیکه هیچ حاجتی در عالم وجود جز نجات از مرگ برای او وجود نداشت. پس به جبرائیل گفت: اگر قرار باشد تو روا کنی من نمی‌خواهم. جبرائیل گفت: پس از خدایت بخواه (می‌خواست او را امتحان کند) ابراهیم مکنون خاطر و سرّش را از جبرائیل کتمان نمود زیرا خوش نداشت که ارتباط و تعلّق خود را به خدای متعال برای احدی فاش سازد، سپس گفت: آگاهی او بر من مرا از درخواست و تقاضا کفایت می‌کند. مترجم]

[2] در تفسیر مجمع البیان ج ۷، ص ۹۹: در ذیل تفسیر: ﴿یَٰنَارُ کُونِی بَرۡدٗا وَسَلَٰمًا عَلَیٰٓ إِبۡرَٰهِیمَ﴾ آورده است که: قالَ أبُوعَبدِاللهِ علیه السّلام: لَمّا اُجلِسَ إبراهِیمُ فی المَنجَنِیقِ و أرادُوا إن

سعدی گوید:

یکی از صاحبدلان سر به جَیب مراقبه فرو برده و در بحر مکاشفه مستغرق شده، حالی که از این معامله باز آمد یکی از محبّان گفت: از این بستان که بودی تحفه‌ای کرامت کن! گفتا: به خاطر داشتم که اگر به درخت گل برسم دامنی پر کنم هدیهٔ اصحاب را برم؛ چون برسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت![1]

آری در آن حال حقیقت دعا مستجاب می‌شود به أضعاف مضاعفه، چون خدا که به دست آید هر چه هست در دست آید.

حکایت غلام عاشقی که عشق او را از طلب

یَرمُوا بِهِ فی النّارِ أتاهُ جَبرَئِیلُ علیه السّلام فَقالَ:السّلامُ عَلَیکَ یا إبراهیمُ و رَحمَةُ اللهِ و بَرَکاتُهُ! أ لَکَ حاجَةٌ؟ فَقالَ: أمّا إلَیکَ فَلا! فَلَمّا طَرَحُوهُ دَعا اللهَ فَقالَ: یا اللهُ یا واحِدُ یا أحَدُ یا صَمَدُ یا مَن لَم یَلِدْ و لَم یُولَدْ و لَم یَکُنْ لَهُ کُفُوًا أحَدٌ! فَحُسِرَتِ النّارُ عَنهُ و إنَّهُ لَمُحْتَبٍ و مَعَهُ جَبرائِیلُ و هُما یَتَحَدَّثانِ فی رَوضَةٍ خَضراءَ.

از این روایت و تمسّک حضرت ابراهیم به این أسماء مبارکه خوب استفاده می‌شود که آن حضرت فانی در أسماء کلیّه بوده‌اند، و در این حال دعا همان تحقّق به این أسماء است.

[1] گلستان، دیباچه، ص ٤، چاپ عبدالعظیم گرگانی.

کردن باز می‌داشت

گویند[1] پادشاهی غلامی داشت بسیار محبوب و ارجمند، این غلام در نزد سلطان بسیار گرامی بود و هر حاجتی که داشت بدون درنگ سلطان اجابت می‌نمود، لکن هر وقت خدمت سلطان می‌رسید از شدّت عشق و علاقه‌ای که به سلطان داشت بیهوش بر روی زمین می‌افتاد. مردم چون قدر و منزلت او را در خدمت سلطان دانستند حاجات خود را بدو عرضه می‌داشتند که به سلطان گوشزد نموده و او اجابت کند. و چون خود غلام می‌دانست که در پیشگاه سلطان یارای تکلّم و سخن گفتن ندارد به مردم می‌گفت: حاجت خود را در

کاغذی بنویسید و در پاکتی بگذارید و بیاورید. مردم حاجات خود را می‌نوشتند و در پاکتها گذارده و به او می‌دادند، و او هم همه را در کیف خود می‌گذارد و کیف را به دست گرفته و به حضور سلطان می‌شتافت؛ همین که نظرش بر جمال سلطان می‌افتاد یکباره مدهوش می‌شد و به زمین می‌افتاد.

سلطان در آن حال خود به بالین او می‌آمد و

---

[1] حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد روحی فداه نقل کردند.

سر او را به دامان می‌گرفت و در آن عالم بیهوشی بس نوازش می‌نمود، و کیف را باز می‌کرد و پاکت‌ها را یک به یک مطالعه می‌نمود و در زیر هر کاغذی را امضا نموده، و حاجات آنها را برمی‌آورد؛ و سپس کاغذها را در پاکت‌های خود گذارده و مانند حالت قبل در کیف می‌گذارد. تا زمانی که غلام به هوش می‌آمد پادشاه رفته بود. غلام خیال می‌کرد که نامه‌های مردم به عرض شاه نرسیده است؛ کیف را دست می‌گرفت و به منزل برمی‌گشت. مردم دسته دسته برای ملاقات غلام می‌آمدند و تقاضای جواب می‌نمودند. غلام می‌گفت: من نتوانستم سلطان را ببینم، دیدگانم تاب تحمّل شعاع نور او را نداشت، لذا برگشتم؛ شما کاغذهای خود را از داخل کیف بردارید! مردم یک یک بسوی کیف آمده، کاغذهای خود را برمی‌داشتند و چون باز می‌کردند همه را امضاء شده می‌یافتند.

آری در دعاهای حضرت سجّاد علیه السّلام وارد است:

إلَهِی مَن ذا الَّذِی ذاقَ حَلاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرامَ مِنكَ بَدَلاً! و مَن ذَا الَّذِی آنَسَ [أنِسَ] بِقُربِكَ فَابتَغَی عَنكَ حِوَلاً![1]

---

[1] مناجات نهم از مناجات خمس عشر حضرت زین العابدین علیه السّلام: [بار پروردگارا: کیست که شیرینی محبّت ترا چشیده باشد و غیر ترا برای خود اختیار نماید و کیست که لذّت انس و قرب ترا بدست آورده و از تو روی گرداند. مترجم]

مقرّبین درگاه حضرت احدیّت خود را در حرم أمن و أمان الهی مشاهده می‌کنند و پیشانی تضرّع و تخشّع بر زمین می‌سایند، و فقط و فقط خود را با حال

استکانت محتاج و ذلیل دربار حضرت ربوبی می‌بینند، بدون آنکه چیزی طلب کنند.

إلهی عُبَیدُکَ بِفِنائِکَ، مِسکِینُکَ بِفِنائِکَ، سائِلُکَ بِفِنائِک

طاووس یمانی می‌گوید: نصف شبی داخل حِجر اسماعیل شدم، دیدم که حضرت زین العابدین در سجده است و کلامی را تکرار می‌کند؛ چون گوش فرا دادم این دعا بود:

إلهی عُبَیدُكَ بِفِنائِكَ، مِسکِینُكَ بِفِنائِكَ، سائِلُكَ بِفِنائِك![1]

...[2]

---

[1] [ای خدای من بندهٔ کوچک تو روی به درگاه تو آورده، مسکین تو روی به درگاه تو آورده و درخواست کننده از تو سر به عتبهٔ خانه تو گذارده است. مترجم]

[2] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] در هیچ مشکلی نخواندم الاّ اینکه خدا آنرا برای من حل نمود.

و در کتاب إرشاد مفید گوید: خبر داد به من أبو محمّد حسن بن محمّد از جدّش از سَلِمَة بن شبیب از عبدالله بن محمّد التّیمیّ (التّمیمیّ ـ خ ل) که گفت: شنیدم شیخی را از عبدقیس که می‌گفت: طاووس گفت: شبی وارد حجر گردیدم؛ پس نگریستم که علیّ بن الحسین داخل شد و ایستاد که نماز بخواند؛ و او تا جائی که می‌توانست نماز گزارد و پس از آن سجده کرد. من با خود گفتم: مرد صالحی است از اهل بیت، بروم و دعایش را بشنوم. چون گوش فرا دادم شنیدم که می‌گفت در سجودش: عُبَیدُکَ بِفِنآئکَ، مِسکینُکَ بِفِنآئکَ، فَقیرُکَ بِفِنآئکَ، سآئلُکَ بِفِنآئکَ. ـ تا آخر ص ۳۳۲ که مرحوم أمین در همین موضوع آورده است.

و در نسخهٔ صحیفهٔ سجّادیّهٔ خطّی حقیر که با حواشی محقّق فیض ـ رضوانُ الله علیه ـ است و تاریخ کتابتش سنهٔ ۱۰۹۱ می‌باشد، در ملحقات آن که اثر ملاّ تقی صوفی زیابادی قزوینی است که از شاگردان شیخ بهائی است و

بعد از آن هر گونه بلا و المی و مرضی که مرا پیش می‌آمد چون نماز کردم و سر به سجده گذاردم و این کلمات را گفتم مرا فَرَجی و خلاصی روی داد.[1]

در قرآن مجید وارد است که: ﴿وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُۥٓ إِنَّ ٱللَّهَ بَٰلِغُ أَمْرِهِۦ﴾،[2] راجع به

صحیفه را نزد او خوانده و اجازهٔ روایت آنرا گرفته است؛ در دعای دوّم از آن ملحقات که ابتدایش الحَمدُ لِلّهِ الّذی تَجَلّی لِلقُلوبِ بالعَظَمَةِ، و احتَجَبَ عَنِ الابصارِ بالعِزَّةِ* می‌باشد، دعا را ذکر می‌کند تا می‌رسد به فقرات هُوَ الإلَهُ الحَیُّ القَیّومُ الدّآئمُ القَدیمُ القادِرُ الحَکیمُ** و در اینجا آورده است: إلَهی عُبَیدُکَ بِفِنآئکَ، سآئلُکَ بِفِنآئکَ، فَقیرُکَ بِفِنآئکَ؛ ثلاثًا. و سپس بقیّهٔ دعا را با إلَهی لَکَ یَرهَبُ المُتَرَهِّبونَ، و إلَیکَ أخلَصَ المُبتَهلونَ*** با چند فقرهٔ مشابه آن ذکر کرده است. امّا میرزا عبدالله اصفهانی افندی که در صحیفهٔ ثالثهٔ خود این دعا را تحت عنوان دعای دوّم از ملحقات، ص ۲۸ تا ص ۳۰؛ و آقا سیّد محسن أمین عاملی که در صحیفهٔ خامسهٔ خود آنرا تحت عنوان دعای اوّل از ملحقات و ممّا اُسقِطَت مِن الصّحیفة، از ص ۲۰ تا ص ۲۲ آورده‌اند، در آنها از عبارت عُبَیدُکَ بِفِنآئکَ تا آخر دعا، بدین نحو موجود نمی‌باشد.****

*ـ [حمد مختص خدائی است که به عظمت خود بر قلوب جلوه نموده است و از چشمان بواسطه عزّت پنهان گشته است. مترجم]

**ـ [او است خدای زنده و قوام دهنده موجودات و ابدی و قدیم و قادر و حکیم. مترجم]

***ـ [ای خدای من فقط برای تو عبادت کننده‌گان به عبادت بر می‌خیزند و بسوی تو خالص می‌گردانند متحیّرین و سرگردانان وجهه و مقصد خود را. مترجم]

****ـ روح مجرّد، تعلیقه، ص ۵۰۸ و ۵۰۹.

[1] نقل عنه فی منتهی الآمال، ج ۲، ص ۸، نقلاً عن کتاب حدیقة الشیعة.

[2] سوره الطلاق (٦٥) قسمتی از آیه ۳: [و کسی که توکّل بر خدا کند؛ پس خود خدا برای او کافی است؛ و حقّاً که خداوند أمر و تقدیرش را می‌رساند (و برای هر چیزی که أمر او تعلّق گرفته است؛ برای تحقّق آن نفوذ و قدرتش همراه است).]

این مطلب است که: کسی که توکّل بر خدا دارد خدا مزد اوست؛ او خدا را دارد و بنابراین خدا برای او کافیست! دیگر به چه چیز نیاز دارد؟ کسی که خدا را دارد همه چیز را دارد، و کسی که خدا را ندارد هیچ چیز ندارد.

حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام می‌فرماید:

أنتَ الَّذِی أشرَقتَ الأنوارَ فی قُلُوبِ أولِیائِكَ حَتَّی عَرَفُوكَ و وَحَّدُوكَ، و أنتَ الَّذِی أزَلتَ الأغیارَ عَن قُلُوبِ أحِبّائِكَ حَتَّی لَم یُحِبُّوا سِواكَ و لَم یَلجَئُوا إلَی غَیرِكَ، أنتَ المُونِسُ لَهُم حَیثُ أوحَشَتهُمُ العَوالِمُ، و أنتَ الَّذِی هَدَیتَهُم حَیثُ استَبانَتْ لَهُمُ المَعالِمُ! ما ذَا وَجَدَ مَن فَقَدَكَ، و ما الَّذِی فَقَدَ مَن وَجَدَكَ! لَقَد خابَ مَن رَضِیَ دُونَكَ بَدَلاً، و لَقَد خَسِرَ مَن بَغَی عَنكَ مُتَحَوَّلاً! كَیفَ یُرجَی سِواكَ و أنتَ ما قَطَعتَ الإحسانَ، و كَیفَ یُطلَبُ مِن غَیرِكَ و أنتَ ما بَدَّلتَ عادَةَ الامتِنانِ! یا مَن أذاقَ أحِبّاءَهُ حَلاوَةَ المُؤانَسَةِ فَقامُوا بَینَ یَدَیهِ مُتَمَلِّقِینَ، و یا مَن البَسَ أولِیاءَهُ مَلابِسَ هَیبَتِهِ فَقامُوا بَینَ یَدَیهِ مُستَغفِرِینَ! أنتَ الذّاكِرُ قَبلَ الذّاكِرِینَ، و أنتَ البادِی بِالإحسانِ قَبلَ تَوَجُّهِ العابِدِینَ، و أنتَ الجَوادُ بِالعَطاءِ قَبلَ طَلَبِ الطّالِبِینَ، و أنتَ الوَهّابُ ثُمَّ لِما وَهَبتَ مِنَ المُستَقرِضِینَ! الخ.[1]

---

[1] در دعای عرفه آن حضرت علی ما فی الاقبال للسید بن طاووس، ص ۳۴۹، طبع سنگی؛ بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۲۲۶: [تو آن ذات و وجودی هستی که انوار خود را در دلهای اولیائت تابانیدی تا بدین وسیله تو را شناختند و توحید تو را به جای آوردند و تو آن کسی هستی که بیگانگان را از دلهای محبّین خود دور ساختی تا اینکه جز تو کسی را دوست نداشته باشند و به غیر تو روی نیاورند. تو فقط انیس ایشان می‌باشی در وقتی که خلائق آنها را به وحشت اندازند و تو آن کسی هستی که آنان را هدایت می‌نمائی در جائی که نشانه‌های معرفت برای آنان نمایان شود، چه چیزی را بدست آورده کسی که تو را از دست داده است و چه چیزی را از دست داده کسی که تو را بدست آورده است. بدبخت و بیچاره است آنکه به غیر تو رضایت دهد و او را بر تو ترجیح دهد. و زیان کار آن کسی که از جانب تو به سمت دیگری روی گردان شود، چگونه به غیر تو امید داشته باشیم درحالیکه تو هیچگاه احسانت را قطع ننمودی و چگونه از غیر تو درخواست شود درحالیکه تو هیچگاه عادت خود را در منّت بر نعمتهای خود بر ما تغییر نداده‌ای.

ای کسی که به دوستداران خود لذّت شیرینی انس و قرب خود را چشانیده پس آنان در پیشگاه او به حال توقّعِ زیاده ایستاده‌اند. و ای کسی که بر قامت اولیاء خود لباس هیبت و جلال و عظمت خود را پوشانده پس آنان در پیشگاه او به حال استغفار و طلب عفو و بخشش قرار گرفته‌اند. تو قبل از

حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام هیچ در روز عاشورا و نه قبل از آن دعا بر خلاصی و نجات ننمودند، بلکه چون طایفهٔ فرشتگان و أجانین برای نصرت آمده بودند حضرت به آنها دعای خیر نمودند و از آنها استمدادی نطلبیدند. تمام توکّل خود را به خدای خود داشته و امور را یکسره به ید با قدرت او سپردند و در این صورت خدا با آن حضرت بود، دیگر چه باک داشتند از قتل و عطش و ذبح و اسارت و غیرها.

دعای امام حسین علیه السّلام در روز عاشورا

از حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام روایت است که أنّه قال:

اینکه دیگران یاد تو را کنند، یاد می‌کنی و قبل از توجه عبادت کنندگان ابتداء به احسان می‌نمائی. و قبل از درخواست تقاضا کنندگان مبادرت به عطاء و بخشش می‌کنی و تو بخشنده‌ای پیش از آنکه قرضمندان از تو تقاضای رفع عسر و تنگدستی نمایند. مترجم]

لَمّا أصبَحَتِ[1] الخَيلُ، الحُسَينُ رَفَعَ يَدَيهِ و قالَ: اللهُمَّ أنتَ ثِقَتِی فی كُلِّ كَربٍ و رَجائِی فی كُلِّ شِدَّةٍ، و أنتَ لِی فی كُلِّ أمرٍ نَزَلَ بِی ثِقَةٌ و عُدَّةٌ! كَم مِن هَمٍّ يَضعُفُ فيهِ الفُؤادُ و تَقِلُّ فِيهِ الحِيلَةُ و يَخذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ و يَشمُتُ فِيهِ العَدُوُّ أنزَلتُهُ بِكَ و شَكَوتُهُ إلَيكَ رَغبَةً مِنِّی إلَيكَ عَمَن سِواكَ فَفَرَّجتَهُ عَنِّی و كَشَفتَهُ! فَأنتَ وَلِیُّ كُلِّ نِعمَةٍ و صاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ و مُنتَهَی كُلِّ رَغبَةٍ![2]

این دعا را آن حضرت اوّل صبح عاشورا هنگام تسویهٔ صفوف و تعیین میمنه و میسره و قلب انشاء کردند. و امّا آخرین دعای آن حضرت نیز معلومست که در آخرین لحظات حیات در حال آرامش و سکون صورت بروی خاک نهاده می‌گفت: إلهِی رِضًی بِقَضائِکَ تَسلِیمًا لأمْرِکَ لا مَعبودَ سِواکَ یا غِیاثَ المُستَغیثینَ.[3]

---

[1] ضجّت (خ ل).

[2] الارشاد، للمفید، ج ۲، ص ۹۶: [امام سجّاد علیه السّلام فرمودند: وقتی که در روز عاشوراء لشگر آماده شدند حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام دستانشان را بسوی آسمان بلند کردند و عرضه داشتند: خداوندا تو پشت و پناه من هستی در هر گرفتاری و امید من در هر تنگنائی و تو فقط برای من می‌مانی در هر حادثه‌ای که بر من فرود آید از جهت اعتماد و دلگرمی.
چه بسیار از گرفتاریها که قلب انسان را به ناتوانی می‌افکند و چاره را از انسان سلب می‌نماید و دوست را نسبت به انسان بی‌توجّه و بی‌اعتناء می‌سازد و دشمن را به شماتت و سرزنش می‌اندازد به پیشگاه تو آوردم و شکایت به سوی تو نمودم زیرا جز تو کسی را برای حلّ آنها نیافتم و تو آنها را باز نمودی و رفع گرفتاری و شدائد کردی. پس فقط تو صاحب اختیار و ولیّ هر نعمتی هستی و صاحب هر امر خیر و نیکو تو می‌باشی و نهایت هر میل و آرزو تو هستی. مترجم]

[3] [ای خدای من، من راضی به قضاء و حکم تو هستم و تسلیم امر و ارادهٔ تو می‌باشم. هیچ معبودی جز تو نمی‌باشد ای پناه هر پناه جوئی. مترجم]

مجلس نهم: تفسیر آیه ﴿ٱدعُواْ رَبَّكُم تَضَرُّعًا وَخُفيَةً إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلمُعتَدِينَ * وَلَا تُفسِدُواْ فِي ٱلأَرضِ بَعدَ إِصلَٰحِهَا وَٱدعُوهُ خَوفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحمَتَ ٱللَهِ قَرِيبٌ مِّنَ ٱلمُحسِنِينَ﴾

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

و الصّلاة على محمّد و آله الطّاهرين

و لعنة اللّه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدّين

﴿ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ تَضَرُّعٗا وَخُفۡيَةً إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ * وَلَا تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ بَعۡدَ إِصۡلَٰحِهَا وَٱدۡعُوهُ خَوۡفٗا وَطَمَعًا إِنَّ رَحۡمَتَ ٱللَّهِ قَرِيبٞ مِّنَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾.[1]

برای دعا نمودن آداب و شرائطی است؛ چنانچه انسان دعا را با آن آداب و شرائط بجای آورد به مراتب به مرحلهٔ قبول و استجابت نزدیکتر است. حجّة الاسلام غزّالی در إحیاء العلوم ده شرط برای دعا شمرده است و مرحوم فیض کاشانی ده شرط دیگر به آنها اضافه نموده است.

در کتب ادعیه مانند عدّة الداعی و فلاح السائل شرائطی برای دعا و صفات دعا کننده ذکر نموده‌اند، و ما در اینجا مجموع آن شرائط و آداب را با بعضی از شرائط و آداب دیگری که از

---

[1] سوره الأعراف (۷) آیه ۵۵ و ۵۶: [بخوانید پروردگارتان را از روی تضرّع و در پنهانی، چرا که او متجاوزان را دوست نمی‌دارد. و در زمین فساد منماید بعد از آنکه اصلاح شده است و او را از روی ترس و امید بخوانید به جهت آنکه رحمت خداوند به احسان کنندگان نزدیک است.]

روایات استفاده می‌شود ذکر می‌نمائیم.

شرط اوّل دعا: ملاحظه نمودن اوقات

شرط اوّل: ملاحظه نمودن اوقات است؛ چون در بعضی از مواقع دعا مستجاب است مانند: روز عرفه و ماه رمضان و شبهای قدر و شب و روز جمعه و شب مبعث و شب نیمهٔ شعبان و عصر روز نیمهٔ رجب و غیر ذلک از اوقات شریفه؛ و در شبانه روز بهترین اوقات وقت سحر است، قال الله تعالی: ﴿وَبِٱلۡأَسۡحَارِ هُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ﴾.[1]

روایت کرده است محمّد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام

فِی قَولِ یَعقُوبَ لِبَنِیهِ: ﴿سَوۡفَ أَسۡتَغۡفِرُ لَكُمۡ رَبِّیٓ﴾، قالَ: أَخَّرَها إلَی السَّحَرِ لَیلَةَ الجُمُعَةِ.[2]

و روایت کرده است عَبدُ العَظِیم بنُ عَبدِ اللهِ الحَسَنِیُّ ـ رَضِیَ اللهُ عَنهُ ـ عَن إبراهِیمَ بنِ أبی مَحمُودٍ، قالَ:

قُلتُ لِلرِّضا علیه السّلام: یا بنَ رَسُولِ اللهِ! ما تَقُولُ فی الحَدِیثِ الَّذِی یَروِیهِ النّاسُ عَن رَسُولِ اللهِ صلّی اللهُ علیه و آله أنَّهُ قالَ: إنَّ اللهَ تَبارَكَ و تَعالَی یَنزِلُ فی كُلِّ لَیلَةِ جُمُعَةٍ إلَی سماءِ الدُّنیا؟ فَقالَ علیه السّلام: لَعَنَ اللهُ المُحَرِّفِینَ الكَلِمَ عَن مَواضِعِهِ! واللهُ ما قالَ رَسُولُ اللهِ صلی اللهُ علیه و آله ذَلِكَ! إنَّما قالَ علیه السّلام: إنَّ اللهَ تَبارَكَ و تَعالَی یُنزِلُ مَلَكًا إلَی سَّماءِ الدُّنیا كُلَّ لَیلَةٍ فی الثُّلُثِ الأخِیرِ و لَیلَةَ الجُمُعَةِ فی أوَّلِ اللَّیلِ فَیَأمُرُهُ فَیُنادِی: هَل مِن سائِلٍ فَأُعطِیَهُ؟ هَل مِن تائِبٍ فَأتُوبَ عَلَیهِ؟ هَل مِن مُستَغفِرٍ فَأغفِرَ لَهُ؟ یا طالِبَ الخَیرِ أقبِلْ، و یا طالِبَ الشَّرِّ أقصِر! فَلا یَزالُ یُنادِی بِهَذا حَتَّی یَطلُعَ الفَجرُ، فَإذا طَلَعَ الفَجرُ عادَ إلَی مَحَلِّهِ مِن مَلَكُوتِ

---

[1] سوره الذّاریات (۵۱) آیه ۱۸: [و در سحرها و نزدیک صبحها (از پروردگارشان) آمرزش درخواست می‌کردند.]

[2] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ٤٢٢: [امام صادق علیه السّلام راجع به کلام یعقوب به فرزندانش که گفت: بعداً از خدا برای شما طلب بخشش می‌کنم، فرمودند که: یعقوب استغفار را تا سحرِ شب جمعه به تأخیر انداخت. مترجم]

السَّماءِ. حَدَّثَنِی بِذَلِكَ أبی عَن جَدِّی عَن آبائِهِ عَن رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله.[1]

و روایت کرده است أَبُو بَصِیرٍ عَن أَبِی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام أَنَّهُ قالَ:

إنَّ اللهَ تَبارَكَ و تَعالَى لَيُنادِی كُلَّ لَيلَةِ جُمُعَةٍ مِن فَوقِ عَرشِهِ مِن أوَّلِ اللَّيلِ إلَى آخِرِهِ: أ لا عَبدٌ مُؤمِنٌ يَدعُونِی لِإخرَتِهِ و دُنياهُ قَبلَ طُلُوعِ الفَجرِ فَأُجِيبَهُ! أ لا عَبدٌ مُؤمِنٌ يَتُوبُ إلَیَّ مِن ذُنُوبِهِ قَبلَ طُلُوعِ الفَجرِ فَأتُوبَ عَلَيهِ! أ لا عَبدٌ مُؤمِنٌ قَد قَتَّرتُ عَلَيهِ رِزقَهُ يَسأَلُنِی [الزِّيادَةَ فی رِزقِهِ قَبلَ طُلُوعِ الفَجرِ فَأُوَسِّعَ عَلَيهِ! أ لا عَبدٌ مُؤمِنٌ سَقِيمٌ يَسأَلُنِی] أن أشفِيَهُ قَبلَ طُلُوعِ الفَجرِ فَأُعافِيَهُ! أ لا عَبدُ مُؤمِنٌ [مَحبُوسٌ مَغمُومٌ يَسأَلُنِی أن أُطلِقَهُ مِن حَبسِهِ فَأُخَلِّیَ سَربَهُ! أ لا عَبدٌ مُؤمِنٌ] مَظلُومٌ يَسأَلُنِی أن آخُذَ لَهُ بِظُلامَتِهِ قَبلَ طُلُوعِ الفَجرِ فَإنتَصِرَ لَهُ و آخُذَ لَهُ بِظُلامَتِهِ! قالَ: فَما يَزالُ يُنادِی بِهَذا حَتَّى يَطلُعَ الفَجرُ.[2]

---

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ٤٢١: [ابراهیم بن أبی محمود گفت: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا دربارهٔ روایتی که مردم از رسول خدا نقل می‌کنند چه می‌فرمائید که فرمودند: خداوند در هر شب جمعه به آسمان دنیا پائین می‌آید؟

حضرت فرمودند: خداوند لعنت کند کسانی را که سخنان را در غیر از جای خود قرار می‌دهند. قسم به خدا که رسول الله این چنین نفرمود. بلکه فرمود: خداوند در آخر هر شب و در اوّل شب جمعه فرشته‌ای را بسوی آسمان دنیا پائین می‌فرستد و به او دستور می‌دهد که ندا در دهد: آیا سؤال کننده‌ای هست تا به او عنایت کنم؟ آیا توبه کننده‌ای هست تا توبهٔ او را بپذیرم؟ آیا طلب بخشش کننده‌ای هست تا گناهانش را بیامرزم؟ ای جویندهٔ کار خیر پیش آی و ای جویندهٔ کار زشت دست باز دار. و او همین طور نداء می‌کند تا فجر طلوع کند و هنگامی که فجر طلوع کرد او به جایگاه خود در ملکوت باز خواهد گشت. این حدیث را پدرم از جدّم از پدرانش از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده‌اند. مترجم]

[2] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ٤٢٠: [امام صادق علیه السّلام فرمودند: خداوند متعال از ابتدای شب جمعه تا آخر آن از بالای عرش ندا می‌کند: آیا بندهٔ مؤمنی نیست که امشب تا قبل از طلوع فجر مرا برای صلاح آخرت و دنیای خود بخواند و من اجابت نمایم؟ آیا بندهٔ مؤمنی نیست که در امشب قبل از طلوع فجر بسوی من توبه نماید تا من توبهٔ او را قبول نمایم؟ آیا بندهٔ مؤمنی نیست که قبل از طلوع فجر توسعهٔ در رزق خود را بخواهد تا من ضیق و تنگدستی را که بر او تقدیر کرده‌ام از او بردارم؟ آیا بندهٔ مؤمنی نیست که شفای بیماری خود را از من بخواهد تا او را عافیت بخشم؟ آیا بندهٔ مؤمنی نیست که رفع حبس و اندوه خود را از من بخواهد تا او را از زندان و گرفتاری نجات بخشم و راه او را هموار نمایم؟ آیا بندهٔ مؤمنی که مظلوم

و در ضمن خطبه‌ای أمیرالمؤمنین علیه السّلام در روز جمعه فرمودند:

وَ فِيهِ ساعَةٌ مُبارَكَةٌ لا يَسأَلُ اللهَ عَبدٌ مُؤمِنٌ فِيها شَيئًا إلاّ أعطاهُ.[1]

و از حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت است که:

مَن كانَ لَهُ حاجَةٌ فَليَطلُبها فى العِشاءِ [الآخِرَةِ] فَإنَّها لَم يُعطَها أحَدٌ مِنَ الأُمَمِ قَبلَكُم، يَعنِى العِشاءَ الآخِرَةَ.[2]

و در روایت دیگر است که: فِى السُّدُسِ الأوَّلِ مِنَ النِّصفِ الثانِى.[3]

در عدّة الداعی[4] فرموده است که: شاهد و معاضد این مطلب روایاتیست که در ترغیب و فضل نماز شب در وقت خواب بودن مردم وارد شده است، و روایاتی که دربارهٔ ذکر وارد شده است که باید در حال غفلت مردم بجای اورده شود. چون شکّی نیست که غالباً مردم در نصف اوّل شب بیدارند، و در آخر شب نیز چه بسا برای

واقع شده است از من نمی‌خواهد که حقّ او را از ظالم بازستانم قبل از طلوع فجر تا من او را یاری نمایم و حقّش را به او بازگردانم. حضرت فرمودند: خداوند همینطور نداء می‌کند تا اینکه فجر طلوع نماید. مترجم]

[1] همان مصدر، ج ۱، ص ٤٣١: [در روز جمعه ساعتی است مبارک که هر چه را بندهٔ مؤمن در آن ساعت از خدا تقاضا کند برآورده خواهد شد. مترجم]

[2] عدّة الداعی، ص ۳۹: [کسی که حاجتی دارد آن را در وقت نماز عشاء از خدا بخواهد، این وقت زمانی است که به هیچ یک از امّتهای گذشته چنین فرصتی داده نشده است. مترجم]

[3] همان مصدر: [در یک ششم اوّل از نیمه دوّم شب. مترجم]

[4] همان مصدر.

معایش خود و برای سفر بیدار می‌شوند؛ و امّا ساعت اوّل از

نیمهٔ دوم شب وقت استیلاء خواب بر همهٔ افراد و وقت غفلت عمومی است، و آن وقت مخّ اللیل است و برای فراغت قلب برای عبادت مفید است. و علاوه در آن وقت که خواب بر شخص غلبه می‌کند مجاهدهٔ بیشتری برای رفع نوم باید بنماید، و پهلو تهی نمودن از رختخواب مشکل‌تر است، و خلوت کردن با مالک العباد و سلطان الدنیا و المعاد بهتر است؛ و مقصود از جوف اللیل که در بعضی از روایات وارد شده، مقصود همین ساعت است.

و هی ما رَواهُ عُمَرَ بنِ اُذَینَةَ، قالَ: سَمِعتُ أباعَبدِاللهِ علیه السّلام یَقُولُ: إنَّ فی اللَّیلَةِ ساعَةً ما یُوافِقُ فِیها عَبدٌ مُؤمِنٌ [مُسلِمٌ ثُمَّ] یُصَلِّی و یَدعُو اللهَ فِیها إلاّ استَجابَ لَهُ [فی کل لیلة]. قُلتُ: أصلَحَکَ اللهُ! و أیُّ ساعةِ اللَّیلِ هی؟ قالَ: إذا مَضَی نِصفُ اللَّیلِ و بَقِیَ السُّدُسُ الأوَّلُ مِن أوَّلِ النِّصفِ [الثّانِی].[1]

ثُمَّ قالَ فی العُدَّةِ و أمّا الثُلثُ الأخیرِ فَمُتَواتِرٌ.[2]

---

[1] همان مصدر، ص ۳۹؛ الکافی، ج ۲، ص ٤٧٨ با اندکی اختلاف: [عمر بن اذینه از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمودند: در شب ساعتی است که اگر بندهٔ مؤمن نماز بخواند و خدا را در آن ساعت بخواند خداوند اجابت خواهد نمود. عرض کردم: خداوند سلامت بدارد شما را، این ساعت در چه موقعی است از شب؟ فرمودند: هنگامی که شب از نیمه گذشت در همان یک ششم اوّل از نیمه دوّم. مترجم]

[2] [سپس در عدّه الدّاعی گفته است: و امّا یک سوّم آخر از شب به تواتر رسیده است. مترجم]

قالَ صلى الله عليه و آله: إذا كانَ آخِرُ اللَّيلِ يَقُولُ اللهُ سبحانه و تعالى: هَل مِن داعٍ فَأُجِيبَهُ؟ و هَل مِن سائِلٍ فَأُعطِيَهُ سُؤلَهُ! هَل مِن مُستَغفِرٍ فَأغفِرَ لَهُ؟ هَل مِن تائِبٍ فَأتُوبَ عَلَيهِ؟![1]

و در کافی از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام با إسناد خود روایت کرده است که:

[1] عدّة الداعی، ص ٤٠.

إنَّ اللهَ عَزَّوجَلَّ يُحِبُّ مِن عِبادِهِ المُؤمِنِينَ كُلَّ [عَبدٍ] دَعّاءٍ. فَعَلَيكُم بِالدُّعاءِ فى السَّحَرِ إلَى طُلُوعِ الشَّمسِ، فَإنَّها ساعَةٌ تُفَتَّحُ فِيها أبوابُ السَّماءِ و تُقَسَّمُ فِيها الأرزاقُ و تُقضَى فِيها الحَوائِجُ العِظامُ![1]

و مرحوم صدوق ـ رضوان الله علیه ـ در معانی الأخبار روایت می‌کند که:

إنّ فى الجُمُعةِ ساعَةً لا يُراقِبُها رَجُلٌ مُسلِمٌ يَسأَلُ اللهَ تَعالَى فيها شَيئًا إلاّ أعطاهُ.[2]

و در حدیث دیگری وارد است که: لا يُصادِفُها عَبدٌ يُصَلِّى.[3]

این خبر را که غزّالی نقل کرده است، سپس فرموده که: در این ساعت اختلاف است؛ بعضی گویند وقت طلوع شمس است، و بعضی گویند هنگام زوال است، و بعضی گویند با اذان است، و بعضی گویند هنگام بالا رفتن خطیب به منبر و شروع در خطبه است، و بعضی گویند وقت قیام مردم به نماز است، و بعضی گویند آخر وقت عصر است، و بعضی گویند قدری قبل از غروب شمس است.

و كانَتْ فاطِمَةُ عَلَيهَا السَّلامُ تُراعِى ذَلِكَ الوَقتَ و تَأمُرُ خادِمَتَها أن تَنظُرَ الشَّمسَ فَتُؤذِنُها بِسُقوطِهَا فَتَأخُذَ فى الدُّعاءِ و الاستِغفارِ إلى أن تَغرُبَ، و تَخبُرَ بِأنّ تِلكَ السَّاعَةَ هى المُنتَظَرَةُ و تَأثَّرَ عَن أبيها صَلَّى اللهُ عَلَيهِ و آلِهِ و سَلَّمَ.[4]

---

[1] الكافى، ج ۲، ص ٤٧٨.

[2] المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۳۲، و تعليقة المحشى ذيل الصفحة.

[3] إحياء العلوم، على ما نقله عنه فى المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۳۲.

[4] المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۳۲، و تعليقة المحشى ذيل الصفحة: [عادت حضرت فاطمه سلام الله علیها این بود که همیشه به ابتدای غروب اهتمام می‌ورزید و به خدمتکار می‌فرمود: هرگاه خورشید می‌خواست از افق پنهان شود او را آگاه نماید و حضرت مشغول دعاء و استغفار می‌شد تا این که کاملاً غروب می‌کرد و می‌فرمود: در این وقت، حالت انتظار مؤمن برای دعا کردن می‌باشد و آن را از پدرش رسول خدا آموخته است. مترجم]

شرط دوّم دعا: انتخاب مکانهای شریف

شرط دوّم: انتخاب مکانهای شریف [است] برای دعا؛ مانند: مسجد الحرام

و مسجد النبّیّ و مسجد کوفه و سایر مساجد، و در حرم مطهّر حضرت أمیرالمؤمنین و حضرت سیّدالشّهداء علیهما السّلام و سایر ائمّهٔ گرام. راجع به حضرت سیّدالشّهداء علیه السّلام [وارد است] که:

وَ إجابَةَ الدُّعاءِ تَحتَ قُبَّتِهِ.[1]

و مرحوم سیّد علی بن طاووس ـ رضوان الله علیه ـ فرموده که: مستحبّ است پس از زیارت هر یک از ائمّه علیهم السّلام و خواندن دعائی که نقل فرموده، ضریح را ببوسد و دو طرفِ رو را بر ضریح بگذارد و بگوید:

اللهُمَّ إنَّ هَذا مَشهَدٌ لا یَرجُو مَن فاتَتهُ فِیهِ رَحمَتُكَ أن یَنالَها فی غَیرِهِ، و لا أحَدٌ أشقَی مِن امرِئٍ قَصَدَهُ مُؤَمِّلاً فَآبَ عَنهُ خائِبًا! اللهُمَّ إنِّی أعُوذُ بِكَ مِن شَرِّ الإیابِ و خَیبَةِ المُنقَلَبِ و المُناقَشَةِ عِندَ الحِسابِ! و حاشاكَ یا رَبِّ أن تَقرُنَ طاعَةَ وَلِیِّكَ بِطاعَتِكَ و مُوالاتَهُ بِمُوالاتِكَ و مَعصِیَتَهُ بِمَعصِیَتِكَ، ثُمَّ تُؤیِسَ زائِرَهُ و المُتَحَمِّلَ مِن بُعدِ البِلادِ إلَی قَبرِهِ! و عِزَّتِكَ یا ربِّ لا یَنعَقِدُ عَلَی ذَلِكَ ضَمِیرِی إذ كانَتِ القُلُوبُ إلَیكَ بِالجَمِیلِ تُشِیرُ![2]

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ٤۲۱: [و برآورده شدن دعا زیر بقعه آن حضرت است. مترجم]

[2] بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۷۲، به نقل از مصباح الزائر، سیّد بن طاووس، ص ۲٤۲ الی ۲٤٤؛ مفاتیح الجنان، ص ٥٥٤: [خداوندا اینجا جایگاهی است که کسی که از رحمت تو در این مکان نصیبی نداشته است امید به حصول آن را در غیر از این مکان نخواهد داشت و هیچ فردی شقی‌تر از آن کس نیست که به نیّت و قصدی رو بسوی اینجا آورده ولیکن سرافکنده و خسران زده با دست خالی باز گردد. خداوندا پناه می‌برم به تو از شرّ بازگشت به آن دنیا و از سرشکستگی دگرگونی حیات و شروع زندگانی جدید در عالم برزخ و قیامت و از حسابرسی اعمال و کردار در روز قیامت و حساب. و منزّهی ای پروردگار از اینکه طاعت ولیّ خود را (امام علیه السّلام) در کنار طاعت خود و موالات او را در کنار موالات و سرسپردگی به خود و مخالفت او را در کنار مخالفت خود قرار دهی، آنگاه زائر او را و کسی که تحمّل مشقّت و دوری سفر را از بلاد بعیده کشیده و خود را به قبر ولیّت رسانیده است مأیوس و ناامید گردانی. و قسم به عزّت تو ای پروردگار که هیچگاه ضمیر

منظور آنست که در حرمهای مطهّره و قرب جوار أبدان مطهّرهٔ ائمّهٔ هدی علیهم السّلام خداوند دعا را مستجاب می‌فرماید؛ بلکه بر سر قبور اولیای خدا و اصحاب معرفت و ارباب توحید و علماء بالله خداوند دعا را مستجاب می‌کند.

شرط سوّم دعا: ملاحظهٔ حالات شریفه

شرط سوّم استجابت دعا: ملاحظهٔ حالات شریفه است، که در آن حالات غالباً توجّه به خدا و انقطاع به حضرت او و قطع علاقه از غیر او بیشتر است؛ مانند تشکیل صفوف مسلمین در میدان حرب و وقت اقامهٔ نماز و بعد از نماز و ما بین اذان و اقامه و در حالت روزه و هنگام نزول باران.

محمّد بن یعقوب کلینی با إسناد خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند که:

اطلُبُوا الدُّعاءَ فی أربَعِ ساعاتٍ: عِندَ هُبُوبِ الرِّياحِ، و زَوالِ الأفياءِ، و نُزُولِ المَطَرِ [القَطرِ]، و أوَّلِ قَطرَةٍ مِن دَمِ القَتِيلِ المُؤمِنِ؛ فَإنَّ أبوابَ السَّماءِ تُفَتَّحُ عِندَ هَذِهِ الأشياءِ.[1]

و نیز روایت نموده است از أمیرالمؤمنین علیه

و سویدای من این مسأله را قبول نخواهد کرد زیرا دلهای ما همگی ترا به کردار جمیل و زیبا می‌شناسند (و به رحمت و عطوفت نسبت به بندگان اشارت می‌نمایند). مترجم]

[1] الکافی، ج ۲، ص ٤٧٦: [دعاء را در چهار موقع بجای آورید. هنگام وزش باد و در وقت قرار گرفتن خورشید در وسط آسمان و هنگام نزول باران و در هنگام ریختن اوّل قطرهٔ خون مؤمن بر زمین، بدرستی که درهای آسمان در این چهار موقع باز خواهد شد. مترجم]

السّلام:

اغتَنِمُوا الدُّعاءَ عِندَ أربَعٍ: عِندَ قِراءَةِ القُرآنِ، و عِندَ الأذانِ، و عِندَ نُزُولِ الغَيثِ، و عِندَ التِقاءِ الصَّفَّينِ لِلشَّهادَةِ.[1]

و همچنین روایت کرده است از حضرت صادق علیه السّلام:

يُستَجابُ الدُّعاءُ فی أربَعَةِ مَواطِنَ: فی الوَترِ، و بَعدَ الفَجرِ، و بَعدَ الظُّهرِ، و بَعدَ المَغرِبِ.[2]

و فی المُحَجَّةِ قالَ أبو حامدٍ:

و در حقیقت شرافت اوقات راجع می‌شود به شرافت حالات؛ چون وقت سحر وقت صفاء قلب و اخلاص دل و فراغ او از مشوّشات است، و روز عرفه و روز جمعه وقت اجتماع نفوس و همّتهای آنان و تعاون قلوب است برای استدرار رحمت و استفاضه از خدا. این معنی یکی از اسباب شرف اوقات است؛ غیر از اسراری که بشر اطّلاع و احاطهٔ به آن ندارد. و حالت سجده نیز سزاوار برای دعاست. لقوله صلّی الله علیه و آله و سلّم:

أقرَبُ ما يَكُونُ العَبدُ مِن رَبِّهِ و هُوَ ساجِدٌ؛ فَأكثِروا فيه مِن الدُّعاءِ.[3]

شرط چهارم دعا: صدقه دادن قبل از دعا

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ٤٧٧: [در چهار وقت دعاء را غنیمت بشمارید. هنگام قرائت قرآن، و در وقت اذان، و هنگام نزول باران، و در وقت برخورد و رو برو شدن لشگر اسلام با لشگر مخالفین برای شهادت. مترجم]

[2] همان مصدر: [دعاء در چهار موقع مستجاب می‌شود در نماز وَتْر (رکعت آخر نماز شب) و پس از طلوع فجر و بعد از ظهر و پس از مغرب. مترجم]

[3] المحجّة البیضاء، ج ۲، ص ۲۸۷: [نزدیکترین حالت بنده به پروردگارش حالت سجده است. پس در این حال بسیار دعا کنید. مترجم]

شرط چهارم دعا آنست که: قبل از دعا انسان قدری تصدّق دهد؛ و بر این معنی روایاتی وارد است، مثل ما فی الکافی عَن أبی عَبدِ اللهِ علیه السّلام قالَ فی الأمرِ یَطلُبُهُ الطّالِبُ مِن رَبِّهِ قالَ:

تَصَدَّقْ فی یَومِكَ عَلَی سِتِّینَ مِسکِینًا عَلَی کُلِّ مِسکِینٍ صاعٌ بِصاعِ النَّبِیِّ، صلّی اللهَ علیه و آله و سلّم فَإذا کانَ اللَّیلُ اغتَسَلتَ فی الثُّلُثِ الباقِی و لَبِستَ أدنَی ما تَلبَسُ مَن تَعُولُ مِنَ الثِّیابِ إلاّ أنَّ لَكَ فی تِلكَ الثِّیابِ إزارًا؛ إلخ.[1]

و نیز شیخ در تهذیب از حضرت صادق علیه السّلام روایت نموده، که قال:

إنَّ أحَدَکُم إذا مَرِضَ دَعا الطَّبِیبَ و أعطاهُ، و إذا کانَ لَهُ حاجَةٌ إلَی سُلطانٍ رَشا البَوّابَ و أعطاهُ، و لَو أنَّ أحَدَکُم إذا قَدَحَهُ أمرٌ فَرِغَ [فَزِعَ] إلَی اللهِ تَعالَی فَتَطَهَّرَ و تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ قَلَّتْ أو کَثُرَتْ، ثُمَّ دَخَلَ المَسجِدَ فَصَلَّی رَکعَتَینِ فَحَمِدَ اللهَ و أثنَی عَلَیهِ و صَلَّی عَلَی النَّبِیِّ و أهلِ بَیتِهِ، ثُمَّ قالَ: اللهُمَّ إن عافَیتَنِی مِن مَرَضِی أو رَدَدتَنِی مِن سَفَرِی أو عافَیتَنِی مِمّا أخافُ مِن کَذا و کَذا؛ إلاّ آتاهُ اللهُ ذَلِكَ، و هِیَ الیَمِینُ الواجِبَةُ و ما جَعَلَ اللهُ تَعالَی عَلَیهِ فی الشُّکرِ.[2]

---

[1] الکافی، ج ۳، ص ٤٧٩: [امام صادق علیه السّلام در مورد هر قضیّه‌ای که طالب آن را از خدا درخواست می‌کند می‌فرمایند: در روزی که قصد دعا و درخواست از خدا را داری به شصت مسکین صدقه بده به هر نفر یک چارک (ده سیر) مانند میزانی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم مقرّر نموده بود. سپس شب هنگام در ثلث باقیمانده از شب غسل بجای آور درحالیکه لباس کم ارزش و غیر قابل توجّهی را که برای خدمتکاران و امثال آنان در نظر گرفته می‌شود، می‌پوشی مگر اینکه در بین این لباسها ازار داشته باشی که همان کفایت است... تا آخر روایت. مترجم]

[2] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۸۲: [امام صادق علیه السّلام فرمودند: اگر یکی از شما بیمار شود به دنبال طبیب می‌فرستد و اجرتش را می‌پردازد و اگر حاجتی به سلطان داشته باشد به دربان رشوه می‌دهد تا او را راه دهد و اگر برای یکی از شما امر ناخوشایندی پیش آید باید بسوی خدا روی آورد، ابتداء خود را طاهر گرداند سپس صدقه‌ای به فقیر بدهد کم یا بسیار، آنگاه داخل مسجدی رفته دو رکعت نماز بجای آورد سپس حمد خدا را بجای آورد و او را به نعمتهای خود بر بندگانش ستایش نماید و بر پیامبر و اهل بیت او صلوات بفرستد، آنگاه بگوید: خداوندا از تو می‌خواهم که مرا از بیماری رها سازی و از سفر به سلامت باز گردانی و از آنچه در بیم و هراسم

شرط پنجم دعا: رو به قبله بودن و دراز کردن دستها با حال استکانت

و شرط پنجم استجابت دعا آنست که: انسان رو به قبله دعا کند، و دستهای خود را با حال ذلّت و مسکنت به پیشگاه قادر متعال دراز کند و مانند فقیری محتاج و گدائی سراپا احتیاج که به دربار شاهی روی آورده، دست نیاز

به عافیت بیرون آوری. قطعاً خداوند حاجت او را بر آورده خواهد ساخت و این قَسَمی است که محقّق خواهد شد و شکر آنرا باید بجای آورد. مترجم]

خود را به درگاه غنیّ علی الاطلاق بلند کند.

در کافی با إسناد خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند که: قال:

ما أبرَزَ عَبدٌ يَدَهُ إلَى اللهِ العَزِيزِ الجَبّارِ إلاّ استَحيَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ أن يَرُدَّها صِفرًا حَتّى يَجعَلَ فِيها مِن فَضلِ رَحمَتِهِ ما يَشاءُ، فَإذا دَعا أحَدُكُم فَلا يَرُدَّ يَدَهُ حَتّى يَمسَحَ عَلَى وَجهِهِ و رَأسِهِ.[1]

و در عدّة الداعی می‌فرماید:

و كانَ رَسُولُ اللهِ صَلّى اللهُ عَلَيهِ و آلِهِ يَرفَعُ يَدَيهِ إذا ابتَهَلَ و دَعا كَما يَستَطعِمُ المِسكِينُ.
وَ فِيما أوحَى اللهُ إلَى مُوسَى: عليه السّلام القِ كَفَّيكَ ذُلاً بَينَ يَدَيَّ كَفِعلِ العَبدِ المُستَصرِخِ إلَى سَيِّدِهِ؛ فَإذا فَعَلتَ ذَلِكَ رُحِمتَ و أنا أكرَمُ الأكرَمينَ و أقدَرُ القادِرِينَ. يا مُوسَى! سَلنِي مِن فَضلِي و رَحمَتِي فإنّها بِيَدِي لا يَملِكُهُا غَيرِي! فانظُرْ حِينَ تَسأَلُنِي كَيفَ رَغبَتُكَ فِيما عِندِي! لِكُلِّ عامِلٍ جَزاءٌ و قَد يُجزَى الكَفُورُ بِما سَعَى.[2]

و أبو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام سؤال می‌کند از دعا و بالا بردن دستها فقال:

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ٤٧١: [هیچ بنده‌ای دستش را بسوی خدای عزیز و جبّار دراز نمی‌کند مگر اینکه خداوند حیا می‌کند دستش را خالی برگرداند تا اینکه از فضل رحمت خود آنچه را بخواهد در آن قرار می‌دهد. پس اگر کسی از شما دعائی کرد دستانش را پس از دعا بر صورت و سرش بمالد. مترجم]

[2] عدّة الداعی، ص ۱۸۳، و اصل هذا الخبر فی روضة الکافی، ص ٤٦: [و رسول خدا هنگام دعا دستش را به ابتهال به پیشگاه خداوند بالا می‌برد چنانکه مسکین هنگام تقاضای غذا چنین می‌کند. و در ضمن آنچه خداوند بر حضرت موسی علیه السّلام وحی فرستاده است می‌فرماید: مانند بنده‌ای که با حالت التماس و تضرّع دستانش را بسوی مولای خود دراز نموده است تو در برابر من اینچنین دستانت را به حالت ذلّت دراز کن. پس اگر چنین کردی مورد رحمت من قرار می‌گیری درحالیکه من از تمامی افراد کریم با کرم‌تر و از همه قدرتمندان تواناترم. ای موسی! از فضل و رحمت من تقاضای حوائج خود را بنما که رحمت در دست من است و کسی جز من دارای آن نمی‌باشد. و بنگر در وقتی که از من درخواست می‌کنی چگونه به الطاف و عنایت من اشتیاق و رغبت داری. هر کس به مقدار عملش پاداش می‌گیرد حتّی شخصی که کفران مرا نموده به مقدار سعیش پاداش دارد. مترجم]

عَلَى أربَعَةِ أوجُهٍ: أما التَّعَوُّذُ فَتَستَقبِلُ القِبلَةَ بِباطِنِ كَفَّيكَ، و أما الدُّعاءُ فى الرِّزقِ فَتَبسُطُ كَفَّيكَ و تُفضِى بِباطِنِهِما إلَى السَّماءِ، و أما التَّبَتُّلُ فَإيماءٌ بِإصبَعِكَ السَّبّابَةِ، و أما الابتِهالُ فَرَفعُ يَدَيكَ تُجاوِزُ بِهِما رَأسَكَ؛ و دُعاءُ التَّضَرُّعِ أن تُحَرِّكَ إصبَعَكَ السَّبّابَةَ مِما يَلِى وَجهَكَ و هُوَ دُعاءُ الخِيفَةِ.[1] و محمّد بن يعقوب كلينى از محمّد بن مسلم با إسناد خود روايت می‌كند از حضرت امام جعفر صادق عليه السّلام، قال:

سَمِعتُ أباعَبدِاللهِ عليه السّلام يَقُولُ: مَرَّ بِى رَجُلٌ و أنا أدعُو فى صَلاتِى بِيَسارِى، فَقالَ: يا أباعَبدِاللهِ بِيَمِينِكَ! فَقُلتُ: يا عَبدَاللهِ! إنَّ لِلَّهِ تَبارَكَ و تَعالَى حَقًّا عَلَى هَذِهِ كَحَقِّهِ عَلَى هَذِهِ. و قالَ: الرَّغبَةُ تَبسُطُ يَدَيكَ و تُظهِرُ باطِنَهُما، و الرَّهبَةُ تَبسُطُ يَدَيكَ و تُظهِرُ ظَهرَهُما، و التَّضَرُّعُ تُحَرِّكُ السَّبّابَةَ اليُمنَى يَمِينًا و شِمالاً، و التَّبَتُّلُ تُحَرِّكُ السَّبّابَةَ اليُسرَى تَرفَعُها فى السَّماءِ رِسلاً و تَضَعُها، و الابتِهالُ تَبسُطُ يَدَيكَ و ذِراعَيكَ إلَى السَّماءِ، و الابتِهالُ حِينَ تَرَى أسبابَ البُكاءِ.[2]

---

[1] الكافى، ج ۲، ص ٤٨٠: [بالا بردن دستها بر چهار قسم می‌باشد. در مورد استعاذه و پناه بردن به خدای تعالی از شرور پس رو به قبله قرار می‌گیری و دستانت را به سمت آسمان قرار می‌دهی. و اما در مورد دعاء در رزق دستانت را باز می‌کنی و آنها را بسوی آسمان بالا می‌بری و امّا در صورت انقطاع از دنیا و توجّه به پروردگار پس با انگشت سبّابه باید اشاره نمود. و امّا در صورت ابتهال و زاری بدرگاه خدا دستها به موازات سر بالا برود. و دعاء در وقت تضرّع به این نحو است که انگشت سبّابه را نزدیک صورت به حرکت درآورد و آن دعاء خوف و خشیت از پروردگار است. مترجم]

[2] همان مصدر: [شنیدم از امام صادق علیه السّلام که می‌فرمود: شخصی بر من گذشت درحالیکه من در نماز با دست چپ مشغول دعا بودم، آن شخص عرض کرد: ای أباعبدالله با دست راست دعا کنید. پس من گفتم: ای بنده خدا! همانطور که برای خداوند حقّی است بر دست راست بر دست چپ هم او حقّی دارد. سپس حضرت فرمودند: در حال رغبت دستانت را باز می‌کنی و کف دست را بسوی آسمان قرار می‌دهی و در رهبت دستانت را

و از سعید بن یسار روایت است که، قال:

قالَ الصّادِقِ علیه السّلام: هَکَذا الرَّغبَةُ، و أبرَزَ بَطنَ راحَتَیهِ إلَی السَّماءِ؛ و هَکَذا الرَّهبَةُ، و جَعَلَ ظَهرَ کَفَّیهِ إلَی السَّماءِ؛ و هَکَذا التَّضَرُّعُ، و حَرَّکَ أصابِعَهُ یَمِینًا و شِمالاً؛ و هَکَذا التَّبَتُّلُ، یَرفَعُ أصابِعَهُ[1] مَرَّةً و یَضَعُها اُخرَی؛ و هَکَذا الابتِهالُ، و مَدَّ یَدَهُ تِلقاءَ وَجهِهِ. و قالَ: لا تَبتَهِلْ حَتَّی تَجرِیَ الدَّمعَةُ.[2] وَ فی حَدِیثٍ آخَرَ:

الاستِکانَةَ فی الدُّعاءِ أن یَضَعَ یَدَیهِ عَلَی مَنکِبَیهِ.[3]

عبارتی از ابن فهد حلّی دربارهٔ شرط پنجم

مرحوم ابن فهد حلّی پس از آنکه این روایات را در کتاب خود عدّة الداعی نقل کرده است، سپس

باز می‌کنی و پشت دست را بسوی آسمان قرار می‌دهی و در تضرّع انگشت سبّابه را به راست و چپ حرکت می‌دهی. و در تبتّل انگشت سبّابه چپ را بسوی آسمان بالا می‌بری و پائین می‌آوری و در ابتهال دست و بازویت را بسوی آسمان بالا می‌بری و ابتهال در وقتی است که آثار گریه هویدا می‌شود. مترجم]

[1] در عدّة الداعی و کافی أصابع را بصیغهٔ جمع آورده، ولی در محجّة البیضاء، ج ۲، ص ۲۹۰ به صیغهٔ مفرد آورده است، و چنین گوید: یَرفَعُ الصَّبعَةَ مَرَّةً و یَضَعُها اُخرَی.

[2] عدّة الداعی، ص ۱۸٤، و ذکره أیضاً فی الکافی ج ۲، ص ٤۸۰، عمّن ذکره عن الصادق علیه السّلام مع اختلاف قلیل فی اللفظ.

[3] همان مصدر.

فرموده است: «تنبیهٌ»؛ و در این تنبیه بعضی از علل و جهات این کیفیّات را نقل کرده، و ما حاصل آن گفتار را در اینجا می‌آوریم.

فرموده است که: یا این کیفیّات تعبّد محض است که ما نمی‌دانیم، و یا

مراد از بسط کفّ در دعای رغبة أقرب بودن او به حال داعی در بسط آمال و حسن ظنّ اوست در امیدواری به کرم خدا و عطایای او به شخص راغب که هنگام سؤال از حوائج خود دستهای خود را برای احسان می‌گشاید.

و مراد از دعای رهبة و قرار دادن پشت دستها بسوی آسمان، با لسان ذلّت و احتقار به عالم السرّ و الخفیات ابراز و اظهار کردن است، که من اقدام بر بسط ید نمی‌کنم و روی دست خود را به جهت زمین قرار می‌دهم از شدّت خجالت و شرمندگی. و مراد از تضرّع در حرکت دادن دستها به طرف راست و چپ تأسّی کردن به شخص مصیبت زده در مواقع شدّت است؛ چون او دستهای خود را از شدّت پریشانی به راست و چپ حرکت می‌دهد.

و مراد از تبتّل به بالا بردن انگشتان و پائین آوردن آنها به اینست که معنی تبتّل انقطاع است، و شخص منقطع برای وصول به مقصود و برآورده شدن حاجات خود با لسان حال می‌گوید و با انگشت اشاره می‌کند که: من بسوی تو ای خدا منقطع شدم، چون سزاوار اتّکاء و اعتماد هستی! و با یک انگشت نه با همهٔ انگشتان بسوی وحدانیّت او اشاره می‌نماید.

و مراد از ابتهال به دراز نمودن دستها مقابل صورت به سمت قبله یا به دراز کردن دستها و ذراعین بسوی آسمان یا به بالا بردن دستها و از سر نیز بلندتر نگاهداشتن، بر حسب اختلاف روایاتی که ابتهال را تفسیر کرده است، مراد نوعی از انواع عبودیّت و حقارت و ذلّت است؛ مانند غریقی که دستهای خود را بلند می‌کند و ذراعین خود را مکشوف می‌دارد و متشبّث به أذیال رحمت خدا می‌گردد، و بر ریسمانهای رحمت و رأفت او آویزان می‌شود، رحمت آن کسی که مکروبین و گرفتاران را نجات می‌دهد. و این مقام منیعی است که بنده نمی‌تواند ادّعا کند مگر در حال ذلّ و استکانت، و در حال فیضان اشک و بلند شدن ناله و

آه، و وقوف او در موقف عبد ذلیل و مشغول شدن به خالق جلیل، و فراموش نمودن حاجات و آمال خود را در این موقف شریف.

و مراد به استکانت به بلند کردن دستها به روی شانه‌ها آنست که مانند عبد جنایتکار در وقتی که او را بسوی مولایش می‌کشند و گناه و معصیت شانه‌های او را سنگین نموده است، و با زنجیرها او را کشان کشان می‌برند، به لسان حال می‌گوید: این دو دست پر معصیت من است که من بر روی شانه‌هایم غلّ نمودم، و در مقابل عظمت تو ای خدای بزرگ اعتراف به جرم و جرأت خود بر تو آوردم![1]

شرط ششم دعا: آهسته دعا نمودن

شرط ششم: آهسته دعا نمودن [است]، نه آنقدر آهسته که خود نشنود، و نه آنقدر بلند که جنبهٔ ریا و سمعه به خود گیرد، لقوله تعالی: ﴿ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ تَضَرُّعٗا وَخُفۡيَةً﴾.[2]

روایت کرده است إسماعِیلَ بنِ هَمّامٍ از حضرت

---

[1] عدّة الداعی، ص ١٨٤ و ١٨٥.

[2] سوره الأعراف (٧) صدر آیه ٥٥: [بخوانید پروردگارتان را از روی تضرّع و در پنهانی.]

أبوالحَسَنِ الرِّضا علیه السّلام قالَ:

دَعوَةُ العَبدِ سِرًّا دَعوَةً واحِدَةً تَعدِلُ سَبعِينَ دَعوَةً عَلانِيَةً.[1]

وَ فی رِوایَةٍ اُخرَی:

دَعوَةٌ تُخفِيها أفضَلُ عِندَ اللهِ مِن سَبعِينَ دَعوَةً تُظهِرُها.[2]

و از أبوالأسود دُئلی از أبی‌ذر غفاری روایت شده

است که قال:

قالَ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله: یا أباذَرٍّ! إنَّ الصَّلاةَ النّافِلَةَ تَفضُلُ فی السِّرِّ عَلَی العَلانِيَةِ كَفَضلِ الفَرِيضَةِ عَلَی النّافِلَةِ؛ إلَی أن قالَ: یا أباذَرٍّ! إنَّ رَبَّكَ عَزَّوَجَلَّ يُباهِی

[1] الکافی، ج ۲، ص ٤٧٦: [یک دعاء از بنده در حال خفاء به اندازه هفتاد دعاء در حال آشکارا است. مترجم]

[2] الکافی، ج ۲، ص ٤٧٦.

المَلائِكَةَ بِثَلاثَةِ نَفَرٍ: رَجُلٍ يُصبِحُ فی أرضٍ قَفرٍ فَيُؤَذِّنُ [ثُمَّ] يُقِيمُ ثُمَّ يُصَلِّی، فَيَقُولُ رَبُّكَ عَزَّوَجَلَّ لِلمَلائِكَةِ: إنظُرُوا إلَی عَبدِی، يُصَلِّی و لا أراهُ [يَراهُ] أحَدٌ غَيرِی! فَيَنزِلُ سَبعُونَ الفَ مَلَكٍ يُصَلُّونَ وَراءَهُ و يَستَغفِرُونَ لَهُ إلَی الغَدِ مِن ذَلِكَ اليَومِ.[1]

تا اینجا را در مستدرک نقل می‌کند، و از اینجا به بعد را در محجّة نقل می‌کند:

وَ رَجُلٍ قامَ فی اللَّيلِ يُصَلِّی وَحدَهُ فَسَجَدَ و نامَ و هُوَ ساجِدٌ، فَيَقُولُ: انظُرُوا إلَی عَبدِی، رُوحُهُ عِندِی و جَسَدُهُ ساجِدٌ لی! و رَجُلٍ فی زَحفٍ فَيَفِرُّ أصحابُهُ و ثَبَتَ هُوَ يُقاتَلَ حَتَّی قُتِلَ.[2]

و علاوه بر این روایات و آیهٔ مذکوره در سابق، کریمهٔ مبارکه: ﴿وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَٱبْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا﴾[3] بر این معنی دلالت دارد؛ چون

صلاة به معنی مطلق دعاست، بنابراین با عمومیتش شامل نمازهای مفروضه و سایر ادعیه

---

[1] [رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: ای اباذرّ! نماز نافله در خفاء افضل است از آشکارا مانند فضیلت نماز واجب بر مستحبّ تا اینکه فرمودند: ای اباذرّ! بدرستی که پروردگارت به سه نفر بر ملائکه افتخار می‌کند: مردی که صبح در بیابان بی‌آب و علف برای نماز صبح اذان بگوید سپس نماز بخواند. پس خدای تعالی به ملائکه می‌گوید: نگاه کنید به بندهٔ من چگونه نماز می‌خواند و کسی غیر از من او را نمی‌بیند. پس هفتاد هزار ملک از آسمان بزیر می‌آیند و در پشت سر او به نماز می‌ایستند و تا بر آمدن خورشید برای او طلب مغفرت می‌کنند. مترجم]

[2] مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۱۸، رواه عن الشیخ الطوسی فی أمالیه و فی المحجّة البیضاء ایضاً ج ۲، ص ۲۹۱: [و مردی که به نماز شب برمی‌خیزد و به تنهائی نماز می‌خواند و به سجده می‌رود و در سجده خواب بر او غلبه می‌کند. پس خدای تعالی می‌گوید: نگاه کنید به بندهٔ من، روح او نزد من است و بدن او در حال سجده برای من است. و نیز مردی که در میدان کارزار رفقایش فرار را بر قرار ترجیح داده او را تنها می‌گذارند و او همچنان پابرجا می‌ایستد تا به شهادت برسد. مترجم]

[3] سوره الإسرآء (۱۷) آیه ۱۱۰: [و نمازت را با صدای بلند نخوان، و با صدای آهسته نخوان؛ و میان بلندی و آهستگی راهی میانه را بجوی!]

می‌شود.

شرط هفتم دعا: تکلّف در سجع نداشتن

شرط هفتم: أن لا يَتَكَلَّفَ السَّجعَ فی الدُّعاءِ.

مراد از سجع آنست که داعی خود را به تکلّف اندازد؛ این در دعا مذموم است، چه به تکلّف ظاهری مثل آنکه در عبارات و قافیه و وزن کلمات خود را مقیّد کند و توجّه خود را بدان معطوف دارد بطوری که از توجّه به خدا به توجّه محض، به عبارات نیز التفات داشته باشد، و یا تکلّف باطنی مثل آنکه خارج از سنن غیر مبدّلهٔ حقّ یا خارج از حدود و سعهٔ خود چیزی طلب کند.

دعای بدون سجع آنست که طبق مقتضای حال بوده و تمام توجّه به خدا بوده، و از عبارت غافل شود و عبارات را سهل و آسان طبق افادهٔ مرام خود ادا کند.

در عدّة الداعی مرحوم ابن فهد فرموده است:

إنّ [و] مِنَ الشُّروطِ أن لا يَسألَ مُحَرَّمًا و لا قَطيعَةَ رَحِمٍ و لا ما يَتَضَمَّنُ قِلَّةَ الحَياءِ و إساءَةَ الأدَبِ. [و] قالَ المُفَسِّرونَ فی قَولِهِ تَعالَی [و]: ﴿ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ تَضَرُّعٗا وَخُفۡيَةً﴾،[1] أی تَخَشُّعًا و تَذَلُّلاً و سِرًّا ﴿إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ﴾، أی لا يَتَجاوَزُ الحَدَّ فی دُعائِهِ، كانَ يَطلُبُ [فی دُعائِهِ] مَنازِلَ الأنبِياءِ. و قالَ أميرُالمُؤمِنينَ عَلَيهِ السَّلامُ: يا صاحِبَ الدُّعاءِ لا تَسئَلْ ما لا يَكونُ و لا يَحِلُّ! و قالَ عَلَيهِ السَّلامُ: مَن سَئَلَ فَوقَ قَدرِهِ استَحَقَّ الحِرمانَ؛[2] ـ

---

[1] سوره الأعراف (۷) صدر آیه ۵۵.

[2] عدّة الداعی، ص ۱۳۹ و ۱۴۰: [قطعاً یکی از شروط اینست که حاجتش حرام نباشد و نیز قطع رحم نباشد و چیزی که در آن بی‌حیائی و اسائه ادب

إنتَهَى ما فی العُدَّةِ.

غزّالی گوید: سزاوار است که در موقع دعا از دعاهائی که روایت شده تجاوز نکند، چون ممکن است انسان چیز دیگری بخواهد که مصلحت او در آن نباشد؛ و روی همین معنی در خبر یا در اثر وارد است که به علماء حتّی در بهشت هم مردم نیازمندند. به علّت آنکه چون به مردم در بهشت گفته شود چه می‌خواهید و چه تمنّی دارید؟ نمی‌دانند چه تمنّا کنند، مگر آنکه از علماء بپرسند.

و [قد] قالَ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ و آلِهِ و سَلَّمَ: إیّاکُم و السَّجْعَ فی الدُّعاءِ! حَسبُ أحَدِکُم أن یَقولَ: اللهُمَّ إنّ أسئَلُکَ الجَنَّةَ و ما قَرَّبَ إلَیها مِن قَولٍ و عَملٍ، و أعوذُ بِکَ مِنَ النّارِ و ما قَرَّبَ إلَیها مِن قَولٍ و عَملٍ![1]

تا آنجا که می‌گوید: بدان مراد از سجع همان تکلّف و زحمت سیاق عبارات است؛ این منافات با تضرّع و تخشع دارد، نه آنکه مراد کلمات

نسبت به شخصی است نباشد. مفسرون دربارهٔ این آیه ﴿ٱدۡعُواْ رَبَّکُمۡ تَضَرُّعٗا وَخُفۡیَةً﴾ گفته‌اند: مقصود خشوع و حالت ذلّت و مسکنت و در خفاء بودن است و منظور از تتمهٔ آن که می‌فرماید: خداوند معتدین را دوست ندارد، یعنی کسی نباید از حدودش در دعاء تجاوز کند. مثل اینکه جایگاه پیامبران را از خدا بخواهد. أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: ای کسی که دعا می‌کنی، هیچگاه چیزی را که انجام نخواهد شد از چیزی که جائز و حلال نیست را از خدا مخواه. و نیز فرمودند: کسی که بیش از اندازه‌اش بخواهد، شایسته حِرمان و فقدان آن خواهد بود. مترجم]

[1] [رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: مبادا در دعا بخواهید به وزن و قافیه الفاظ بپردازید و همین مقدار که بگوئید: خداوندا از تو درخواست می‌کنم بهشت را نصیبم فرمائی و آنچه مرا از گفتار و عمل به آن می‌رساند روزی نمائی و پناه می‌برم به تو از آتش دوزخ و آنچه از گفتار و کردار که مرا به آن نزدیک می‌سازد. مترجم]

متوازنه باشد. اگر انسان در دعا کلمات فصیح و بلیغی متوازن و متشابه با قافیه‌های صحیح نیز بیاورد ولی بدون تکلّف باشد و به خضوع و خشوع او ضرری نرسد به هیچ وجه اشکال ندارد؛

كَقَولِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ و آلِهِ: أسأَلُكَ الأمنَ يَومَ الوَعِيدِ و الجَنَّةَ يَومَ الخُلُودِ و مَعَ المُقَرَّبِينَ الشُّهُودِ و الرُّكَّعِ السُّجُودِ و المُوفِينَ بِالعُهُودِ إنَّكَ رَحِيمٌ وَدُودٌ و أنتَ تَفعَلُ ما تُرِيدُ![1]

و امثال این ادعیه که با عبارات روان و فصیحی با قافیه‌های لطیف در ادعیهٔ مأثوره بسیار وارد است؛[2] انتهی.

شرط هشتم دعا: تضرّع و تخشّع و رغبت و رهبت

شرط هشتم دعا: تضرّع و تخشّع و رغبت و رهبت است. مراد از خشوع، شکستن دل و ذلّت قلب است؛ و مراد از تضرّع، ناله و زاری کردن؛ و مراد از رغبت امید داشتن و میل نمودن؛ و مراد از

---

[1] [مانند کلام رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم: خداوندا از تو درخواست امان می‌کنم در روز هول و هراس، و بهشت را تقاضا می‌کنم در روز بی‌پایان قیامت، و مصاحبت با مقرّبین که شاهد مراتب فضل و اکرام تو هستند، و هم‌نشینی با رکوع کنندگان و سجده کنندگان را، و کسانی که به عهد با پروردگار خویش ثابت و استوار باقی ماندند. بدرستی که تو رحیم و بسیار با محبّت و لطف هستی. و تو هرچه را که مشیّتت تعلّق بگیرد، انجام خواهی داد. مترجم]

[2] علی ما فی المحجّة البیضاء، ج ۲، ص ۲۹۲ و ۲۹۳.

رهبت خوف و ترس داشتن در مقابل مقام عظمت حقّ جلّ شأنه: ﴿إِنَّهُمۡ كَانُواْ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَيَدۡعُونَنَا رَغَبٗا وَرَهَبٗا﴾.[1] و همچنین می‌فرماید: ﴿ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ تَضَرُّعٗا وَخُفۡيَةً﴾.[2] و در ضمن دعای چهل و هشتم از صحیفهٔ سجادیّه علیه السّلام که دعای روز جمعه و أضحی است وارد است که:

و لا يُنجِينِي مِنكَ إلاّ التَّضَرُّعُ إلَيكَ![3]

و خدای علیّ أعلی به حضرت موسی بن عمران علی نبیّنا و آله و علیه السّلام خطاب فرماید:

يا مُوسىَ! كُنْ إذا دَعَوتَنِي خائِفًا مُشفِقًا وَجِلاً، [و] عَفِّرْ وَجهَكَ لِي فى التُّرابِ، و

---

[1] سوره الأنبیآء (۲۱) قسمتی از آیه ۹۰: [و ما را از روی رغبت و خواهان بودن (ثواب و پاداش) و ترس و بیم (از عقاب و کیفر) می‌خواندند، و برای ما خشوع و فروتنی می‌نمودند.]

[2] سوره الأعراف (۷) صدر آیه ۵۵.

[3] الصحیفة السّجادیّة، ص ۲۸۳، دعای ٤٨: [و هیچ چیز مرا از عذاب تو نجات نمی‌دهد، مگر تضرّع بسوی تو. مترجم]

اسجُدْ لِی بِمَکارِمِ بَدَنِکَ، و اقنُتْ بَینَ یَدَیَّ فی القِیامِ، و ناجِنِی حِینَ تُناجِینِی بِخَشیَةٍ مِن قَلبٍ وَجِلٍ، و احیَ بِتَوراتِ أیّامَ الحَیاةِ، و عَلِّمِ الجُهّالَ مَحامِدِی و ذَکِّرهُم آلائِی و نِعمَتِی، و قُلْ لَهُم: لا یَتَمادَونَ فی غَیِّ ما هُم فِیهِ، فَإنَّ أخذِی ألِیمٌ شَدِیدٌ![1]

و خداوند به حضرت عیسی بن مریم فرماید:

یا عِیسَی! ادعُنِی دُعاءَ الغَرِیقِ الحَزِینِ الَّذِی لَیسَ لَهُ مُغِیثٌ. ... یا عِیسَی! صُبَّ لِیَ الدُّمُوعَ مِن عَینَیکَ و اخشَعْ لِی بِقَلبِکَ. ... یا عِیسَی! أذِلَّ قَلبَکَ بِالخَشیَةِ و انظُرْ إلَی مَن هُوَ أسفَلُ مِنکَ و لا تَنظُرْ إلَی مَن هُوَ فَوقَکَ؛ و اعلَم أنَّ رَأسَ کُلِّ خَطِیئَةٍ و ذَنبٍ هُوَ حُبُّ الدُّنیا فَلا تُحِبَّها فَإنِّی لا اُحِبُّها. یا عِیسَی! أطِبْ لِی قَلبَکَ و أکثِرْ ذِکرِی فی الخَلَواتِ؛ و اعلَم أنَّ سُرُورِی أن تُبصِبِصَ إلَیَّ، کُنْ فی ذَلِکَ حَیًّا و لا تَکُنْ مَیِّتًا![2]

شرط نهم دعا: امیدواری به اجابت

شرط نهم: امید اجابت و جازم بودن به دعا است. چون حاجت بسوی

---

[1] الکافی، ج ۸، ص ٤٤: [ای موسی وقتی که مرا می‌خوانی خود را خائف و در بیم و هراس و مضطرب بنما و صورتت را بخاطر من بر خاک بگذار، و برای من مواضع با ارزش بدنت را سجده‌گاه قرار ده، و هنگام ایستادن دستانت را در حال قنوت قرار ده و وقتی که با من مناجات می‌کنی، با حال خشیت و خوف از قلب مضطرب باش. و زندگانیت را به تورات من و عمل به دستورات آن زنده بدار و به نادانان مواقع حمد و موارد ستایش مرا تعلیم نما و بخششها و نعمتهای مرا بر آنان یادآور شو. و به آنها بگو: اینقدر در مسایل دنیا و هواهای نفسانی غوطه‌ور نشوند زیرا این گرفتار کردن من ایشان را برای آنها گران تمام خواهد شد. مترجم]

[2] همان مصدر، ص ۱۳۸ إلی ۱٤۱: [ای عیسی! مانند غریق غمگین که هیچ فریادرسی ندارد مرا بخوان. ای عیسی! اشک از دیدگانت برای من ببار و قلبت را برای من خاشع گردان. ای عیسی قلبت را به واسطه خشیت ذلیل گردان و همیشه به پائین‌تر از خود بنگر نه به بالاتر از خودت و بدان که اصل و بالای هر کار خطا و گناه محبّت دنیا است. پس دنیا را دوست نداشته باش، زیرا من آن را دوست ندارم. ای عیسی قلبت را برای من پاک گردان و یاد مرا در خلوت‌های خودت زیاد گردان و بدان که خوشحالی من در اینست که همچون مساکین که با الفاظ و عبارات در صدد به دست آوردن دل مولای خود هستند، با من اینطور باش. در این مورد بسیار سرزنده و با جدّیت باش نه مانند مردگان. مترجم]

خداست و او فعّال ما یشاء است و هیچ چیز مانع از ارادهٔ او نیست؛ بنابراین علّت نومیدی و حرمان جز ضعف نفس داعی و عدم اتّکال او به خدا وجه دیگری ندارد. اگر دعا کننده جدّی مطلب خود را طلب کند و خدا را قادر بر قضاء حاجت خود بیند، و ارادهٔ خود را جدّاً به ارادهٔ خدا متّصل بیند، دعای او مستجاب خواهد شد.

یک علّت مهمّ عدم استجابت غالب دعاها سستی و نومیدی و شکّ و تردیدی است که در دعا کننده وجود دارد؛ او با خود می‌گوید: دعا کردن که ضرر ندارد، دعا می‌کنیم شد یا نشد! همین سستی نیّت است که استعداد را در داعی ضعیف نگاه می‌دارد؛ و چون افاضهٔ خدا بر انسان به اندازهٔ استعداد اوست، بنابراین کسی که همیشه خود را ضعیف النفس و شکّاک بار آورده، همینطور که در امور ظاهری قدم‌های بلند و جدّی نمی‌تواند بردارد و در امور اجتماعی پیوسته ذلیل و مغلوب و منفعل از افعال غیر و متأثّر به آثار غیر است، همینطور از نقطهٔ نظر ارتباط به عوالم معنی ضعیف بوده و بواسطهٔ تردید و شکّی که دارد نمی‌تواند خود را به منبع عوالم معنی و خزائن عالم تقدیر برساند و دعای

خود را به آن عالم پیوست دهد، و معلومست که: ﴿وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَآئِنُهُۥ وَمَا نُنَزِّلُهُۥٓ إِلَّا بِقَدَرٖ مَّعۡلُومٖ﴾.[1]

تقدیرات این عالم نزول اراده و فیضی است از عالم غیب، و این نزول بر حسب استعداد ذاتی و اکتسابی افراد خواهد بود. بنابراین اگر این استعداد که سرمنشأش یقین به خدا و صفات اوست قوی باشد، تقدیرات پر بهره و پر فیض و وسیع و پر دامنه بوده، محیط بسیار وسیعی با شعاع بلندی محلّ ظهورات آثار این فرد قرار می‌گیرد؛ و اگر این استعداد ضعیف باشد ـ و ضعف او هیچ علّتی ندارد به جز تردید و شکّ در خدا و صفات و أسماء حسنای او ـ در این صورت

[1] سوره الحجر (۱۵) آیه ۲۱: [و هیچ چیزی نیست مگر آنکه خزینه‌هایش نزد ماست، ولیکن ما آنرا پائین نمی‌آوریم مگر به اندازهٔ معیّن.]

تقدیراتْ کوچک و محدود و متعیّن به تعیّناتْ ضیّقه بوده، محیط ظهوراتْ بسیار کوچک، و فرد از زندان تاریک نفس و آمال مادّیه نمی‌تواند قدمی برون گذارد.

بنابراین گرچه تمام اراده‌ها تابع ارادهٔ خداست، لکن ارادهٔ خدا نیز عبث نیست بلکه بر طبق مصلحت و حکمت و بر طبق استعداد افاضه می‌کند. شخص حکیم به هر موجودی طبق خواست باطنی و معنوی آن موجود به آن موجود فیض می‌بخشد، زیاده از آن خلاف حکمت است. یک مشک آب را در یک کوزهٔ کوچک ریختن، یا اتلاف آبست و یا شکستن در اثر فشار بر کوزه خواهد بود، و این هر دو خلاف حکمت است؛ لذا دیده می‌شود که در افراد صاحب یقین دعا مستجاب است بلاتردید.

از پیغمبران معجزات سرمی‌زده است؛ پیغمبر اسلام صلّی الله علیه و آله و سلّم شقّ القمر فرمود. حضرت موسی عصا اژدها کرد و ید بیضا آورد، حضرت عیسی مرده زنده کرد و أکمه و أبرص شفا داد و در کالبد مرغ گلی روح دمید و به پرواز آورد. از اولیای خدا کارهای عجیب سرمی‌زند؛ خارق عادت که ابداً از افراد عادی سرنمی‌زند این بواسطهٔ یقین آنهاست به خدا.

بنابراین شخص دعا کننده باید در حال دعا خود را واجد چنین حالی ببیند و قدرت و عظمت خود را در مقابل خدا صفر بداند، و او را دارای قدرت نامتناهی فعّالٌ لما یشاء و حاکمٌ لما یرید بداند، و از محلّ تردید و شکّ پا برون نهاده در افق یقین ارادهٔ خود را به خزائن عالم تقدیر برساند، و نزول تقدیرات را حسب ارادهٔ پروردگار بر طبق استعداد خود در حال دعا تمنّی نماید.

از حضرت صادق علیه السّلام روایت است که:

إذا دَعَوتَ فَظُنَّ أنَّ حاجَتَكَ بِالبابِ.[1]

و از سلیمان بن عمرو روایت است:

قالَ سَمِعتُ أباعَبدِاللهِ علیه السّلام یَقُولُ: إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لا یَستَجِیبُ دُعاءً بِظَهرِ قَلبٍ ساهٍ؛ فَإذا دَعَوتَ فَأقبِلْ بِقَلبِكَ ثُمَّ استَیقِنْ بِالإجابَةِ.[2]

و همچنین ابن قدّاح از حضرت أبی‌عبداللَه علیه السّلام روایت می‌کند که، قال:

قالَ أمِیرُالمُؤمِنِینَ صلوات اللَه علیه: لا یَقبَلُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ دُعاءَ قَلبٍ لاهٍ. و کانَ عَلِیٌّ[3] علیه السّلام یَقُولُ: إذا دَعا أحَدُکُم لِلمَیِّتِ فَلا یَدعُو لَهُ و قَلبُهُ لاهٍ عَنهُ، ولَکِن لِیَجتَهِدْ لَهُ فی

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ٤٧٣: [وقتی که دعا می‌کنی این چنین گمان کن که هم اکنون درخواستت کنار در است تا وارد خانه شود. مترجم]

[2] همان مصدر: [گفت شنیدم امام صادق علیه السّلام می‌فرمود: خداوند دعائی را که از روی قلب سیاه برخواسته است، اجابت نمی‌کند، پس وقتی که دعا کردی، با تمام قلب خود روی آور آنگاه یقین بدان که اجابت خواهد شد. مترجم]

[3] و فی بعض النسخ و کان علی بن الحسین علیهما السّلام یقول؛ الخ.

الدُّعاءِ.[1]

و نیز از حضرت أبی‌عبدالله علیه السّلام روایت است که:

إذا دَعَوتَ فَأقبِلْ بِقَلبِكَ و ظُنَّ حاجَتَكَ بِالبابِ.[2]

و سابقاً روایتی[3] از حضرت رسول الله نقل شد که چون آن حضرت طلب باران نمودند و باران بارید و مردم سیراب شدند به حدّی که از غرق شدن بیم نموده و گفتند: یا رسول الله می‌ترسیم هلاک شویم! و حضرت با دست خود

اشاره به ابرها نموده، فرمودند: در حوالی ما بروید ببارید و بر ما دیگر نبارید! در این حال مردم گفتند: یا رسول الله چه شد که یکبار دیگر شما طلب باران نمودید و باران نبارید و این بار که طلب باران کردید تا این سرحدّ باران ببارید؟! حضرت در پاسخ آنان فرمودند: در آن بار که من استسقا نمودم و طلب باران کردم نیّت نداشتم (یعنی ارادهٔ جدّی در کار

---

[1] همان مصدر: [أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: خداوند دعائی را که از قلب مشغول به لهو و هوسرانی است مستجاب نمی‌کند و أمیرالمؤمنین علی علیه السّلام می‌فرمود: وقتی یکی از شما برای مرده‌ای دعا می‌کند، نباید از روی قلب هوسران باشد ولیکن باید برای او در دعا کوشا باشد. مترجم]

[2] همان مصدر: [وقتی که دعا می‌کنی با تمام قلب متوجه بوده و این چنین گمان کن که هم اکنون درخواستت کنار در است تا وارد خانه شود. مترجم]

[3] همان مصدر، ص ٤٧٤.

نبود) ولی در این مرتبه که دعا کردم نیّت داشتم و بدین جهت باران ببارید.

شرط دهم دعا: الحاح و اصرار در دعا

شرط دهم: إلحاح و إصرار در دعاست؛ بطوری که انسان تا مطلب خود را نگیرد دست بر ندارد، دو بار و سه بار و یا بیشتر دعا کند.

الوَلِیدِ بنِ عُقبَةَ الهَجَرِیّ روایت می‌کند که:

سَمِعتُ أباجَعفَرٍ علیه السّلام یَقُولُ: وَاللهِ و لا یُلِحُّ عَبدٌ مُؤمِنٌ عَلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ فی حاجَتِهِ إلاّ قَضاها لَهُ![1]

و أبی الصَّبّاح از حضرت صادق علیه السّلام حدیث می‌کند که:

إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ کَرِهَ الحاحَ النّاسِ بَعضِهِم عَلَی بَعضٍ فی المَسألَةِ و أحَبَّ ذَلِكَ لِنَفسِهِ؛ إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ یُحِبُّ أن یُسألَ و یُطلَبَ ما عِندَهُ.[2]

و حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام فرمودند:

قالَ: لا وَاللهِ لا یُلِحُّ عَبدٌ عَلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ إلاّ استَجابَ لَهُ![3]

و ابن قدّاح روایت می‌کند از حضرت صادق علیه

---

[1] همان مصدر، ج ۲، ص ٤٧٥: [شنیدم از امام باقر علیه السّلام که فرمود: قسم به خدا که هیچگاه بندهٔ مؤمن در درخواستش نسبت به خدای عزّوجلّ اصرار نمی‌کند مگر اینکه خداوند حاجتش را برآورده می‌سازد. مترجم]

[2] همان مصدر: [به درستی که خداوند خوش ندارد مردم برای مسایل مادّی به یکدیگر اصرار کنند امّا این اصرار را نسبت به خود روا می‌دارد. به تحقیق خداوند دوست دارد اینکه از او درخواست شود و از آنچه نزد اوست مردم بخواهند. مترجم]

[3] همان مصدر: [فرمود: قسم به خدا در هیچ موردی بنده در درخواست خود از خداوند اصرار نمی‌ورزد مگر اینکه خداوند اجابت می‌کند. مترجم]

السّلام، قال:

قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و آله: رَحِمَ اللهُ عَبدًا طَلَبَ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ حاجَةً فَألَحَّ فى الدُّعاءِ، استُجِيبَ لَهُ أو لَم يُستَجَبْ [لَهُ]! و تَلا هَذِهِ الآيَةَ: ﴿وَأَدۡعُواْ رَبِّي عَسَىٰٓ أَلَّآ أَكُونَ بِدُعَآءِ رَبِّي شَقِيّٗا﴾.[1]

و از حضرت رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم مرويست كه:

إنَّ اللهَ يُحِبُّ السّائِلَ اللَّحُوحَ.[2]

و در محجّة البيضاء آورده است:

وَ فى الوَحيِ القَدِيمِ: لا تَمَلَّ مِنَ الدُّعاءِ فَإنِّ لا أمَلُّ مِنَ الإجابَةِ.[3]

و اسحاق بن عمّار حديث می‌كند از حضرت صادق عليه السّلام، قال:

إنَّ المُؤمِنَ لَيَدعُو اللهَ عَزَّوَجَلَّ فى حاجَتِهِ، فَيَقُولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: أخِّرُوا إجابَتَهُ، شَوقًا إلَى صَوتِهِ و دُعائِهِ. فَإذا كانَ يَومُ القِيامَةِ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: عَبدِى! دَعَوتَنِى فَأخَّرتُ إجابَتَكَ و ثَوابُكَ كَذا و كَذا، و دَعَوتَنِى فى كَذا و كَذا فَأخَّرتُ إجابَتَكَ و ثَوابُكَ كَذا و كَذا، قالَ: فَيَتَمَنَّى المُؤمِنُ أنَّهُ لَم يُستَجَبْ لَهُ دَعوَةٌ فى الدُّنيا مِما يَرَى مِن حُسنِ الثَّوابِ.[4]

بلكه از روايات استفاده می‌شود كه زود از دعا دست برداشتن و نوميد شدن حزازت و منقصت دارد و مكروه است.

---

[1] سوره مريم (١٩) آيه ٤٨: [پروردگار خود را می‌خوانم (می‌پرستم) اميد است بخواندن و پرستش پروردگارم (از ثواب و پاداش سرای ديگر) بدبخت و بی‌بهره نباشم.]

[2] الكافى، ج ٢، ص ٤٧٥: [رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمودند: خداوند رحمت كند بنده‌ای را كه از خدا حاجتی بطلبد و در دعا اصرار ورزد چه اينكه مستجاب شود يا نشود و اين آيه را تلاوت فرمودند... . مترجم]

[3] عدّة الداعى، ص ١٨٩: [رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمودند: خداوند سائل اصرار كننده را دوست دارد. مترجم]

[4] المحجّة البيضاء، ج ٢، ص ٢٩٦: [در وحی برای پيامبران گذشته آمده است: هيچگاه از دعا كردن خسته نشو، زيرا من هيچگاه از اجابت خسته نمی‌شوم. مترجم]

از حضرت صادق علیه السّلام روایت است که، قال:

إنَّ العَبدَ إذا عَجَّلَ فَقامَ لِحاجَتِهِ يَقُولُ اللهُ تَبارَكَ و تَعالَى: أ ما يَعلَمُ عَبدِى أنِّ أنا اللهُ الَّذِى أقضِى الحَوائِجَ![1]

و همچنین أبوبصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند که، قال:

لا يَزالُ المُؤمِنُ بِخَيرٍ و رَجاءٍ رَحمَةً مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ما لَم يَستَعجِل، فَيَقنَطَ و يَترُكَ الدُّعاءَ. قُلتُ لَهُ: كَيفَ يَستَعجِلُ؟ قالَ: يَقُولُ: قَد دَعَوتُ مُنذُ كَذا و كَذا و ما أرَى الإجابَةَ.[2]

شاید یک علّت اصرار بر دعا همان تقویت جنبهٔ یقین باشد؛ چون در هر مرتبه که انسان دعا می‌کند، روحی به او دمیده می‌شود و نشاطی الهی پیدا می‌کند

---

[1] همان مصدر، ص ٤٧٤: [بنده زمانی که عجله کند برای درخواستش از پروردگار، خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: آیا بندهٔ من نمی‌داند که من آن خدائی هستم که حوائج را به انجام می‌رسانم؟ مترجم]

[2] همان مصدر، ص ٤٩٠: [پیوسته مؤمن در خیر و امید به رحمت خدا بسر می‌برد تا مادامی که عجله نکند و ناامید از اجابت دعا نشود و دعا را ترک نکند. عرض کردم: چگونه عجله می‌کند؟ حضرت فرمودند: با خود می‌گوید: مدّتی است که دعا می‌کنم امّا اجابت نمی‌شود. مترجم]

و این معنی چنانچه مکرّر شود ایجاد یک یقین ثابت نموده و بر قلب او مُهر می‌خورد، و این یقین دارای حسن و ثوابی است که هیچ چیز به او نمی‌رسد. و لذا مؤمن در روز قیامت تمنّی می‌کند که ای کاش دعای من در دنیا مستجاب نشده بود تا دائماً دعا می‌کردم و به این نتایج مهم می‌رسیدم!

شرط یازدهم دعا: تسبیح وتمجید و تحمید خدا

شرط یازدهم: تسبیح و تمجید و تحمید و ثناء خداست؛ قبل از شروع به دعا نمودن سزاوار است که شخصْ خدا را ثنا گوید.

قالَ سَلَمَةُ بنُ الأکوَعِ: ما سَمِعتُ رَسولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ و آلِهِ یَستَفتَحُ بِالدُّعاءَ [الدُّعاءِ] إلاّ استَفتَحَهُ، فَقالَ: سُبحانَ رَبِّ العَلِیِّ الأعلَی الوَهّابِ.[1]

ثنا گفتن به خدا و تحمید و تمجید و تسبیح نوعی از اعتراف به قدرت و عظمت و انحصار صفات حسنی و امثال علیای اوست؛ و این اعترافْ شخص داعی را متذکّر و متوجّه به جلال و عظمت او می‌نماید. بنابراین از خدا جدّاً

---

[1] إحیاء العلوم، علی ما نقله عنه فی المحجّة البیضاء، ج ۲، ص ۲۹٦: [سلمة بن اکوع گفت: هیچگاه ندیدم که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، دعائی را شروع کند، مگر اینکه قبل از آن می‌فرمود: سُبحانَ رَبّی العلیّ الاعلَی الوَهّاب. «منزه است پروردگار من که بلند و بلندمرتبه و بخشنده است.» مترجم]

درخواست می‌کند، نه آنکه خداوند محتاج به تحمید باشد و این ثنا گفتن ـ و العیاذ بالله ـ به عنوان تقدیم رشوه به ساحت مقدّس او واقع شود. و معلومست که هرچه در ابتدای دعا ثنا بیشتر و بهتر گفته شود جَلَوات حضرت حقّ بیشتر شده و روح تجرّد و التماس در دعا کننده زنده‌تر و قویتر خواهد شد.

ابن بکیر از محمّد بن مسلم روایت می‌کند که، قال:

قالَ أَبُوعَبدِاللهِ علیه السّلام: إنَّ فی کِتابِ أَمِیرِالمُؤمِنِینَ صلوات اللَه علیه: إنَّ المِدحَةَ قَبلَ المَسأَلَةِ، فَإذا دَعَوتَ اللَهَ عَزَّوَجَلَّ فَمَجِّدهُ! قُلتُ: کَیفَ أُمَجِّدُهُ؟ قالَ: تَقُولُ: یا مَن هُوَ أَقرَبُ إلَیَّ مِن حَبلِ الوَرِیدِ، یا فَعّالاً لِما یُرِیدُ، یا مَن یَحُولُ بَینَ

المَرءِ و قَلبِهِ، يا مَن هُوَ بِالمَنظَرِ الأعلَى، يا مَن هُوَ لَيسَ كَمِثلِهِ شَيءٌ![1]

و همچنین روایت نموده است معاویة بن عمّار از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام، قال:

إنَّما هِيَ المِدحَةُ ثُمَّ الثَّناءُ ثُمَّ الإقرارُ بِالذَّنبِ ثُمَّ المَسأَلَةُ. إنَّهُ وَاللهِ ما خَرَجَ عَبدٌ مِن ذَنبٍ إلاّ بِالإقرارِ.[2]

و روایت نموده است عیص بن قاسم، قال:

قالَ أبُوعَبدِاللهِ علیه السّلام: إذا طَلَبَ أحَدُكُمُ الحاجَةَ فَليُثنِ عَلَى رَبِّهِ و ليَمدَحهُ، فَإنَّ الرَّجُلَ إذا طَلَبَ الحاجَةَ مِنَ السُّلطانِ هَيا لَهُ مِنَ الكَلامِ أحسَنَ ما يَقدِرُ عَلَيهِ، فَإذا طَلَبتُمُ الحاجَةَ فَمَجِّدُوا اللهَ العَزِيزَ الجَبّارَ و امدَحُوهُ و أثنُوا عَلَيهِ، تَقُولُ: يا أجوَدَ مَن أعطَى و يا خَيرَ مَن سُئِلَ، يا أرحَمَ مَنِ استُرحِمَ، يا أحَدُ يا صَمَدُ يا مَن لَم يَلِدْ و لَم يُولَدْ و لَم يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أحَدٌ، يا مَن لَم يَتَّخِذْ صاحِبَةً و لا وَلَدًا، يا مَن يَفعَلُ ما يَشاءُ و يَحكُمُ ما يُرِيدُ و يَقضِي ما أحَبَّ، يا مَن يَحُولُ بَينَ المَرءِ و قَلبِهِ، يا مَن هُوَ بِالمَنظَرِ الأعلَى، يا مَن لَيسَ كَمِثلِهِ شَيءٌ، يا سَمِيعُ يا بَصِيرُ! و أكثِرْ مِن أسماءِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَإنَّ أسماءَ اللهِ كَثِيرَةٌ؛ و صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ و آلِهِ و قُلِ: اللهُمَّ أوسِعْ عَلَيَّ مِن رِزقِكَ الحَلالِ ما أكُفُّ بِهِ وَجهِي و أُؤَدِّي بِهِ عَن أمانَتِي

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ٤٨٤: [در کتاب أمیرالمؤمنین علیه السّلام نوشته شده است که: قبل از درخواست باید مدح و ستایش باشد. پس وقتی خواستی دعائی بکنی، ابتدا او را تمجید نما. عرض کردم چگونه تمجید نمایم؟ فرمود: می‌گوئی: ای کسی که او از رگ گردن به من نزدیکتر است، ای کسی که بر هرچه اراده کند قادر و توانا است، ای کسی که بین انسان و قلب او قرار گرفته است، ای کسی که از جایگاه بلند مرتبه به نظاره و تماشای مخلوقات می‌پردازد، ای کسی که مانند او چیزی وجود ندارد. مترجم]

[2] همان مصدر: [امام صادق علیه السّلام فرمودند: مراتب دعا عبارت است از: مدح پروردگار و ستایش او، و پس از آن اقرار و اعتراف به گناه و در مرتبهٔ آخر درخواست حاجت. به خدا قسم هیچ بنده‌ای از گناه خارج نمی‌شود مگر به واسطهٔ اقرار. مترجم]

و أصِلُ بِهِ رَحِمِی و یَکُونُ عَونًا لِی فی الحَجِّ و العُمرَةِ![1]

شرط دوازدهم دعا: صلوات بر محمّد و آل محمّد

شرط دوازدهم دعا: صلوات بر محمّد و آل محمّد فرستادن است. بر اهل ظاهر معلومست که از نقطه نظر تربیت دینی آنچه عالم بشریّت مرهون آنست همان تعلیم و تربیت حضرت محمّد صلوات الله علیه و خاندان اوست. مجاهدات و رنجهائی که آن ذوات مقدّسه در این راه متحمّل شدند عقول را حیران کرده است؛ بنابراین دعا و توجّه به خدا که

[1] همان مصدر، ص ٤٨٥: [امام صادق علیه السّلام فرمودند: هرگاه یکی از شما درخواستی از خدا دارد، ابتدا او را ستایش نماید و مدح او را بجای آورد. زیرا کسی که حاجتی را از سلطان تقاضا می‌کند، سعی می‌کند بهترین کلام و جملات را در برابر او بکار ببرد، پس شما هم وقتی تقاضائی از خداوند داشتید، خدا را تمجید کنید، که او عزیز و با جبروت است. و او را مدح و ستایش نمائید، و اینطور می‌گوئی: ای کسی که از همه بخشندگان بخشنده‌تری و ای کسی که از همه درخواست شدگان بهتر و برتری، و ای کسی که از تمامی آنها که طلب رحمت می‌شود، راحم‌تری، ای ذات یکتا و بی‌نیاز، ای کسی که نزاید و زائیده نشده است، و برای او مانندی متصوّر نیست. ای کسی که زن و فرزند را بر نمی‌تابی و ای کسی که هرچه اراده نمائی به انجام آوری و به هرچه خواستت تعلق پذیرد، حکم می‌رانی و آنچه را که دوست می‌داری انجام می‌دهی، ای کسی که از جایگاه بلند نظاره می‌کنی و ای کسی که مانند او موجودی نمی‌باشد، ای شنوا و ای بینا؛ و از اسماء الهی زیاد بر زبان آور، زیرا اسماء پروردگار بسیار است. و بر محمّد و آل او درود فرست، و بگو: خداوندا از رزق حلال آنقدر بر من عطا کن تا آبروی خود را حفظ نمایم و آنچه را که متکفّل می‌باشم رفع نیاز نمایم و خویشانم را یاری رسانم و برای حج و عمرهٔ من ذخیره و توشه گردد. مترجم]

خود این نیز از برکات آن ذوات مقدّسه و تعالیم آن نواحی مبارکه است از برکت آنهاست، و شرط شکر آنست که اعتراف به نعمت شود و الاّ کفران نعمت خواهد شد. صلوات بر محمّد و آل محمّد صلوات الله علیهم أجمعین اعتراف بر این نعمت بزرگ و این موهبت سترگ است. و امّا از نقطه نظر واقع، بر اهل باطن و معرفت پوشیده نیست که آن

ذوات مقدّسه منبع فیض و واسطهٔ در رحمت و ایجاد موجودات‌اند (البتّه حقائق و ارواح مبارکهٔ آنها نه مقصود اجساد آنها) چون ارواح آنها روح متّحد و انوار آنها نور واحدند و در آن عالم کثرت و تعدّدی و تفرّقی نیست؛ آن نور واحد مرکز تجلّیات ذات خدا و منبع انتشار صفات و اسمای حسنای اوست. بنابراین اصل موهبت حیات و علم و قدرت از این آیات مبارکات است: ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشۡكَوٰةٖ فِيهَا مِصۡبَاحٌۖ ٱلۡمِصۡبَاحُ فِي زُجَاجَةٍۖ ٱلزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوۡكَبٞ دُرِّيّٞ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٖ مُّبَٰرَكَةٖ زَيۡتُونَةٖ لَّا شَرۡقِيَّةٖ وَلَا غَرۡبِيَّةٖ يَكَادُ زَيۡتُهَا يُضِيٓءُ وَلَوۡ لَمۡ تَمۡسَسۡهُ نَارٞۚ نُّورٌ عَلَىٰ نُورٖ﴾.[1]

بنابراین در ابتدای دعا و درخواست از ذات مقدّس او، استمداد نمودن از آن ذات لایزال بواسطهٔ این آیات مبارکات و از شبکه‌های این

---

[1] سوره نور (٢٤) آیه ٣٥: [خداوند نور آسمانها و زمین است. مثل نور او مانند چراغدان درونی دیوار بدون منفذ می‌باشد که در آن چراغ بوده باشد. آن چراغ در داخل شیشه و حبابی است (که بر روی آن گذارده شده است) و آن حباب آبگینه‌ای گویا همچون ستاره‌ای درخشان است. آن چراغ برافروخته می‌شود از مادّهٔ زیتونی درخت برکت داده شدهٔ زیتون، که نه نسبت با مشرق دارد و نه با مغرب. (بلکه در میان بیابان در زیر آسمان در حال اعتدال از خورشید و هوا و زمین بهره می‌گیرد.) به قدری آن روغن زیتون که مادّهٔ برافروختگی این چراغ می‌باشد، درخشنده و پر لمعان و نور افزاست که اگر آتشگیرانه‌ای با آن تماسّ حاصل نکند باز هم شعله‌ور است. آن حباب نور دیگری است افزون بر روی نور چراغ.]

ذوات مقدّسه و این آئینه‌های تمام نمای صفات حضرت حقّ جل جلاله چقدر صحیح و پر منفعت است! درود فرستادن و تقدیم تحیّت و اهداء سلام و صلوات نه تنها تمجید ظاهری است بلکه اتّصال باطنی به حقائق آن ذوات مقدّسه خواهد بود، و تماشا کردن قدرت و عظمت خدا را در آن مجالی و مظاهر بی‌حدّ و لایتناهی است، و معلوم است که در این حال اثر دعا تا چه حدّ افزایش خواهد یافت.

غزّالی حدیث می‌کند که: أنّه صلّی اللَه علیه و آله قال:

إذا سَألتُمْ اللهَ حاجَةً فَابْدَؤُوا بِالصّلاةِ عَلَيَّ، فَإنَّ اللهَ تَعالَى أكرَمُ مِن أن يُسئَلَ حاجَتَينِ فَيَقضِي إحداهُما و يَرُدُّ الأُخرى. ـ رَواهُ أبوطالِبِ المَكّيُّ.[1]

و در عدّة الداعی از حارث بن مغیرة روایت کرده است، قال:

سَمِعتُ أباعَبدِاللهِ عليه السّلام يَقُولُ: إيّاكُم إذا أرادَ أن يَسألَ أحَدُكُم رَبَّهُ شَيئًا مِن حَوائِجِ الدُّنيا حَتّى يَبدَأ بِالثَّناءِ عَلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ و المِدحَةِ لَهُ و الصَّلاةِ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله ثُمَّ يَسألَ اللهَ حاجَتَهُ [حَوائِجَهُ]![2]

و حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

إنَّ رَجُلاً دَخَلَ المَسجِدَ و صَلَّى رَكعَتَينِ ثُمَّ سَألَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ، فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و آله: عَجَّلَ [أعجَلَ] العَبدُ رَبَّهُ! و جاءَ آخَرُ فَصَلَّى رَكعَتَينِ ثُمَّ أثنَى عَلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ و صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ [وَ آلِه]، فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و آله: سَلْ تُعطَ![3]

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام هشام بن سالم روایت می‌کند که:

قالَ: لا يَزالُ الدُّعاءُ مَحجُوبًا حَتّى يُصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ.[4]

و سکونی از حضرت صادق علیه السّلام حدیث می‌کند که:

---

[1] المحجّة البیضاء، ج ۲، ص ۲۹۶: [وقتی از خدا حاجتی را طلب می‌کنید ابتداء بر من صلوات بفرستید زیرا کرم خداوند بالاتر از آنست که از میان دو حاجت یکی را برآورده نماید و دیگری را ردّ کند. این روایت را ابوطالب مکّی نقل کرده است. مترجم]

[2] عدّة الداعی، ص ۱۴۷؛ و اصله فی الکافی، ج ۲، ص ۴۸۴: [شنیدم از امام صادق علیه السّلام که می‌فرمود: وقتی که یکی از شما حاجتی از حوائج دنیا را از خدایش طلب می‌کند مبادا بدون ثناء و مدح بر پروردگار و صلوات بر پیامبر از خداوند بخواهد بلکه باید سؤال او پس از این باشد. مترجم]

[3] همان مصدر، ص ۱۴۸؛ و اصله فی الکافی، ج ۲، ص ۴۸۵: [شخصی وارد مسجد شد و دو رکعت نماز خواند سپس از خدا تقاضائی نمود، حضرت رسول فرمودند: عجله کرد نسبت به خداوند. و شخص دیگری آمد و دو رکعت نماز خواند سپس ثناء بر خداوند گفت و بر پیامبر صلوات فرستاد. حضرت فرمودند: هرچه می‌خواهی سؤال کن که به تو داده خواهد شد. مترجم]

[4] الکافی، ج ۲، ص ۴۹۱: [پیوسته دعاء در انتظار اجابت می‌ماند تا صلوات بر پیامبر و آل او فرستاده شود. مترجم]

مَن دَعا و لَم يَذكُرِ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله رَفرَفَ الدُّعاءُ عَلَى رَأسِهِ، فَإذا ذَكَرَ النَّبِيَّ صلّى الله عليه و آله و سلم رُفِعَ الدُّعاءُ.[1] و همچنين از حضرت صادق عليه السّلام روايت است كه:

مَن كانَتْ لَهُ إلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ حاجَةٌ فَليَبدَأ بِالصَّلاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ [و آلِه] ثُمَّ يَسأَلُ حاجَتَهُ ثُمَّ يَختِمُ بِالصَّلاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ، فَإنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أكرَمُ مِن أن يَقبَلَ الطَّرَفَينِ و يَدَعَ الوَسَطَ، إذَا كانَتِ الصَّلاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ لا تُحجَبُ عَنهُ[2].[3]

شرط سيزدهم دعا: توبه از گناهان و ردّ مظالم عباد

شرط سيزدهم دعا: توبه از گناهان و ردّ مظالم عباد

و حقوق بندگان است. چون توبه رجوع به

---

[1] همان مصدر: [كسى كه دعا كند ولى بر پيامبر درود نفرستد اين دعا همينطور بر بالاى سر او به گردش درمى‌آيد و اگر شخص صلوات بفرستد بالا مى‌رود. مترجم]

[2] در شرح دعاى كميل، حاج محمّد رضا كلباسى ص ٤٨٥ از نهج البلاغة نقل مى‌كند كه: إذا كانَتْ لَكَ إلَى اللهِ سُبحانَهُ حاجَةٌ فَابدَأ بِمَسأَلَةِ الصَّلاةِ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله ثُمَّ سَلْ حاجَتَكَ فَإنَّ اللهَ أكرَمُ مِن أن يُسأَلَ حاجَتَينِ فَيَقضِيَ أحدهُما و يَمنَعَ الآخَرَ.

[3] الكافى، ج ٢، ص ٤٩٤: [كسى كه مى‌خواهد حاجتى را به پيش خداوند عرضه بدارد ابتداء صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد سپس حاجت خود را بخواهد باز صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد. خداوند كريم‌تر است از اينكه دو طرف دعا را اجابت كند و خود آن را كه وسط است ردّ نمايد. وقتى كه صلوات بر محمد و آل محمد باشد هيچ حاجتى از خداوند ناديده گرفته نمى‌شود. مترجم]

خداست و دعا طلب از خداست، و معلومست که

طلب از خدا بدون رجوع به خدا و حرکت به سمت او و انابه بسوی او اثری ندارد. دعا هنگامی مستجاب است که دعا کننده خود را به عالم معنی رسانیده و از رَوح و رحمت خدا استمداد کند؛ و شخص معصیت‌کار بدون توبه از رحمت خدا دور و از عالم معنی و تجرّد مهجور است. ندای او از دائرهٔ هوی و نفس تجاوز ننموده، و دعای او به سمع موجودات مجرّده و مدبّرات عالم و فرشتگان سماوی نمی‌رسد؛ و در این صورت حقّاً این دعا با یأس و نومیدی ادا شده است. ولی چون توبه صورت گیرد رجوع به خدا صورت می‌گیرد، برای آنکه حقیقت توبه رجوع است. معصیت‌کار چون رجوع نمود خود را از زندان تاریک غفلت عبور داده و با توجّه به عالم معنی و اتّصال به مدبّرات امور عالم نزدیک به خدا می‌گردد و دعای او مستجاب می‌شود.

و امّا ردّ مظالم و احقاق حقوق به جهت آنست که خدائی را که انسان بدو متوسّل می‌شود و از او حاجت می‌طلبد تنها خدای او نیست بلکه خدای تمام مردم بلکه جمیع حیوانات است و همان نظر رحمتی را که به داعی دارد به همهٔ

مخلوقات خود دارد، چگونه راضی می‌شود که بر داعی نظر رحمت کند در صورتی که این داعی به مخلوقات دیگر او ستم نموده و حقوق آنها را ضایع کرده است! و از این گذشته نفوس کسانی که مورد ستم واقع شده‌اند در عالم معنی جلوی دعای این داعی را می‌گیرد و نمی‌گذارد به عالم تجرّد و ملکوت عبور کند.

همانطور که در موجودات مادّی کسری و انکساری است همچنین در موجودات روحی و معنوی تدافع و تقابلی است؛ دعا به مرحلهٔ اجابت بالا می‌رود در صورتی که در سر راه او به مانعی برخورد نکند. نفوس و گرفتگی مظلومان سدّ عجیبی است در عالم معنی برای ارتقاء دعا، و باید این سدّ را به توبه و ردّ مظالم آنها شکست. پدر و مادر را از خود خشنود نمود چون دعای عاقّ والدین بالا نمی‌رود، همسایه و عالم و کل ذی حقّ را خشنود نمود، مال مغصوب و یتیم

را به دست صاحبش رساند، اگر از کسی غیبت نموده یا تهمت زده و آن کس مطّلع شده حتماً از او رضایت طلبید، و اگر مطّلع نشده است ابداً به او اظهار نکند و حلال بودی نطلبد، چون نفس این اظهار موجب تأثّر و بدبینی آن طرف می‌گردد و این یک گناهی تازه خواهد بود، بلکه برای او استغفار کند و در پشت سرش دعا کند و از خدا ارتقاء درجات و حسنات و تخفیف سیّئات را برای او بخواهد.

به هرحال چون حقوق ذوی الحقوق را سپرد هم جلوی سدّ معنوی نفوس آنها را گرفته و راه را برای خود باز نموده است، و هم خدای خالق تمام مخلوقات را که به همهٔ آنها نظر رحمت دارد از خود خشنود نموده است. بلکه باید حیوانی را نرنجاند و دانه‌ای از دهان مورچه‌ای یا برگی از دهان ملخی نگیرد، زیرا همهٔ اینها مخلوق ذات مقدّس او هستند و ابداً پروردگار رضایت ندارد نسبت به موری ستم شود، و چه بسا دعا را بواسطهٔ یک غفلت کوچک محجوب می‌گرداند.

در حدیث قدسی وارد است که:

فَمِنكَ الدُّعاءُ و عَلَيَّ الإجابَةُ، فَلا تَحتَجِبُ عَنِّي دَعوَةٌ إلاّ دَعوَةُ آكِلِ الحَرامِ.[1]

حديث: مَن أحَبَّ أن يُستَجابَ دُعَاؤُهُ

و از حضرت رسول الله روايت شده است كه:

مَن أحَبَّ أن يُستَجابَ دُعاؤُهُ فَليُطَيِّبْ مَطعَمَهُ و كَسبَهُ.[2]

و نيز از آن حضرت روايتست كه، قال لمن قال له أُحبّ أن يستجاب دعائى:

طَهِّرْ مَأكَلَكَ و لا تُدخِلْ بَطنَكَ الحَرامَ![3]

و على بن أسباط از حضرت صادق عليه السّلام حديث مى‌كند كه:

---

[1] عدّة الداعى، ص ۱۲۸: [پس از تو است دعا كردن و بر من اجابت است. پس هيچ درخواستى از من ناديده گرفته نمى‌شود مگر درخواست كسى كه مال حرام مى‌خورد. مترجم]

[2] همان مصدر: [كسى كه مى‌خواهد دعايش مستجاب شود بايد طعام و كسب خود را حلال نمايد. مترجم]

[3] همان مصدر: [غذايت را طاهر نما و در شكم خود حرام داخل منما. مترجم]

من سرّه أن يستجاب دعاؤُه فليطيّب كسبه [مكسبه]! قال عليه السّلام: تَركُ لُقمَةِ الحَرامِ أحَبُّ إلَى اللهِ تَعالَى مِن صَلاةِ الفَىْ رَكعَةٍ تَطَوُّعًا.

وَ [عَنهُ عليه السلام:] رَدُّ دانِقِ حَرامٍ يَعدِلُ عِندَ اللهِ سَبعِينَ حِجَّةً مَبرُورَةً.[1]

و از أهل بيت عليهم السّلام روايتست:

فِيما وَعَظَ اللهُ بِهِ عِيسَى عليه السّلام: يا عِيسَى! قُلْ لِظَلَمَةِ بَنِى إسرائِيلَ: غَسَلتُم وُجُوهَكُم و دَنَّستُم قُلُوبَكُم! أ بِي تَغتَرُّونَ أم عَلَىَّ تَجتَرِءُونَ؟! تَطَيَّبُونَ بالطِّيبِ لأهلِ الدُّنيا و أجوافُكُم عِندِى بِمَنزِلَةِ الجِيَفِ المُنتِنَةِ، كانَكُم أقوامٌ مَيِّتُونَ. يا عِيسَى! قُلْ لَهُم: قَلِّمُوا أظفارَكُم مِن كَسبِ الحَرامِ و أصِمُّوا أسماعَكُم مِن ذِكرِ الخَنا [الفَحشاءِ] و أقبِلُوا عَلَىَّ بِقُلُوبِكُم، فَإنِّ لَستُ اُرِيدُ صُوَرَكُم. يا عِيسَى! قُلْ لِظَلَمَةِ بَنِى إسرائِيلَ: لا تَدعُونِي و السُّحتُ تَحتَ أحضانِكُم [أقدامِكُم] و الأصنامُ فى بُيُوتِكُم، فَإنِّ آلَيتُ أن اُجِيبَ مَن دَعانِي و أن أجعَلَ إجابَتِى إيّاهُم لَعنًا لَهُم حَتَّى يَتَفَرَّقُوا.[2]

و از حضرت رسول الله روايتست كه:

عَنِ النَّبِىِّ صلّى الله عليه و آله و سلّم قالَ: أوحَى [اللهُ تَعالَى] إلَىَّ أن يا أخا المُرسَلِينَ و يا أخا

---

[1] همان مصدر: [كسى كه مى‌خواهد دعايش مستجاب شود بايد كسبش را حلال نمايد. امام عليه السّلام فرمود: ترک يک لقمه حرام نزد خداوند بهتر است از هزار ركعت نماز مستحبى و باز از امام عليه السّلام روايت است: ردّ كردن يک دانَقْ از حرام نزد خداوند با هفتاد حجّ پذيرفته شده برابرى مى‌كند. مترجم]

[2] همان مصدر: [در ضمن موعظه‌هاى خداوند به حضرت عيسى عليه السّلام مى‌فرمايد: اى عيسى! به ظالمان بنى‌اسرائيل بگو: صورتهاى خود را شسته‌ايد ولى دلهاى خود را آلوده نموده‌ايد. آيا توقع بيجا از من داريد يا بر من جرأت ورزيده‌ايد. خود را براى اهل دنيا به بوى خوش معطّر مى‌نمائيد درحاليكه شكم‌هاى شما نزد من همانند مردار گنديده است. گويا شما گروه مردگان هستيد. اى عيسى! به آنها بگو: ناخن‌هاى خود را از فرو رفتن در كسب حرام كوتاه كنيد (دستهاى شما به مال حرام آغشته نشود). و گوشهاى خود را از شنيدن صداى قبيح ببنديد. و با دلهاى خود به سمت من روى آوريد. بدرستى كه من نيازى به ديدن صورت و روى شما ندارم.
اى عيسى! به ستمكاران بنى‌اسرائيل بگو: مرا نخوانيد درحاليكه بر مال حرام قرار گرفته‌ايد و آن را به حيطهٔ استفاده خود وارد كرده‌ايد. و بتها را در خانه قرار داده‌ايد. (مجسّمه‌ها را در خانه خود به عنوان زينت گذاشته‌ايد) بدرستى كه من قسم خورده‌ام دعوت كسى كه مرا بخواند اجابت نمايم و اجابت خود را نسبت به اين افراد لعنت خود بر اينها قرار مى‌دهم تا اينكه متفرّق شوند. مترجم]

المُنذِرِينَ! أنذِرْ قَومَکَ لا يَدخُلُوا بَيتًا مِن بُيُوتِی و لأحَدٍ مِن عِبادِی عِندَ أحَدٍ منهم مَظلِمَةٌ، فَإنِّی ألعَنُهُ مادامَ قائِمًا يُصَلِّی بَينَ يَدَیَّ حَتَّی يَرُدَّ تِلکَ المَظلِمَةَ، فَأکُونُ سَمعَهُ الَّذِی يَسمَعُ بِهِ، و أکُونُ بَصَرَهُ الَّذِی يُبصِرُ بِهِ، و يَکُونُ مِن أولِيائِی و أصفِيائِی، و يَکُونُ جارِی مَعَ النَّبِيِّينَ و الصِّدِّيقِينَ و الشُّهَداءِ [وَ الصّالِحِينَ] فی الجَنَّةِ.[1] و از حضرت أميرالمؤمنين عليه السّلام روايتست كه:

أوحَی اللهُ إلَی عِيسَی عليه السّلام: قُلْ لِبَنِی إسرائِيلَ: لا تَدخُلُوا بَيتًا مِن بُيُوتِ إلاّ بِأبصارٍ خاشِعَةٍ و قُلُوبٍ طاهِرَةٍ و أيدٍ نَقِيَّةٍ، و أخبِرهُم أنِّ لا أستَجِيبُ لأحَدٍ مِنهُم دَعوَةً و لأحَدٍ مِن خَلقِی لَدَيهِم [لَدَيهِ] مَظلِمَةٌ.[2]

و از حضرت رسول الله صلّی الله عليه و آله روايتست كه:

لَو صَلَّيتُم حَتَّی تَکُونُوا کالأوتارِ و صُمتُم حَتَّی تَکُونُوا کالحَنايا لَم يَقبَلِ اللهُ مِنکُم إلاّ بِوَرَعٍ حاجِزٍ.[3]

---

[1] همان مصدر، ص ۱۲۹: [از پيامبر اكرم صلّی الله عليه و آله و سلّم روايت است كه فرمودند: خداوند به من وحی فرستاد ای برادر فرستاده‌شدگان و ای برادر بيم‌دهندگان! ملّت خود را بيم ده كه داخل خانه‌های من (مساجد) نشوند درحاليكه ظلمی بر يكی از بندگان من روا داشته‌اند. زيرا تا وقتی كه او مشغول نماز در پيشگاه من است من او را لعنت می‌كنم تا اينكه آن ظلم را از آن شخص برطرف گرداند در اين صورت من گوش او خواهم شد كه با آن می‌شنود و چشم او خواهم شد كه با آن می‌بيند و او از اولياء و برگزيدگان من خواهد شد و او همسايه من با پيامبران و صدّيقين و شهداء و صالحين در بهشت می‌باشد. مترجم]

[2] همان مصدر، ص ۱۳۰: [خداوند به حضرت عيسی عليه السّلام وحی فرستاد: به بنی‌اسرائيل بگو: داخل خانه‌ای از خانه‌های من نشوند مگر با چشمانی حاكی از خشوع و مسكنت و دلهائی طاهر و دستانی پاک و به آنان خبر ده كه من درخواست كسی را كه بر يكی از مخلوقات من ظلمی روا داشته است برآورده نخواهم كرد. مترجم]

[3] نقله فی المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۳۰۱، عن عدّة الداعی: [اگر آنقدر نماز

و همچنین از آن حضرت روایتست که:

العِبادَةُ مَعَ أكلِ الحَرامِ كَالبِناءِ عَلَى الرَّملِ؛ و قِيلَ عَلَى الماءِ.[1]

شرط چهاردهم دعا: اعتراف به گناه نزد خدا

شرط چهاردهم استجابت دعا: اعتراف به گناه است؛ چون در این اعتراف مشاهدهٔ ذلّت نفس و خضوع اوست، و موجب انقطاع بسوی خداست.

مرحوم فیض کاشانی فرماید:

و مَن تَواضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللهُ «و هو عِندَ المُنكَسَرَةُ قُلُوبُهُم». رُوِيَ أنّ عابِدًا عَبدَ اللهَ سَبعينَ عامًا صائِمًا نَهارُهُ قائِمًا لَيلُهُ فَطَلَبَ إلى اللهِ حاجَةً فَلَم تُقضَ، فَأقبَلَ عَلَى نَفسِهِ فَقالَ: مِن قِبَلِكَ أُتيتَ لو كانَ عِندَكَ خَيرٌ قُضيَتْ حاجَتُكَ. فَأنزَلَ اللهُ إلَيهِ مَلَكًا فَقالَ: يا ابنَ آدَمَ ساعَتُكَ الَّتى أزرَيتَ[2] فيها عَلَى نَفسِكَ خَيرٌ مِن عِبادَتِكَ الَّتى مَضَتْ.[3]

و از حضرت صادق علیه السّلام روایتست که:

إذا رَقَّ أحَدُكُم فَليَدعُ، فَإنَّ القَلبَ لا يَرِقُّ حَتَّى يَخلُصَ.[4]

بخوانید تا همچون ریسمان شوید و آنقدر روزه بگیرید تا چون تَرکهٔ نازک، خمیده شوید خداوند از شما قبول نخواهد کرد جز با تقوائی که مانع از گناه گردد. مترجم]

[1] همان مصدر: [عبادت با لقمه حرام مانند ساختمان بر زمین رَمل است و یا بر آب. مترجم]

[2] الازراء: التهاون بالشیء.

[3] المحجّة البیضاء، ج ۲، ص ۳۰٤: [و کسی که برای خدا تواضع کند خداوند او را بالا خواهد برد و خداوند نزد دلهای شکسته است. در خبر است که عابدی هفتاد سال خدا را عبادت کرد درحالیکه روزها را به روزه و شبها را تا به صبح به عبادت می‌گذراند. آنگاه از خدا حاجتی خواست ولی برآورده نشد. پس با خود حدیث نفس کرد: هرچه هست از خود تو است اگر کار تو بر خیر بود خداوند تقاضایت را اجابت می‌کرد. در این وقت خداوند ملکی را به سوی او فرستاد و گفت: ای آدمیزاد آن ساعتی که نفس خود را کوچک و پست شمردی نزد خداوند از عبادت هفتاد سال بافضیلت‌تر است. مترجم]

[4] الکافی، ج ۲، ص ٤۷۷: [وقتی که قلب شما رقیق و لطیف گشت دعا کنید. بدرستی که قلب رقیق نمی‌شود تا اینکه خالص گردد. مترجم]

شرط پانزدهم دعا: توجّه و اقبال به قلب به خدا

شرط پانزدهم دعا: توجّه به خدا و اقبال به قلب است. معلومست که چنانچه انسان به کسی اقبال نداشته باشد او نیز به انسان اقبال نخواهد داشت، و انسان نیز استحقاق اقبال او را نخواهد داشت. مثل کسی که با انسان صحبت می‌کند و مذاکره و گفتگو می‌نماید و انسان می‌داند که دل او از انسان غافل است و توجّهش به جای دگر است، در این صورت انسان از او إعراض می‌کند و از مخاطبهٔ با او خودداری نموده و از پاسخ او و برآوردن حاجات و تقاضای او إباء و امتناع می‌نماید؛ چون این تقاضا به ظاهر است نه به قلب، و ظاهر بدون باطن قدری و قیمتی ندارد بلکه به مسخره و استهزاء أشبه است، ولی وقتی با دل توجّه و با قلب اقبال بوده باشد مسلّماً عنایتی خواهد شد.

از حضرت صادق علیه السّلام مرویست که:

مَن أرادَ أن يَنظُرَ مَنزِلَتَهُ عِندَ اللهِ فَلينَظُر مَنزِلَةَ اللهِ عِندَهُ فإنّ اللهَ يُنَزِّلُ العَبدَ مِثلَ ما يُنَزِّلُ العبدُ اللهَ مِن نَفسِهِ.[1]

و حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرموده‌اند:

---

[1] عدّة الداعی، ص ١٦٧: [کسی که می‌خواهد جایگاهش را نزد خداوند ببیند پس ببیند که جایگاه خدا در نزد او چگونه است، زیرا خداوند با بندهٔ خود همان برخورد را دارد که بنده با خدای خود آن را دارد. مترجم]

لا يَقبَلُ اللهُ [عَزّوجَلَّ] دُعاءَ قَلبٍ لاهٍ.[1]

و سیف بن عمیرة از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند که:

إذا دَعَوتَ اللهَ فَأقبِلْ بِقَلبِكَ![2]

و در عدّة الداعی روایتست که:

و فيما أوحى اللهُ الى عيسى عليه السّلام: لا تَدعُنِى إلاّ مُتَضَرِّعًا إلَىَّ و هَمَّكَ هَمًّا واحِدًا، فَإنَّكَ مَتَى تَدعُنِى كَذَلِكَ أُجِبكَ![3]

شرط شانزدهم دعا: زودتر از نزول بلا و حادثه دعا نمودن

شرط شانزدهم دعا: زودتر از نزول بلا و حادثه دعا نمودن است. یعنی انسان همیشه باید به خدا متوجّه باشد و از او بخواهد رفع گرفتاریها و برداشتن موانع و نزول رحمت و برکت را. اگر انسان از خدا معرض باشد و هنگام بلا فقط بسراغ خدا رود ملائکه می‌گویند: ما این صدا را نمی‌شناسیم! ای دعا کننده قبل از امروز کجا بودی؟!

مرحوم شیخ طبرسی در مکارم الأخلاق وصیّت مفصّلی از حضرت رسول الله به أبی‌ذر

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ٤٧٣: [خداوند دعاء قلبی که در لهو و بیهوده طلبی است قبول نمی‌کند. مترجم]

[2] الکافی، ج ۲، ص ٤٧٣: [وقتی که خدا را می‌خوانی با دل و باطنت بخواه. مترجم]

[3] عدة الداعی، ص ١٦٨: [از جمله وحی‌های خداوند بر حضرت عیسی علیه السّلام: مرا نخوان مگر با حال تضرّع و بیچارگی و نیّت و قصدت یک نیّت باشد پس اگر این چنین مرا خوانی اجابت می‌کنم. مترجم]

غفاری نقل می‌کند، تا آنجا که حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله می‌فرماید:

أ لا اُعَلِّمُكَ كَلِماتٍ يَنفَعُكَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِنَّ؟ قالَ: بَلَى يا رَسُولَ اللهِ! قالَ: احفَظِ اللهَ [يَحفَظكَ احفَظِ اللهَ] تَجِدهُ أمامَكَ، تَعَرَّفْ إلَى اللهِ فى الرَّخاءِ يَعرِفكَ فى الشِّدَّةِ؛ الحديث.[1]

و هارون بن خارجة از حضرت صادق علیه السّلام نقل می‌کند، قال:

إنَّ الدُّعاءَ فى الرَّخاءِ لَيَستَخرِجُ الحَوائِجَ فى البَلاءِ.[2]

و نیز از آن حضرت روایتست که:

مَن تَقَدَّمَ فى الدُّعاءِ استُجِيبَ لَهُ إذا نَزَلَ بِهِ البَلاءُ، و قيلَ [قالَتِ المَلائِكَةُ]: صَوتٌ مَعرُوفٌ و لَم تَحجُب [يُحجَب] عَنِ السَّماءِ؛ و مَن لَم يَتَقَدَّمْ فى الدُّعاءِ لَم يُستَجَبْ لَهُ إذا نَزَلَ بِهِ البَلاءُ، و قالَتِ المَلائِكَةُ: إنَّ ذا الصَّوتَ لا نَعرِفُهُ.[3]

و همچنین از آن حضرت مرویست که، قال:

كانَ جَدِّى يَقُولُ: تَقَدَّمُوا فى الدُّعاءِ، فَإنَّ العَبدَ إذا كانَ دَعاءً فَنَزَلَ اللهُ بِهِ البَلاءُ فَدَعا، قِيلَ: صَوتٌ مَعرُوفٌ؛ و إذا لَم يَكُنْ دَعاءً فَنَزَلَ بِهِ البَلاءُ [بَلاءٌ] فَدَعا، قِيلَ: أينَ كُنتَ قَبلَ اليَومِ؟[4]

و نیز از حضرت صادق علیه السّلام روایتست، که:

كانَ عَلِيُّ بنُ الحُسَينِ عليهما السلام يَقُولُ: الدُّعاءُ بَعدَ

---

[1] مکارم الأخلاق، طبع سنگی، ص ۲۵۵: [آیا نمی‌خواهی مطالبی را به تو بیاموزم تا خداوند بواسطه آنها به تو نفعی برساند؟ عرض کرد: بلی ای رسول خدا. حضرت فرمودند: پیوسته خدا را در نظر بیاور، او را جلوی خود خواهی یافت. در حال انبساط و فراخی خدا را بشناس (از او غافل مباش) او تو را در حال گرفتاری بیاد خواهد آورد. مترجم]

[2] الکافی، ج ۲، ص ٤٧٢: [دعا در حال فراخی موجب برآورده شدن حاجات در گرفتاری می‌شود. مترجم]

[3] همان مصدر: [کسی که پیوسته دعا نماید هنگام نزول بلاء حاجتش مستجاب می‌شود و ملائکه می‌گویند: این صدا را می‌شناسیم و دعایش به آسمانها می‌رود و کسی که در حال گشایش دعا ننماید هنگام ابتلاء گرچه دعا کند ولی مستجاب نمی‌شود. و ملائکه می‌گویند: صاحب این صدا را نمی‌شناسیم. مترجم]

[4] همان مصدر.

ما يَنزِلُ البَلاءُ لا يُنتَفَعُ بِهِ.[1] و نیز از آن حضرت روایتست که قال:

مَن تَخَوَّفَ مِن بَلاءٍ يُصِيبُهُ فَتَقَدَّمَ فِيهِ بِالدُّعاءِ لَم يُرِهِ اللهُ عَزَّوَجَلَّ ذَلِكَ البَلاءَ أبَدًا.[2]

شرط هفدهم دعا: نام بردن حاجت

شرط هفدهم دعا: نام بردن حاجت است. روایت کرده است أبوعبدالله فرّاء از حضرت صادق علیه السّلام، قال:

إنَّ اللهَ تَبارَكَ و تَعالَى يَعلَمُ ما يُرِيدُ العَبدُ إذا دَعاهُ ولَكِنَّهُ يُحِبُّ أن تُبَثَّ إلَيهِ الحَوائِجُ.[3]

و نیز روایت شده است که:

مَكتُوبٌ فِى التَّوراةِ: يا مُوسىَ! إنِّ لَستُ بِغافِلٍ عَن خَلقِى ولَكِن اُحِبُّ أن يَسمَعَ مَلائِكَتِى ضَجِيجَ الدُّعاءِ مِن عِبادِى و تَرَى حَفَظَتِى تَقَرُّبَ بَنِى آدَمَ إلَىَّ بِما أنا مُقَوِّيهِم عَلَيهِ و مُسَبِّبُهُ لَهُم.[4]

شرط هجدهم دعا: عمومیّت دادن مورد دعا

شرط هجدهم: عمومیّت دادن مورد دعاست؛ بطوری که انسان تنها برای خود دعا نکند بلکه برای

---

[1] همان مصدر: [امام سجّاد علیه السّلام می‌فرمود: دعاء پس از نزول بلاء فائده‌ای ندارد. مترجم]

[2] همان مصدر: [کسی که از بلائی نگران باشد و قبل از آن دعاء نماید خداوند او را مبتلاء نخواهد کرد. مترجم]

[3] همان مصدر، ص ٤٧٦: [بدرستی که خداوند می‌داند حاجت بنده‌اش را ولیکن دوست دارد حاجتها بسوی او سوق داده شود. مترجم]

[4] المحجّة البیضاء، ج ٢، ص ٣٠٢: [در تورات نوشته شده است: ای موسی! من غافل از مخلوق خود نیستم ولی دوست دارم فرشتگانم صداهای بلند شده به دعا را از بندگانم بشنوند و پاسداران عوالم غیب نزدیکی فرزندان آدم را به من مشاهده نمایند و ببینند که من آنان را تقویت نموده و به دعا وا داشته‌ام. مترجم]

جمیع مؤمنین و مؤمنات دعا بنماید. ابن قدّاح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام قال:

قالَ رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله: إذا دَعا أحَدُكُم فَليُعَمِّمَ فَإنَّهُ أوجَبُ لِلدُّعاءِ.[1]

و سابقاً در ص ۲۲۲ نقل کردیم از کافی از عبدالله بن جندب که در عرفات دعا می‌نمود بطوری که از چشمان او اشک می‌ریخت، چون مردم متفرّق شدند از او پرسیده شد که: ای عبدالله موقفی از موقف تو بهتر نبود!

[1] الکافی، ج ۲، ص ٤٨٧: [رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: اگر خواستید دعا کنید بطور عموم انجام دهید تا برآورده شود. مترجم]

قالَ [لا] واللهِ ما دَعَوتُ [فيه] إلاّ لإخوانی! و ذَلِکَ لأنّ [أنَّ] أباالحَسَنِ مُوسَی [ابن جعفر] عَلَیهِما السَّلامُ أخبَرَنی: أنَّهُ مَن دَعا لأخِیهِ بِظَهرِ الغَیبِ نُودِیَ مِنَ العَرشِ: و لَکَ مِائَةُ الفِ ضِعفِ مِثلِهِ! و کَرِهتُ أن أدَعَ مِائَةَ الفِ ضِعفٍ [مَضمُونَةً] لِواحِدٍ لا أدرِی یُستَجابُ أم لا.[1] و از همین شخص (عبدالله بن جندب) روایت است که: چون از عرفات افاضه کردم نزد ابراهیم بن شعیب آمدم و سلام دادم، و گفتم: یک چشم تو نابینا شده است و آنقدر گریه نموده‌ای که یک چشم دیگرت مانند پارهٔ خون گردیده است و من نگرانم که او نیز نابینا گردد، کاش قدری گریه کمتر می‌نمودی!

قالَ: [لا] و اللهِ یا أبا مُحَمَّدٍ ما دَعَوتُ لِنَفسِیَ الیَومَ بِدَعوَةٍ! قُلتُ: فَلِمَن دَعَوتَ؟ قالَ: دَعَوتُ لإخوانِی، لأنِّی سَمِعتُ أباعَبدِاللهِ علیه السّلام یَقُولُ: مَن دَعا لأخِیهِ بِظَهرِ الغَیبِ وَکَّلَ اللهُ بِهِ مَلَکًا یَقُولُ: و لَکَ مِثلاهُ! فَأرَدتُ أن أکُونَ أنَا [إنَّما] أدعُو لإخوانِی و المَلَکُ یَدعُو لِی، لأنِّی فی شَکٍّ مِن دُعائِی لِنَفسِی و لَستُ فی شَکٍّ مِن دُعاءِ المَلَکِ [لِی].[2]

شرط نوزدهم دعا: مجتمعاً دعا نمودن

شرط نوزدهم دعا: مجتمعاً دعا نمودن است.

﴿وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ﴾.[3]

---

[1] الکافی، ج ٤، ص ٤٦٥.

[2] همان مصدر، ص ٤٦٦.

[3] سوره الکهف (١٨) آیه ٢٨: [و پیوسته جان و ارادهٔ خود را با آنان که پروردگار خود را در صبحگاهان و شامگاهان می‌خوانند، و او را می‌جویند، نگاهدار؛ و با صبر و شکیبائی با آنان هماهنگ باش!]

و روى السَّكُونِىِّ عَن أبى‌عَبدِاللهِ عليه السّلام، قالَ:

الدّاعِى و المُؤَمِّنُ فى الأجرِ شَرِيكانِ.[1]

و روى أبوخالد قال:

قالَ أبُوعَبدِاللهِ عليه السّلام: ما مِن رَهطٍ أربَعِينَ رَجُلاً اجتَمَعُوا فَدَعَوُا اللهَ [عَزَّوَجَلَّ] فى أمرٍ إلاّ استَجابَ [اللهُ] لَهُم؛ فَإن لَم يَكُونُوا أربَعِينَ فَأربَعَةٌ يَدعُونَ اللهَ [عَزَّوَجَلَّ] عَشرَ مَرّاتٍ إلاّ استَجابَ اللهُ عَزَّوجَلَّ لَهُم؛ فَإن لَم يَكُونُوا أربَعَةً فَواحِدٌ يَدعُو اللهَ أربَعِينَ مَرَّةً، يَستَجِيبُ اللهُ العَزِيزُ الجَبّارُ لَهُ.[2]

و روايت نموده است عبدالأعلى از حضرت صادق عليه السّلام، قال:

ما اجتَمَعَ أربَعَةُ رَهطٍ قَطُّ عَلَى أمرٍ واحِدٍ فَدَعَوُا [اللهَ] إلاّ تَفَرَّقُوا عَن إجابَةٍ.[3]

و روايت نموده است على بن عقبة عن رجلٍ عن أبى‌عبدالله عليه السّلام، قال:

كانَ أبى [عَلَيهِ السَّلامُ] إذا حَزَنَهُ أمرٌ جَمَعَ النِّساءَ و الصِّبيانَ ثُمَّ دَعا و أمَّنُوا.[4]

همينطورى كه در عالم طبيعيّات و مادّيات چنانچه قوّه تزايد يابد مى‌تواند بار سنگين‌ترى را بكشد (مانند قوّهٔ چهار مرد يا چهل مرد كه

---

[1] الكافى، ج ۲، ص ٤٨٧.

[2] همان مصدر: [امام صادق عليه السّلام فرمودند: هيچ گروهى كه چهل نفر باشند براى دعا اجتماع نمى‌كنند مگر اينكه خداوند دعاى آنان را مستجاب مى‌گرداند پس اگر چهل نفر نباشند چهار نفر هم مى‌توانند دعا را ده بار تكرار كنند و خداوند قطعاً اجابت خواهد كرد و اگر چهار نفر نباشند يک نفر هم مى‌تواند چهل بار خدا را بخواند تا خداوند عزيز و جبّار او را اجابت كند. مترجم]

[3] همان مصدر.

[4] همان مصدر: [امام صادق عليه السّلام فرمودند: پدرم هرگاه از مسأله‌اى غمگين مى‌شد زنان و بچه‌ها را جمع مى‌كرد و او دعا مى‌كرد و آنان آمين مى‌گفتند. مترجم]

می‌تواند چهار یا چهل برابر بار مردی واحد را حمل کند، و بلکه بعضی از اوقات تضاعف پیدا می‌کند و چهل مرد می‌توانند کاری را انجام دهند که توان آن از چهل واحد نیز بیشتر است) همینطور در عالم معنویّات و أنفس چنانچه دو اراده یا بیشتر مجتمع گردند می‌توانند مانعی عظیم را از سر راه بردارند؛ و چنانچه تعداد آن به چهار نفر یا ده یا چهل برسد آنچه متصوّر است از مشکلات و موانع برطرف می‌گردد.

لذا مستحبّ است نماز که خود نیز شامل ادعیهٔ فراوانی است در جماعت خوانده شود. و حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله برای مباهله با نصارای نجران با أمیرالمؤمنین و حضرت فاطمهٔ زهرا و حسنین علیهم السّلام حاضر شدند، که مجموعاً دعا کنند و مباهله نمایند. لذا در آیهٔ مبارکه قرآن دیده می‌شود که مؤمنین را امر به تصابر نموده است: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱصۡبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ﴾.[1] معنی تصابر ارتباط دلها و اراده‌ها و استقامت اجتماعی در برابر مشکلات و رفع موانع است؛ و معلومست که دعا چون طلب امری است از خدا، چنانچه نفوسی متّحدالقلب با هم دور هم گرد آیند و دعا کنند اثر آن به مراتب شدیدتر و به استجابت نزدیکتر خواهد شد.

در حالات سلطان محمود غزنوی نوشته‌اند که هنگام جنگ متعمّداً جنگ را تا عصر جمعه تأخیر انداخت تا مسلمین هر کجا بوده‌اند و در

---

[1] سوره آل عمران (۳) آیه ۲۰۰: [ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در کارهایتان شکیبا باشید؛ و نیز شکیبائی و صبرتان را به یکدیگر پیوند دهید، و شکیبائی اجتماعی داشته باشید. و نیز دلهایتان را به هم مرتبط سازید، و نفوس و جانهایتان را با هم ربط دهید؛ یعنی ترابط و پیوند عمومی و اجتماعی داشته باشید. و در تقوی و مصونیّت الهی در آئید، به امید آنکه به فلاح و نجات برسید!]

نمازهای جمعه در بلاد حاضر شده‌اند و برای جنگجویان و سرحدّداران دعا نموده‌اند از دعای خود فارغ شوند، در این هنگام که دعاهای آنها مستجاب شده است اقدام به جنگ نمود و فاتح شد. و داستانهای عجیب از اثر دعاهای دسته‌جمعی بسیار وارد شده و تجربه نیز شاهد آن است.

شرط بیستم دعا: گریه کردن در حال دعا

شرط بیستم دعا: گریه کردن در حال دعاست.

در عدّة الداعی[1] این ادب را سیّد الآداب شمرده است، ثُمَّ قالَ:

علل استجابت دعا بوسیلهٔ اشک چشم به نقل از عدّة الدّاعی

امّا اوّلاً: چون معلومست که اخلاص در دعا علامت اجابت است، و گریه دلالت بر رقّت قلب دارد که او دلیل اخلاص است قال الصّادق علیه السّلام:

---

[1] عدّة الداعی، ص ١٥٤.

إذا اقشَعَرَّ جِلدُكَ و دَمَعَتْ عَيناكَ [و وَجِلَ قَلبُكَ] فَدُونَكَ دُونَكَ[1] فَقَد قُصِدَ قَصدُكَ.[2]

چون جمود عین و خشکی چشم علامت قساوت قلب و مشعر به بُعد از رحمت خداست. خدا به حضرت موسی خطاب فرموده است:

يا مُوسىَ لا تُطَوِّلْ فى الدُّنيا أمَلَكَ فَيَقسُوَ قَلبُكَ و قاسِي القَلبِ مِنِّى بَعِيدٌ.[3]

و کسی که قساوت قلب داشته باشد دعای او مردود است، لقوله علیه السّلام:

إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لا يَستَجِيبُ دُعاءً بِظَهرِ قَلبٍ قاسٍ.[4]

و امّا ثانیاً: به علّت آنکه در اشك چشم زیادی خشوع و انقطاع بسوی خداست. قال رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله:

إذا أحَبَّ اللهُ عَبدًا نَصَبَ فى قَلبِهِ نائِحَةً مِنَ الحُزنِ، فَإنَّ اللهَ تَعالَى يُحِبُّ كُلَّ قَلبٍ حَزِينٍ و إنَّهُ لا يَدخُلُ النّارَ مَن بَكَى مِن خَشيَةِ اللهِ حَتَّى يَعُودَ اللَّبَنُ إلَى الضَّرعِ و انّه لا يَجتَمِعُ غُبارٌ فى سَبيلِ اللهِ و دُخانٌ فى جَهَنَّمَ فى مِنخَرَى مُؤمِنٍ أبدًا؛ و إذا أبغَضَ اللهُ عَبدًا جَعَلَ فى قَلبِهِ مِزمارًا مِنَ الضَّحِكِ و إنَّ الضَّحِكَ يُمِيتُ القَلبَ، و

---

[1] فَدونَكَ دونَكَ أى خُذهُ فَهُو قَريبٌ مِنكَ! و يُقالُ: هذا دونَهُ أى قَريبٌ مِنهُ؛ و القَصدُ إتيانُ الشَّيءِ. و المَعنَى إنّ اللهَ تَعالَى أقبَلَ عَلَيكَ بِالرَّحمَةِ و تَوَجَّهَ نَحوَكَ بِالإجابَةِ؛ و قَصدَكَ مَفعولٌ مُطلَقٌ لِلتَّأكيدِ.

[2] اصله فى الكافى، ج ۲، ص ٤٧٨: [چون پوستت جمع شود و چشمانت به اشک بنشیند و قلبت به خوف و خشیت درآید پس آماده باش آماده باش که نیّتت مقرون به اجابت شده است. مترجم]

[3] اصله فى الكافى، ج ۲، ص ۳۲۹: [ای موسی آرزویت را در دنیا طولانی مکن تا قلبت سفت و سخت گردد و کسی که قلبش قاسی باشد از من دور است. مترجم]

[4] همان مصدر، ج ۲، ص ٤٧٤: [خداوند عزّوجلّ دعای فردی که دل سخت و قاسی است اجابت نمی‌کند. مترجم]

اللهُ لا يُحِبُّ الفَرِحِينَ.[1]

و امّا ثالثاً: به علّت آنکه گریستن در حال دعا موافقت امر خداست؛ چون خدا در وصیّتهای خود به پیمبرانش دستور گریستن داده است، حیث یقول[2] لِعِیسَی علیه السّلام:

یا عِیسَی! هَبْ لِی[3] مِن عَینَیکَ الدُّمُوعَ و مِن قَلبِکَ الخَشیَةَ [الخُشوعَ]؛ الحدیث.[4]

و لِموسی عَلَیه السَّلام:

و ناجِنِی حَیثُ تُناجِینِی بِخَشیَةٍ مِن قَلبٍ وَجِلٍ؛ إلی أن قال: صِحْ إلَیَّ مِن کَثرَةِ الذُّنُوبِ صِیاحَ الهارِبِ مِن عَدُوِّهِ.[5]

و امّا رابعاً: چون در گریه از فضایل و شرف خصوصیّاتی است که در طاعات دیگر نیست.

---

[1] قال فی تعلیقة المحجة البیضاء، ج ۲، ص ۳۰۳: روی صدره الدیلمی فی الارشاد باب الحزن و تمامه فی باب البکاء من خشیة الله: [رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: هنگامی که خداوند بنده‌ای را دوست می‌دارد در قلبش مقداری از غم و اندوه را باقی می‌گذارد زیرا خداوند هر قلب غمناکی را دوست می‌دارد. و بنده‌ای که از خوف خدا بگرید هیچگاه داخل آتش نخواهد شد مگر اینکه شیر به پستان باز گردد. و هیچگاه غبار در راه خدا با دود ناشی از آتش جهنّم در گلوی مؤمن جمع نمی‌شود و هنگامی که خداوند بر بنده‌ای غضب نماید در قلب او آهنگی از خنده قرار می‌دهد. و خنده قلب را می‌میراند و خداوند خنده‌کنندگان را دوست ندارد. مترجم]

[2] الکافی، ج ۸، ص ۱۴۱.

[3] فی الکافی، صَب مکان هَبْ ولکن فی المستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۴۳ رواه بهذا اللفظ.

[4] [ای عیسی از چشمان خود گریه را به من هدیه بده و از قلبت خشوع را. مترجم]

[5] [و به موسی علیه السّلام فرمود: هنگام مناجات با من با قلب خاشع و نگران با من مناجات نما. تا اینکه می‌فرماید: صدای استغاثه خود را به من از زیادی گناهان بلند نما مانند صدای کسی که از دست دشمنش در حال فرار است. مترجم]

و قَد رُوِیَ: أنّ بَینَ الجَنَّةِ و النّارِ عَقَبةً لا یَجوزُها إلاّ البَکّاؤنَ مِن خَشیَةِ اللهِ تَعالَی. و رُوِیَ عَن النَّبیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ و آلِهِ و سَلَّمَ إنَّه قالَ: إنَّ رَبِّ تَبارَکَ و تَعالَی أخبَرَنی، فَقالَ: و عِزَّتی و جَلالی! ما أدرَکَ العابِدُونَ مِمّا أدرَکَ البَکّاؤنَ عِندی شَیئًا، و إنِّ لَأبنِی لَهُم فی الرَّفیقِ الأعلَی قَصرًا لا یُشارِکُهُم فیهِ غَیرُهُم. و فیما أوحَی اللهُ إلی موسَی عَلَیهِ السَّلامُ: و ابکِ عَلَی نَفسِکَ ما دُمتَ فی الدُّنیا و تَخَوَّفْ العَطْبَ و المَهالِکَ و لا تَغُرَّنَکَ زِینَةُ الحَیاةِ الدُّنیا و زَهرَتُها! و إلی عیسَی [عَلَیهِ السَّلامُ]: یا عیسَی بنَ البِکرِ البَتولِ! ابکِ عَلَی نَفسِکَ بُکاءَ مَن قَد وَدَّعَ الأهلَ و قَلَی[1] الدُّنیا و تَرَکَها لأهلِها و صارَت رَغبَتُهُ فیما عِندَ إلهِهِ.[2]

و عَن أمیرِالمُؤمنینَ عَلَیهِ الصَّلوةُ و السَّلامُ:

لَمّا کَلَّمَ اللهُ [عَزَّوَجَلَّ] مُوسَی [عَلَیه السَّلامُ] قالَ: إلَهی! ما جَزاءُ مَن دَمَعَتْ عَیناهُ مِن خَشیَتِکَ؟ قالَ: یا مُوسَی! أقِی وَجهَهُ مِنَ حَرِّ النّارِ و آمَنُهُ یَومَ الفَزَعِ الأکبَرِ.[3]

و قالَ الصّادِقُ عَلَیه السَّلامُ:

کُلُّ عَینٍ باکِیَةٌ یَومَ القِیامَةِ إلاّ ثَلاثُ عُیونٍ: عَینٌ غُضَّتْ عَن مَحارِمِ اللهِ، و عَینٌ سَهِرَتْ فی طاعَةِ اللهِ، و عَینٌ بَکَتْ فی جَوفِ اللَّیلِ مِن خَشیَةِ اللهِ.[4]

---

[1] قَلَی یَقلِی کَرَمَی یَرمِی: أبغَضَهُ.

[2] [و در خبر است: بین بهشت و جهنّم گذرگاهی است بسیار سخت که جز گریه‌کنندگان از خشیت و خوف خدا کسی از آن عبور نمی‌تواند بکند.
و از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت شده است که فرمود: پروردگارم تبارک و تعالی به من خبر داده است و فرموده: قسم به عزّت و جلال خود، از آنچه گریه‌کنندگان از من دریافت خواهند کرد عبادت‌کنندگان را خبری نیست و من برای گریه‌کنندگان در جوار خود قصری خواهم ساخت که کسی دیگر در آن راه ندارد و از جمله وحی‌های خداوند بر حضرت موسی علیه السّلام این است که: گریه کن بر خود تا مادامی که در دنیا هستی و از هلاکت و موارد نابودی بترس و جاذبه‌های زندگی دنیا و زرق و برق‌های آن تو را نفریبد.
و به حضرت عیسی علیه السّلام وحی فرستاد: ای عیسی فرزند زنی دوشیزه و پاک! بر خود گریه کن مانند کسی که از عیال و فرزندانش خداحافظی می‌کند و دنیا را مبغوض می‌دارد و آن را برای اهل و عیالش ترک می‌نماید و میل و خواستش به سمت و سوی خداوند جهت پیدا کرده است. مترجم]

[3] [و از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت است: وقتی که خداوند با موسی علیه السّلام صحبت می‌کرد عرض کرد: ای خدای من! پاداش کسی که چشمانش از خوف تو گریان است چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی صورتش را از گرمای آتش حفظ خواهم نمود و او را در روز نگرانی و اضطراب عظیم در امان قرار می‌دهم. مترجم]

[4] [امام صادق علیه السّلام فرمودند: تمامی چشمها در روز قیامت گریانند مگر سه گروه: چشمی که نگاه به نامحرم نکرده باشد. و چشمی که در طاعت خدا شبها را بیدار گذرانده باشد و چشمی که در دل شب از خشیت

و عَنه عَلَيه السَّلامُ:

ما مِن شَيءٍ إلاّ و لَهُ كَيلٌ أو وَزنٌ إلاّ الدُّمُوعَ فَإنَّ القَطرَةَ مِنها تُطفِئُ بِحارًا مِن النّار، و إذا اغرَورَقَتِ العَينُ بِمائِها لَم يَرهَقْ وَجهَهُ قَتَرٌ و لا ذِلَّةٌ، فَإذا فَاضَتْ حَرَّمَهُ اللهُ عَلَى النّارِ و لَو أنَّ باكِيًا بَكَى فى اُمَّةٍ لَرُحِمُوا.[1]

و عنه عليه السّلام:

ما مِن عَينٍ إلاّ و هى باكِيَةٌ يَومَ القيامَةِ إلاّ عَينٌ بَكَت مِن خَوفِ اللهِ، و ما اغرَورَقَت عَينٌ بِمائِها مِن خَشيَةِ اللهِ إلاّ حَرَّمَ اللهُ سائِرَ جَسَدِهِ بِالنّارِ، و لا فَاضَت عَلَى خَدِّهِ فَرَهِقَ ذَلكَ الوَجهُ قَترٌ و لا ذِلَّة، و ما مِن شَيءٍ إلاّ و لَهُ كَيلٌ أو وَزنٌ إلاّ الدَّمعَةُ فَإنّ اللهَ يَطفَئُ بِاليَسيرِ مِنها البِحارَ مِن النّارِ، و لو أنّ عَبدًا بَكَى فى اُمّةٍ لَرَحِمَ اللهُ تِلكَ الاُمَّةَ بِبُكاءِ ذَلكَ العَبدُ.

و اخبار كثير ديگرى را كه مرحوم ابن فهد در عدّة ذكر فرموده است؛[2] و سپس اخبارى را راجع به تباكى در صورت عدم بكاء ذكر فرموده است؛ لقول الصادق عليه السّلام:

و خوف خدا بگريد. مترجم]

[1] [امام صادق عليه السّلام فرمودند: براى هر چيزى وزن و مقدارى است جز اشك‌هايى كه از چشمان بندگان خدا مى‌بارد. به درستى كه يک قطره از آن درياهائى از آتش دوزخ را خاموش مى‌نمايد. و اگر اشك چشم را نمناک نمايد، هيچگاه اندوه و ذلّت بر آن چهره عارض نخواهد شد و وقتى كه از چشم اشك سرازير شود، خداوند آتش را بر آن حرام گرداند و اگر چشمى گريان در ميان گروهى باشد خداوند به بركت آن رحمت خود را بر آنها مى‌فرستد. مترجم]

[2] آن اخبار در ص ١٥٤ و ص ١٦٠ عدّة الداعى مذكور است.

و إن لَم يَكُنْ بِكَ بُكاءٌ فَلتَتَباكَ![1]

و عن سعيد بن يسار قال:

قُلتُ لأبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام: أ تَباكَی فی الدُّعاءِ و لَیسَ لِی بُكاءٌ؟ قالَ عَلَیهِ السَّلامُ: نَعَمْ و لَو مِثلَ رَأسِ الذُّبابِ![2]

و عن أبی‌حمزة قال:

قالَ أبُوعَبدِاللهِ علیه السّلام لأبی بَصِیرٍ: إن خِفتَ أمرًا یَكُونُ أو حاجَةً تُرِیدُها فَابدَأ بِاللهِ فَمَجِّدهُ و أثنِ عَلَیهِ كَما هُوَ أهلُهُ و صَلِّ عَلَی النَّبِیِّ و آله [عَلَیهِمُ السَّلامُ] و تَباكَ و لَو مِثلَ رَأسِ الذُّبابِ، إنَّ أبی كانَ یَقُولُ أقرَبُ ما یَكُونُ العَبدُ مِنَ الرَّبِّ و هُوَ ساجِدٌ یَبكِی.[3]

و عنه علیه السّلام:

---

[1] [و نیز از امام صادق علیه السّلام وارد است: و اگر اشک از چشمانت نمی‌بارد، خود را به هیأت گریه‌کننده در آور. مترجم]

[2] [سعید بن یسار گفت: به امام صادق علیه السّلام گفتم: اگر گریه‌ام نمی‌آید آیا در دعاء خود را حالت گریه‌کننده درآورم؟ حضرت فرمودند: بلی گرچه نمی به اندازهٔ سر مگسی باشد. مترجم]

[3] [أبی‌حمزه ثمالی گوید: امام صادق علیه السّلام به أبی‌بصیر فرمودند: اگر از مسأله‌ای نگرانی یا توقّع برآورده شدن حاجتی را داری، ابتداء تمجید خدای تعالی و ثنا بر او را چنانکه سزاوار اوست، بجای آور و بر پیامبر و اهل بیت او درود بفرست و خود را به حال گریه کننده در آور گرچه به اندازهٔ سر مگسی باشد. بدرستی که پدرم می‌فرمود: نزدیک‌ترین حالت بنده نسبت به پروردگار در حالت سجده همراه با گریه می‌باشد. مترجم]

إن لَم يَجِئكَ [يَجِبكَ] البُكاءُ فَتَباكَ فَإن خَرَجَ مِنكَ مِثلُ رَأسِ الذُّبابِ، فَبَخٍّ بَخٍّ![1]

و سپس به عنوان تنبیه فرموده است: بدان که گریه و ناله برای پاک شدن گناهان بسیار مفید است، لکن با اصرار بر گناه و عدم تصمیم بر توبه نتیجه‌ای ندارد.

قال سیّد العابدین علی بن الحسین علیه السّلام:

و لَیسَ الخَوفُ مَن بَکَی و جَرَت دُمُوعُهُ ما لَم یَکُن لَه وَرَعٌ یَحجُزُهُ عَن مَعاصِی اللهِ و إنّما ذَلِکَ خَوفٌ کاذِبٌ.[2]

و عن النَّبیّ صلّی الله علیه و آله و سلّم:

مَرَّ مُوسیَ عَلَیه السَّلامُ بِرَجُلٍ مِن أصحابِهِ و هُوَ ساجِدٌ و انصَرَفَ مِن حاجَتِهِ و هُوَ ساجِدٌ، فَقالَ عَلَیهِ السَّلام: لَو کانَتْ حاجَتُکَ بِیَدِی لَقَضَیتُها لَکَ! فَأوحَی اللهُ عَزَّوجَلَّ إلَیه: یا موسیَ لَو سَجَدَ حَتَّی یَنقَطِعَ عُنُقُهُ ما قَبِلتُهُ، أو یَتَحَوَّلَ عَما أکرَهُ إلَی ما اُحِبُّ!

وَ مِن طَرِیقٍ آخَرَ: أنَّ مُوسیَ عَلَیهِ السَّلامُ مَرَّ بِرَجُلٍ و هُوَ یَبکِی ثُمَّ رَجَعَ و هُوَ یَبکِی، فَقالَ: إلهِی عَبدُکَ یَبکِی مِن مَخافَتِکَ! قالَ اللهُ تَعالَی: یا مُوسیَ لَو بَکَی حَتَّی نَزَلَ دِماغُهُ مَعَ دُمُوعِ عَینَیهِ لَم أغفِرْ لَهُ و هُوَ یُحِبُّ الدُّنیا! إلی آخر ما ذکره فی العدّة.[3]

و این مطالبی است که با تأمّل سرّش واضح است.

---

[1] عدّة الداعی، ص ۱۶۰.

[2] [امام سجّاد علیه السّلام فرمودند: ترس از خدا این نیست که شخص بگرید و اشکش سرازیر شود تا وقتی که دارای تقوی و ورع از معصیت‌ها و محرّمات خدا نباشد بلکه این ترس یک ترس دروغین است. مترجم]

[3] عدّة الداعی، ص ۱۶۳: [و از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل شده است: حضرت موسی علیه السّلام به یکی از اصحاب خود عبور کرد دید او در حال سجده است و وقتی که حاجتش را انجام داد در مراجعت دید هنوز آن شخص در سجده است، پس به آن شخص گفت: اگر حاجتت به دست من بود تا به حال برآورده کرده بودم. در این حال خداوند به موسی وحی فرستاد: ای موسی اگر آنقدر گریه کند تا مغز سرش با چشمانش خارج شود حاجت او را برآورده نخواهم کرد زیرا او دنیا را دوست می‌دارد... . مترجم]

شرط بیست و یکم دعا: برای برادران ایمانی

دعا نمودن و التماس دعا از آنها

شرط بیست و یکم دعا: برای برادران ایمانی دعا نمودن و التماس دعا از آنهاست.

در کافی با إسناد خود از هشام بن سالم روایت می‌کند از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام، قال:

مَن قَدَّمَ أربَعِينَ مِنَ المُؤمِنِينَ ثُمَّ دَعا استُجِيبَ لَهُ.[1]

و تأکید دعا نمودن بر چهل مؤمن در نماز شب بسیار است؛ و روایت شده است که:

أنَّ اللهَ سُبحانَهُ و تَعالَى أوحَى إلَى مُوسَى عَلَيه السَّلامُ: يا مُوسَى ادعُنِي عَلَى لِسانٍ لَم تَعصِنِي بِهِ! فَقالَ عَلَيه السَّلامُ: أنَّى لِي بِذَلِكَ؟ فَقالَ: ادعُنِي عَلَى لِسانِ غَيرِكَ![2]

و قالَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه و آله:

لَيسَ شَيءٌ أسرَعَ إجابَةً مِن دَعوَةِ غائِبٍ لِغائِبٍ.[3]

و روایت نموده است فضیل بن یسار از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام، قال:

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ۵۰۹: [امام صادق علیه السّلام فرمودند: کسی که چهل مؤمن را دعا کند سپس حاجت خود را عرض کند مستجاب خواهد شد. مترجم]

[2] الکافی، ج ۲، ص ۵۰۹: [خداوند به موسی وحی فرستاد ای موسی! مرا با زبانی بخوان که با آن گناه نکرده باشی. موسی عرض کرد: کجا می‌توانم این مسأله را انجام دهم؟ خداوند فرمود: مرا با زبان غیر خودت بخوان. مترجم]

[3] الکافی، ج ۲، ص ۵۰۹: [رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: هیچ حاجتی زودتر به اجابت نمی‌رسد از دعای شخصی که غایب است برای فردی که او نیز حاضر نیست. مترجم]

أوشَكُ دَعوَةٍ و أسرَعُ إجابَةٍ دَعوَةُ المُؤمِنِ لأخِيهِ بِظَهرِ الغَيبِ.[1]

و نیز از آن حضرت مرویست که:

أسرَعُ الدُّعاءِ نَجاحًا لِلإجابَةِ دُعاءُ الأخِ لأخِيهِ بِظَهرِ الغَيبِ؛ و إذا بَدَأ بِالدُّعاءِ لأخِيهِ فَيَقُولُ لَهُ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ بِهِ: آمِينَ و لَكَ مِثلاهُ![2]

و روایت نموده است عَبداللَهِ بنِ سنانٍ عَن أبیعَبدِاللَهِ عَلَیه السَّلامُ، قالَ:

دُعاءُ الرَّجُلِ لأخِيهِ بِظَهرِ الغَيبِ يُدِرُّ الأرزاقَ و يَدفَعُ المَكرُوهَ.[3]

و نیز از حضرت أبیعبداللَه علیه السّلام روایت است که، قال:

قالَ رَسُولُ اللَهِ صلّى اللَه عليه و آله: ما مِن مُؤمِنٍ دَعا لِلمُؤمِنِينَ و المُؤمِناتِ إلاّ رَدَّ اللَهُ [عَزَّوَجَلَّ] عَلَيهِ مِثلَ الَّذِى دَعا لَهُم بِهِ، مِن كُلِّ مُؤمِنٍ و مُؤمِنَةٍ مَضَى مِن أوَّلِ الدَّهرِ أو هُوَ آتٍ إلَى يَومِ القِيامَةِ؛ إنَّ العَبدَ لَيُؤمَرُ بِهِ إلَى النّارِ يَومَ القِيامَةِ فَيُسحَبُ فَيَقُولُ المُؤمِنُونَ و المُؤمِناتُ: يا رَبُّ هَذا الَّذِى كانَ يَدعُو لَنا فَشَفِّعنا فِيهِ! فَيُشَفِّعُهُمُ اللَهُ [عَزَّوَجَلَّ] فِيهِ فَيَنجُو.[4]

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ۵۰۹: [امیدوارترین دعا و نزدیکترین آنها به اجابت دعای شخص غائب است برای انسان. مترجم]

[2] الکافی، ج ۲، ص ۵۰۹: [سریع‌ترین دعا نسبت به اجابت و برآورده شدن دعای فردی نسبت به برادر غایب خود است. و هنگامی که شروع به دعا برای برادرش می‌کند ملکی که موکّل بر اوست آمین گفته و می‌گوید برای تو دو برابر آن می‌باشد. مترجم]

[3] الکافی، ج ۲، ص ۵۰۹: [عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمودند: دعای شخص برای برادر مؤمن خود در پنهانی موجب سرازیری ارزاق و وارد نشدن غم و اندوه خواهد شد. مترجم]

[4] عدّة الداعی، ص ۱۷۰ و ۱۷۱: [رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: هر کس برای مؤمنین و مؤمنات دعاء کند خداوند به مانند آن دعا دعای هر مؤمن و مؤمنه‌ای را از اوّل خلقت روزگار تا پایان آن برای او به حساب می‌آورد. چه بسا بنده‌ای در روز قیامت بسوی آتش هدایت می‌شود در این هنگام مؤمنین و مؤمنات عرض می‌کنند: بار پروردگارا این شخص همان کسی است که ما را در دنیا دعا می‌کرد پس ما را شفیع او قرار ده. پس خداوند آنان را شفیع او قرار می‌دهد و بدین جهت از عذاب نجات می‌یابد. مترجم]

و روایت[1] گریه و بکاء و دعای عبدالله بن جندب در عرفات و همچنین دعای ابراهیم بن شعیب که در تمام طول موقف برای خود دعا ننموده و بلکه برای برادران ایمانی خود دعا می‌نمودند، و دستوری را که حضرت امام جعفر صادق به ابراهیم و حضرت أبوالحسن موسی بن جعفر علیهم السلام به عبدالله بن جندب داده بودند راجع به دعا کردن به برادران دینی سابقاً بیان شد.

شرط بیست و دوّم دعا: اعتماد به غیر خدا نداشتن

شرط بیست و دوّم دعا: اینست در دعا ابداً اعتماد بر غیر خدا نداشته، و تمام همّ و غمّ خود را مصروف به توجّه به خدا و فقط و فقط استمداد از فیض رحمت او بنماید. قال اللَه تعالی: ﴿وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓ﴾.[2]

معلومست که چنانچه در حال دعا انسان

---

[1] ما این دو روایت را در ص ۲۲۲، ۲۲۳ از این کتاب نقل کردیم و اصل این دو روایت در کافی، ج ٤، ص ٤٦٥ است.

[2] سوره الطلاق (٦٥) قسمتی از آیه ۳: [و کسی که توکّل برخدا کند؛ پس خود خدا برای او کافی است.]

اتّکاء به غیر خدا داشته باشد در حقیقت دعای او راجع به آن موردِ اتّکاء بوده و دعای به خدا صوری است، و همین اتّکاء به غیر خدا حجاب و سدّ عظیمی است که بین او و مطلوب او حائل می‌گردد. چون حقیقت دعا توسّل و دلبستگی به خداست و اتّصال معنوی با حضرت اوست، و با وجود اتّکاء به غیر این حقیقت صورت نبندد؛ به خلاف آنکه تمام توجّه و اتّکاء به خدا باشد، در این حال نفسْ خود را به مقام تجرّد و معنویّت رسانیده و در حرم ارادهٔ خدا واقع شده است، البتّه دعای او مستجاب است.

حفص بن غیاث روایت می‌کند از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام قال:

إذا أرادَ أحَدُكُم أن لا يَسألَ رَبَّهُ شَيئًا إلاّ أعطاهُ فَليَيأسْ مِنَ النّاسِ كُلِّهِم و لا يَكُونُ

لَهُ رَجاءٌ إلاّ عِندَ اللهِ، فَإذا عَلِمَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ ذَلِكَ مِن قَلبِهِ لَم يَسأَلِ اللهَ شَيئًا إلاّ أعطاهُ.[1]

و در جمله مواعظی که خداوند علیّ أعلی حضرت عیسی علیه السّلام را موعظه فرموده است چنین فرماید:

يا عِيسَى! ادعُنِي دُعاءَ الغَرِيقِ الحَزِينِ الَّذِي لَيسَ لَهُ مُغِيث.[2]
يا عِيسَى! سَلنِي و لا تَسأَلْ غَيرِي، فَيَحسُنَ مِنكَ الدُّعاءُ و مِنِّي الإجابَةُ، و لا تَدعُنِي إلاّ مُتَضَرِّعًا إلَيَّ و هَمُّكَ هَمًّا واحِدًا، فَإنَّكَ مَتَى تَدعُنِي كَذَلِكَ أُجِبكَ.[3]

و روایت شریفی در ص ۳۱۶ از کتاب کافی نقل کردیم که حسین بن علوان می‌گوید: در بعضی از سفرها نفقهٔ من تمام شد و در مجلس علم حضور داشتم، و بعضی از دوستان گفتند: حال به چه کسی اتّکاء داری؟ گفتم: به بعضی از دوستان. و در پاسخ من گفت به حاجت خود نخواهی رسید! الخ.

و الحقّ این روایت دارای مضامینی بس عالی است که اعتماد را فقط منحصراً برای خدا قرار

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ۱۴۸: [امام صادق علیه السّلام فرمودند: اگر فردی از شما می‌خواهد که از خدا درخواستی نکند مگر اینکه مستجاب شود باید از تمامی مردم ناامید گردد و هیچ امیدی جز امید به خدا برای او نماند، در این وقت اگر خداوند این حالت را از او مشاهده کرد هر درخواستی را اجابت می‌کند. مترجم]

[2] عدّة الداعی، ص ۱۴۶؛ و اصله فی الکافی، ج ۸، ص ۱۳۸: [ای عیسی! مرا بخوان چونان شخص غریقی که هیچ فریاد رسی ندارد و اندوه تمام وجود او را فراگرفته است. مترجم]

[3] المحجّة البیضاء، ج ۲، ص ۳۰۷: [ای عیسی! فقط از من بخواه و از غیر من مخواه پس چه نیکو است از تو درخواست و از من اجابت و مرا مخوان جز با حال تضرّع بسوی من و قصد تو قصد واحد باشد پس اگر در این صورت مرا بخوانی اجابت می‌کنم. مترجم]

داده، و باید به کلّی از غیر خدا بُرید.

و از حضرت رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم مرویست که، قال:

قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: ما مِن مَخلُوقٍ يَعتَصِمُ بِي دُونَ خَلقِي إلاّ ضَمَّنتُ السَّماواتِ و الأرضَ رِزقَهُ، فَإن دَعانِي أجَبتُهُ و إن سَألَنِي أعطَيتُهُ و إنِ استَغفَرَنِي غَفَرتُ لَهُ!

ما مِن مَخلُوقٍ يَعتَصِمُ بِمَخلُوقٍ دُونِي إلاّ قَطَعتُ أسبابَ السَّماواتِ و أسبابَ الأرضِ مِن دُونِهِ، فَإن سَألَنِي لَم أُعطِهِ و إن دَعانِي لَم أُجِبهُ![1]

شرط بیست و سوم دعا: خواندن دو رکعت نماز

شرط بیست و سوّم دعا: خواندن دو رکعت نماز است، برای برآورده شدن حاجت؛ بدین ترتیب که با قصد قربت دو رکعت نماز استخاره بجای آورد، و در سجدهٔ آخر یا بعد از سلام نماز صد مرتبه یا صد و یک مرتبه بگوید: استخیر الله برحمته، و امر خود را به خدا واگذار کند تا او خیرش را مقدّر فرماید. و در بعضی از روایات وارد است که این نماز را نماز آخر شب قرار دهد، و یا نافلهٔ صبح قرار دهد و مستحبّ است غسل نیز بجا آورد به عنوان غسل استخاره و سپس این نماز را بخواند. در أخبار ائمّهٔ معصومین نسبت به این نماز بسیار توصیه شده است؛ تجربه هم شده اثر عجیبی دارد در قضاء

---

[1] همان مصدر، ص ۳۰۸ و فی تعلیقتها قال هذه الروایة مرویّة فی صحیفة الرضا علیه السّلام ص ۲: [خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: هیچ مخلوقی نیست که فقط خود را در پناه من درآورد نه در پناه خلق من مگر اینکه آسمانها و زمین را ضامن رزق و روزی او گردانم، پس اگر مرا بخواند اجابت کنم و اگر از من درخواست کند به او عطاء می‌نمایم و اگر از من طلب بخشش کند او را می‌آمرزم. و هیچ مخلوقی نیست که به جای پناه به من به مخلوق من پناه آورد مگر اینکه تمامی راههای آسمانها و راههای زمین را بر او می‌بندم و در این هنگام اگر از من سؤال کند به او چیزی نخواهم داد و اگر مرا بخواند اجابت نخواهم کرد. مترجم]

حاجت و استجابت دعا و طلب خیر نمودن. و ما در کتاب صلاة طریق بجای آوردن این نماز را با روایات وارده نقل نمودیم؛[1] و شاید نماز حاجت که به طرق مختلفی در کتب معتمدهٔ اخبار مانند من لا یحضره الفقیه و کافی نقل شده از مصادیق همین نماز استخاره بوده باشد، و یا آنکه آنها عنوان خاصّی داشته و برای قضاء حوائج مخصوص به آن کیفیّتهای خاصّه وارد شده است. به هرحال، چه نماز استخاره و

چه سایر نمازهائی که برای حاجت در شریعت مقدّسه وارد شده است همه از شرائط کمال و متمّمات دعاست. روایتست از حسن بن صالح، قال:

سَمِعتُ أباعَبدِاللهِ علیه السّلام یَقُولُ: مَن تَوَضَّأ فَأحسَنَ الوُضُوءَ و صَلَّی رَکعَتَینِ فَأَتَمَّ رُکُوعَهُما و سُجُودَهُما، ثُمَّ جَلَسَ فَأثنَی عَلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ و صَلَّی عَلَی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله، ثُمَّ سَألَ [اللهَ] حاجَتَهُ فَقَد طَلَبَ الخَیرَ فی مَظانِّهِ، و مَن طَلَبَ الخَیرَ فی مَظانِّهِ لَم یَخِب.[2]

و همچنین روایت نموده است حارث بن مغیرة

---

[1] أنوارالملکوت، ج ۱، نور ملکوت نماز، ص ۲۲۵.

[2] الکافی، ج ۳، ص ٤٧٨: [از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: کسی که وضوء بگیرد و آن را نیکو به پایان آورد و دو رکعت نماز بگزارد و رکوع و سجود را به نحو نیکو انجام دهد سپس بنشیند و خدا را ثناء و حمد نماید و بر پیامبر و اهل بیتش درود بفرستد و آنگاه حاجت خود را طلب نماید پس به تحقیق که امر خیری را در موقع و جایگاه اجابت قرار داده است و کسی که امر خیری را در موارد اجابت قرار دهد سر افکنده نخواهد شد. مترجم]

از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام، قال:

إذا كانَتْ لَكَ حاجَةٌ فَتَوَضَّأ و صَلِّ رَكعَتَينِ ثُمَّ احمَدِ اللهَ و أثنِ عَلَيهِ و اذكُرْ مِنَ الآيَةِ ثُمَّ ادعُ تُجَبْ.[1]

و نیز همین راوی (حارث بن مغیرة) روایت نموده است از امام صادق علیه السّلام، قال:

إذا أرَدتَ حاجَةً فَصَلِّ رَكعَتَينِ و صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و سَلْ تُعطَهُ![2]

البتّه روایاتی در کافی و تهذیب وارد است که این دو رکعت نماز را با تسبیحاتی خاصّ به جای آورد و خدّین و پیشانی خود را بعد از نماز به سجده گذارد و دعاهائی بنماید مسلّماً مستجاب می‌شود؛ این کیفیّات مخصوصه برای شدّت اتّصال و انقطاع به خداست، وگرنه اصل نماز قضاء حاجت همان دو

[1] همان مصدر، ص ٤٧٩.

[2] همان مصدر.

رکعت است که ذکر شد.

شرط بیست و چهارم دعا: یک یا سه روز روزه گرفتن

شرط بیست و چهارم دعا: یک روز یا سه روز روزه گرفتن، و سپس دعا نمودن است؛ البتّه این شرط از مکمّلات و متمّمات دعا است.

مرحوم شیخ طوسی از محمّد بن سهیل نقل می‌کند عن أشیاخهما عن أبی‌عبدالله علیه السّلام، قال:

إذا حَضَرَتْ لَكَ حاجَةٌ مُهِمَّةٌ إلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَصُمْ ثَلاثَةَ أيّامٍ مُتَوالِيَةٍ: الأربِعاءَ و الخَمِيسَ و الجُمُعَةَ، فَإذا كانَ يَومُ الجُمُعَةِ إن شاءَ اللهُ [تَعالَى] فَاغتَسِلْ و البَسْ ثَوبًا جَدِيدًا ثُمَّ اصعَدْ إلَى أعلَى بَيتٍ فى دارِكَ و صَلِّ فِيهِ رَكعَتَينِ و ارفَعْ يَدَيكَ إلَى السَّماءِ ثُمَّ قُلِ؛ الخ.[1]

و مرحوم محمّد بن یعقوب کلینی با إسناد خود نقل می‌کند از أبی علی الخزّاز، قال:

حَضَرتُ أباعَبدِاللهِ علیه السّلام، فَأتاهُ رَجُلٌ فَقالَ لَهُ: جُعِلتُ فِداكَ! أخِی بِهِ بَلِيَّةٌ أستَحيِی أن أذكُرَها. فَقالَ لَهُ: استُرْ ذَلِكَ و قُلْ لَهُ يَصُومُ يَومَ الأربِعاءِ و الخَمِيسِ و الجُمُعَةِ و يَخرُجُ إذا زالَتِ الشَّمسُ و يَلبَسُ ثَوبَينِ إما جَدِيدَينِ و إما غَسِيلَينِ حَيثُ لا يَراهُ أحَدٌ فَيُصَلِّی و يَكشِفُ عَن رُكبَتَيهِ و يَتَمَطَّى بِراحَتَيهِ الأرضَ و جَنبَيهِ و يَقرَأُ فی صَلاتِهِ؛ الخ.[2]

---

[1] تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۱۸۳: [امام صادق علیه السّلام فرمودند: وقتی که حاجتی مهم برایت پیش آمد که از خدای تعالی انجامش را خواستار شدی، سه روز متوالی روزه بدار، چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه. پس در روز جمعه إن شاء الله غسل کن و لباس جدیدی بر تن نما سپس به پشت بام که بالاترین نقطهٔ منزل توست صعود نما، دو رکعت نماز به جای آور و دستانت را به سوی آسمان بالا ببر سپس بگو: ... . مترجم]

[2] الکافی، ج ۳، ص ٤٧٧: [أبوعلی الخزّاز می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدم، شخصی آمد و عرض کرد: فدایت شوم، برای برادرم گرفتاری پیش آمده که از بیان آن شرمگین هستم. حضرت فرمودند: مخفی بدار و به او بگو: روز چهارشنبه و پنج‌شنبه و جمعه را روزه بگیرد و هنگام ظهر از منزل خارج شود و دو لباس جدید یا تازه شسته شده بپوشد و به

و سابقاً در کیفیّت نماز استسقاء و دعا برای طلب باران ذکر شد که: مستحبّ است سه روز روزه بگیرند و در روز سوّم که روز دوشنبه باشد برای نماز به صحرا روند. و ما در کتاب صلاة از من لا یحضره الفقیه ج ۱، ص ٥٤٤ نقل کردیم[1] از علی بن مهزیار که می‌گوید: از حضرت امام محمّد باقر درخواست نمودم دستوری را برای رفع زلزله‌های کثیره در اهواز، حضرت فرمودند: سه روز روزه بگیرید: چهارشنبه و پنج‌شنبه و جمعه را، در روز جمعه برای دعا به صحرا روید و دعا کنید. ابن مهزیار می‌گوید: چنین کردیم دیگر زلزله نیامد.

و البتّه سرّ استحباب صیام برای قضاء حوائج از مطالب گذشته به دست می‌آید؛ چون روزه انسان را از أثقال معنوی سبک می‌کند و موجب نشاط معنوی و توجّه کامل به خدا می‌شود، لذا برای استجابت دعا مقدّمهٔ قویّ است. و ملاحظه می‌شود که در طلب حوائج مهمّ چون روح دعا

نحوی که کسی او را نبیند و دو رکعت نماز بخواند و زانوان خود را برهنه نماید و دستان و سینه و پهلوی خود را هنگام سجده روی زمین قرار دهد و در نماز بخواند... . مترجم]

[1] أنوارالملکوت، ج ۱، نور ملکوت نماز، ص ۲۱٦.

باید بسیار شدید باشد تا اثر کند ائمّهٔ أطهار دستور داده‌اند که سه روز روزه بگیرد تا خفّت معنوی و روح تجرّد در او قوّت یابد و روح بهیمیّت ضعیف شود، در آن حال مسلّماً دعا مستجاب است.

شرط بیست و پنجم دعا: ملاحظهٔ آداب دعا

شرط بیست و پنجم دعا: ملاحظهٔ آداب دعاست؛ که شخص داعی باید آدابی را لحاظ بنماید، و آن ملاحظهٔ قدرت و علم إحاطی خداست به جمیع موجودات و تقدیر مصالح عباد بر وفق حکمت، و ملاحظهٔ مقام عبودیّت محضهٔ بنده است خاضعاً خاشعاً بین یدیه. و در این مقام هر چه خدا را عظیم‌تر و رفیع‌تر

ملاحظه نماید و بهتر او را بر کمون و سرّ خود مطّلع بیابد و خود را در پیشگاه او ضعیف‌تر ببیند به حقیقت نزدیکتر بوده و دعای او در چنین موقفی بهتر به منصّهٔ اجابت خواهد رسید. بنده در این حال که خدا را حکیم می‌داند، در مقام عرض سؤال خواهی نخواهی امور را به دست با قدرت او می‌سپارد، و در عین آنکه دعا می‌کند و حاجت می‌طلبد ولی نفوذ قدرت قاهره و مشیّت غالبه را حاکم و وارد بر دعای خود دیده، قدمی از مقام تسلیم فرو نمی‌گذارد، و خدا را در مقام عرض و سؤال استخدام ننموده و دعای او جنبهٔ فرمان و أمر را ندارد بلکه صرفاً التماس و انابه است؛ چون می‌داند که علم او إحاطه دارد بر علوم خویش، بنابراین همیشه دعاهای خود را ـ غیر از آنچه راجع به مغفرت و توبه و التماس درجات اُخروی است ـ مقرون به مشیّت و مصلحت خدا می‌کند و إصرار و إبرام بر خصوص تقاضای محدود خود نمی‌نماید.

در مصباح الشریعة در باب نوزدهم از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایتی بس نفیس در این موضوع نقل می‌کند:

قالَ الصّادِقُ عَلَيهِ السَّلامُ: احفَظْ آدابَ الدُّعاءِ و انظُرْ مَن تَدعُو و كَيفَ تَدعُو و لِماذا تَدعُو! و حَقِّقْ عَظَمَةَ اللهِ و كِبرِياءَهُ و عايِنْ بِقَلبِكَ عِلمَهُ بِما فى ضَمِيرِكَ و اطِّلاعَهُ عَلَى سِرِّكَ و ما تَكونُ فِيهِ مِنَ الحَقِّ و الباطِلِ! و اعرِفْ طُرُقَ نَجاتِكَ و هَلاكِكَ، كَيلا تَدعُوَ اللهَ بِشَىءٍ عَسَى فِيهِ هَلاكُكَ و أنتَ تَظُنُّ أنّ فِيهِ نَجاتَكَ! قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَيَدْعُ ٱلْإِنسَٰنُ بِٱلشَّرِّ دُعَآءَهُۥ بِٱلْخَيْرِ وَكَانَ ٱلْإِنسَٰنُ عَجُولًا﴾.[1] و تَفَكَّرْ ماذا تَسأَلُ و كَم تَسأَلُ و لِماذا تَسأَلُ و الدُّعاءُ استِجابَةُ الكُلِّ مِنكَ لِلحَقِّ و تَذوِيبُ المُهجَةِ فى مُشاهَدَةِ الرَّبِّ و تَركُ الاختِيارِ جَمِيعًا و تَسلِيمُ الأُمُورِ كُلِّها

ظاهِرًا و باطِنًا إلَى اللهِ تَعالَى؛ فَإن لَم تَأتِ بِشَرطِ الدُّعاءِ فَلا تَنتَظِرِ الإجابَةَ فَإنَّهُ يَعلَمُ السِّرَّ و أخفَى فَلَعَلَّكَ تَدعُوهُ بِشَىءٍ قَد عَلِمَ مِن سِرِّكَ خِلافَ ذَلِكَ.

قالَ بَعضُ الصَّحابَةِ لِبَعضِهِم: أنتُم تَنتَظِرُونَ المَطَرَ بِالدُّعاءِ و أنا أنتَظِرُ الحَجَرَ.

وَ أعلَمُ: أنَّهُ لَو لَم يَكُنْ اللهُ أمَرَنا بِالدُّعاءِ لَكانَ [لَكُنّا] إذا أخلَصنا الدُّعاءَ تَفَضَّلَ عَلَينا بِالإجابَةِ فَكَيفَ و قَد ضَمِنَ ذَلِكَ لِمَن أتَى بِشَرائِطَ الدُّعاءِ!

و سُئِلَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ و آلِهِ عَنِ اسمِ اللهِ الأعظَمِ، قالَ: كُلُّ اسمٍ مِن أسماءِ اللهِ أعظَمُ، فَفَرِّغْ قَلبَكَ عَن كُلِّ ما سِواهُ و ادعُهُ بِأىِّ اسمٍ شِئتَ! و لَيسَ فى الحَقِيقَةِ لِلَّهِ اسمٌ [مِن] دُونَ اسمٍ بَل هُوَ اللهُ الواحِدُ القَهّارُ.[2]

---

[1] سوره الإسراء (۱۷) آیه ۱۱: [انسان و آدمی، (خیر و نیکی و شرّ و بدی خود را از هم تمییز نمی‌دهد و جدا نمی‌سازد، و از اینرو) به شرّ و بدی دعاء می‌کند و آن را می‌خواند مانند دعاء کردن او به خیر و نیکی، و آدمی (در کارهایش بی‌تامّل و اندیشه) بسیار شتابنده است.]

[2] [امام صادق علیه السّلام فرمودند: آداب دعا را رعایت کن و بنگر چه کسی را می‌خوانی و چگونه می‌خوانی و برای چه می‌خوانی و عظمت خدا و بلندمرتبگی او را در نظر آور و با قلب خود آگاهی او را به آنچه در باطن تو می‌گذرد و اطلاعش را بر سرّ و ضمیرت مشاهده نما، و آنچه که در قلب تو از حقّ و باطل قرار دارد و راه‌های رستگاری و هلاکت خود را بشناس، تا اینکه مبادا خدا را به امری بخوانی که شاید هلاکت تو در آن باشد، درحالیکه تو را گمان بر رستگاری در آن امر است. خداوند می‌فرماید... و فکر کن چه چیزی را درخواست می‌کنی و چقدر درخواست داری و برای چه درخواست می‌کنی و دعا طلب اجابت همه این امور است از جانب تو نسبت به خدای متعال و ذوب نمودن خون حیاتی قلب در مشاهدهٔ پروردگار و واگذار نمودن اختیار و تسلیم همه امور (چه ظاهری و چه باطنی) به خدای تعالی پس اگر شرط دعا را انجام ندادی، منتظر اجابت مباش؛ زیرا خداوند به باطن و مخفی‌تر از آن نیز آگاه است. ممکن است تو از او درخواستی بنمایی درحالیکه می‌داند باطن تو چیز دیگری را می‌طلبد.

بعضی از صحابه به دیگری گفت: شما با دعاء خود توقع نزول باران دارید و من توقع فرو افتادن سنگ را از آسمان.

و بدان اگر خداوند ما را امر به دعا نمی‌کرد، هرگاه ما دعا را از روی اخلاص انجام می‌دادیم، او اجابت را به ما تفضّل می‌نمود، پس چگونه اجابت ننماید

وَ قالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ و آلِهِ و سَلَّم: إنَّ اللهَ لا يَستَجِيبُ الدُّعاءَ مِن قَلبٍ لاهٍ! قالَ الصَّادِقُ (عَلَيه السَّلامُ): إذا أرادَ أحَدُكُم أن لا يَسألَ رَبَّهُ إلاّ أعطاهُ فَليَيأسْ مِنَ النّاسِ كُلِّهِم و لا يَكُن رَجاهُ [رَجاءُهُ] إلاّ مِن عِندَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ! فَإذا عَلِمَ اللهُ تَعالَى مِن قَلبِهِ لَم يَسألِ شَيئًا إلاّ أعطاهُ؛ فَإذا أتَيتَ بِما ذَكَرتُ لَكَ مِن شَرائِطِ الدُّعاءِ و أخلَصتَ سِرَّكَ لِوَجهِهِ فَأبشِرْ بِإحدَى الثَّلاثِ: إما أن يُعَجِّلَ لَكَ ما سَألتَ، و إما أن يَدَّخِرَ لَكَ ما هُوَ أفضَلُ مِنهُ، و إما أن يَصرِفَ عَنكَ مِنَ البَلاءِ ما لَو أرسَلَهُ عَلَيكَ لَهَلَكتَ.

قالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ و آلِهِ: قالَ اللهُ تَعالَى: مَن شَغَلَهُ ذِكرِى عَن مَسألَتِى أعطَيتُهُ أفضَلَ ما أُعطِى السّائِلِينَ.

قالَ الصّادِقُ عَلَيهِ السَّلامُ: لَقَد دَعَوتُ اللهَ مَرَّةً فَاستَجابَ لِى و نَسِيتُ الحاجَةَ، لأنَّ استِجابَتَهُ بِإقبالِهِ عَلَى عَبدِهِ عِندَ دَعوَتِهِ أعظَمُ و أجَلُّ مِما يُرِيدُ مِنهُ العَبدُ و لَو كانَتِ الجَنَّةَ و نَعِيمَها الأبَدِى و لَيسَ [وَ لَكِن لا] يَعقِلُ ذَلِكَ إلاّ العامِلُونَ المُحِبُّونَ العابِدُونَ العارِفونَ صَفوَةُ اللهِ و خَواصُّهُ.[1]

این مجموع بیست و پنج شرط که برای دعا ذکر شد، همانطور که ملاحظه

درحالیکه خداوند تضمین کرده است برای کسی که دعا را با شرایط آن انجام دهد اجابت نماید. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دربارهٔ اسم اعظم سؤال شد، فرمود: هر اسمی از اسماء الهی اعظم است. پس قلبت را از غیر او پاک گردان آنگاه به هر اسمی می‌خواهی او را بخوان و در حقیقت برای خدا اسمی جدای از اسمی دیگر نیست، بلکه او خدای واحد قهار است.

[1] مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، انتشارات قلم، ص ٧٦ إلی ٨٠: [امام صادق علیه السّلام فرمودند: یک‌بار اتّفاق افتاده است که خدا را خوانده‌ام، ولی درخواستم را فراموش کردم، پس اجابت کرد آن را، زیرا اجابت پروردگار به واسطهٔ اقبال او بر بنده‌اش هنگام دعا اعظم و بالاتر است، از آنچه بنده از او درخواست می‌کند. اگرچه آن درخواست بهشت و نعمت‌های ابدی آن باشد ولیکن این مطلب را درک نمی‌کنند، مگر عمل کنندگان و دوستداران و عبادت‌کنندگان و عارفان که اینان از برگزیدگان و خواصّ پروردگارند. مترجم]

می‌شود تماماً متّخذ از أخبار ائمّه صلوات الله علیهم أجمعین است که بعضی از آنها شرط اصل استجابت و بعضی شرط کمال و تمام استجابت است. و در تمام این شرائط توجّه تامّ به خدا و انقطاع بسوی ذات مقدّس او، و تطهیر و خلوص باطن در درجهٔ اوّل از شرائط واقع است، و ملاحظهٔ آداب ظاهری و تصدّق و صیام و صلاة و توبه و ردّ مظالم و نظایر آنها مقدّمات معدّه برای صفای دل و آمادگی بیشتری برای توجّه به خدا و رفع موانع است. و در هر حال انسان برای قطع به استجابت خوب است به هر مقدار که متمکن است بدین شرائط قیام کند، و اگر متمکّن از بعضی از آنها نبود ناامید نگردد، بلکه با اتیان بقیّهٔ آداب و شرایط دست به دعا بلند کند، إنّه هو الکَریمُ و إنّه هو المُجیبُ.

این آخر مطالب بود که در دعا بیان شد، و البتّه چون بیان این آداب و شرائط به طول انجامید آنرا در چهار موعظه روزهای جمعه در مسجد قائم متوالیاً بیان کردیم.

و الحَمدُ لِلّهِ أوّلاً و آخرًا و صَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطّاهِرین